۱ ومنهیات هر یک و نیز هر یکی را بعد از فرایض و سنن و شروط و آداب مفصلا در سر
و حقیقت آن یاد کرده که مراد و مقصود از فرمودن نماز خواندن چیست و نیز بیان کرده
اعداد احسن الاخلاق و اعیان آنها که چند است و کدام است که مراد و مقصود از کردن
اعمال صالح و طاعات و عبادات متحلی و آراسته شدن نفس بدانهاست و نیز اعداد ردی
الاخلاق و اعیان آنها بیان کرده که چند است و کدام است که مراد و مقصود و فرمودن
طاعات و عبادات خالی و پاک و پیراسته شدن نفس از آنهاست و بعد از این چند فصل یاد
کرده است در سر و حقیقت و مراد از کردن نماز و روح و روان و جان آن تا قدر که عوام الناس
در توانند یافت از خشوع نفس و حضور دل و علم و معرفت جاری و پیروی عقل و علامات و
امارات هر یک و بعد از بیان کرده معانی آن اذکار و قرائت که در نماز می باید
خواند از تکبیر اول تا آخر تشهد از بهر حضور دل در نماز تا وجه [illegible] نماز
کننده را دل به جا در معانی کلمات مستغرق باشد و نماز مقبول حضرت رب العالمین
گردد و سبب نجات و درجات گردد و بعد از ذکر ارکان و شروط نماز و روزه
و زکوة و حج و فرایض و سنن و شرایط ظاهر و شرایط باطن هر یک که یاد کرده است
دیگر معانی چند دعوات یاد کرده است و بیان کرده که کلمات آن در صحیح است
و پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه آنها خوانده است در اوقات معین و خوانندگان آن چه
از علم و ایمان و عمل و عدد ثوابی چند داده است و بعد از آن یاد کرده از تطوعات نمازها
از عیدین و خسوفین و استسقا و صلوة المسافرین و تیمم و مسح علی الخفین و صلوة الخوف و
و صلوة الاستخارت و صلوة الجنازه و در مبدا این فصول تا انتهای آن [illegible] بیان کرده است
هر کلمه را دلیل و برهان یاد کرده از آیات قرآن و احادیث صحاح با اصل اقتراض منکر

وبمجال الطعن جاسري بنمايند وچنانماذکرده است که مفهوم عوام الناس وکودکان باشد
اگرچه ازهر فصلي دريائي ازلال حکمت روانست ودرهرنکته ورمزي که بدرداده است
گنج اسرار وحقايق نهان است واين معني برنظر صاحب خبران وکاملان نظران پيدا وعيانست
وقايل اين فصول قدس الله روحه العزيز اشارت فرموده اين ضعيف را بنوشتن اين فصول واين
ضعيف آنچنانکه از تحت منبر مجلس از لفظ درربار آن بزرگوار وبگانه روزگار اللاحق
بالشهدا والمجاهدين نور الله ضريحه ونور روضته استماع کرده است وبقدر خاطر وذهن
وفطنت مفهوم کرده است درين اجزا مکتوب مي شود تا اگر عالمي فقيهي درين فصول طالعه
کند ودرکتابت از روي لغت ودر معني کلمه عربيت يا در تنوين خطائي يا سهوي يابد حوالت
آن خطا وسهو برقايل نکند بلکه حوالت برضعف فهم مستمع باشد يا برقلم کاتب مانا زي علي
نوي کاتبي مطالعت کننده وحوالت خطا برقايل نکند که آن بزرگوار اين کلمات از عالم
علم اليقين بلکه از عالم عين اليقين واز عالم الهامات ومکاشفات برانده است واز عالم
سهو وخطا نيايد ودر سمع ما خطا آيد ودر دل وجان ايشان خطا نيايد واين معني از آن
حضرت بعد ولايت کاني بلکه استحقاق واستعداد از درخلقت بلد وفطرت داده
باشند چنانکه رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه از آن ياد کرده است وامت را خبر داده است
إِنَّ فِي أُمَّتِي مُلْهَمِينَ وَمُرَوَّعِينَ وَمُحَدَّثِينَ وَمُكَلَّمِينَ وَإِنَّ عُمَرَ مِنْهُمْ باري تعالي تقدس
برکات ذرقديع بسوي اين بزرگوار که سبب تزکيت نفوس وتربيت ارواح وتنوير
قلوب واصلاح اجسام انواع خلايق بود اگرچه در جوار رحمت وحضرت عزت رب العالمين
با ارواح مقدس شهدا وصديقان رضوان الله عليهم اجمعين طيران مي کند ان شاء الله وهر دم از رب
العالمين نوالختنامي بابد ان شاء الله ان برکات ازين عالم وعاليان منقطع مکند تا ابد وهردم
زمان

زيادت کرداناد بجاه نبي محمد وآله خدايا وپروردگارا اين بنده خاص تو در هر مقام ومايه
ودرجات که هست بلندتر وبالاتر کرداني وهر مطلوبي ومقصودي که او را در جناب عزت تو
بود بکمال اين مطلوب ومقصود برساني وتوفيق ده ما را تا هم بر آن راه که او رفت ورفتني است
نام صراط مستقيم است در قرآن سبحان بروبم چنانک يک دم ويک قدم ما ز نمانيم واز آن اقتها
که درين راه است که تو خداوند جلت عظمتک از عالم قضا وقدر رانده وافريده ما را از آن افتها
متنوع نگه دار وبا زينا خود گير تا بکلي بسر بپيونديم ودر زمره انبيا وصديقان
وشهدا ما را حشر کرداني بفضلک وجودک وکرمک ولطفک واحسانک ياذا الجلال
والاکرام يا ارحم الراحمين آلهي توفّنا مسلمين وألحقنا بالصالحين ربنا اغفر لنا و
لإخواننا الذين سبقونا بالإيمان ولا تجعل في قلوبنا غلاً للذين آمنوا ربنا إنك رءوف رحيم

فصل في معنى الإسلام والإيمان والإحسان

حديث عن عبد الله بن عمر عن أبيه

[illegible] قال كنا جلوساً عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل اعرابي شديد
بياض الثياب شديد سواد الشعر لا يرى عليه أثر السفر ولا يعرفه منا أحد فدنا من
رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلس إليه وأسند ركبتيه إلى ركبتيه فاذا هو يسأل عن الإسلام
فقال يا رسول الله ما الإسلام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الإسلام أن تشهد أن لا إله إلا الله
وأن محمداً رسول الله أو قال أني رسول الله وتقيم الصلوة المكتوبة وتصوم رمضان وتؤدي الزكوة
المفروضة وتحج البيت إن استطعت إليه سبيلاً فقال صدقت فقال الراوي أي عمر رضي الله عنه
عجبنا من سؤاله وتصديقه ثم قال ما الإيمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الإيمان
فقال

ان تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر او قال بالبعث وبالقدر خيره وشره
فقال صدقت ثم قال ما الاحسان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الاحسان ان تعبد الله كانك
تراه فان لم تكن تراه فانه يراك ثم قال متى الساعة فقال ما المسئول عنها باعلم من السائل ولكن ساحدثك
عن اماراتها ان تلد الامة ربتها وان ترى الحفاة العراة العالة رعاء البهم او قال رعاء الشاء يتطاولون
في البنيان وبرواية ان ترى الحفاة العراة الذين يتكففون الناس يتطاولون في البنيان و
برواية ان ترى الحفاة العراة الصم البكم رؤس الناس قال فلو كان الارض في خمس لا يعلمهن الا الله
ثم قرا ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام وما تدري نفس ماذا تكسب
غدا وما تدري نفس باي ارض تموت ان الله عليم خبير قال علي رضي الله عنه ثم انطلق
فلبثت مليا ثم لقيني رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال يا عمر اتدري من السائل قلت الله ورسوله اعلم
قال ذاك جبرئيل اتاكم يعلمكم دينكم او قال امر دينكم معنى حديث عن عبد الله بن عمر
عن ابيه عمر بن الخطاب [redacted] عبد الله عمر روايت مي كند از پدر خود عمر خطاب
قال گفت كنا بوديم جلوسا نشستگان عند رسول الله در حضرت رسول خداي صلى الله عليه وسلم
فدخل وبدر آمد اعرابي اعرابي يعني اعرابي شكلي شديد بياض الثياب كه جامه سپيد داشت
سخت سپيد وا اين نشان پاكي ذات او بود زيرا كه جوهر ذات و وجود او قدس و طهارت باشد تا جامه
كه مصور شود جامه سپيد و با لطافت باشد شديد سواد الشعر وموي سياه داشت سخت
سياه وا اين نشان جمال يعني او بود كه مصور شده بود و نيز نشان قوت و نيرو منش او بود كه ذو مرة
فاستوى ذي قوة عند ذي العرش مكين لا يرى عليه نه ديدند و نمي توانستند ديدن
بروي اثر السفر نشان سفر و آثار غربت و نه نشان قطع مسافت ولا يعرفه ونمي شناخت
او را منا احد از ما هيچ كس و انما از اثر سفر و غربت بروي ظاهر نبود كه او نه در زمان و زمين است

٨ وروي بزمين آنه بود كه غبار و گرد بروي زمين بروي نشيند يا تاثير آفتاب و اثر تغير كرد
فدنا و پس نزديك بود و گستاخ وار در آمد من رسول الله رسول خداي عليه السلم وجلس اليه
و نزديك رسول خدا بنشست واسند ركبتيه و هر دو زانوي خود بنهاد الى ركبتيه و او هر دو
زانوي رسول خداي و از آن زانو بر زانوي رسول و انهاد يعني ربتت بيكي بر ربتت نبوت پيوسته است
و هم ركبتين او و رسول از قربت نيست بود يعني نمود كه ما در عالم روحاني و صفتهم چنان
پيوستگي دادم كه زانوي من بر زانوي تو در عالم صورت فاذا هو پس آنگاه كه دريافتهم
سلام پرسيد عن الاسلام از مسلماني فقال و پس گفت يا رسول الله اي فرستاده خداي ما الاسلام
مسلماني چيست قال گفت رسول خداي الاسلام مسلماني ان تشهد است كه بداني و گواه شوي و گواهي
دهي ان لا اله كه هيچ كس و هيچ چيز نه سزاوار است و نيست سزد كش فرمان برند يا شير ستند
يا شر در بند باشند يا شر در بند فرمان روند الا الله جز از خداي كه از خود ذي خود نخود ذي خود
سزاوار است و مي سزد و سزاي نيست كه همه كس و همه چيز او را پرستند و فرمان او برند و در بند
او باشند و در بند فرمان و رضاي او روند اختيارا و اضطرارا و ما خوذ در معني شهادت چند
فصل ياد كنيم و ان محمدا رسول الله و بداني و گواه شوي و گواهي دهي كه محمد رسول و فرستاده
خدايست بهمه كس و تقيموا الصلوة المكتوبة و نمازهاي فرض نجگانه اقامت كني و بپاي داري
و يعني اقامت نماز آنست كه آن سر حضور دل و خشوع تن و علم و معرفت جان و يا فتن عقل جاي
آورند و تصوم رمضان و روزه رمضان بداري از سر علم و معرفت و مسائل از شرها داده و ما خوذ
فصلي گفته آيد و تؤدي الزكوة المفروضة و زكوة فرض و واجب كرده اند ادا كني و بدهي از
سر علم و معرفت كه اين زكوة كرا مي بايد داد و از چه مي بايد داد و كي مي بايد داد و بايد كه هم
بدين شرط دهند و ما خوذ فصلي گفته آيد برد اين و تحج البيت و حج كردن خانه يعني كعبه ان

٦ استطعت الیه سبیلا اگر استطاعت وتوانایی داری فقال پس گفت سایل صدقت راست
گفتی تصدیقی کرد که چنان پیدا بود که او خود از علم دانسته بود فقال الراوی ای عمر رضی الله عنه
پس گفت راوی این حدیث یعنی عمر رضی الله عنه عجبنا ما عجب نماندیم له یسئله از سوال کردن او
ویصدقه وتصدیق کردن او یعنی مارا عجب آمد که اگر داند چرا می پرسد واگر نداند چرا
تصدیق می کند چون کسی که خود داند ودانسته باشد ثم قال پس گفت سایل ما الایمان
ایمان چیست فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت رسول خدا الایمان ایمان ان تؤمن
است که بدانی وباور کنی وراست داری ومعنی ایمان باور کردن معلوم شد که عقل ما راه
خودی خود چون نکی از نتواند برد وخیال ما تصور آن نتواند کرد واحساس ما چون نکی از در آن
عالم نتواند رسید چنانکه در حدیث است که ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی
قلب بشر این معلومات چنین راست داشتن ایمان خوانند بالله بخدای سزای پرستش یعنی
باور کنی وراست داری وجود همیشه خدای تعالی صفات جلال او را والله نام موجودی است
که فرمان او سبب وجود کاینات مخلوقات است و هر که جز خدا نیست و هر چه جز خدا است همه
از وجود اوست ودر بن یعنی خود چند فصل خواهیم گفت وملائکته وباور کنی وجود ملایکه
وفرشتگان خدای تعالی وخصایص اوصاف ایشان که بدان ممیز وجدا اند از غیر ایشان و این
ملایکه خلقی وجمع اند از نور آفریده ومیانجی خدای وخلق اند وواسطه کار وگفتار خدا اند
ومحجبین احساس ما وعقل وخیال ما تصور وچگونگی ایشان معطل است در بن عالم اگر مصور شوند
در صورت بشری وانبیا ایشان را توانند دید وبعضی از اولیا چنانکه مریم دید وغیر او یا بعضی هم از اولیا
نور انبیا وکتبه وباور کنی وراست داری کتبها خدای تعالی مراخ مسموع ومعلوم ملایکه
است ورسله وباور کنی وراست داری وجود پیغمبران ورسولان خدای که بشری وخصایص

ایشان

٧ والیوم الآخر ایشان که بدان زکاتی عقلا ممیز وجدا اند وما در بن یعنی چند فصل بگوییم
وباور کنی وراست داری روز واپسین یعنی روز قیامت اوقال اما گفت باور کنی وبر انگیختنی داری
بالبعث بزنده کردن وزنده گردانیدن بعد از مرگ وحیوة بعد از مرگ بروح وروان وجسم وکالبد در ثواب و
عقاب وبالقدر وباور کنی وراست داری براندها واندازها ومقدورات ومقدرات رب العالمین
ومقدار اراندها واندازها خیره نیکان یعنی اخ از تدبیر وامر ورضا او بود وشره وبدان
یعنی اخ از حکم وتقدیر وقضا او بد چنانکه باشد چنانکه ما شد در ان زمان که باشد همه را بدها
کردها او باشد فقال پس گفت سایل صدقت راست گفتی تصدیقی کرد که چنان وانمود که
او خود از علم دانسته است ثم قال پس گفت سایل ما الاحسان احسان ونیکو کاری چیست
فقال رسول الله گفت رسول خدای الاحسان نیکو کاری ان تعبد الله است که چنان بندگی
وپرستش وفرمان برداری خدای تعالی کنی کانک تراه گویا که خدای را می بینی فان لم تکن تراه
که اگر تو خدای را نمی بینی فانه یراک باری بدان که او ترا می بیند وبدانکه اسلام وایمان سبب نجات
است واحسان سبب درجات واحسان دو مقام است یا مقام رضا ومحبت است که کانک
تراه یعنی خود بی درخواست درخواسته بجای آوری یعنی فرمان بجای آوری یا مقام خوف وخشیت است
یعنی از سیاست عذاب وعقوبت فرمان بجای آورند که فانه یراک ثم قال پس گفت سایل متی الساعة
قیامت کی است ودر بن معرض سوال از قیامت کردن به قیامت زمین وزمان نزد از خواسته است که
قیامت دین وایمان نزد از خواسته است که یعنی قیامت پیش محققان وارباب قلوب بانواع است
وازجمله قیامتها یکی قیامت کبری است که در ان بعث اجساد خواهد بود اما در جمله قیامت چهار
نوع است چون تن نده مرده گردد قیامتی باشد که رسول خدای صلی الله علیه وسلم می فرماید
حدیث من مات فقد قامت قیامته وچون تنها مرده زنده گردد قیامتی باشد که یسلونک عن

٨ الساعة أيّان مرسيها رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه مى فرمايد حديث إذا ضيّعت الأمانة
فانتظر الساعة وجون امانت ضايع كردد قيامت باشد كه رسول خدا صلوات الله وسلامه
عليه مى فرمايد حديث بعثت أنا والساعة كهاتين واشار باصبعيه السبابة والتي تليها
ورب العالمين نيز بسيار جاي در قرآن ياد كرده است جنانك أو من كان ميتا فأحييناه
جنانك استجيبوا لله وللرسول إذا دعاكم لما يحييكم بدرستي شد كه اين
سوال از قيامت كردن نه قيامت زمين و زمان و جهان بلند خواسته است كه قيامت ايمان واسلام
واحسان بدان خواسته است يعنى اين اسلام وايمان واحسان كه در ميان خلق نهادى همجنين تا در آخر
قيامت بماند يا برخيزد وكى برخيزد ثم قال بس كفت رسول خداي ما المسئول عنها نيست مسئول
از اين سوال ما علم من السائل دانا تر وعالم تر از سوال كننده يعنى در اين معنى هر دو يكسانيم
ولكن سأحدثك وليكن ما تو بكويم عن اماراتها از علامات وامارات ونشانهاى ان يعنى
اكرجه وقت وقوع ان معلوم نيست نشانات وقوع ان معلوم است أن تلد الأمة ربتها
انكاه كه از كنيزك خداوند كار روي بنمايد ظاهر يعنى انست كه جون خلق جمع مال واسباب تنعم
وقضا شهوات نفساني وسربت داري مشغول كردند واز اعمال واسرار دينى از جهاني
غافل وكاهل كردند يعنى روي از شريعت بكردانند ودر طبيعت كنند واز امر ورضاي
خدا سر در كشند ودر بي روي هواي نفس اماره روند لكن أضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات
وحقيقت معنى انست كه جون خسيسان ودونان سبب تربيت كاملان وشريفان كردند و
بزركان در حمايت دونان باشند ومصلحان زبون مفسدان كردند وصالحان در بناه فاسقان
روند جنانكه ايشانرا نه زهره كه يعنى حق و نه ياراي كردى خير باشد وأن ترى وانكه نوى يعنى كه بينى تا شد
الحفاة بابرهنكان العراة تن برهنكان العالة كه عيال خلق باشند يعنى لقمه خرقه خلق محتاج

٩ رعا البهم انانكه شباني بره و بزغاله را سزا باشند او قال يا كفت رعاء الشاء انانكه شباني كوسفند
را سزند يعنى ناقصان ودونان كه مال دنيا وى و نعمت ايشان افتد وجنان شوند يتطاولون في البنيان
سراها وخانها وبناها را بلند كنند وقصر وكوشك ومنظر سازند و در رواية اخرى ودر رواية ديكر كفت الذين يتكففون
الناس يتطاولون في البنيان يعنى انانكه صفت ايشان اين بوده باشد كه دست فرا خلق داشته باشند
وجنان شوند كه قصر ومنظر سازند وبناها بلند كنند وسبب تربيت شريفان وكاملان زبونكان
كردند ومعنى تكفف در لغت عرب طعام بكف خواستن است جنانكه دست فرا خلق دارند تا ايشان
محقرات وخرده طعام بر كف مى نهند وبرواية اخرى وبرواية ديكر كفت الصم البكم رؤس الناس
يعنى انانكه از خوشنيدن كر باشند واز حق كفتن كنك باشند مهتري وسرداري وبيشروي وحاكمي روان
كنند او قال يا كفت ملوك الارض بادشاهان زمين ايشان باشند في خمس لا يعلمهن الا الله يعنى
اين سوال كه تو كردي واين نشانها كه من دادم از انجاكه حقيقت است داخل از بنج علم
است كه كس نداند ونتواند دانست الا رب العالمين جل جلاله يا كسى كه رب العالمين ورا تعليم
كند جنانكه مرا تعليم كرده است كه محمدم ومن شما را تعليم كردم ثم قرأ بس اين ايت خواند
إن الله عنده علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام وما تدري نفس ماذا تكسب غدا وما
تدري نفس بأي أرض تموت إن الله عليم خبير معنى ايه إن الله بدرستي وراستي
كه خداي عز وجل معبود بسزا عنده نزد اوست ودر حضرت اوست علم الساعة علم بانواع قيا
واوقات آن وكيفيات آن وينزل الغيث واوست كه باران فريادرس فرستد يعنى علم كي
آمدن باران وكجا آمدن وجند آمدن وبجه سبب آمدن وانكه هر قطره جه خواهد كشت ويعلم
ومى داند وعالم است انكه وابدا ما في الارحام انج در ارحام ديا شت از نري وماده كى وسعادت
وشقاوت هر يك واجال وارزاق هر يك وكميت وكيفيت آن ودانستن همه انج در ارحا

منها

جانورانست و مرلخ در ارحام کوهها و زمینها سنت از انواع نباتها و معادن و ما تدري نفس ١٠
و هیچ نفسی نداند و نتواند دانست ماذا تکسب غدا که فردا چه خواهد کرد و ما تدري نفس و هیچ نفسی
نداند بای ارض تموت که بکدام زمین خواهد مرد و از ین جهان که مفارقت خواهد کرد الا اکر
رب العالمین انکس را که اعلام دهد و بی واسطه یا بواسطها ان الله بدرستی و راستی که خدای
فرمان ده معبود بسزا علیم داناست و همه دان و همیشه دانست خبیر اکاهست از
پیدا ها و نهانها و از همه اکاهست یعنی چنانکه دانا بپیدا هاست اکاه از نهانهاست
قال عمر کفت عمر رضی الله عنه ثم انطلق پس برفت ان سایل فلبثت درنک کردم ملیا
لجندیی و بروایتی سه روز ثم لقیني پس مرا بدید رسول الله رسول و فرستاده خدای و قال
و کفت یا عمر ای عمر اتدري هیچ میدانی من السایل که ان سایل و پرسنده که بود قلت کفتم
الله و رسوله اعلم خدا داناتر است و رسول او نیز داناتر است قال کفت رسول خدای فانه جبریل ان سایل
جبریل بود علیه السلام اتاکم امد بشما یعلمکم دینکم تا دین شما را بشما اموزاند او قال
یا کفت امر دینکم کار دین شما و عمل بر دین شما را در آموزانید

فصل في فوايد الحديث وحقيقته

اما انکه عمر رضی الله عنه روایت کرده است کنا جلوسا عند رسول الله که ما با یاران رسول نشسته بودیم
در حضرت رسول خدا فایده انست که رواست در حضرت بزرکان و بزرکواران نشستن فایده بدین جهت
و تعلیم علم را چنانکه یاران در حضرت پیران و نادانان در حضور دانایان و جاکران پیش استاذان
ناقصان بر کاملان از کله ادب نیست و اجازت و رخصت است و انکه کفت فدخل اعرابي یعنی
اعرابی شکلی در امد ان در صورت عرب انکه رسول خدای که جبریل بود و امده بود از عرب

وصحابه رسول که جبریل امد بهر تعلیم ایشان به اعرابی از عرب بود نه و قران که اضافت و هیچ کتب ١١
و هیچ جیز نیست و نیز بی تو ان کرد الا که رب العالمین بلغت عرب در فرستاده انرا فهم عقول
خلق را که خدای کوید بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین انا جعلناه قرانا عربیا
لعلکم تعقلون و انه في ام الکتاب لدینا لعلي حکیم پس او بهتر صورتی که امتی صورت عرب
بود که اکر نه در صورت عرب امتی امکان داشتی که اندیشه ناصواب در خاطری امدی یا
خود از صحابه یعنی امدی و انکه کفت شدید بیاض الثیاب جامها سفید داشت سخت سفید
اشارت ذات جبریل بقدس و طهارت و پاکی موصوفست که نام او روح القدس است که خدا
در قران یاد کرده است که قل نزله روح القدس من ربك بالحق و دیکر یاد کرده است که و ایدناه بروح
القدس پس که مصور و محسوس کردد و در نظر خلق اید جامه سفید او بهتر باشد موافق صفت که
رسول خدا کفته است خیر ثیابکم البیض و انکه کفت سخت سفید فایده انست که قدس و طهارت
و پاکی ذات ملایکه خلقت است و فطرتست چنانکه شیرینی عسل که در خلقت شیرین
افریده اند تا بدانی که پاکی ارواح ادمیان که بریاضت و مجاهدت و سعی و اکتساب حاصل کردد
شیرینی دوشاب که در ابتدا خلقت شیرین نیافریده اند و پس بکسب و سعی و جهد دوشاب حلوا
کردد پس تا جای پاکی و طهارت در خلقت باکثر طهارت و پاکی با کتساب باشد از شدت بیاض
اشارت بدانست و انکه کفت شدید سواد الشعر موی سیاه داشت بر فرق سیاه سخت سیاه
موی اشارت و نشان جوانی و قوتست و نیز علامت جمال و زیبایی و حسن است که رسول خدا
کفت مر در شب معراج جبریل را دیدم انجا که سدرة المنتهی است و ششصد پر داشت که
هر پایه جناح پس جبریل را که از منتهی است و داراي صورت دارد چون مصور و محسوس کردد
در کمال تر و بلند تر و زیباتر صورتی مصور کردد و در کمال تر و زیباتر صورتی در ظاهر شود از
صورت

١٢ انسان نیست که خدای گوید **وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ** و دیگر باز
کرده است **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** و چون در صورت آدمی صورت کرد در کمال
تر و زیبا تر حالتی باید و آن حالت جوانی است که پیری محل ضعف و نقصان است که خدای گوید
وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ و طفولیت و کودکی هم نقصان است که طفل مکلف نیست و غالب ... کامل
تر حالتی حالت جوانی است و این که گفت محاسن سیاه اشارت بکمال و جمال و قوت است و چنانکه ذات
وجود جبرئیل بقدس و طهارت موصوفست بکمال معنی و جمال اخلاق و کمال قوت و توانایی موصوفست
که خدای گوید **ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى**
موی سیاه اشارت بدانست و این که گفت **لا یری علیه اثر السفر** نشان سفر بروی
پیدا نبود اشارت بدانست که نه در زمین آمده بود که گرد و غباری بروی نشیند و نه در
زمان و زمین آسمان آمده بود که سرما و گرما و تاثیر آفتاب او را متلون و متغیر کرداند بل
که از بالای جهان و اندرون آسمان آمده بود و براه جان و روح و روان آمده بود که گذار
ملایکه در آن عالم دل انبیا باشد که خدای در قرآن یاد کرده است **مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ**
فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ و دیگر می گوید **نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ**
عَلَى قَلْبِكَ و این که گفت **وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ** و از ما هیچ کس او را نمی شناخت یعنی
بو عمر و یاران که افتادند که پیغمبر او را می شناخت و بدانکه فرشتگان خدای علیهم السلام پس
ایشان را نتوانند دید الا پیغمبری اگر چه مصور و محسوس گردند پس ایشان را نشناسند
الا اگر ملک خود را تعریف کنند چنانکه خدا در قرآن یاد کرده است که آن ملایکه که بعذاب
قوم لوط آمده بودند تا بر ابراهیم علیه السلام ظاهر گشتند ابراهیم ایشان را نمی شناخت **قَالَ**
سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ و پس ملایکه خود تعریف کردند و او را مژدگان پسری دادند

که

١٣ که **وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ** و چون آن ملایکه بر لوط علیه السلام ظاهر بودند
لوط ایشان را نمی شناخت و دل تنگ شد که خدای گوید **جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَ**
ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و ملایکه خود را تعریف کردند که **قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ**
لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ و هم چنین جبرئیل علیه السلام چون بر مریم ظاهر بود مریم او را نمی شناخت و
از و پناه بخدا رفت و گفت **إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ** و جبرئیل خود را تعریف کرد و او را مژدگان
داد که **إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا** و علی رضی الله عنه علیه السلام که در حضرت
پیغمبر جبرئیل را دید علیهما السلام هم او را نمی شناخت پیغمبر او را تعریف کرد که **ذاک جبرئیل** و هم
چنین اسید حضیر که در زمان بوده و روشنیها دید و ندانست که چیست رسول او را تعریف کرد
که تلک الملایکه دنت لصوتک و این که گفت **فَدَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَجَلَسَ إِلَيْهِ** یعنی
نزدیک بود برسول خدا و پیش او بنشست اشارت بدانست که رتبت ملایکه برتبت پیغمبران
در عالم معنی قربتی دارد این قربت اشارت بقرب رتبت بود و این که گفت **وَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ**
إِلَى رُكْبَتَيْهِ یعنی هر دو سر زانوی خود هر دو سر زانوی پیغمبر وانهاد و قرآن گذاشت
اشارت بدانست که رتبت پیغمبران و ملایکه در عالم معنی اتصالی دارد و هم رکبتی او رسول را
از قربت رتبت بود یعنی چنانکه در عالم صورت رکبت برکبت متصل است در عالم صفت رتبت
برتبت پیوستگی دارد و این که گفت اسند یعنی قرآن گذاشت اشارت بدانست که کار
ملایکه در زمین و آسمان و پیغمبران مفوض است و ایشان دارند و بر ایشان قرار است یعنی
چنانکه پیغمبران در اصلاح و تربیت خلق خلافتی خدا دارند در زمین که خدا در قرآن یاد کرده است
يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً در ادا
وحی و تنزیل و تبلیغ رسالت هم کار ملایکه اند در زمین و آسمان و بر ایشان مفوض است و این که گفت

فاذا هو یسئل عن الاسلام پس آنگه او از اسلام سوال کرد یعنی
اسلام در لغت عرب از استسلام و انقیاد و تسلیم است اما در دین و ملت و شریعت تن
در دادن و گردن نهادن و تسلیم شدن است فرمانهای خدای را در اوامر و مناهی پس گردن
نهادن بهمه فرمانهای خدای است چنانکه از همه منهیات اجتناب نموده است
و در همه مامورات پیش آمده است خدای را نه علتی و سببی را و از سر علم و معرفت حق و
ایمان و اعتقادی صدق و نیتی خالص گردن نهاده است بطوع و ارادت و اختیار آن
اسلام متقیان و صالحان و مومنان حقیقی است که خدای میگوید **اولئک هم المومنون حقا**
و اگر گردن نهاده است فرمانهای خدای را نه از سر ایمان و اعتقاد بلکه از سر ارتیاب و
گمان و غرضی و علتی و سببی را یا بیم ملامت خلق را یا جستن سلامت خود را آن اسلام منافقان
و مریبانست که خدای میگوید **قالت الاعراب آمنا قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا** من الرسالة
ولما یدخل الایمان فی قلوبکم و دیگری فرماید **وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم**
یترددون و اگر بعضی فرمان خدا گردن نهد که موافق هوا و غرض او باشد
و موافق اعتقاد او باشد که از علما و شیوخ شنیده باشد و بعضی که نه
موافق هوای و مراد و علم و اعتقاد او باشد گردن ننهد آن اسلام ایشان جهودی
باشد که خدا در قرآن یاد کرده است **قالوا نومن بما انزل علینا ویکفرون بما وراءه**
و اینکه رسول خدا خبر داد که هفتاد هزار از امت من تبع دجال باشند امکان
دارد که این قوم باشند که کس ندیده است که یکی صورت جهود شد این
جهودی بر صفت باشند نه بر صورت و اگر بعضی فرمانهای خدا گردن نهد در امر و نهی و بعضی
ننهد نه از سر کفران بلکه از کاهلی و غلبه شهوات آن اسلام ظالمان و فاسقان و عامیان است

اینجا چهار نوع اسلام آمد یکی از ایشان همه اهل اخلاص و نجاة اند و همه اهل درجات اند و همه
اهل ملک بقا اند و همه اهل مشاهده حظ لقا اند و این هر سه دیگر اهل درکات و طبقات
دوزخ اند بعضی از ایشان جاوید در دوزخ بمانند و بعضی بعاقبت نجاة و خلاص یابند
اگر ایمانی صادق دارند و در تفسیرها آورده اند که تا طبقات و درکات دوزخ از
عصاة و فساق این امت پاک گردد هفت هزار سال در آن بسر رود هر سالی چند هزار سال
این عالم و هر روزی چند هزار روز این عالم و اینکه رسول خدا او را جواب داد که الاسلام
ان تشهد ان لا اله الا الله یعنی اسلام آنست که بدانی و گواه شوی یعنی بدانی بدانائی
بیگمان باشی و چنان بر یقین و عیان باشی که چیزی که حاضر آن باشی و خبر دهی با قرار آن چنانکه
بران باشی و از آن بلفظ شهادت یاد کرده است که معنی شهادت در لغت عرب و در شریعت
بسه معنی یاد کنند گویند و بدان علم و دانائی خواهند و گویند و بدان حضور و
بینائی خواهند و گویند و بدان خبر دادن از علم و حضور خواهند آنجا که یعنی علم و
دانائی یاد کنند چنانکه خدا در قرآن یاد کرده است **یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله**
وانتم تشهدون ای یعلمون و آنجا که یعنی حضور و بینائی است چنانکه خدای در قرآن
یاد کرده است **ولیشهد عذابهما طائفة من المومنین** و آنجا که یعنی خبر دادن از علم
و حضور است که خدا در قرآن یاد کرده است **وما شهدنا الا بما علمنا** و این هر سه
علم و معرفت و خبر دادن از آن بدو طریق حاصل تواند بودن یا بمشاهده چشم سر و حضور
احساس ظاهر چنانکه گواهی بر معاملات و مبایعات و خرید و فروخت یابد بلکه خدا
میگوید **واشهدوا اذا تبایعتم ولا یضار کاتب ولا شهید** بسبب اینست که نزد
بعضی علما گواهی نابینا در بعضی واقعات نا مسموع است و در امامت او دو قولی هست بعضی [illegible]

ومعرفت ندارد وطریق دیگر آنست که بمشاهدهٔ چشم دل و نظر عقل و بصیرت و
هدایت خدا حاصل کرد چنانکه گواهی ملایکه و اولوا العلم بر وحدانیت خدا که خدای
گوید شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم و چنانکه گواهی بعضی علمای
توریت بر راستی نبی و صدق رسالت مصطفی که خدای گوید ویقول الذین کفروا لست
مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب و چنانکه گواهی
که مومنان بر وحدانیت خدا و ما بیان کردیم که یعنی اسلام کردن ما ذلیست خدا را
بهمه فرمانها خدا و اولیتر فرمانی که خدا را گزیر کردن بباید نهاد علم و معرفتست چه آنست
خدا که بداند که جز خدا نسزد که فرمان دهد و نسزد کش فرمان برند و خدا آنست که
سزد که فرمان دهد و سزد کش فرمان برند این یعنی چون بعبارت و زبان نشستگه لا اله الا
الله و چون از سر علم بیگمان باشد شهادت خوانند اشهد عبارت از آنست و رب العالمین
خلق را علم ودانایی بوحدت او فرموده است نه گفتن چنانکه فرموده است فاعلم انه لا اله
الا الله و اگرچه در این آیت مخاطب رسولست مراد از خطاب امتانست و نیز مومنان را فرموده
است فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو و دیگری فرماید
هذا بلاغ للناس ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد و هر پیغمبری که او را بخلق فرستاده
اند بر کلمه او را وحی کرده اند مبدا سخن این بوده است وما ارسلنا من قبلک من رسول الا
یوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون بنیاد همه دعوتها و ملتها بر این کلمه بوده است و
این که رسول خدا گفت وانی رسول الله یعنی بدانی و گواه شوی و گواهی دهی یعنی بدانی
بدانکه بیگمان باشی و چنان بر یقین و عیان باشی که اگر می بینی و حاضر آن باشی و خبر دهی با قرار چنانکه
بر آن باشی که من که محمدم فرستادهٔ خدا ام بهمه کس و یعنی رسول فرستاده باشد یعنی نه خواستن طبع خود

امده

امده و نه بهوا و آرزو بیست خود آمده و نه باختیار و مصلحت دید عقل خود آمده بلکه بامر و فرمان و حکم حتم
خدا امده اما این که گفت انی رسول الله یعنی من فرستادهٔ خدا ام اشارت بدانست که پیغمبران
صاحب دعوت صاحب شریعت را مدح خود گفتن و خود را ستودن و خود را نمودن و تعریف خود
کردن فرض و واجب است در مقام مقام و حالات حالات و هیچ ثنایی و مدحی کاملتر از آن نیست
که پیغمبر ما خود را گفته است که انی رسول الله و هیچ پیغمبری این چنین مدح و ثنا خود را نگفته است
که پیغمبر ما چنانکه گفت انا سید ولد آدم ادم ومن دونه تحت لوائی یوم القیمة و امثال این
احادیث بسیار گفته است که خود در این یعنی فضیلت یا ذکر ده اید و همه پیغمبران صاحب دعوت که از خدا
بخلق آمده اند تعریف خود کرده اند و خود را ثنا گفته اند چنانکه در قرآن مذکور است در قصهٔ نوح
و ابرهیم و موسی و هود و صالح و لوط و شعیب و غیر ایشان صلوات الله علیهم اجمعین که در آیات
قرآن و احادیث آمده است گمان همه بادنتوان کرد و همچنین بزرگان و بزرگواران که نیابت پیغمبر دارند
و کار ایشان کنند یعنی تربیت ارواح و تنویر قلوب و تزکیت نفوس و اصلاح اجسام خلق کنند
و احیا دین و ملت و تجدید دعوت و شریعت کنند و استحقاق ان دارند یعنی از حضرت خدا
ماذون باشند و از جانب پیغمبر مامور باشند ثنای خود گفتن و تعریف خود کردن روا باشد
و عیبی نباشد اگرچه شرعا و عقلا زشت و نا پسندیده است اما بسه چهار شرط باید که آن
دعوی صادق باشند و از دعوی حق و حقیقت باشد و آن کار داند و کردن آن توانند و در آن
جلد و ماهر باشند و غرض ایشان غرض پیغمبر باشد یعنی غرض شان بر اصلاح و تربیت و تزکیت
خلق باشد نه بر مال نعمت و جاه و حرمت و اولیا و بزرگان که تربیت خلق کرده اند و نیابت
پیغمبر داشته اند ثنا خود گفته اند چنانکه خود شنیده از خلفا راشدین و علما تابعین و سلف
صالح و اصحاب مذاهب گمان همه بادنتوان کرد و رب العالمین پیغمبر ما را می فرماید قل هذه سبیلی

ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی وسبحان الله وما انا من المشرکین و این کم گفت
رسول خدای وان تقیم الصلوة المکتوبة وانکه اقامت کنی و برخیزانی و مقیم شوی بر
نمازهای پنجگانه المکتوبة یعنی المفروضة وکتب یعنی فرض یاد کنند چنانکه خدای گوید کتب
علیکم الصیام ای فرض علیکم الصیام اما یعنی اقامت برخیزانیدن است و مقیم شدن و
در شریعت یعنی اقامت نماز باتفاق علما این گفته اند المداومة علی الصلوات الخمس مع ایفاء
حقوقها ومن حقوقها العلم والمعرفة بفرایضها وسننها وآدابها وماموراتها ومنهیاتها و
مستحباتها ومراعاة شرایطها وادایها فی اوقاتها یعنی مداومت و محافظت و ملازمت
نمودن بر نمازهای پنجگانه و تمام بجا آوردن حقوق آن و از حقوق آن یکی علم و معرفت است بشرایط
آن و فرایض و سنن آن و مستحبات و مکروهات و ماموراتش و منهیات آن و ادا در اوقات آن و مراعات
آن شرایط که در عین نماز فرض است و مراعات شرایط اندرونی از خشوع نفس و حضور دل و علم
و معرفت جان و یافت عقل که بی اینها نماز درست نیست و مقبول حضرت خدا نیست اگرچه
بفتوی درست است چون این شرایط اندرونی و بیرونی در نماز کنند جمع است آنرا اقام خوانند
و مقیم خوانند و این نماز انبیا و اولیا و مومنانست و پیغمبران این چنین نماز بدعا از خدا خواسته
اند که رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی و رب العالمین در قران این چنین نماز کنندگان را در معرض
ثنا یاد کرده است که والمقیمین الصلوة و یقیمون الصلوة اقاموا الصلوة و هر آن نمازی
که در آن این شرایط نیست یا بعضی نیست آنرا قام خوانند و آن نماز منافقانست که خدای گوید
واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس و رسول خدای گوید تلک صلوة المنافقین
تلک صلوة المنافقین تلک صلوة المنافقین یعنی آن نماز منافقانست آن نماز منافقانست
آن نماز منافقانست گفتند کدام یا رسول الله گفت یجلس احدکم حتی اذا اصفرت الشمس فیقوم

ویتوضا ویصلی اربعا ینقر نقر الدیک لا یذکر الله فیها الا قلیلا یعنی چون یکی را وقت نماز در آید
و نشیند تا آنگاه که آفتاب زرد گردد برخیزد و وضو کند و در رکعتی کند و یکدو بار منقار بر زمین
زند و در آن یاد خدا نکند الا اندکی و ماخوذ فرایض و سنن نماز و شرایط ظاهر و باطن آن یاد کنیم
وانکه پیغمبر گفت وتؤدی الزکوة المفروضة و بگزاری زکوة فرض واجب را دانی که
یعنی زکوة در لغت عرب پاکی و زیادتی است اینجا که یعنی پاکی است خدا در قران یاد کرده است
اقتلت نفسا زکیة ای طاهرة و چنانکه در حق عیسی علیه السلام یاد کرده است لیهب لک غلاما
زکیا ای طاهرا من الاخلاق الخبیثة والمعاصی و اینجا که یعنی زیادتی است که عرب گوید
زکا الزرع یعنی کشت بیفزود و زیادت گشت [illegible] در آن نفس از بعضی اخلاق
بد پاک گردد یعنی از غل و حرص و حب دنیا و زیادتی پیدا بود و کمال در وجود گردد بعلم و ایمان
و محبت و رضا خدا و تربیت حضرت آنرا زکوة خوانند که خدای گوید خذ من اموالهم صدقة
تطهرهم وتزکیهم بها و دیگر جای یاد کرده است وما آتیتم من زکوة تریدون
وجه الله فاولئک هم المضعفون و هر آن دادن مالی که نفس در دادن آن راغب است
و از صدق ایمان زهد و صدق است بوعدهای خدا و در دادن آن بی اسایل آنرا صدقه خوانند
و دهنده را مومن و صادق خوانند و از دادن مومنانست که خدای گوید وجاهدوا باموالهم
وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون و از دادن است که رب العالمین خود
قبول کند چنانکه خود می گوید الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده ویاخذ الصدقات
و نیز در صحیح است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم می فرماید من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب
ولا یصعد الی الله تعالی الا الطیب فان الله تعالی یتقبلها بیمینه جل جلاله فیربیها کما یربی
احدکم فلوه حتی یکون مثل الجبل او قال مثل احد ثم قرا یمحق الله الربوا ویربی الصدقات

والله لا یحب کل کفار اثیم و مراد از دانایی که نفس را از کار رها است از انفقه
خواننده و ان داد ن منا نفا نست که خدای می گوید وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم
الی قوله ولا ینفقون الا وهم کارهون و ما خود فرایض و سنن و شرایط زکوة بیان کنیم و انکه رسول
خدای گفت وتصوم رمضان یعنی بداری روزه ماه رمضان و یعنی صوم در لغت
عرب وا ایستادنست از کاری یا وا ایستادن از گفتاری اما وا ایستادن از کار
چنانکه عرب گوید خیل صیام وخیل غیر صایمة تحت العجاج وخیل تعلک اللجما یعنی
اسبی چند از رفتار وا ایستاده و اسبی چند نه ایستاده یعنی در رفتار اند اما وا ایستادن
از گفتار چنانکه رب العالمین در قرآن یاد کرده است از الهامی که مریم را کرد که فقولی انی
نذرت للرحمن صوما یعنی چون از تو سوال کنند که این پسر را از که آوردی تو جواب
ده که من نذر کرده ام خدای رحمن را که بروزه باشم یعنی وا کس سخن نگویم فلن اکلم الیوم
انسیا اما روزه که از شریعت عبارتست از حبس نفس است از شهوات حلال
مباح و انرا شرایط ظاهر است و نیز شرایط باطن دارد که شهوات بدان قایم است
شکسته شود و شرها از اعضا گسسته شود و مجاری دیو بدان بسته شود که
رسول خدای می گوید اذا جاء رمضان صفدت الشیاطین و چون دیو بسته شود شر از اعضا
گسسته شود تا چار درها دوزخ بسته شود و درها بهشت گشاده شود که وفتحت
ابواب الجنان و چون درها بهشت گشاده شود روح و راحت از عالمی بروزه دار پیوسته
شود و این روزه است که سبب دیدن شب قدر و روزه دار را در ان حضرت منزلت و قدر
است و این روزه است که در ان شب قدر پیدا است و اضافت از و اخدای است که رسول
خدای گوید قال الله جل جلاله کل عمل ابن ادم له الحسنة بعشر امثالها الا الصیام فانه لی وانا
اجزی به

واین

واینکه رسول خدای گفت وحج البیت ان استطعت الیه سبیلا یعنی حج
کردن و زیارت این خانه یعنی کعبه اگر استطاعت و توانایی داری ما یعنی حج قصد کردن
است بزیارتگاهها و جایگاهها فاضل که عرب گوید یحجون سب الزبرقان المزعفرا
اما در شریعت قصد کردن است بزیارت خانه که انرا کعبه خوانند و بیت الحرام خوانند که
خدای گوید جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس که ان فاضل گردانیده و
بزرگوار کرده خدا است که بتقلید و عادات خلق که رب العالمین اضافت از و بخود کرده است
تشریف و تفضیل را که وطهر بیتی و حج کردن را در شریعت فرایض و واجبات و سنن و ادابست
و محظورات است و اذکار و دعوات چند در مشاعر و مشاهد و غیر ان که خود یاد کرده اید
اما سر و حقیقت حج انست که از بند ورق غیریات و ما سوی الله آزاد و گسسته شود
که حاجی را در مبدا کار لازم باید گفت که بحجة حقا تعبدا و رقا و بکلی وجود بحضرت
پیوسته گردد و اعتصام و استمساک بعروة الوثقی چنانکه حاجی روی صورت از جمله
جهان بگردانیده است و در کعبه کرده است باید که روی دل و جان از جز خدای بگرداند
و در خدا کند و چنانکه در عالم صورت کعبه تعیین کرده اند در عالم معنی وصفت قربت
حضرت تعیین کرده اند چنانکه ابرهیم گرد علیه السلام که در قصه آورده اند که چون نمرود
فرمود که ابرهیم را با تش اندازند و را در منجنیق نهادند در هوا جبریل علیه السلام بروی
ظاهر بود و بدو گفت الک حاجة یعنی ترا کاری و حاجتی باشد جواب داد که اما الیک
فلا یعنی حاجت دارم اما بتو ندارم و او از راه استغنا معزول کرد و عرض حاجت بر وند اشت
پس از عرض حاجت بر جبریل ندارد چگونه فرمان شیطان برد و انکه فرمان شیطان برد هیچ
گناهی از وی در وجود نیاید پس نا چار از عذاب دو عالمی ایمن باشد که ومن دخله کان امنا

فقال صدقت

می گوید که آن سایل گفت راست
یعنی عجبنا من سؤاله و تصدیقه ما عجب ماندیم از سؤال کردن او و تصدیق او یعنی
اگر می داند سؤال چیست و اگر نمی داند تصدیق چه حکمت است که چنان تصدیق می کند
که گویی که خود آن علم دانسته است اما حکمت آنک جبریل را مصور گردانید تا دید با
صحابه نمود تا تصدیق کردن او رسول را و سؤال او نه از بهر آن بود که جبریل آن چیز بداند
که این دین و ملت خدا آورده بود و نیز نه از بهر آن بود که پیغمبر بداند که خود بدو
آورده بود بر فایده سؤال و جواب آن بود تا حاضران بدانند و با گویند و غایبان بدانند
و با گویند و اهل عالم قرنا بعد قرن بدانند که این دین و ملت نه پیغمبر ما باختیار
و اندیشه عقل خود نهاده است بلکه خدا فرستاده است و بواسطه ملک به
پیغمبر فرستاده است و اگرچه صحابه را ایمان بود که این دین و ملت نه پیغمبر از عقل
خود نهاده است بلکه خدا فرستاده است و ملک آورده است مراد آن بود تا صحابه
ایمان بر ایمان فزاید که خدای گوید لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم فاما الذین
آمنوا فزادتهم ایمانا و نیز مراد آن بود تا ایمان صحابه یقین گردد در رفتن درجات که درجات
اهل یقین بالاتر از اهل ایمان است و خدا در قرآن یاد کرده است که ابرهیم علیه السلم از من بخواست
که رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی مرا بنمای که چگونه انواع مردگان را زنده گردانی رب
العالمین او را ندا کرد اولم تؤمن یعنی باور نیست تو قال بلی ولکن لیطمئن قلبی یعنی گفت
مرا باور هست اما میخواهم که طمانینت دل من گردد یعنی ایمان یقین گردد جای دیگر
یاد کرده است وکذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من
الموقنین و درست است که ابرهیم علیه السلم ملکوت آسمان و زمین مومن بود مراد از نمودن

آن بود

آن بود تا موقن گردد و جای دیگر یاد کرده است که حواری عیسی علیه السلم از عیسی درخواست
مایده کردند تا رب العالمین از آسمان مایده فرستد یعنی اسبابی معتاد صورتی که اذ قال الحواریون
یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مایدة من السما قال اتقوا الله ان
کنتم مومنین قالوا نرید ان ناکل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا و نکون علیها
من الشاهدین و درست است که حواری عیسی علیه السلم ایمان بدان داشتند که رب العالمین قدرت
آن دارد که بی اسبابی صورتی مایده فرستد مراد از درخواستن آن بود تا ایمان یقین گردد پس
فایده سؤال و جواب جبریل و پیغمبر علیهما السلم آن بود تا ایمان یاران ایقان گردد که آنچ بینند
چنان شد که آنچ شنوند که لیس الخبر کالمعاینه عمر می گوید که آن سایل چون از اسلام
سؤال کرد که ما الایمان یعنی ایمان چیست و سوم ترکیبست رسول خدا او را جواب داد
که الایمان ان تومن بالله و ملائکته و کتبه و رسله والیوم الآخر یعنی ایمان ایمان
خدا است و ملائکه و کتب و رسل و روز آخر و وا نیستن اما بدانک یعنی ایمان در لغت
عرب باور کردن است و براست داشتن و تصدیق کردن چنانک خدا در قرآن یاد کرده است
که برادران یوسف پدر را گفتند وما انت بمومن لنا ای مصدق لنا اما در دین و ملت
و شریعت نه هر باور کردنی و تصدیقی را ایمان خوانند باور کردن و براست داشتن
و تصدیق احوال و اخبار غیب را بیند ایمان خوانند که خدا در قرآن یاد کرده است که الذین
یومنون بالغیب اما یعنی غیب آنها باشد که چشمها و گوشها ما و احساس ظاهر ما
از دریافت و ادراک آن در این عالم معزول باشد معزولی چنانک چشم از استماع آوازها و گوش
از دیدن الوان و رنگها الا اگر در صورتی و شکلی بر عالمی مصور گردد چیزی که شکل پذیر و صورت
پذیر باشد و تغیر در آن روا باشد چنانک جبریل علیه السلم در صورت دحیه و در صورت اعرابی

بی امد و رسول خدا در ین عالم او را می توانست دید چنانکه رسول خدا گفت تَمَثَّلَ لِیَ الْمَلَکُ
رَجُلاً اَحْیَاناً و چنانکه ملایکه بر ابرهیم و لوط علیهما السلم ظاهر بوده اند در صورت
امردان نا کبیره و چنانکه مر جبریل را دیده در صورت ادمی و چنانکه رسول خدا گفت بهشت و
دوزخ در عرض این دیوار او را نموده اند و دیگر گفت نعمتها و میوهای بهشت در صورت خوشه
انگور او را نموده اند و بدین معنی غیب انها باشد که عقلهای ما از وجود آن بی خبر
باشد یا اگر از وجود ان خبر دارد از خواص صفات ان و از ادراک حقیقت ان معزول باشد الا
اگر رب العالمین خبر دهد بواسطه پیغمبران بعضی از احوال الغیب چنانکه پیغمبر ما صلوات
الله علیه از بعضی احوال الغیب خبر داده است که قال الله جل جلاله اعددت لعبادی الصالحین
ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ذخرا بله ما اطلعتم علیه فاقرؤا ان شئتم
فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا اُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْیُنٍ جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ معنی حدیث
انست که رسول خدا می گوید که رب العالمین جل جلاله می گوید که من که خدا ام ساخته
ام و بر داشته ام و بنهاده و ذخیره بنهاده ام بندگان و پرستندگان مرا صالح انها را که هیچ
چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر دل و خاطر هیچ ادمی نگذشته از نعمتها که ایشان را ذخیره
نهاده ام خوانید از ایت اگر میخواهید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ هیچ نفسی نداند و نتواند دانست
مَا اُخْفِیَ لَهُمْ از نعمتها که پنهان کرده اند و ذخیره بنهاده اند ایشان را مِنْ قُرَّةِ
اَعْیُنٍ از انها که روشنی چشم و کام نفس و شادی و خرمی جان و دل ایشان در انست
جَزَاءً جزا و پاداشت بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بدان عملها صالح که کرده اند در دنیا
و انکه رسول خدا او را جواب داد که الایمان ان تؤمن بالله یعنی ایمان و راکردن و
باور داشتن و تصدیق کردن بالله است بدانکه ایمان بخدا انست که وجود و هستی خدا

باور کند و بدانکه هر عاقلی که در عالم بوده است او را از وجود و هستی خدا خبر بوده است
و هر عاقلی دانسته است که عالم را عالم افرینی هست و هر افریده را افریدگاری هست چنانکه
خدا در قران یاد کرده است و رسول را فرموده است که وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ
یعنی اگر سوال کنی از کافران و مشرکان که افریننده ایشان کیست همه گویند که خدا و چنانکه
جای دیگر یاد کرده است وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ لَیَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ
الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ یعنی اگر تو ای رسول سوال کنی از ایشان که این اسمانها و زمینها که افریده
است البته همه گویند که خدا عزیز خدای علیم انها را افریده است یعنی ایشان اسمان خلاقی
خدا و عزیزی و علیمی او دارند چنانکه جای دیگر یاد کرده است وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ یعنی اگر تو سوال کنی که انکس کیست
که در فرستاده است از اسمان ابی و بدان اب خاک مرده را زنده کردانیده است یعنی نباتها
و ثمرات از زمین بر اورده است همه گویند که خدا و چنانکه جای دیگر می فرماید وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ
مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ یعنی و اگر تو ای رسول
از مشرکان و کافران سوال کنی که انکیست که این اسمانها و زمینها را که افریده است و
افتاب و ماه را مسخر کردانیده است همه گویند که خدا و نیز رب العالمین رسول ما را بامر
جزم فرموده است که قُلْ لِمَنِ الْاَرْضُ وَمَنْ فِیهَا اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَیَقُولُونَ لِلّٰهِ یعنی
بگو ایشان را که کرا است زمین و هر که در انند همه گویند که خدای را و دیگر فرموده است قُلْ
مَنْ رَبُّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ سَیَقُولُونَ لِلّٰهِ یعنی بگو ان کیست که دارنده
و پرورنده و افریننده اسمانها هفتگانه است و خداوند و دارنده عرش بزرگوار است همه گویند که
خدا و دیگر یاد کرده است در قصه فرعون که وا آن جحدوا بها و استیقنتها انفسهم که می گرفت بنفس می
دانست

لَئِنْ سَاَلْتَهُمْ

که موسی علیه السلم فرستادهٔ خداست وانچه می نماید معجزه است که خدا در قرآن یاد کرده است
فلما جاءتهم آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبین وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم
ظلما وعلوا ونیز رب العالمین در قرآن ذکر کرده است که فرعون وا موسی علیه السلم مناظره می
کرد و فرعون بموسی گفت انی لاظنک یا موسی مسحورا یعنی مرا گمان است ای موسی که بر تو
جادوی کرده اند و ترا جادوی در آموزانیده اند موسی علیه السلم او را جواب داد که لقد
علمت ما انزل هؤلاء الا رب السموات والارض بصائر وانی لاظنک یا فرعون مثبورا
یعنی تو میدانی ای فرعون و نیک میدانی که این معجزات در نفرستاده است الا داننده
و پرورندهٔ آسمانها و زمینها از بهر بینایی چشم دل او اگر ترا گمان است که بر من جادوی
کرده اند مرا گمان است که تو هلاک در دو جهانی یعنی درین جهان بنگذارند و دران جهان
نگذارند نه مرده و نه زنده یعنی نه مرگ یابی که از الم و عذاب بیخبر باشی و نه زنده
شوی که از انواع لذات و راحات و نعمتهای آن جهانی و حیوة جاودانی بهره یابی چنانک خدا
می گوید لا یموت فیها ولا یحیی و کار مرد نعوذ بالله ما غی مغروری بچنین خواهد بود و
هر متکبری جباری که و الحق بر او رد با نخوت در دنیا و در حال او چنین خواهد بود
که خدای گوید الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتیهم کبر مقتا عند الله
وعند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار و نیز رب العالمین در قرآن یاد
کرده است که جماعتی بت پرستان که خدمت لات و هبل می کردند از وجود و هستی خدا و
از خدایی خدا خبر داشتند و می گفتند که اینها شفاعت کنندگان ما اند در حضرت خدا که
هؤلاء شفعاؤنا عند الله ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی پس درست شد که
هر عاقلی که در عالم بوده است او را از وجود و هستی خدا و از خدایی خدا خبر بوده است و هر عاقلی داننده است

باور میکنید و هر انچه نه موافق هوی و مراد و علم و اعتقاد شما است بدان کافری
شوید چه جزا باشد آنکس را که این چنین فعلی کند الا رسوایی درین عالم و سخت ترین
عذابی در آن عالم چنانک جای دیگر فرموده است هم در حق ایشان و اذا قیل لهم آمنوا
بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما وراءه یعنی و هر آنگاه که
ایشان را گویند باور کنید هر انچه از خدا آمده است ایشان گویند ما آن را باور کنیم
که بما آمده است یعنی انچه موافق علم و اعتقاد ما است که از علما و شیوخ خود شنیده
ایم و انچه بالا علم و اعتقاد ایشا نست بدان کافر می شوند

فصل

اما هر آنکه فرمانهای خدا بیکی رسد و آنکس آن فرمانها را نیز رد دهد و کردنی نهد و خدا بر آکردن
نهد و همه فرمانها کردن نهد اما از ناکردنیها و نه ایستاده باشد و در کردنیها ایستاده با
چنانک مثلا خمری خورد و نمازی کند و روزه نمی دارد و دزدی و خیانت می
کند و زکوة و صدقه می دهد آنکس مسلمانی فاسق ظالم عاصی بوده باشد و اگرچه اصل ایمان
و اسلام دارد که بدان در دوزخ جاوید نماند کمال اسلام و کمال ایمان ندارد که خود در
دوزخ نرود و روی عذاب نبیند پس که اسلام و ایمان دارد و بسبب خمر و زنا و دزدی در
دوزخ خواهد رفتن آن ایمان حالرا فایده بخش نیست و چون فایده ده نیست دفع عذاب آنکار
که خوذ نیست اگرچه در عدم خلود در دوزخ مفید و موثر است و برهان برین سخن انست
که در صحیح است و عبد الله عباس رضی الله عنهما روایت می کند که رسول خدا علیه السلم می فرماید
حدیث لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مومن ولا یشرب الشارب حین یشرب و هو مومن ولا
یسرق السارق حین یسرق و هو مومن ولا ینتهب نهبة ذات شرف و جمال و هو حین ینتهبها
مومن معنی حدیث انست که رسول خدای فرماید هیچ زنا کننده زنا نکند و مومن باشد و هیچ

٢٨ خمر خورنده خمر خورد و مومن باشد و هیچ دزدی نکند و مومن باشد و هیچ غارت کننده غارت
نکند و چیزی نبرد که زبانی دارد و جمالی و قیمتی دارد و آنکس مومن باشد و معلوم
و یقین است که این که زنا می کند یا خمر می خورد یا دزدی می کند ایمان نخواهد دارد
از آنکه نماز می کند و روزه می دارد و زکوة و صدقه می دهد **یعنی** چون بسبب گناه
کردن از خمر و زنا یا دزدی و توبت ناکرده ازین جهان برود ناچار در دوزخ خواهد
رفت و اورا حال او را از دوزخ خلاص و نجاة نیست آن ایمان فایده بخش نیست و چون فایده
بخش نیست گوییا که خود نیست اگرچه در عدم خلود در دوزخ مفید است و ما خود
درین معنی چند فصل یاد کنیم در جای خود پس معلوم شد که معنی مسلمانی کردن نهادن است
خدا را بهمه فرمانها خدا در همه ناکردنیها و کردنیها بطوع و ارادت و اختیار خود از سر علم
و معرفت و ایمان و اعتقاد پس هرکه بفرمانها خدا کردنیها ذ از کافری رفت و هر آنکس که
خدا برا کردنیها ذ از نافقی رفت و هرکه بهمه فرمانها خدا کردنیها ذ از سر علم و ایمان و تصدیق
و اعتقادی راست از جهودی رفت و هرکه بهمه فرمانها خدا کردنیها ذ و از ناکردنیها
و استادگی در کردنها ایستاد از ظالمی و فاسقی و عاصی رفت مسلمانی مومن صادق صالح
خالص بدر آمد **چنانکه** در بسند و محبت و دوستی خدا آمده باشد **چنانکه** خدا در
قران یاد کرده است که الا لله الدین الخالص

فصل

اما آنکه ما می گوییم
و اگرچه آن فرمانها خداوند فرموده خدا برخلاف طبع آدمیان باشد یا بر خلاف هوا
و نفس آدمیان باشد یا دریافتن سر و حکمت آن فرمانها بالاتر از فهم و عقل آدمیان باشد
از بهر آن می گوییم که رب العالمین در قران یاد کرده است در قصه ابرهیم و اسمعیل علیهما السلم
که ابرهیم پسر خود را گفت یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت

٢٩

افعل ما تومر ستجدنی ان شاء الله

من الصابرین فلما اسلما وتله للجبین ونادیناه ان یا ابرهیم قد صدقت الرؤیا انا
کذلک نجزی المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین وفدیناه بذبح عظیم **معنی ایه**
ابرهیم صلوات الله علیه پسر خود را گفت یا بنی ای پسر من انی اری بدرستی و راستی
که من چنان می بینم فی المنام در خواب و واقعه انی که من اذبحک ترا کارد می نهم و قربان ابت
می کنم فانظر نگر ای پسر ماذا تری تا چه می بینی و رای تو چیست قال گفت پسر یا
ای پدر من افعل کن ما تومر آنچ ترا می فرمایند یعنی هر آنچه بخواب و واقعه و انبیا و
بزرگان نمایند آن چیز بدیشان فرمایند یعنی بکن آنچه ترا می فرمایند ستجدنی زود باشد
که مرا چنان یابی ان شاء الله اگر خدای خواسته باشد من الصابرین از صابران یعنی درین فرمان
که ترا فرموده اند بر قتل من صبر کنم و تسلیم شوم فلما اسلما پس راست که از هر دو یعنی
پدر و پسر مسلمان آن فرمان شدند و ابرهیم از سر پسر برخاست تا او را قربان کند و پسر از
سر خود برخاست و تسلیم شد وتله للجبین و او را بپیشانی در آورد تا کارد بنهد و در نفس است
است که پسر پیغمبر پیغمبرزاده بی جرمی بقتل آوردن خلاف طبع است و خلاف هوا و
و دریافتن سر و حکمت آن بالاتر از فهم و عقل است که عقل ابرهیم در سر آن نمی رسد تا هم
رب العالمین جل جلاله بذو روشن کردانید که مراد نه قتل فرزند است بلکه مراد تسلیم
شدن فرمان است اگرچه خلاف طبع و هوا و نفس است و سر آن دریافتن ورای عقل است
چون تسلیم شدند رب العالمین بر معنی را مسلمانی خواند که فلما اسلما و نادیناه و ما که
خدایم ندا کردیم او را ان یا ابرهیم که ای ابرهیم قد صدقت الرؤیا خواب را راست کردی یعنی
بکشتن که مراد نه قتل و قربانست که مراد تسلیم شدن فرمانست انا ما که خدا ایم کذلک همچنین که
می دانید و می بینید

نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا و باداش دهيم نيكوكاران را
إِنَّ هَذَا بدرستي و راستي كه فرمان لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ آزمايشي است بيدا بيدا كننده
روشن روشن كننده كه فرمانها رب العالمين را كه كردن نمند و كه كردن نمند و تو كردن نهاذي
فداي بر قتل بسر ما است كه خدا ايم وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ و همه اعمال قرآني و كردارها
مسلماني چنين است يا اكثر چنين است كه خلاف طبع است و خلاف هوا و نفس است و در
يا فتن سر و حكمت آن و را فهم و عقل است و از اينجا است كه ما را نبي روى بر هيم فرموده كه
قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا **وچنانك** وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ
حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ **ورسول را** مي فرمايد ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
پس بحق ما درست شد كه گفتيم و اگرچه آن فرمانها خدا و آن فرمودها خدا بر خلاف
طبع آدميان باشد يا بر خلاف هوي و نفس آدميان باشد يا دريافتن سر و حكمت آن فرمانها
بالاتر از فهم و عقل آدميان باشد كردن نماذن خدا بر اين همه فرمانها چنين در همه ناكردنيها
و كردنيها بطوع و ارادت و اختيار خود از سر علم و معرفت و ايمان و اعتقاد مسلماني خوانند

فصل

بدانك الترفرضي و زود نيز واجبي در دين و ملت مسلماني و در همه دينها
و ملتها توبت كردن است و واگشتن و وا ايستاذن از همه ناكردنيها و گناهها خصوصا
گناهها كبايرها يعني بزرگ و پس وا ايستاذن در كردنيها و طاعتها چون نماز و روزه و
زكوة و حج و صدقه و امثال اين از اعمال مسلماني و از بهر آن گفتيم كه در همه دينها و همه
ملتها هم چنين است كه رب العالمين در قرآن ياد كرده است وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ **معنى آيه** وَأَنْزَلْنَا و ما
كه خدا ايم فرو فرستاذه ايم إِلَيْكَ بتو اي رسول الْكِتَابَ اين كتاب يعني قرآن بِالْحَقِّ

ان
بحق يعني درست و ابيست فرستاذ كه هيچ خلل نباشد كه اگرنه باشد در وي ابد و باطل
باشد كه اگر باشد نتوايد و چنانك آب و باران نجيوة اجسام جانوران در مي وايد قرآن
و علم قرآن نجيوة ارواح آدميان در مي وايد از بهر اين قرآن را و در فرستاذن قرآن را
بحق مي خواند مُصَدِّقًا براست دارنده و تصديق كننده لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ هر آنچه پيش از آن
در آمده است مِنَ الْكِتَابِ از كتابي كه به پيغمبري فرو فرستاذن آمده است وَمُهَيْمِنًا
عَلَيْهِ و شاهد و گواه و جامع علم همه است يعني هر آن علمي كه در كتابي است در قرآن است و در
قرآن كه مجتمع علوم كتب منزلست هر آنجا كه رب العالمين ذكر خيري و طاعتي و عملي
و عبادتي مي كند از نماز و روزه و زكوة و غير آن با ذكر صلاحي و اصلاحي ميكند اول ذكر توبت
و وا ايستاذن و واگشتن از ناكردنيها و گناهها مي كند **چنانك** فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ذكر توبت بر اقامت نماز و داذن زكوة سابق فرموده است و اين
آيت در حق مشركان منزلست **وچنانك** إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ
وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ و در حق منافقان ذكر توبت بر اصلاح و اعتصام
سابق فرموده است **وچنانك** إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ
سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا در حق حربستان و زنا بيان و قتالان ذكر
توبت بر ايمان و عمل سابق فرموده است **وچنانك** ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ
بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ در حق عامه
گناه كاران همچنين ذكر توبت بر اصلاح موقوف كرده است **چنانك** وَإِذَا جَاءَكَ
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ
مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و در حق مومنان كه

بنادانی گناهی کرده باشد هرچند که توبت بر اصلاح سابق فرموده است و بر توبت
واصلاح وعدهٔ رحمت و مغفرت داده است **چنانکه** التائبون العابدون **وچنانک**
تا پایان عابدات و امثال این آیت در قرآن بسیار است و نیز رب العالمین فرزندان را
آدم را اول فرمان نابردن شیطان می فرماید و دیو را نا پرستیدن و در بند فرمان او
نابودن و نا رفتن در هرچه گوید و فرماید از ناکردنیها و گناهها و شرها از اعمال و اقوال
و افعال و اخلاق و اعتقادات و پس فرمان برداری خود جل جلاله و طاعت کردن
می فرماید و خدا پرستیدن و در بند خدا بودن و رفتن در هرچه گوید و فرماید از کردنیها
از طاعتها و خیرها از اعمال و افعال و اقوال و اخلاق و اعتقادات آنجا که می فرماید در
قرآن در سورهٔ یس الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان
اعبدونی هذا صراط مستقیم **معنی آیه** الم اعهد نه من که خدا ام عهد کرده ام و پیمان
بسته ام الیکم با شما پیش از آفرینش شما یا بنی آدم ای فرزندان آدم ان لا تعبدوا که فرمان
نبرید و نه پرستید و در بند نباشید الشیطان دیو را در هرچه گوید و فرماید از ناکردنیها
و ناگفتنیها و گناهها و شرها در اعمال و افعال و اقوال و ظنون و علوم و اعتقادات انه
بدرستی و راستی که او یعنی دیو لکم هست شما را عدو دشمنی مبین پیدا بیدا کننده جدا
جدا کننده که دشمنی ظاهر و پیدا می کند و شما را از راه من وا می دارد و جدا می کند و ان اعبدونی
و مرا پرستید که خدا ام و در بند من باشید و در بند فرمانها و رضا من و بید در هرچه
گویم و می فرمایم از کردنیها و گفتنیها و طاعتها و خیرها در اعمال و اقوال و اخلاق و ظنون
و علوم و اعتقادات هذا این صراط راهی است مستقیم راست یعنی نافرمانی دیو در هرچه
می گوید و می فرماید از ناکردنیها و گناهها اولا و این فرمان برداری من که خدا ام در هرچه

می گویم و می فرمایم از کردنیها و طاعتها ثانیا راهی است راست یعنی راه راست اینست و راه
خدا اینست و صراط مستقیم که ما در سورهٔ الحمد همه ساله از خدای میخواهیم که اهدنا
الصراط المستقیم اینست و هر جایگاه در سراسر قرآن رب العالمین ذکر صراط مستقیم یاد کرد
طریق مستقیم یا ذکر دین الحق یا ذکر هدی می کند همه اینست **فصل** بس مدین ابتها
قرآن که ما بیان کردیم و معانی آن شرح دادیم معلوم و روشن و مصور شد که اول قدم
در راه خدا و بر راه راست و بر صراط مستقیم توبت است و وا ایستادن و وا گشتن از ناکردنیها
و گناهها و دوم قدم عبادت است و در ایستادن در کردنیها و طاعتها و ما هر دو نوع یاد
کنیم یعنی و حقیقت هر یک از توبت و عبادت بدانکه **معنی توبه** در لغت عرب وا گشتن است
و رجوع کردن اما در شریعت عبارت از سه چیز است ترک کردن گناه هست حالا و عزم کردن
که گناه نکند مآلا و تدارک و اصلاح گناه کرده که بکند و امام محمد غزالی قدس الله روحه در معنی
توبت گفته است **التوبة لا تستقیم و لا یتم الا بثلثة الترک فی الحال و العزم فی الاستقبال**
والتدارک والاصلاح فی الماضی باتفاق علما یعنی توبه و حقیقت توبه هم از روی فتوی
و شریعت و هم از روی تقوی و طریقت بر تدارک و اصلاح ماضی می فتد و ان ترک حالی و عزم
مآل لازم است و معنی تدارک و اصلاح بمعاملات و مجاهدات یا حدود و کفارات فرموده
بسند بدو دوست داشته خدا معین کرده و نموده در آیات و اخبار که از حسنات و صالحات
و خیرات و نور بخوانند در قرآن گشته است و وا پس رفتن سرعلها و فعلها و کردارها نافرموده
ناپسند ممنهی کرده خدا که آن را در قرآن سیئات و خطیات و ظلمات بخوانند چنانک وجود
و نفس و نهاد و اندرون پاک پالوده و پیراسته گردد از آلایش سیئات ظلمانی و موصوف و آراسته
گردد با رایش حسنات نورانی و ذات و صفات او مبدل گردد چنانک لایق و شایسته و مستعد مغفرت

ورحمت کردد جنانک خدامی کوید یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّآتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِیمًا
وجنانک إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّآتِ و رسول خدای علیه السلم با بوذر رانس
کفت أَتْبِعِ السَّیِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا یعنی بکن کردارها زیبا بیکواز پی کردارها بد
تا با ثار کردار نیک از نهاد محو کردد و برخیزد اثار کردار بد و رب العالمین ان
معنی بتزکیت و تطهیر و تطهر خوانده است جنانک و نَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا
فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاهَا وجنانک یُؤْتِی مَالَهُ یَتَزَکَّی وجنانک
وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکَّی وجنانک وَذَلِکَ جَزَاءُ مَنْ تَزَکَّی وجنانک فِیهِ رِجَالٌ یُحِبُّونَ
أَنْ یَتَطَهَّرُوا وجنانک إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ وجنانک رسول خدا صلی الله علیه
وسلم ازین معنی بدعا از خدا خواسته است که اللّٰهُمَّ آتِ نَفْسِی تَقْوَاهَا وَزَکِّهَا أَنْتَ
خَیْرُ مَنْ زَکَّاهَا أَنْتَ وَلِیُّهَا وَمَوْلَاهَا وصوفیان حقیقی این معنی را تجلیه و تحلیه خوانند
یعنی نفس را از آلایش سیاّت ظلمانی بزدودن و بآرایش حسنات نورانی بیاراستن و چون رونده
راه خدا بدین مقام رسد که از آلایش سیاّت پیراسته کردد و بآرایش حسنات آراسته کردد
اورا تائب خوانند جنانکه رسول خدا علیه السلم می کوید حدیث التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ
کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ

فصل اما چون بیان کردیم و روشن کردانیدیم که معنی توبت
و حقیقت توبت از روی شریعت و طریقت بر تدارک و اصلاح می افتد و بحسنات و صالحات
نورانی واکشتن و واپس رفتن سیاّت و خطیات ظلمانی جنانک با ثار حسنات از
نهاد برخیزد اثار سیاّت چون معنی اینست این معاملات و این ماجری ناچار بتنی درست و
اعضا بکار و زبانی راست اید و بمجرد قولی که بکوید توبت کردم نه توبت باشد بلکه
قولی باشد دلی و وجودی و نهادی که بزبانی و تنی درست بواسطهٔ کناه کردن سیاه شده

باشد بلفظی سپید نکردد بلکه زبانی و عمری و اعضای درست باید تا تدارک و اصلاحات
کرده اید جنانک هر سروذی را درودی و هر صبوحی را صباحی و هر دیناری که در راه
فسق خرج کرده باشد دیناری در رضای خدا صرف کند و هر خندهٔ کریهٔ سبب اینست که
نه هر کناهی است که توبت کردن آن در مرض الموت یا در وقت مفارقت بتوان کرد
و چون کوید کردم نه توبت باشد جنانک وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّآتِ حَتَّی
إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَهُمْ کُفَّارٌ معنی
آیه ولیست و نیست التوبة توبت و بازکشتن للذین انکسانی را یعملون که می کنند
السیّآت بدیها و زشتیها و نهی کردهای خدا حتی اذا تا انکاهی حضر که حاضر کردد
احدهم الموت یکی زیشان مرک و رفتن از دنیا قال کوید انی من تبت توبت کردم
الآن این ساعت ولا الذین و نه انکسانی یموتون که از دنیا مفارقت می کنند وهم کفار
و ایشان کافر باشد یعنی نه ایمان کافر در وقت مفارقت مقبول است و نه توبت فاسق
و این حدیث که در بعضی صحاح اورده اند که از رسول خدا روایت است مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ
یُغَرْغِرَ تَابَ اللّٰهُ عَلَیْهِ ورسول خدا علیه السلم من تاب کفته است نه من قال اکر توبت کند
قبول باشد و دران حال امکان توبت نیست که اکر کسی را مثلا نماز یک روزه در کردن است و
توبت آن قضا است و مرک نمی دهد یا اعضا از کار افتاده چکونه قضا تواند کرد تا اکر مظلمه در
کردن دارد و مال نیست که رد کند و توبت آن کزاردن مظلمه است و مرک امان نمی دهد چکونه رد کند
اما آن کناهی که نه با اعضا تعلق دارد توبت آن در آن حال امکان دارد جنانک دروغی
یا بهتانی بر کسی بسته باشد و دران حال حلالی نخواهد یا مظلمه در کردن دارد و مال حاضر است
و رد کند و امثال این توبتها دران حال ممکن است پس معلوم شد که توبت نه کفتنی است بلکه

بگرداند از ذات وصفات واخلاق است وان حدیث که رسول خدا فرموده است **النَّدَمُ**
تَوْبَةٌ یعنی پشیمانی توبت است واین چنانست که رسول خدا فرموده است **الحج عرفة** یعنی
حج عرفه است نه عرفه است وبس بلکه دیگر هست این نیز پشیمانی نه توبه است وبس
که پشیمانی مبدا توبت است وتدارک واصلاح در تمام است واگر پشیمانی توبت بودی
رب العالمین از بهر ما عذاب ندادی واین معنی رب العالمین در قران یاد کرده است در قصه
ثمود که فعقروها فاصبحوا نادمین فاخذهم العذاب **یعنی** ناقه را پی کردند و
بامداد پشیمان بودند وعذاب ایشان را بگرفت وپشیمانی دافع عذاب نیامد پس معلوم
شد که پشیمانی نه حقیقت توبت است بلکه مبدا توبت است ومثال این چنانست که کسی
قدحی جلاب سلطانی دارد ونخ دراز ومرد بغایت تشنه است ومیخورد وکسی ورا گوید
که این قدح جلاب زهر درانست مرد حالا پشیمان گردد از ان خورده واز دست بنهد وعزم
کند که انچ در قدح مانده است نخورد اما این مرد اگر هلاک خواهد گشت نه بانچ در
قدح مانده است هلاک خواهد شد بلکه بانک خورده است هلاک خواهد گشت پس ناچار
بطلب تریاک رود وبازخورد تا باری هلاک نگردد همچنین انکه گناهی کرده است وتوبت
کند وگوید که بعد ازین نخواهم بگناه ناکرده نخواهد سوخت بلکه بگناه کرده خواهد سوخت
چنانک گوید توبت کردم که بعد ازین خمر نخورم یا دزدی نکنم خمر ناخورده ودزدی ناکرده
معذب نخواهد بود بلکه خمر خورده ودزدی کرده معذب خواهد بود پس درست شد که معنی توبت
وحقیقت توبت بر کفارت واصلاح می افتد وهر که برخلاف این سخنی گفته است یا گوید
دروغ وخطا گفته است ومی گوید **فصل** اما از گناهها ومعصیتها که توبت کردن
از انها واجتناب نمودن از انها اولتر وفرضی است در دین وملت مسلمانی ودرهمه دینها

وملتها انواع واقسام است **قسمی اعمال** وکردارها نافرموده ناپسندیده نهی کرده خدا
است که انرا سوء الاعمال وسوء العمل وسیات وخطیات خوانند **چنانک** خدا در قران
یاد کرده است زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا **وقسمی اقوال**
وگفتارها ناپسندیده نافرموده نهی کرده خدا است که انرا سوء القول وسوء المقال خوانند
چنانک خدای گوید لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ **وقسمی اخلاق** وخوها
زشت ناپسندیده خدا است که انرا سیئ الاخلاق خوانند **چنانک** رسول خدا در هر نمازی
فریضه بدعا از خدا خواسته است که ازین واگرداند در من بگرداند که **وَاصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا**
لَا يَصْرِفُ عَنِّي سَيِّئَهَا إِلَّا أَنْتَ **وقسمی ظنها** وگمانها بد وزشت بخدا
وخلق خدا **چنانک** خدا در قران مومنان را از ان اجتناب فرموده است که یا ایها الذین امنوا
اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم **وچنانک** الظانین بالله ظن السوء علیهم
دائرة السوء **وچنانک** وظننتم ظن السوء وکنتم قوما بورا ورسول خدای است را از ان حذر
فرموده است که **ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث** ودر حدیثی یاد کرده است
که **وان تظن به ظن السوء** وقسمی علمها باطل مضر است یا علمها حق غیر نافع است در دو جهان که
طلب آن واستماع آن وگفتن آن یا اعتقاد کردن آن ضلالت وغوایت ومعصیت است ورسول
خدای از ان پناه بخدا رفته است کما اعوذ بک من علم لا ینفع **وقسمی اعتقادات** خطا ناصواب
است که از ان کفر است یا شرک است یا ضلالت است یا تعصب گری وبدعت است وهوا وهوا از فرق
ضلال وامثال این ورب العالمین این جمله در قران یاد کرده است وتعلیم وتعریف کرده است
ما را هر یکی نامی ونشانی وصفتی بعضی از ان کبایر خوانده است که ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه
نکفر عنکم سیئاتکم وبعضی از انها بکبایر الاثم خوانده است که الذین یجتنبون کبائر الاثم

و بعضی ازانها بفواحش ظاهر و باطن خوانده است که وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا
بَطَنَ و بعضی ازانها بظاهر الاثم و باطن الاثم خوانده است که وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ
و بعضی ازان بسو و فحشا خوانده است که إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ و بعضی ازان
بفحشا و منکر خوانده است که وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
و بعضی ازان باوزار خوانده است که لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ
الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ و از بهر انکه سر جمله این انواع و اقسام جهل است و
جهل تاریکی است اکثر انجا که خدا در قران ذکر ظلمات کرده است که يُخْرِجُهُمْ
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ این انواع و اقسام دران داخل است و این جمله رب العالمین
در قران بدو قسم یاد کرده است بعضی بکبایر و کبایر الاثم خوانده است و بعضی
بصغیره و لمم و سیات خوانده است و ماخوذ یاد کنیم که این کبایر کناهها چند است
و کدام است و حدود و کفارات و دلایل و برهان هر یک یاد کنیم اگر خدا راست
اورد و کبایر انها است که با کردن انها یا بعضی ازانها طاعت و عبادت مقبول و پذیرفته
حضرت رب العالمین جل جلاله نیست یا درست نیست که خود بکوییم و چون بعد از طاعت
و عبادت می کنند موبق و منقص ثواب عمل می کردد که بیان کرده ایدا اما صغایر انها
است که مواظبه بر فرایض اعمال سبب کفارات انها می کردد و سبب نجاة از دوزخ
و سبب دخول در بهشت است چنانک خدای می کوید إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ
نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا حدیث و رسول خدا
علیه السلم می فرماید رمضان الی رمضان والجمعة الی الجمعة والصلوة الی الصلوة
کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبایر و ما دران ایم که این کبایر که پرهیز کردن

ازان

ازان سبب قبول مدن طاعت و عبادت است و سبب کفارت صغایر است بیان کنیم جای
دیگر تا عامه مردم ازان پرهیزند و عملی که کنند در محل قبول حضرت خدا جل جلاله اید و درین
عالم سبب عصمت کردد و دران عالم سبب رفعت کردد

فصل

اما چون ما بیان
کردیم و روشن کردانیدیم ببرهان و بیان از ایات قران که اول قدمی توبت کردن است
در راه خدا و بر صراط مستقیم و دوم قدمی عبادت است و معنی توبت و حقیقت ان از روی
شریعت و فتوی و از روی طریقت و تقوی بیان کردیم و انواع کناهها که در دین و ملت مسلمانی
توبت کردن ازانها اولتر فرضی است چنانک یاد کردیم اکنون معنی عبادت و انواع عبادات
که در ایشان در انها فرض است یاد کنیم بدانکه معنی عبادت در شریعت بنده فرمانی و بندگی
کردن خدا است و در شد فرمان و رضا و محبت خدا بودن و رفتن است از سر علمی و معرفتی حق
و ایمانی و اعتقادی صدق و نیت خالص اما نیت انی بهر انست بایدکه رسول خدا می کوید انما
الاعمال بالنیات و اتفاق است میان علما و مفتیان امت رسول صلی الله علیه وسلم و بزرکان
و مجتهدان امت رسول چون [illegible] واحمد و مالک و غیر ایشان
و تا بسیر که هیچ طاعتی و عبادتی و خیری و عملی صالح بی نیتی درست نیست و چون نیت
و نه خالص است ان عمل مقبول حضرت خدا نیست اگرچه بفتوی درست باشد یعنی سبب
نجاة و خلاص از عذابها درکات و طبقات دوزخ نکردد و رب العالمین در کردن اعمال
و طاعات اخلاص می فرماید و اخلاص قبول می کند که فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ و
چنانک أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ و چنانک وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ چنانک
قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي و امثال این ایات در قران بسیار است حدیث و نیز در صحیح است
و رسول خدا می فرماید انما الاعمال بالنیات و انما لامری ما نوی فمن کانت هجرته الی الله

٤٠

وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ اِلَى اللّٰهِ

وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ اِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا اَوْ اِمْرَاَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ اِلَى مَا هَاجَرَ اِلَيْهِ **معنی حدیث** رسول خدا علیه السلام می فرماید هر کاری و عملی
که خدا را است به نیتی درست است و هر مردی را از عملی که کند است او را که در دل او نیت
دارد هر انکس که هجرت کرده است و از خانه و مان بریده است و از مکه بمدینه آمده است از بس من
و نیتا و خالص خدا را بوده است و رضا رسول خدا بوده است انکس مهاجر خدا و رسول است و ان
عمل در قبول است و هر انکس که هجرت و نیت او انست که چیزی دنیاوی بوی رسد یا نیت او
انست که زنی در نکاح خود آورد مهاجر انست که در نیت دارد و رسول خدای علیه السلام ان
حدیث بگفت مردی هجرت کرده بود از مکه بمدینه و غرض و نیت او ان بود که زنی در نکاح
آورد که ان زن ام قیس نام بود پس صحابه گفتند فلان کس مهاجر خدا و رسول است فلان
کس مهاجر ام قیس است حدیث و نیز در صحیح است و رسول خدای فرماید رُبَّ قَتِيلٍ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ
اللّٰهُ اَعْلَمُ بِنِيَّتِهِ یعنی بسا کشته مومن که افتاده باشد در میان دو صف یعنی از صف کافران
و مومنان که خدا داناتر است بنیت او که نیت خالص خدا را بوده است یا علتی و سببی را
و یکی در غزای بقتل امد و صحابه او را قتیل الحمار خواندندی یعنی نیت او نه خالص خدای را بود که
نیت او ان بود تا خری از کافری بستاند و بقتل امد حدیث و نیز در صحیح است و از رسول خدا
سوال کردند که یا رسول الله ان الرجل منا یقاتل شجاعة وان الرجل منا یقاتل حمیة وان الرجل
منا یقاتل لیری مکانه فای ذلک فی سبیل الله فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ قَاتَلَ لِيَكُونَ كَلِمَةُ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ **معنی حدیث**
از رسول خدا سوال کردند که مرد هست از ما که جنگ می کند شجاعه را و مرد هست از ما که جنگ می کند

٤١

تا جای خود وانمایند که ماننده از اینها که در راه خدا اند و رسول خدا گفت هر انکس که جنگ
کند تا کلمه خدا و کلمه حق بالایی گیرد و کلمه کفر و باطل پست و نگون گردد ان در راه خدا است

فصل

از جمله برهانها نیست که می باید که در عبادت و بندگی کردن خدا نیت خالص باشد
اما نیت خالص باید که از سر علمی و معرفتی حق کامل باشد و از سر ایمانی صادق باشد از انکه
هر عملی و طاعتی و خیری و عبادتی که کنند یا در ایشان ذی در فرموده خدا باشد یا او ایشان
از نهی کرده خدا باشد باید که از عابد داند که ان امر خدا فرموده است و ان نهی خدا نهی
کرده است پس باید که علم و معرفت خدا دارد و سزاواری الهیت و معبودی او بر همه کس و همه
چیز ایمان کرده باشد و باید که داند که این امر و نهی که از خدا در ابد اول ملایکه اید
پس باید که علم و معرفت ملایکه دارد و خصایص و صافی ایشان که این کار کنند که از حضرت
خدا ایند و روند و میانجی خدا و خلق اند بعضی در کار خدا و بعضی در گفتار خدا و ایمان کرده
باشد و باید که داند که این امر و نهی که از خدا ملایکه اید از ملایکه بپیغمبران اید پس باید
که علم و معرفت با نبیا و رسل دارد و خلوص ایشان که ندانسته تمیز ندارد که انه عقلا
داند و ایمان کرده باشد و باید که داند که انچه رب العالمین فرموده است که مکلف اگر
بکند او را در و از بستن جزا نیکو هست که ان را بهشت خوانند وانچ نهی کرده است که مکلف اگر
بکند او را در و از بستن جزاء بد هست که ان را دوزخ خوانند پس باید که علم و معرفت بقیامت
و از بستن و بهشت دارد و ایمان کرده باشد و رب العالمین می فرماید وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ
آمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ و نیز در صحیح است که
رسول خدای علیه السلام در جواب سوال جبریل گفت که از رسول خدا سوال کرد که ایمان
چیست رسول خدا گفت حدیث الایمان ان تؤمن بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم

الآخر وبالبعث وبالقدر خيره

وشره اما ایمان بکتب خدا انست که علم و معرفت وایمان واعتقاد دارد که هرچه
بوده است ومی باشد وخواهد بودن چندانکه بوده است ومی باشد وخواهد بودن
جمله معلومات ودانستها خدا بوده است یا نوشته الواح ورق منشور وامام مبین
وکتاب مسطور بوده است وگفتها وسخنها خدا بوده است چنانک خود یاد کرده است
در قران که وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ
وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وچنانک وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وچنانک وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ وچنانک وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ
مُسْتَطَرٌ ودانسته وگفته ونوشته خدا نه بگردد ونه بازگردد ونه بتوان گردانید
ونه بازتوان گردانید وچنانک خود می فرماید که لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ
لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا وچنانک وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وچنانک وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ
فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس که دانسته وگفته ونوشته خدا
نگردد ونگردد وفرموده است که إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ
لَفِي جَحِيمٍ یعنی نیکوکاران در بهشت وناز ونعمت اند وگناه کاران در دوزخ وآتش تیز
اند پس این دانسته وگفته نگردد ونتوان گردانید ونه بیفزاید ونکاهد الا اگر ادبی کردد
وانکه از فجارست از ابرار گردد وبهشت رود یا آنکه از ابرارست از فجار گردد وبدوزخ
رود واگر نه دانسته وگفته ونوشته خدا نگردد این جمله برهان انست که در عبادت و
نه فرمانی خدای باید که نیت خالص باشد ونیت خالص باید که از سر علم ومعرفت خود وایمان واعتقاد

صادق

صادق باشد تا بی عمل صالح باشد ودرین عالم سبب عصمت ونجاة گردد ودران عالم سبب
رفعت ودرجات گردد

فصل

وچنانک گناهها ومعصیتها انواع واقسام
وگونها است قسمی اعمال وکردارها بسندیده فرموده دوست داشته خدا است که انرا در قران خیرات
وصالحات وحسنات ومعروف می خواند چنانک خدای گوید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ
الْخَيْرَاتِ وچنانک وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ وچنانک إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ و
چنانک وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وامثال این قسمی اقوال وگفتارها بسندیده فرموده دوست
داشته خدا است که انرا بقول معروف خوانده است که قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ
وبقول سدید خوانده است که اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا وبقول حسن خوانده است که وَ
قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا ورسول خدا انرا بسدید من القول خوانده است وقسمی اخلاق وخویها
بسندیده دوست داشته خدا است که انرا باحسن الاخلاق خوانده است که رسول خدای
در هر نمازی فریضه بدعا از خدا خواسته است که وَاهْدِنِي لِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ لَا يَهْدِي
لِأَحْسَنِهَا إِلَّا أَنْتَ ورسول خدای گوید أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَقْرَبِكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَحَاسِنُكُمْ أَخْلَاقًا الْمُوَطَّئُونَ أَكْنَافًا الَّذِينَ يَأْلَفُونَ وَيُؤْلَفُونَ وقسمی ظنها راست
صدق است بخدا وخلق خدا چنانک خدا در قران یاد کرده است إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ الَّذِينَ
يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وچنانک إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ وچنانک وَظَنُّوا أَنْ
لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ وچنانک وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ
نُعْجِزَهُ هَرَبًا ورسول خدای گوید قال الله تعالی انا عند ظن عبدی بی وانا معه اذا
ذکرنی ورسول خدای گوید لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله وقسمی علمها
حق درست نافع است در دو جهان که طلب کردن آن واستماع آن وگفتن آن واموختن

واموزانیدن آن وانتظار از طاعات وعبادات آنست وسبب کفارات بعضی گناهها است
وان علم است که طلب آن فرض عینی ست بر آحاد مومنان ومسلمانان که رسول خدا
می گوید **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ** وقسمی **اعتقادات** حق وصدق وصواب سود مند است
که موافق قران وحدیث است وموافق فتاوی ایمه واجماع امت است وازانکه سر جمله طاعات
وعبادات علم است وعلم نور است اکثر انجا که خدا در قران ذکر نور کرده است ان انواع
واقسام دران داخل است که هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ ظلمات بر انواع معاصی می افتد ونور بر انواع طاعات وعبادات می افتد
پس که بیان کرده شد وروشن کردانیده اند که اول قدمی در راه خدا توبت است ودوم
قدمی عبادتست وانواع گناهها که توبت کردن ازان فرض است وانواع عبادات که
در ایستادن دران فرض است شرح داده پس هر انکس که خواهد که از گناهی توبت کند
یا در عبادتی وطاعتی ایستد ناچار او را علمی ومعرفتی بکار باید که داند که اعمال نیک
کدام است واعمال بد کدام است واقوال نیک کدام است وبد کدام است واخلاق
نیک وبد کدام است وظنها نیک کدام است وبد کدام است وعلمها حق کدام است
وباطل کدام است واعتقادات صواب کدامست وناصواب کدامست فان علم و
معرفت ندارد چگونه ازان بد توبت تواند کرد وچگونه دران نیک تواند ایستاد پس
درست شد که راه خدا راستست وبی علمی نتوان برید وبران نتوان رفت که
اگر راه خدا بعقل ومیشاینستی برید خود وحی نیامدی واگر عقلا راه خدا دانستندی
خود پیغمبران نیامدندی سر نزول کتب وبعثت رسل اینست پس روشن وا بود که نه
علی توبتی از گناهی بتوان کرد ونه بی علمی طاعتی وعبادتی بتوان کرد واگر کرده شود

نادرست

نادرست ونامقبول باشد ودر حضرت خدا باطل وبی حاصل وهبا منثور باشد وچنانک
بی علمی راه خدا بنتوان برید هر علمی هم نتوان برید علمی باید که از خدا امده باشد خصوصا
که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در آمده باشد که آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْ — مِنُونَ
وما خود درین معنی فصلی بگوییم که کدام علم است که علم راه خدا ست وکدام عالمست که نایب مصطفی
است علیه الصلوة والسلم والتحیة وبالله التوفیق **فصلٌ فی فضایل العلم والعلماء**
الربانیین بدانکه سر جمله همه خیرات وسعادات وسیادات دو جهانی اصل حبوه جاوذانی و
کامرانیها انجهانی وبنیاد مقامات راه خدا از زهد ومعرفت وصوفی ودین وایمان وولایت
ومسلمانی علم است نه هر علمی علمی که از خدا امده باشد وبذل فضل وعطا امده باشد بی واسطه
ملایکه یا بواسطه یا بانبیا در امده باشد از بی واسطه **چنانک** وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا
وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ وان بواسطه **وچنانک** أَوْ يُرْسِلَ
رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ خصوصا که محمد مصطفی در آمده باشد که این امت را وکافه
امم را بعد از بعثت محمد مصطفی صلوات الله علیه ونزول وحی بدو هیچ علمی وطاعتی وخبری
وعبادتی درست نیست وراست نیست وقبول نیست الا بر علمی وکتابی ووحیی که منزل بر
که محمد مصطفی علیه السلم فرو آمده است **چنانک** خدا در قران یاد کرده است آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا
أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ سبب اینست که رب العالمین جل جلاله که در کافه انبیا
که بر رسولان وپیغمبران فرو فرستاده است خصوصا در قران خلق را علم وداناپی ودانستن
فرموده است انبیا واولیا وکافه عقلا را **چنانک** فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وامثال این آیات در قران بسیارست وسبب اینست که

رسول خدا صلوات الله علیه طلب علم بر همه امت فرض و واجب گردانیده است انجا که فرموده است

حدیث **طلب العلم فریضة علی کل مسلم** واین خود هر عاقلی زیرکی خردمندی می داند که مراد

رب العالمین از فرو فرستادن کتابها منزل تعلیم خلق است تا نادانی دانا گردد و جاهلی عالم

گردد و نا عقول بشری که از مادران ناقص و نادان می زایند که والله اخرجکم من بطون

امهاتکم لا تعلمون شیئا از معلومات ازلی خود خبر دهد و نیز هر عاقلی می داند که

مراد رب العالمین از فرستادن پیغمبران و رسولان همین است تا اهل این جهان را کارها

آن جهانی در آموزانند و عاقلان را از احوال آن جهانی خبر دهند که اگر عقل خود راه بخدا

می دانستی خود وحی نیامدی و اگر عقلا جهان چنانک کارها این جهانی می دانند کارها

آن جهانی دانستندی خود انبیا و رسل نیامدندی حکمت اینست که رب العالمین مثل علم

در قرآن باب زده است انجا که می فرماید در سورة الرعد انزل من السماء ماء فسالت

اودیة بقدرها بزرگان و معتمدان اهل تفسیر برانند که این آب درین آیت علم و حی است از انکه

دریا زاید بیان کرده است که کذلک یضرب الله الحق والباطل و حکمت اینست که

رسول خدای علیه السلم مثل علمی که رب العالمین ورا داده است باب باران مثل زده است

در حدیثی که در صحیح است وابو موسی اشعری [illegible] روایت کرده است حدیث **انما**

مثلی و مثل ما بعثنی الله به من العلم والهدی کمثل الغیث الکثیر اصاب ارضا

یعنی چنانکه دریا نرا در حیوة زیستن و زندگانی این جهانی از آب چاره نیست که وجعلنا من الماء

کل شیء حی در حیوة و از زیستن و زندگانی جاودانی آن جهانی از علم چاره نیست و چنانکه در

پاکی و پرورش و حیوة و افزودن ظاهرها آب بکار می باید و اگر نباشد درواید در پاکی و

پرورش و حیوة و افزودن باطنها و سرها یعنی نفسها و دلها و جانها علم حق بکار می باید و اگر نباشد.

دروابد

درواید و بعد از تو رب العالمین جل جلاله علم را و علما را و طالبان علم را فضیلتها و ثناها و ثواب

بسیار یاد کرده است در کتابها منزل خصوصا در قرآن و ایشانرا در منزلتها و مرتبتها بلند

بزرگوار یاد کرده است با ملایکه با پیغمبران و رسولان خود چنانک شهد الله انه لا اله الا

هو والملائکة واولوا العلم **وچنانک** انا انزلنا التوریة فیها هدی و نور یحکم بها النبیون

الذین اسلموا للذین هادوا والربانیون والاحبار **وچنانک** وکاین من نبی قاتل معه ربیون

کثیر ای ربانیون کثیر **وچنانک** اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

وچنانک گواهی ایشان با گواهی خود یاد کرده است که کفی بالله شهیدا بینی وبینکم

ومن عنده علم الکتاب اما نه هر علمی و نه هر عالمی علما حق نافع در دو جهان که از

خدا درامده باشد و بواسطه ملایکه یا بی واسطه با نبیا درامده باشد و بمحمد مصطفی علیه السلم

درامده باشد که درین جهان چراغ صراط مستقیم باشد و در آن جهان نور عرصات

باشد و عمل را از سبب نجاة از دوزخ و خلاص از درکات و طبقات باشد و سبب ارتفاع و رفعت

درجات باشد و سبب امن و اسایش سرغرفات و اسباب نزدیکی حضرت خدا و قربانها شد

و علما خود انندکه خبر گوینده حق اموزاننده راست بیننده راست نماینده صاحب بصیرة

خداوندان استبصار و ابصار را که ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار سعی کنند خلق را در

تزکیت و تربیت و تطهیر و تنویر و تخلیه و تجلیه و تحلیه نفسها و جانها و دلها و روانها

و تنها پاک دارنده و روشن کننده و زداینده و پرورنده و فزاینده **چنانک** فرموده است که کونوا

ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون و برهان برین سخن آنست که رب العالمین

فرموده است در حق علما که واولوا العلم بر هر عالمی نیفتند که معنی الو در لغت عرب خداوندان است

چنانک گویند رجال اولو مال و قوم اولو مال **یعنی** مردانی خداوندان مال **وچنانک** خدا

در قرآن یاد کرده است که قالوا نحن اولوا قوة واولوا
بأس شدید یعنی خداوندی مال ونشان خداوندی مال نفاذ وجواز وروا تصرفات است
در مال خود باختیار خود چنانکه هر مرادی ونصرتی که خداوند مال خواهد در مال خود باختیار
خود بتواند راند که اگر خواهد مال داشته را سرمایه سازد و بدان تماها ناداشته بدست
آورد واگر خواهد چیزی ناداشتنی را بمال الحشی وداد زمال توانگری چون خود یا نزدیک خود
کرداند همچنین اولوا العلم آن باشد که آن علمها نادانسته بدست تواند آورد بقوت نظر و
بصیرت واجتهاد واستنباط یا نادانی جاهلی را در تعلیم وتربیت دانایی چون خود
یا نزدیک خود تواند کرد آید چنانک علما وفقها صحابه وخلفا راشدین چون ابوبکر
وعمر وغیر ایشان وعلما تابعین چون شافعی وابوحنیفه واحمد رضی الله عنهم که بقوت
نظر وبصیرت واجتهاد واستنباط از اصول نصوص آیات محکمات واز احادیث واخبار
صحاح فروع احکام فقه ومسایل مذهب بیرون آورده اند وعالمیان را بیاموخته اند
وتعلیم کرده اند فروعی که موافق اصول است در علل احکام وموجب ومقتضی ومناسبات
وموجبات ومقتضیات وشواهد اصول باعتبارات بر فروع چنانک از عبدالله بن عباس
رضی الله عنهما روایت است که گفته است العلم ثلثة آیة محکمة وسنة قایمة
وفریضة عادلة یعنی جمله نام علم بروی افتد سه است آیات محکمات است یعنی معانی قرآن
ومراد از سنة قایمه است یعنی حدیث رسول ومراد رسول از آن وفریضه عادله است یعنی
مسایل واحکام فقه ومذهب که علما از آیات واخبار استنباط کرده اند تا آن علما وفقها که در
علمها بر سر آمده اند ومتبحر شده اند ودر مذهب یکی از ایمه بر سر آمده باشند وبدرجه فتوی
رسیده باشند واز مسموعات واقوال مفتی خود ابوحنیفه یا شافعی تصرفی وتجاوزی نتوانند

کرد وبقوت واجتهاد واستنباط از آنجا بدر نتوانند رفت یعنی ناقل مذهب باشند ایشان را هم
اولوا العلم خوانند که اوتوا العلم خوانند وایشان را هم فضیلت وزیادات ودرجات هست
چنانک خدای گوید یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات اما اولوا العلم انبیا
اند وبر اولیا اند ودر مجتهدان افتند که قوت نظر وبصیرت در اجتهاد واستنباط دارند
وبدانک اتفاق است میان اصحاب مذاهب که اگر وصیت کند که مالی مر علما دهید بیطلق علی علما
الشریعة بعلما شریعه باید داد یعنی آنانک این سه علم دانند تفسیر قرآن وحدیث رسول وفقه
ومذهب دانند ومعانی ومراد هر یک یعنی لغوی وادیب وطبیب ومنجم وشاعر ومتکلم وامثال
ایشان نتوان داد ونیز رب العالمین علما صاحب بصیرت خداوندان استبصار وابصار را مثل
بینا یا زنده است ونادانان وجاهلان را آنانکه بتقلیدها باطل وتعصبات نا واجب از علم
حق وعلما خود را حق گوی وامانند مثل ایشان بکوران زنده است چنانک افمن یعلم انما انزل الیک
من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب وچنانک وما یستوی الاعمی والبصیر
وچنانک مثل الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع هل یستویان مثلا افلا تذکرون
ونیز رب العالمین اکثر جایها که در قرآن ذکر نور می کند علم حق بدان میخواهد وایمان ونداء اعمال
واخلاق عالمانه وچنانک یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا و
چنانک واتبعوا النور الذی انزل معه وچنانک فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا واکثر جا
که رب العالمین در قرآن ذکر ظلمات می کند جهل ونادانی بدان خواسته است وتکذیب وکفر واعمال
واخلاق جاهلانه چنانک بسم الله الرحمن الرحیم الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات
الی النور وچنانک هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وچنانک هو
الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور واکر مفسری در تفسیر نور

ایمان زنهار خواسته است علم در این داخل است که ایمان بی علم نتواند بود چنانکه خدای تعالی در قرآن آنجا که
ذکر ایمان و علم کرده است علم بر ایمان سابق یاد کرده است که وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ و کذلک
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ اما علم و معرفت بی ایمان
باشد چنانک علم و معرفت جهودان که می دانستند که قرآن و رسول حق است و باور نمی کردند که وان
فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و چنانک فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ اما ایمان بی علم و معرفت نباشد
چنانک خدا در قرآن یاد کرده است وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ
الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا و اکثر مفسری در تفسیر ظلمات کفر نیز
آورده است جهل در این داخل است که کفر بی جهل نباشد و خدا در قرآن کافران را جاهلان
بخواند چنانک وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ و چنانک أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ
و چنانک وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا پس درست شد که کفر بی جهل نباشد
اما جهل بی کفر باشد چنانک جهل عاصیان که خدا در قرآن یاد کرده است که عَمِلُوا السُّوءَ
بِجَهَالَةٍ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ و نیز رب العالمین علما را است بینندگان است نابینایان را مثل
بزندگان زده است و نادانان و جاهلان را و غافلان و زیرکان را اگرچه بعقل و زیرکی سر
آمده جهان باشند و از علم وحی و علم حق و علماء حق کوی خبر ندارند مثل ایشان بمردگان زده است
و بگرفتاران در ظلمات مثل زده است که أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ
كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا و جان نموده است که حیوة جانها و دلها علم است و مرگ
جانها جهل است چنانک می فرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ
و چنانک وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ چنانک رسول خدای علیه السلم می فرماید حدیث
مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ اللَّهَ وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ كَمَثَلِ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ حدیث و نیز رسول خدای علیه السلم

می فرماید الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا ذِكْرَ اللَّهِ وَعَالِمٌ
أَوْ مُتَعَلِّمٌ و از مرتضی علی کرم الله وجهه روایت است که او گفته است النَّاسُ ثَلَاثَةٌ
عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ وَالْبَاقِي هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ
كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجَئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ لَأَنْعَامٌ السَّائِبَةُ خَيْرٌ مِنْهُمْ ثُمَّ قَالَ
يَا كُمَيْلُ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ مَاتَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءٌ وَ
الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ و از سهل عبدالله التستری
قدس الله روحه روایت است که گفته است النَّاسُ كُلُّهُمْ هَلْكَى إِلَّا الْعَالِمُونَ وَالْعَالِمُونَ
كُلُّهُمْ هَلْكَى إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ و نیز رب العالمین قرآن را و علم قرآن را
مثل بریسمان زده است آنجا که فرموده است وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا و معنی اعتصام دست
در ریسمان زدنست معنی نه آن باشد که مصحف قرآن برگیرند یا بخوانند بلکه معنی آن باشد
که مراد آیات قرآن بدانند و باور کنند و بعمل آورند کما آنکه قرآن ندانند یا دانند و باور نکنند
یا دانند و باور کنند و بعمل نیاورد دست در قرآن نزده است و نیز رسول خدای علیه السلم علم قرآن را
یکم هم مثل بریسمان زده است که حدیث الْقُرْآنُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفٌ بِأَيْدِ
یعنی قرآن ریسمان خداست یک طرف خود دارد جل جلاله و یک طرف در دست شماست یعنی دست
دل و جان در علم و ایمان بدان و عمل بران و سر آنکه قرآن را مثل بریسمان زده است آنست که معنی
ریسمان و فایده ریسمان آنست تا دوری بواسطه آن نزدیک گردد یا پستی بواسطه آن
بلند گردد همچنین آدمی از گل و خاک و لوث آفریده اند و در میان گل و خاک و لوث آفریده اند و اگر
بران بماند و بروی شهوات کند از بهیمه و انعام نیز بترست که اولئک كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ و از اسفل
السافلین است بواسطه آن با علی علیین رسد و آنکه در مقام جانوران است بواسطه آن از اوصاف

ملکی رسد چنانک خدا در قرآن یاد کرده است که لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم
رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وچنانک کلا ان کتاب
الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون و نیز رب
العالمین قرآن را و علم قرآن را بروح خوانده است آنجا که می فرماید وکذلک اوحینا الیک
روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب وچنانک یلقی الروح من امره وچنانک
ینزل الملائکة بالروح من امره و از آن قرآن را بجان خوانده است یعنی چنانک تن بجان
زنده است جان بعلم قرآن زنده است یعنی آنکه بعلم قرآن زنده نیست اگرچه بتن و اعضا
زنده است بدل و جان مرده است و نیز علم را و علما را این همه فضیلت و شرف و جلالت باشد
که رب العالمین در قرآن رسول و یاران را فرموده است که فسئل الذین یقرؤن الکتاب من
قبلک و درین آیت اگرچه مخاطب رسول است مراد از خطاب بعضی از یاران رسول اند که
از تاخیر نصرت رسول در گمان می افتادند وچنانک می فرماید سل بنی اسرائیل کم
آتیناهم من آیة بینة وچنانک وسل من ارسلنا من قبلک من رسلنا وچنانک آتینا موسی
تسع آیات بینات فسئل بنی اسرائیل اذ جاءهم وچنانک عقلا و روسا مکه را فرموده است
فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر وچنانک فسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون وجای دیگر می فرماید رسول را که این قرآن را بتو فرستاده ایم پیش
از تو کتابها منزل بپیغمبران در فرستاده ایم و این خود برهانی و معجزی است ایشان را که علما
توریة بر صدق آن گواهند که وانه لفی زبر الاولین اولم یکن لهم آیة ان یعلمه
علماء بنی اسرائیل وجای دیگر رسول را می فرماید که اگر بعضی از جاهلان و نادانان در دها
بمانند نادانی می گوید که تو نه مرسلی تو جواب ده که خدا گواه بس است و آنانکه علم کتاب

دانند گواهند که من پیغمبرم و مرسل امر و خدا مرا فرستاده است که ویقول الذین کفروا
لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب و دیگر این
فضیلت و منزلت و مرتبت نیز علم را و علم هدایت و ولایت را که رب العالمین در قرآن
یاد کرده است در قصه سلیمن و داود علیهما السلام که سلیمان را و داود را آنک پیغمبری و مرسل
بود و صاحب کتاب و صاحب دعوة بود و با آنک او را ملکی داده بودند که بیشتر از و
کس را نداده بودند و بعد از و عطا است که بکس ندهند که قال رب اغفر لی وهب لی
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب و با آنکه او را بر جمله حیوانات و آدمیان
و پریان حاکم کرده بودند که وحشر لسلیمن جنوده من الجن والانس والطیر فهم
یوزعون و با آنک باد هوا نیز او را مسخر کرده بودند که فسخرنا له الریح تجری بامره
رخاء حیث اصاب وچنانک ولسلیمن الریح عاصفة تجری بامره وچنانک ولسلیمن
الریح غدوها شهر ورواحها شهر با این همه منزلت و مرتبت و سپاه و لشکر و گنج و خزینه
که داشت در حاجتی مهمی و مقصودی که او را بود چنانک او می خواست با آن همه سپاه
و لشکر و گنج و خزینه که داشت بر نمی آمد که در ملا خلق ندا کرد که یا ایها الملا ایکم یاتینی
بعرشها قبل ان یاتونی مسلمین چنانک او را مراد بود هم بکرامات عالمی صاحب همت بر آمد
که قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک تا عالمیان
بدانند که هر آن کاری و حاجتی و مقصودی که از معظمات امور هست که بملک و جاه و مال بر نمی توانند
آمد می توان بود که بهمت علما ربانی صاحب همت بر آید و از پیش برود و نیز عالمیان بدانند
که هر دعوی کننده که در دعوی صادق است و بر گفته خود وفا درست دعوی کردن او را جایز
است اگر خود پیغمبری حاضر است فکیف بپیش عوام الناس و نیز بزرگوار تر فضیلتی و بلند تر

درجتی و بالاترین منزلتی عالم خود را و علم هدایت را و علم عطا را و علماء را است بیرون انست که
در الله نور السموات والارض مذکور است اما یافت حقیقت ان و یافت سران از نظر کافه
فقها و فضلا و حکما و عقلا مستور است الا برانان کشان جانها قد بیب و نفسها صافی
و سینها فراخ مشروح و دلها بر نور است که افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من
ربه و نیز رسول خدا علیه السلم در فضایل علم و علما و طالبان علم را احادیث بسیار فرموده
است و بر ایشان دعا کرده است و ایشان را ثواب بسیار وعده داده است چنانکه طالبان علم
را گفته است و حدیث در صحیح است **حدیث** من سلک طریقا یلتمس فیه علما سهل
الله له به طریقا الی الجنة وان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا بما صنع وان الانبیا
لم یورثوا دینارا ولا درهما وانما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر **معنی حدیث**
من سلک هر که قدم در راهی نهد و می رود **یلتمس فیه علما** و در ان راه رفتن علمی جوید
که او را در ان جهان بکار اید **سهل الله** خدای تعالی سهل و اسان کرداند **له** او را
به بدان رفتن **طریقا** راهی **الی الجنة** بهشت **وان الملائکه** و بدرستی و راستی که ملائکه و
فریشتگان خدای **لتضع** البته بنهند و بگسترانند **اجنحتها** پرها خود **لطالب العلم**
جوینده علم را و جوینده علم در ادب جان دلست نه این قدر که از خاک و گل نشیند یعنی
ملائکه پرها بنهند تا طالب علم قدم جان و دل بران نهد **رضا بما صنع** رضا و بسندکی
بدانچه طالب علم می کند یعنی ملایکه بوجود طالب علم شاد شوند و او را یار شوند و مدد دهند
وان الانبیا و بدرستی و راستی که پیغمبران و رسولان خدا **لم یورثوا** میراث رها
نکردند و نگذاشتند در جهان **دینارا** دیناری **ولا درهما** و نه درمی **انما ورثوا العلم** و ایشان
علم میراث رها کردند **فمن اخذه** هر انکس که از ایشان میراثی بر گیرد یعنی بهره از علم علم اخذ

محمد داود

بحظ وافر

حظی وافر تمام دارد که در دو جهان او را بکار اید
حدیث و در حدیثی دیگر می فرماید ان لله تعالی ملائکة فضلا سیاحین فی الارض یتبعون مجالس
الذکر فاذا وجدوا قوما یذکرون الله تعالی تنادوا هلموا الی حاجتکم فیحفونهم
باجنحتهم الی السماء الدنیا حتی اذا فرغوا عن الذکر عرجوا الی ربهم فیسألهم
ربهم وهو اعلم منهم من این جئتم قالوا یا ربنا جئنا من عند عبادک فقال الله جل جلاله
ما یقولون فقالوا یا ربنا یسبحونک ویحمدونک ویهللونک ویکبرونک ویمجدونک فقال
الله جل جلاله هل راونی قالوا لا یا ربنا ما راوک فقال الله جل جلاله کیف لو انهم راونی قالوا
یا ربنا لو انهم راوک کانوا اشد لک عبادة واشد لک تمجیدا واکثر لک تسبیحا وتحمیدا و
تهلیلا وتحمیدا وتکبیرا فقال الله جل جلاله وما یسألونی قالوا یا ربنا یسألونک جنتک فقال الله
جل جلاله وهل راوها قالوا لا یا ربنا ما راوها فقال الله جل جلاله کیف لو انهم راوها قالوا
یا ربنا لو انهم راوها قالوا یا ربنا لو انهم راوها کانوا اکثر لها ارادة واشد علیها حرصا و
تمنیا لها فقال الله جل جلاله مم یستعیذونی قالوا یا ربنا یستعیذون بک من نارک فقال
الله جل جلاله فهل راوها قالوا لا یا ربنا ما راوها فقال الله جل جلاله کیف لو انهم راوها قالوا یا
ربنا انهم لو راوها کانوا اشد منها مخافة واشد منها فرارا قالوا ویستغفرونک قال فیقول الله
جل جلاله للملائکة اشهدکم یا ملائکتی انی قد غفرت لهم واعطیتهم مما استعاذوا واجرتهم
مما استجاروا واعطیتهم ما سألوا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ملک من الملائکة
یا رب فلان فیهم لیس منهم انما جاء الحاجة فجلس الیهم فقال الله جل جلاله وله قد غفرت
هم الجلساء لا یشقی بهم جلیسهم هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم **معنی حدیث** رسول خدا
صلوات الله وسلامه علیه می فرماید که رب العالمین جل جلاله ملکی خود ملک سپرده است هر بعضی

ازملک بعضی از ملایکه سپرده است و قسمت کرده است و هر یکی از ایشان زکاری می کنند
ان بدرستی و راستی الله که خدا سزای پرستش است تعالی بلند و بالا و بزرگوار است
و تمام کار است یعنی حقیقت است که چنین است ملایکة ملکی چند فضلا که فضله اند
اند از ایشان یعنی بسر آمده اند و ایشانرا هیچ کار نیست سیاحین جز آنکه دایما گرد عالم
می گردند و سیاحت می کنند فی الارض در زمین یلتمسون التماس می کنند و طلب می
کنند مجالس الذکر مجلسها علم و ذکر نه هر مجلسی بلکه مجلسها علم حق نه همه مجلسها علم خوب بلکه
که مجلسها علم حق نافع سودمند دانا زعالم نه دارین عالم فاذا وجدوا پس آنکه که یابند
قوما قومی را یذکرون الله که ذکر و یاد خدا کنند تنادوا ندا کنند و آواز دهند یکدیگر
هلموا بشتابید و بیایید الی حاجتکم بحاجتها شما یعنی بجز حاجتها شما است یا قیتهم
و بسیز بران جمع ملایکه بیایند و گرداگرد آن حلقهٔ ذکر و آن مجلس علم و آن جماعت در استند
فیحفونهم باجنحتهم و پرها ملکی یکشتراند و دیگر بکرد ... نبوه تا باسمان اول یعنی
اسمان دنیا حتی اذا فرغوا عن الذکر تا آنکه آن جماعت و آن مجلس از آن ذکر و از استماع
علم فارغ شوند یعنی برخیزند و پراکنده شوند و هر یکی بکاری مشغول کردند عرجوا الی ربهم
بر روند و احضرت خداوند و دارنده و پروردگار ایشان فیسئلهم پس از ایشان سوال کند
و باز پرسد لهم خداوند و دارنده و پروردگار ایشان وهو اعلم منهم و او خود از ایشان
عالمتر و داناتر است من این جئتم از کجا می بیید قالوا گویند یا ربنا ای خداوند و دارنده و
پروردگار ما جئنا من عند عباد لک از نزدیک بندگان پیوسته بذکر تو و استماع علم تو می آییم
قال الله جل جلاله پس رب العالمین جل جلاله گوید چه می گفتند ما یقولون قالوا گویند یا ربنا
ای خداوند و دارنده و پروردگار ما یسبحونک ترا پاکی و منزهی و بی عیبی یاد می کردند

ویحمد

...ی گفتند

... خالق خدا است و صفات مخلوق خدا است او عالم و دانا عالم اما علم او خدا
... توانا نا و ما قادر و توانا اما قدرت و توانایی او خدا و قدرت و توانایی ع
... وجود بوده ما نا بوده و پس بوده سبحان الله او و صفات او و جملهٔ صفات
ما خدا نه از ینها چیزی بدان ماند و نه از اینها چیزی بدین ماند ویحمدونک و ترا بحمد و ثنا
و ستایش و سپاس و شکر و منت یاد می کردند و می گفتند هر چه نه اوست کرده و صنع اوست
ویهللونک و می گفتند که هیچ معبودی نیست که سزد کش پرستند و فرمان برند و در بند
باشند الا او که خدا است و غذایی سزا است و سزاوار است و می سزد و می شاید و می باید
که همه کس و همه چیز او را پرستند و فرمان برند و در بند او باشند و در بند فرمانها و رضای
او روند اضطرارا و اختیارا ویکبرونک و ترا بعظمت و کبریایی و بزرگواری یاد می کردند
و می گفتند هر علمی و معرفتی و ایمانی و اعتقادی که آفرینه بخدا دارد چه فرشته و چه آدمی　رست
الله اکبر خدای از آن بزرگوارتر است ویمجدونک و ترا به بزرگی یاد می کردند و می گفتند بزرگوا
هم در ذات و در وجود و هستی و هم در جملهٔ صفات کمال هستی قال الله جل جلاله پس رب العالمین
جل جلاله گوید هل رأونی یعنی مرا دیده اند قالوا ملایکه گویند یا ربنا ای خداوند و دارنده
و پروردگار ما ما رأوک ترا ندیده اند فقال الله جل جلاله پس رب العالمین گوید کیف لو رأونی
اگر ایشان مرا دیده بودندی چه کردندی قالوا ملایکه گویند یا ربنا ای خداوند و
دارنده و پروردگار ما لو انهم رأوک اگر ایشان ترا دیده بودندی کانوا اشد لک عبادة و اشد لک
تمجیدا و اکثر لک تسبیحا و تحمیدا و تهلیلا و تکبیرا و تمجیدا سخت تر و تمامتر بودندی
در بندگی کردن تو و تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر از بن بیشتر کردندی و گفتندی فقال الله جل
جلاله پس رب العالمین گوید فما یسئلونی از من چه می خواستند قالوا ملایکه گویند یا ربنا

اي خداوند ودارنده وپروردگار ما **يسئلونك**
بهشت از تو ميخواهند كه صفت از پيغمبران ما يا از ايشان شنيده اند
كرده اند فقال الله جل جلاله پس رب العالمين گويد هل راوها . بهشت را ديده اند قالوا
ملايكه گويند يا ربنا اي خداوند وپروردگار ما ما راوها . بهشت را نديده اند فقال الله جل
جلاله پس رب العالمين جل جلاله گويد كيف لو انهم راوها اگر ايشان بهشت را ديده بودندي
چه كردندي قالوا ملايكه گويند يا ربنا اي خداوند ودارنده وپروردگار ما لو انهم
راوها اگر بهشت را ديده بودندي كانوا اشد لها ارادة واشد عليها حرصا وتمنا لكانوا
نماز وروزه وحج وصدقه بسيارتر وبيشتر كردندي وبر عبادت كردن حريص تر بودندي
وبيران بودندي كه خود را هلاك كردندي فقال الله جل جلاله پس رب العالمين جل جلاله گويد مم
يستعيذون از چه مي ترسند وپناه بمن مي آورند قالوا ملايكه گويند يا ربنا اي خداوند ودارنده و
پروردگار ما يستعيذون بك پناه مي گيرند بتو من نارك از آتش تو يعني دوزخ فقال الله جل جلاله
پس رب العالمين گويد هل راوها دوزخ را ديده اند قالوا ملايكه گويند يا ربنا اي خداوند
وپروردگار ودارنده ما ما راوها دوزخ را نديده اند فقال الله جل جلاله پس رب العالمين
جل جلاله گويد فكيف لو انهم راوها اگر ايشان دوزخ را ديده بودندي چه كردندي قالوا
ملايكه گويند يا ربنا اي خداوند ودارنده وپروردگار ما لو انهم راوها اگر ايشان دوزخ را
ديده بودندي كانوا اشد منها مخافة از دوزخ سخت ترسيده بودندي واشد منها فرارا
واز دوزخ وگناه كه سبب دخول در دوزخ است گريزنده تر بودندي قالوا ويستغفرونك قال
ملايكه گويند آمرزش از تو ميخواهند وطلب مي كردند رسول خدا گفت صلوات الله وسلامه
عليه فيقول الله جل جلاله پس رب العالمين جل جلاله گويد للملايكه ملايكه را اشهدكم گواه
باشيد

فقد غفرت

قد غفرت لهم كه ايشان را امرزيدم يعني اگر چه بسيرت
وروشن نمانند تا آنگاه كه با حضرت منزل بينند واعذتهم وپناه دادم ايشان را مما استعاذوا
ازانچه پناه ميخواستند وپناه مي گرفتند واجرتهم وزنهار دادم ايشان را مما استجاروا ازان
چيز كه زنهار ميخواستند ازان واعطيتهم ما سألوا وآنچ از من ميخواستند بديشان بخشيدم
وازانچ مي ترسيدند ايمن شان كردم وپناه خود شان كردم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
پس رسول خدا گفت يقول ملك ملكي گويد از جمله ملكان يا رب اي خداوند ودارنده وپروردگار
فلان فيهم ليس منهم انما جاء لحاجة فلان كس در ميان ايشان بود نه از ايشان بود الا آنكه مي گذشت
وبكارگزاري خود مي رفت فجلس وپس بنشست اليهم وا ايشان قال الله جل جلاله پس رب العالمين
جل جلاله گويد وله قد غفرت بدرستي وراستي كه او را نيز امرزيدم هم القوم لا يشقى بهم جليسهم
يعني هم نشينان ايشان بدبخت نگردند حديث ونيز رسول خدا مي فرمايد فضل العالم على العابد
كفضلي على ادناكم يعني فضل عالم بر عابد وزاهد هم چندانست كه فضل من كه پيغمبرم بر كمتر
شما وبروايتي ديگر گفت فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلة البدر على ساير الكواكب
يعني فضل عالم بر عابد وزاهد هم چندانست كه فضل ماه شب چهاردهم بر جمله ستارگان ديگر
در روايتي يعني حديث ونيز رسول خدا عليه السلم مي فرمايد ما بين العالم والعابد سبع ماية
درجة ما بين درجتين ما بين السماء والارض وقال الحضر الجواد المضمر سبعين سنة
يعني ميان عالم تا عابد وزاهد هفتصد درجه است ميان درجه تا درجه هم چندانست كه از آسمان
تا زمين گفت هم چندانست كه تك اسب نيك دو باريك ميان كه هفتاد سال بدود حديث
ونيز رسول خدا عليه السلم علما راست بيني الخلفا وتا ميان خود خوانده است ودر ايشان دعا
كرده است كه اللهم ارحم خلفائي الذين يروون احاديثي من بعدي يعني خداوندا

حدیث
رحمت کن بر خلیفتان من آنانکه مراد من در سخن من ببینند و بعد از من و اخلق من سازند
و نیز رسول خدا صلی الله علیه و سلم علما را ستبین الهی امینان خدا خوانده است که العلماء
امناء الله فی الارض و امثال این احادیث در این معنی بسیار آمده است و بدانکه اتفاق
است میان علما و مجتهدان و اصحاب مذاهب چون ابو حنیفه و شافعی و احمد و مالک و غیر ایشان
که اگر کسی بترک کسب حلال بگوید و بزاهدی و عابدی و تصوف و خلوت نشینی و جمله
داری رود زکوة بدو نتوان داد و اگر بدهند نپذیرند که رسول خدا علیه السلام می
گوید حدیث لا تحل الصدقة لغنی و لا لذی مرة سوی بیع و اگر کسب حلال فاضلتر
از زهد و خلوت و تصوف ما بترک کسب حلال بگوید و بطلب علم رود یعنی از علمی که
آموختن آن از فرض عین است زکوة بدو توان داد یعنی طلب علم فاضلتر از کسب حلال
و از زهد و تصوف و خلوت و جمله و نیز اتفاق است میان اصحاب مذاهب که اگر
کسی را حج فرض در کردن است یعنی استطاعت دارد و نخواهد رفت حج و مادرش
گوید یا پدرش که امسال مرو فرمان مادر یا پدرش باید بردن و نرفتن که فرمان مادر
و پدر برو فرض تر است از حج کردن اما اگر بطلب علم می رود یعنی علم خود مادرش گوید یا پدرش
که مرو فرمان ایشان نباید برد که طلب علم برو فرض تر است از حج کردن و از فرمان مادر و پدر فاضلتر
است و محامد و فضایل علم و علما احادیث و نهایتی ندارد و از اینجا که حقیقت سراسر قرآن که
سراسر کتب منزل ذکر فضیلت و منزلت و مرتبت علم و علما است و ایمان و علم و اعمال و اقوال و
اخلاق عالمانه یا ذکر مذمت و منقصت جهل و جاهلان است و اعمال و اقوال و اخلاق جاهلانه
اما این قدر که ما یاد کردیم در فضیلت علم و علما تنبیهی است غافلان امت را و تحریضی است
طالبان ملت را که بدانند که هیچ علمی و طاعتی و خیری و عبادتی بی علمی نه درست این جهانست

ونه مقبول

ونه مقبول از جهانست از آنکه هر عملی صالح را نیتی خالص باید که خدای گوید که فادعوا الله
مخلصین له الدین و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و نیت خالص را ایمان
اعتقادی صادق باید که خدای گوید انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا
و ایمان صادق را علمی و معرفتی حق که ملال باید بر درست و یقین شد که تا علم حق نباشد ایمان صادق
نباشد و تا ایمان صادق نباشد نیت خالص نباشد و تا نیت خالص نباشد عمل صالح نباشد و تا عمل
صالح نباشد سبب پاکی نفس نگردد از اخلاق ذمیمه در از آن و چون پاکی نفس نباشد رستگاری و
نجاة و خلاص از عذابها برزخ و عرصات و درکات و طبقات نباشد و رسیدن بدرجات بهشت
و قربات حضرت خدا نباشد و رب العالمین در قرآن عظیم رستگاری مومنان از عذابهای جهانی
بر پاکی نفس داده است از اخلاق بد چنانکه یاد کرده است و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها
قد افلح من زکیها و خانکه و من یاته مومنا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی
جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ذلک جزاء من تزکی و رسول خدا این معنی
بدعا از خدا خواسته است که اللهم آت نفسی تقویها و زکها انت خیر من زکیها انت
ولیها و مولیها و رسول خدا در هر نمازی فریضه احسن الاخلاق از خدا خواسته است و از بدی اخلاق
و اباه خدا رفته است که واهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت و اصرف
عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت و این جمله برهان و بیان است که سر جمله طاعتها
و عبادات و خیرات و سعادات دو جهانی علم است و سر جمله گناهها و معصیتها جهل است
فصل چون از این جمله معلوم شد بدانکه باری تعالی ما را از علم خود ارزانی داراد سه
علم و سه معرفت و سه دانایی است که بنیاد دین و ملت و شریعت و مسلمانی بر آنست و بالاتر
و بلندتر و عالی تر شاخی از شاخهای ایمانست و چون ایمان و تصدیق و عمل بدان بپیوندد عین ایمان و کمال

ایمان

۶۳

وسلمی ایمان خوذ انست وابن علم ومعرفت ودانایی ستکانه درشریعت بشهادت میخوانند و بکلمه
شهادت معروف است ورسول خذای علیه السلم ان اسم بشهادت خوانده است وبلفظ شهادت
تعلیم وتعریف صفت کرده است انجا که می فرماید وحدیث در صحیحین است حدیث بنی الاسلام
علی خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان
وحج البیت من استطاع الیه سبیلا معنی حدیث می گوید بنیاد مسلمانی بر پنج
چیز نهاده امده است اول بهر دو کلمه شهادت است وما خوذ یعنی شهادت یاذ کنیم دوم
اقامت نماز ها پنجگانه است ومعنی اقامت در لغت عرب مقیم شدن است وبردوام کاری
کردن وا جای ماندن است ودر شریعت یعنی اقامت نماز مداومت ومحافظت نمودن است و نماز ها
پنجگانه اما بوقتها ان وبفرضها وسنتها ان وبشرایط وادبها ظاهر ان که بی ان نماز درست
نیست یا تمام نیست وبشرایطها وادبها باطن ان که بی ان نماز مقبول حضرت خذای جل جلاله نیست چنانک
خوذ یاذکرده اید سوم داذن زکوة مالها است همچنین بوقتها ان وبفرضها وسنتها ان وبشرطها و
ادبها ظاهر ان وبشرطها وادبها باطن ان که ان خوذ یاذکرده اید چهارم داشتن روزه ماه
رمضان است همچنین بوقت ان وبفرضها وسنتها ان وبشرطها وادبها ظاهر ان وبشرطها وادبها باطن
ان که خوذ گفته اید پنجم حج خانه خذا است همچنین بوقت ان وبفرضها وسنتها ان وبشرطها
وادبها ظاهر ان بشرطها وادبها باطن ان که خوذ یاذکرده اید ان شاالله اما بیان انکه گفتیم
بالاتر وبلندتر وعالی تر شاخی از شاخها ایمانست اینست که رسول خذای علیه السلم می فرماید
حدیث الایمان بضع وسبعون شعبة اعلاها اوقال افضلها شهادة ان لا اله الا الله
وادناها اماطة الاذی عن الطریق والحیاء شعبة من الایمان معنی حدیث
رسول خذای علیه السلم می فرماید که ایمان هفتاد وبیش شاخست بالاتر وبلندتر وروایتی فاضلتر

۶۴

ان هر دو کلمه شهادت است وزیرترین ان یعنی نزدیک ترین بما رنج وزیان وازار ومضرتی ابدا
ازراه خلق خذا بیند اختن است ودور کردن است وزیان ورنج وازار خوذ از خلق ما ذکر وتن است وحیا
وشرم نیکویم شاخی از شاخها ایمانست وعلما شریعت گفته اند که خاری از راه برکندن تا دامن گذر
دران نیاویزد یا کلوخی وسنگی که در راه است بیند اختن بیکسو کردن تا پای گذرنده بدان
در نیفتند در اماطة الاذی عن الطریق داخلست همچنین نجاستی از راه دور کردن تا جامه کسی
بدان ملوث نگردد در اماطة الاذی داخلست که معنی اذی چیزی باشد که مردم را از ان نفرت
وکراهیت باشد وازان برنجند اما بیان انکه گفتیم چون ترا باور کنند واز ان کار کنند عین ایمانست
وسلمی ایمان خوذ انست که رسول خذا علیه السلم چون تفسیر ایمان امت را تعلیم می کرد چنین گفته و حدیث
در صحیح است حدیث الایمان قول باللسان وتصدیق بالجنان وعمل بالارکان معنی حدیث
انست که ایمان قول واقرار بزبانست ودانستن وباور کردن بدل است وعمل کردن بارکان هفتگانه
است چون رسول خذا علیه السلم این هر سه را هم ایمان خوانده است چون از هر سه بعضی نباشد
یا ایمان نباشد یا کمال الایمان نباشد اما این شهادت که رسول خذا علیه السلم بیان فرموده است که
بنیاد دین وملت ومسلمانی بر انست وبالاتر وبلندتر شاخی از شاخها ایمانست وچون تصدیق
وعمل بدان پیوندد عین ایمان وکمال الایمان وسلمی ایمان خوذ انست معنی لفظش در لغت عرب و
شریعت هم علم ودانایی باشد وهم حضور وبینایی باشد وهم خبر داذن از علم ودانایی واز
حضور وبینایی باشد یا علم ودانایی که بمشاهده چشم سر وحضور حسها ظاهر حاصل شده باشد
یا علم ودانایی که بمشاهده چشم دل ونظر وعقل وبصیرت وهدایت رب العالمین حاصل شده باشد
اما انجا که شهادت یعنی علم ودانایی تنها است چنانکه رب العالمین جل جلاله می فرماید یا اهل
الکتاب لم تکفرون بآیات الله وانتم تشهدون ای تعلمون یعنی ای خذاوندان کتاب چرا کافر

بی شوید سخنها خدای و شما می دانید که ما نخواسته ایم اما آنجا که یعنی حضور و بینایی تنها است چنانک
رب العالمین می فرماید ولیشهد عذابهما طایفة من المؤمنین یعنی چون زانیان را حد زنند باید
که طایفه از مومنان حاضر باشند و می بینند اما آنجا که یعنی خبر دادن از علم و دانایی است است
که رب العالمین می فرماید که برادران یوسف صلوات الله علیهم گفتند وما شهدنا الا بما علمنا وما
کنا للغیب حافظین یعنی ما گواهی ندادیم و خبر ندادیم الا از آنچه دانسته ایم و بدانک از علم
و دانایی که از آن خبر توان داد و بر آن گواهی توان داد یا علمی و دانایی باشد که خود بوده باشد
چنانک می فرماید شهد الله انه لا اله الا هو و اما آنجا که یعنی گواهی دادن است یا خبر دادن
از علمی که بواسطه چشم سر و حضور احساس ظاهر حاصل شده باشد چنانک گواهی بر معاملات
و مناکحات چنانک رب العالمین جل جلاله فرموده است واشهدوا اذا تبایعتم ولا یضار
کاتب ولا شهید و رسول خدای علیه السلام می فرماید حدیث لا نکاح الا بولی مرشد
وشاهدی عدل و عرب حاضر را شاهد خوانند چنانک در مثل گویند الشاهد یری
ما لا یری الغایب تا بس علمی و دانایی باشد که بمشاهده چشم دل و نظر عقل و بصیرت
و هدایت خدا حاصل شده باشد چنانک گواهی ملایکه و اولوا العلم بر وحدانیت خدای چنانک
می فرماید شهد الله انه لا اله الا هو والملایکة چنانک گواهی بعضی علما اهل نبوت بر صدق
و راستگویی رسول چنانک می فرماید ویقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله
شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الکتاب و چنانک گواهی ما که مومنانیم بر وحدانیت
رب العالمین و صدق و راستگویی پیغمبر علیه السلام چنانک می فرماید الا من شهد بالحق
وهم یعلمون این علم و معرفت ما بوحدانیت و یگانگی خدا و سزاواری و معبودی و فرمان دهی
از بهر آن شهادت میخوانند که ما اگرچه هنوز خدای را جل جلاله ندیده ایم می باید که در دانستن

صی

صفات الوهیت رب العالمین چنان یقین باشیم و چنان بیقین و عیان باشیم که آنجا می بینیم
و حاضر آن باشیم زیرا که علم در لغت عرب آن است که می دانم و بس و شهادت آن است که می دانم و می [بینم]
کانم و چنان بیقین و عیانم که آنج می بینم و حاضرم چنانک گفتیم که عرب حاضر را شاهد می
فصل
خوانند چنانک الشاهد یری ما لا یری الغایب و همچنین لیس الخبر کالمعاینة
بدانک مجموع این علم و معرفت سه گانه یعنی هر دو کلمه شهادت است چنانک بیان کردم
و دانستن آن بر عقلا عالم اول ترین فریضه از فرایض اعیان است و یعنی فرض عین آن باشد که
بر احاد و یک یک خلایق که بمقام مکلفی رسیده باشند وجوب آن یکسان باشد و امتناع از آن
یا موجب قتال باشد یا موجب تعزیر باشد و عین اعیان آن باشد چنانک در شریعت
بیان کرده اند اما علم و معرفت و دانایی اول اینست اشهد می دانم و گواه می شوم و گواهم یعنی
بدانایی می دانم که در آنچ کانم و چنان بیقین و عیانم که چیزی که می بینم و حاضرم و زه است
گواهی می دهم یعنی خبر می دهم دیگران را که بدانند ان لا اله که هیچ هستی و موجودی نیست و نبو[د]
و خود نتوانست بودن و نخواهد بودن و خود نتواند بودن سزاوار و سزا و شایسته و مستحق
آنکه فرمان دهد باشد فرمان برند باشد پرستند باشد و بندگی کنند باشند و باشد در بند فرمان
روند الا الله الا الله از خدایی که از خودی خود بخودی خود تا بوده است و تا هست
و تا خواهد بودن خود همیشه بوده است و هست و خواهد بودن سزاوار و سزا و شایسته و
مستحق آنک فرمان دهد و بر همه فرمان دهد و همه فرمان برند و در بند او باشند
اضطرار او در بند فرمان او روند اختیار او را او را پرستند یعنی همه آن کنند و گویند و بنده او باشند
که فرمود و بپسندید و دوست داشته او باشد و از او ترسند و امید بدو دارند و در
صفات وحدتی و یگانگی دارد که هیچ شریکی و انباز و هیچ کس و هیچ چیز نمی دارد که چنانک

اِذَا ذُکِرَ اللهُ وَحدَهُ اذا عن

خوذ می فرماید
الله وحده وَاِذَا ذَکَرتَ رَبَّکَ فِی القُرآنِ وَحدَهُ وچنانک لله رب العالمین لا شریک
له این دو علم است یک علم آنست که بدانی که جز خدای حق هیچ کس و هیچ چیز سزاوار
معبودی و فرمان دهی نیست و نبوده است و نخواهد بوذن و نتوانند بوذن علم دوم آنست
که خدای حق که سزاوار و سزای معبودی و فرمان دهی است و جز او هر که هست و
هر که هست یا بوذ او است بقهر و تقدیر و اضطرار و قضا یا بامر و تدبیر و اختیار و
رضا چنانک خوذ می فرماید ثُمَّ استَوَی اِلَی السَّمَاءِ وَهِیَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلاَرضِ ائتِیَا
طَوعًا اَو کَرهًا قَالَتَا اَتَینَا طَائِعِینَ یعنی پس قصد آفرینش آسمان کرد و آن دوذی بوذ و
پس او را گفت و زمین را که هر دو بیایید و بفرمان در آیید اگر بخواهید و اگر نه خواهید هر دو
گفتند آمدیم و بطوع آمدیم وچنانک جای دیگر می گوید وَلِلّٰهِ یَسجُدُ مَن فِی السَّمٰوَاتِ وَ
الاَرضِ طَوعًا وَکَرهًا وَظِلَالُهُم بِالغُدُوِّ وَالآصَالِ اما علم و معرفت و دانایی سوم
اینست واشهد می دانم و گواهی می شوم و گواهم یعنی بدانایی می دانم که در آن هیچ گمانی و خیالی
بر یقین و عیانم که چیزی که می بینم و حاضرم و گواهی می دهم یعنی خبر می دهم دیگران را که برابرم
ان محمدا بدرستی و راستی که محمد یعنی محمد مصطفی آن ستوده در همه چیز و آن گزیده
بر همه کس رسول الله فرستاده خدا است بما و بهمه کس فرستاده خدا بما است و خواننده ما
بخدای است و خاتم و آخر رسل و انبیا است فرستاده خدا یعنی نه بخواست طبع خود خلق
است و نه بهوا و هوس و رای خوذ خلق آمده است و نه باختیار و مصلحت دید عقل خوذ
خلق آمده بلکه بامر جزم و حکم ختم رب العالمین آمده است فرموده ها او یعنی فرضها و نموده های
او یعنی سنتها و نهاده ها او یعنی ادبها و شرعها فرموده ها و نموده ها و نهاده ها خدا است چنانک

ز رالسابل

وَمَا آتَیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ

رب العالمین می فرماید
وَمَا نَهَیکُم عَنهُ فَانتَهُوا یعنی هر آنچه بشما آورده است و بشما داده است این پیغمبر یعنی
محمد از و بستانید و بخوذ و اگیرید و بجان و اگیرید و از آن کار کنید که آن فرموده سنت و انچ
شما را از آن نهی کرده است و باز زده است و ابستید و واپس روید و توبت کنید که آن نهی
کرده سنت وجای دیگر فرموده است وَمَا یَنطِقُ عَنِ الهَوَی اِن هُوَ اِلَّا وَحیٌ یُوحَی یعنی هیچ
نطق و سخنی از هوا و اختیار خوذ نمی گوید که هرچه می گوید و می کند نیست الا وحی که
آمده و فرستاده ایم و وحی کرده ایم و همچنین رسول خدای گفت اَدَّبَنِی رَبِّی فَاَحسَنَ تَادِیبِی
یعنی مراد بی که من شما را آموزانیده ام آن ادبها است که پروردگار من مرا تعلیم کرده است
و نیکو تعلیم کرده است و همچنین طاعت داری و فرمان برداری او طاعت داری و فرمان برداری
خدا است چنانک خدای می گوید مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَد اَطَاعَ اللهَ یعنی هر که فرمان رسول
می برد فرمان خدای برده است و بر صیغت مستقبل یاد کرده است یعنی تا عالم باقی است و جهان
برجای است فرمان برداری پیغمبر فرمان برداری خدا است و نیز رب العالمین می فرماید وما
اَرسَلنَا مِن رَسُولٍ اِلَّا لِیُطَاعَ بِاِذنِ اللهِ یعنی ما که خداییم نفرستاده ایم هیچ پیغمبری و رسولی را
الا از بهر آنک بر خلق فرمان دهد و شر خلق فرمان برند بفرمان و دستوری خدای یعنی مراد ما
که خداییم از فرستادن پیغمبران و رسولان آنست که بر عقلا عالم و سلاطین و ملوک و امرا فرمان
ده و حاکم باشند و سلاطین و ملوک عالم فرمان بر و محکوم ایشان باشند و همچنین در رضا
پیغمبر رضا خدا است و در خشم پیغمبر خشم خدا است و باید او را برکافه انواع خلایق گوناگون
فرستاده اند برکافه انواع خلایق گوناگون در هر دو عالم بشیر و نذیر و مقتدی است چنانک
رب العالمین می فرماید وَمَا اَرسَلنَاکَ اِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِیرًا وَنَذِیرًا وَلٰکِنَّ اَکثَرَ النَّاسِ لَا یَعلَمُونَ

ن

یعنی ما که خدایم نفرستاده‌ایم ترا ای رسول الا بکافهٔ انواع آدمیان یا
مژدگانی دادن و وعدهٔ رحمت و ثواب دادن اگر فرمان برداری و پیروی کنند یا ترس
و بیم نهادن و وعدهٔ عذاب و لعنت دادن اگر فرمان برداری و پیروی نکنند اما بیشتر
عقلا از آدمیان این معنی نمی‌دانند و رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه در تفسیر این آیت
حدیثی گفته است و حدیث در صحیح است حدیث كُلُّ نَبِيٍّ بُعِثَ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً
وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً إِلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ یعنی هر پیغمبری را بقومی خاص
فرستاده‌اند و مرا بکافهٔ انواع خلایق گوناگون فرستاده‌اند سپید رویان و سرخ
رویان و سیاه رویان و نیز در صحیح است و رسول خدای صلوات الله علیه می‌فرماید انا
سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ یعنی من سرور و مهتر و بهتر کافهٔ فرزندان آدم در هر دو جهان و رب العالمین
می‌فرماید لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ یعنی
حقیقت و درست و راست است که شما را هست ای مومنان و ای مسلمانان در پیروی و متابعت
این رسول اقتدایی و سیرت نیکو و پسندیده آنکسی را که امیدواری بخدا و روز واپسین دارد
یعنی هر آنکسی که امیدواری بیافتن حظ مشاهده و لقا دارد و امیدواری بکامرانی و خوش
عیشی روز بقا دارد چاره و طریق او نیست الا پیروی و متابعت مصطفی علیه السلام و همچنین
در صحیح است و رسول خدا صلوات الله علیه می‌فرماید که من در شب معراج بمسجد الاقصی
رسیدم و براق خود را بدان حلقه محکم کردم که پیغمبران براقها خود را بدان بسته بودند
و در مسجد الاقصی رفتم و کافهٔ انبیا و رسل آنجا حاضر بودند و مرا در پیش داشتند و همه بر
پیش نمازی کردم و در آن نماز همچنان بر همه پیش نماز است و همه را پیشوا و مقتدای است و همچنین
فرموده است و در صحیح است حدیث إِنَّ النَّاسَ يُصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ
يُفِيقُ

یعنی روز قیامت که نفخهٔ صور پیدا شد همه کس از خود بروند چنانک رب العالمین فرموده
است وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ اول آنکسی که با خود
آید من باشم و همچنین رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه فرموده است و حدیث در صحیح است
که روز قیامت چون داوری خدا برود و فصل و قضا پیدا شود دوزخیان و بهشتیان از یکدیگر
جدا کردند اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد صف از امت من باشند باقی نه از امت
من باشند و من پیش رو همه باشم و بدر بهشت آیم و طلب گشودن کنم خازن بهشت گوید حدیث
بک امرت ان لا افتح لاحد قبلک یعنی مرا فرموده‌اند که در بهشت بتو بگشایم و پیش
از تو بر کسی نگشایم فانا اول من یفتح له باب الجنة یعنی من اول آنکسی ام که در بهشت او را
بگشایند و همچنین گفته است انا اول شافع و انا اول مشفع یعنی اول آنکسی که شفاعت کند
من باشم و اول آنکسی که شفاعتش قبول کنند من باشم و همچنین گفته است حدیث
لِوَاءُ الْحَمْدِ بِيَدِي یعنی علم حمد و ستایش من دارم و در دست منست یعنی هر آنکس که من او را ستایم
ستودهٔ خدا باشد و هر آنکس که من او را نکوهش کنم نکوهیدهٔ خدا باشد و این معنی خود رب
العالمین جل جلاله فرموده است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا یعنی ما که خدا ایم
فرستاده‌ایم گواهی حاضر بر اعمال و اقوال و احوال خلایق و همچنین از رسول خدا صلوات الله علیه
روایت است حدیث آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ یعنی آدم و هر که از نسل آدم
است زیر علم من باشند روز قیامت و هم از رسول خدای صلوات الله علیه روایت است که
گفت حدیث أَنَا إِمَامُ النَّبِيِّينَ وَأَنَا خَطِيبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا یعنی من امام و پیشرو پیغمبرانم
و من خطیب ایشانم یعنی زبان همه پیغمبرانم چون من در سخن باشم همه در سخن نباشند حدیث
و همچنین گفته است أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ یعنی اول آنکسی که زمین از روی شکافته
گردد

وازخاک والایش خاک جدا کرد دمن باشم و درین معنی احادیث بسیار آمده است و همه برهان
و بیان آنست که پیغمبر ما صلوات الله علیه بانک او را که تمام انواع خلایق کوناکون فرستاده
اند برکافه انواع خلایق بود در دو عالم پیشرو و پیشوا و مقتدا ای ست اما برهان آنکه گفتیم خوانده
ما خدا است اینست که رب العالمین جل جلاله می فرماید وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا
معنی آیه وداعیا الی الله یعنی محمد علیه السلام خوانده است بما باذنه بدستوری کاو سراجا
منیرا و صراط مستقیم را چراغ است یعنی چراغ نوربخش است هر آنکسی را که استعداد دارد
از آن نور بهره برد و در گیرد وجای دیگر می فرماید ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة
الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن معنی آیه ادع بخوان خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار
خود بالحکمة والموعظة باندرزها و نصیحتها الحسنة نیکو وجادلهم بالتی هی احسن
و هرکار پیچی انکاری که در ایشان نشسته است بوجهی و طریقی نیکو از ایشان بردار و جای
دیگر می فرماید فلا ینازعنک فی الامر وادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم معنی
آیه نه باید که نه هم کار تو کار تو کنند اگرچه در روزگار تو باشند دانکه هم کار تو
باشد و در نصرت دین یار تو باشد و باید که کار تو کنند اگرچه نه در زمان تو باشند و
بخواند خلق را به پروردگار خود بدرستی که تویی که بر علم حقی و تو آنی که براه راستی و جای
دیگر می فرماید قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی وسبحان الله وما
انا من المشرکین معنی آیه قل بگوای رسول و فرستادهٔ خدا هذه این سبیلی راه منست
که می بینم و می نمایم ادعوا بخوانم خلق را الی الله بخدای سزای پرستش علی بصیرة بینایی
چشم دل یعنی نه از خوانایی بدانایی شده ام که از دانایی بخوانایی شده ام چنانکه علما و
فقها که از خوانایی بدانایی شوند پیغمبران و بعضی از اولیا از دانایی بخوانایی شوند تا

من امروز میخوانم **ومن اتبعنی** و بعد از من نایبان و وارثان من می خوانند
وسبحان الله پاک و جدا است خدا از آنچ شرک بدو برست وما انا من المشرکین وما باکبیر
از آنکه شرک کبیر مر یعنی اگر در بر خواندن خلق بخدا غرض ما زان نعمت باشد یا جاه و حرمت
باشد مال و نعمت و جاه و حرمت بشریک خدا کرده باشیم خدا پاک ست از آنکه شرک بذیرد
و ما باکبیر از آنکه شرک کبیرم چنانک وانک لتدعوهم الی صراط مستقیم وچنانک قل انما
امرت ان اعبد الله ولا اشرک به الیه ادعوا والیه مآب و امثال این آیات در قرآن
بسیار ست و برهان آنکه پیغمبر ما خاتم و آخر رسل و انبیا است اینست که رب العالمین جل
جلاله می فرماید ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین یعنی
رسول ما محمد علیه السلام پدر خلقت یکی از شما ها نیست بلکه رسول و فرستادهٔ خدا است و مهر
نهندهٔ پیغمبرانست یعنی او را کیبی باز نخوانید او را خدای باز خوانید گویند رسول الله حکمت
این آنست که اگر رسول ما را صلوات الله علیه پسری بودی و نه پیغمبر بودی لایق کمال
منصب نبوت او نبودی که پسر او پیغمبر نبودی همچنانکه پسران ابرهیم و اسمعیل و یعقوب
و داود و دیگر پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین پیغمبران نبودی سر آنکه پسر بدو و آنکه تشنند
این بود تا ختم نبوت بروی محقق کردد اما یعنی خاتم آخر باشد چنانک رب العالمین
گفته است یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک یعنی اهل بهشت شرابی خورند
که چون خورده باشند آخر آن بوی مشک را باید و نیز معنی ختم در لغت عرب مهر نهاد نست
و مهر را آن بهر آن بر جای نهند تا هر آنچه در آنجا است بدر نیاید و آنچه در آنجا نیست
در نرود دیگر آنکه رسول ما صلوات الله علیه خاتم پیغمبرانست معنیش آنست که رب العالمین
بعد از وجود او نبوت و پیغمبری بندل فضل هیچ کس ندهد و بجهد و کسب و سعی خود هیچ قطع

به پیغمبري نرسیده است ونتواند رسیدن وان نحزکه زنادقه واهل ضلالت در
بیان خلق افکنده اند که رب العالمین ذرن ختم کمال پیغمبری خواسته است نه نفی پیغمبری
بعد از رسول ما صلوات الله علیه باشد اما درکمال پیغمبر نباشد این نحز کفر وضلالت
است وتکذیب پیغمبرا است که مبین قرآن رسول خودا ست ورسول صلوات الله وسلامه علیه
در تفسیر این آیت حدیثی کفته است ودر صحیح است **حدیث** انما مثلی ومثل الانبیا
من قبلي کمثل رجل بنی دارا فاکملها واجملها واحسنها الا موضع لبنة فیطوف الناس بها
ویقولون ما اکملها ما اجملها ما احسنها لولا تلک اللبنة ثم قال انا تلک اللبنة انا تلک اللبنة
انا تلک اللبنة **معنی حدیث** انّما بدرستی وراستی که حقیقت است **مثلي** که مثل
من **ومثل الانبیا من قبلي** ومثل پیغمبران پیش از من **کمثل رجل بنی دارا** همچنان مثل مردی است
که خانهٔ را بنیاد کند **فاکملها** وبکمال رساند وهر انچه اندر وبایستی از خانه است همه در ان
بجای اورد **واجملها** وباجمال زیبا می کرداند **واحسنها** وباحسن واراسته کرداند **الا موضع
لبنة** الا جای یک خشت که رها کند **فیطوف الناس بها** ومردم کرد ان خانه می کردند وطواف
می کنند **ویقولون** ومی کویند **ما اکملها** چه تمام وباکمال خانهٔ است **ما اجملها** چه باجمال و
زیبا خانهٔ است **ما احسنها** چه باحسن واراسته خانه است **لولا تلک اللبنة** اکر ان خشت نیز
بودی **ثم قال** پس کفت رسول خدا **انا تلک اللبنة** من ان خشت وابسینم **انا تلک اللبنة**
من ان خشت وابسینم **انا تلک اللبنة** من ان خشت وابسینم چون در خانهٔ نبوت وپیغمبری
خود جای یک خشت مانده بود ورسول خدا بجای نشست جای کلوخی نماند باشد پس معلوم
شد ویقین کشت که بعد از پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیغمبری نباشد که کامل
ونه ناقص وخود بدان حاجت نباشد نه از کوی نص ونقل چنانک یاد کرده امد که خاتم النبیین

ونه از کوی قیاس وعقل زیرا که چون بیکا فتاب کار عالم بنظام وروشنا ست دومی حاجت
نباشد واکر افریند معطل باشد همچنین چون بیک پیغمبر کار نسل آدم تا منقرض عالم در هر دو
جهان منظام است ومنوا است وکفایت است پیغمبری دیکر افریدن حاجت نباشد وهمچنین
رسول خدا علیه السلم والتحیه فرموده است لا نبوّة بعدي **یعني** بعد از من نبوت وپیغمبری نباشد
ودیکر کفته است **لوکان بعدي نبي** [redacted] یعنی اکر بعد از من پیغمبری بودي [redacted]
چون [redacted] پیغمبر نبود هیچ کس دیکر نباشد ونیز هر پیغمبري که در عصری وزمانی وقرنی
خلق امده است از احوال کذشته عالم تا ازل خبر داده واکر بیشتر از وي پیغمبری بعالم
امده است از وي نیز خبر داده است وهمچنین از احوال آینده عالم تا ابد خبر داده است وبوده
است که وجود ان پیغمبر آینده بدعا از خدا خواسته است **چنانک** ابرهیم واسمعیل علیهما السلم
وجود پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه بدعا از خدا خواسته اند که ربّنا وابعث فیهم رسولا
منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلّمهم الکتاب والحکمة ویزکّیهم انّک انت العزیز الحکیم
وچنانک موسی علیه السلم از وجود پیغمبر ما صلوات الله علیه خبر داده است **چنانک در قرآن مذکور** است
مکتوبا عندهم في التوریة والانجیل ونیز در حدیث صحیح است عبد الله بن عمرو بن العاص
رضی الله عنه روایت کرده است **حدیث** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الموصوف في التوریة
ببعض ما وصف في القران قال الله جل جلاله یا ایها النبي انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وحرزا
للامیین انت عبدي ورسولي سمیتک المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخاب في الاسواق ولا یجزی
بالسیئة السیئة ولکن یعفوا ویصفح ویغفر ولن یقبضه الله تعالی حتی یقیم به الملة العوجا
فیفتح بها اعینا عمیا واذانا صما وقلوبا غلفا **معنی حدیث** عبد الله بن عمرو بن العاص
رضی الله عنه روایت کرده است که پیغمبر ما را صلوات الله علیه اوصاف ودر توریت یاد کرده است

بعضی از اوصاف ها که در قرآنست و از کلمات ترجمه است قال الله جل جلاله در توریت اورا
گفته است یا ایها النبی ای پیغمبر آگاه گردانیده از نهانها و آگاه کننده خلق از آنها بیقین و
عیان نه بشک و گمان انا ما که خدا ایم بر خواست خود نه بدر خواست غیری ارسلناک ترا فرستاده
ایم بر خلق یعنی نه بهوا نفس خود یا خواست طبع خود یا باختیار عقل خود خلق فتنه بلکه
ما ترا بامر جزم فرستاده ایم شاهدا تا شاهد و گواه و حاضر باشی بر اعمال و اقوال و احوال
و علوم و اعتقادات خلق یعنی هر آنچه تو تنها بدان گواهی دهی که نیکست از علوم و اعمال
و اقوال و اخلاق آن نیک باشد و پسندیده ما باشد و اگر جمهور خلایق عالم بر خلاف
تو چیزی گویند همه دروغ گویند راست آن باشد که تو گویی که تو شاهد مایی و هر آنچه
تو تنها بر آن گواهی دهی که بد است آن چیز بد باشد و اگر جمهور عالم گویند که آن نیک است
همه دروغ گویند آن باشد که تو گویی که گواه مایی مثلا اگر تو گویی فلان از عالم
خراست خر باشد و اگر جمهور عالم گویند نه چنین است همه دروغ گویند آن باشد که
تو گویی و اگر تو گویی فلان زاهد سگ است همچنین سگ است یا فلان زن بی بهیمه است همچنین
است که شاهد خدایی تو و مبشرا و مژده و بشارت دهنده مومنان و فرمان برداران
و پی روان خود را و نذیرا و بیم کننده و وعده سیاست و عقوبت و عذاب دهنده ناگرویدگان
و فرمان نابرندگان خود را وحرزا للامیین و پناهی حرزی و غمخواری ایشان را از اعداها
و آفتها دو جهانی یعنی اگر خوانندگان و نویسندگان کتاب بنوشتن و خواندن قلم و کاغذ پناه
خود ساخته اند تو پناه ناخوانندگان و نانویسندگانی که بی واسطه قلم و کاغذ خوانا بی
ایشان را هر آنچه در دو جهان بکار آید در آموزانی انت عبدی تو بنده منی یعنی بنده
اختیاری پیوسته و رسولی و فرستاده منی سمیتک المتوکل من ترا متوکل نام نهاده ام

یعنی چنانکه هر کسی اعتماد بر چیزی یا بر کسی کرده اند یا بر مالی و نعمتی یا بر جاهی و حرمتی
تو نیز که همگی وجود اعتماد بر من داری و توکل بر من کرده لیس بفظ نیست درشتخوی
و دشوار طبع و لا غلیظ و نه سخت سخن و دشوار و سخت بر کسی نه و لا صخاب فی الاسواق
و نه بانگ دارنده در بازارها بسبب معاملتها دنیاوی و لا یجزی بالسیئة السیئة و جزا
و پاداش بدی که او کنند بدی نکند و لکن یعفو نه که در گذارد و یصفح و یغفر و یار و
کننده ندارد و عفو کند و عوض آن بدی نیکی باز کند و ان یقبضه الله تعالی و خدای تعالی
قبض او نکند و او را از جهان نبرد حتی نقیم به تا آنگاه که بدو و واسطه او راست گرداند
و قایم بدارد الملة العوجاء آن ملت که کژ گشته باشد یعنی مردم علما راست خوانند کژ فهم
یا راست فهم کژ کار فیفتح به و بوجود او گشاده شود اعینا عمیا چشمها چند کور گشته
و آذانا صما و گوشها چند کر شده و قلوبا غلفا و دلها چند در غلاف مانده که رب العالمین
همه را بواسطه او بینا و شنوا و دانا گرداند این اوصاف پیغمبر ما است صلوات الله
علیه که در توریت مذکور است و نیز در هر قرنی و زمانی شهدا خدا باشند که اگر ایشان
گواهی بر کسی دهند که نیک است اگر جمهور خلایق گویند که نه چنین است همه دروغ
گویند و اگر گواهی دهند که بد است اگر جمهور خلایق گویند که نیک است همه دروغ گویند
آن باشد که ایشان گویند چنانکه رب العالمین جل جلاله می فرماید وَکَذٰلِکَ جَعَلْنَاکُمْ اُمَّةً
وَسَطًا لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ و جای دیگری فرماید وَفِي هٰذَا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیدًا
عَلَیْکُمْ وَتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ و همچنین در حدیث صحیح است که پیغمبر صلوات الله علیه
روزی ایستاده بود جنازه بگذرانیدند یکی گفت که مردی نیک است یکی دیگر گفت
مردی نیک است پیغمبر علیه السلم بشنید و گفت وَجَبَتْ اَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللهِ یعنی واجب بود

که شما شهد از خدا باید و نیز از صورت نیز شده در توریت خبر داده است چنانکه **لیس**
بالطویل ولا بالقصیر البائن ولا بالابیض الامهق ادعج اکحل العینین بین
قرنه بلاد ابیض الانف شثن الکف **یعنی** نه دراز دراز است و نه کوتاه کوتاه که در میان
خلق نا پیدا است و نه سپید سپید است و گندم گون نیکو است چشمی نیکو دارد سیاهی
سیاه است و سپیدی سپید است و ابرو پیوسته دارد و میان آن پیوستگی کشادگی دارد و
سر بینی برخاسته دارد و ساعد دست قوی دارد و همچنین عیسی صلوات الله علیه از موسی
و توریة که پیش از و آمده بود خبر دارد و گفت من مصدق آنم همچنین از آمدن پیغمبر ما
خبر داد و گفت من بشیر قدوم وی ام **چنانک** رب العالمین جل جلاله در قرآن یاد کرده
است که وَاِذْ قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یَا بَنِی اِسْرَائِیلَ اِنِّی رَسُولُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ
التَّوْرٰیةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ اَحْمَدُ **معنی آیه** رب العالمین جل جلاله
می فرماید که عیسی علیه السلم گفت ای بنی اسرائیل بدرستی و راستی که من فرستاده خدا
ام بشما براستی دارنده توریت ام که پیش از من موسی آورده بود و من دگر نبی دهنده و خبر
دهنده رسولی ام که پس از من بیاید که نام او احمد است اکنون معلوم شد که بعد
از پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه پیغمبری دیگر نخواهد آمد که اگر خواستی آمدن پیغمبرها
چنانک از وجود پیغمبران گذشته خبر داد و وجود پیغمبر آینده نیز خبر دادی چنانک پیغمبران
پیش خبر داده اند خبر نداده است که خواهد بود و نیز خبر داده است که نخواهد آمدن
بلکه خبر داده است که نخواهد بود و ممکن نیست آنجا که گفته است **لا نبوة بعدی لو کان**
بعدی نبی لکان [blot] پس اکنون نیاید و پیغمبری بعد از و نباشد و این که رسول خدا
صلوات الله و سلامه علیه گفت **الرؤیا الصادقة جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة**

بعضی خواب راست جزوی از چهل و شش جزو است از پیغمبری و بزرگان سری
در معنی آن گفته اند اما علی کل حال این من النبوة نه من تبعیض و تجزیه است که من تمثیل
و تجنیس است **چنانک** در مثل گویند که فلان اسب گوییا از باد است اسب نه جزوی از
باد است و نه باد جزوی از اسب است معنی آن باشد که در تگاوری و تیزروی
و دوندگی مانند باد است همچنین خواب راست نه جزوی از وحی است یعنی در راستی مانند
وحی است و هر حدیثی که از این جنس آمده است معنی همچنین باشد پس معلوم گشت که بعد
از پیغمبر ما صلوات الله علیه پیغمبری نباشد و خود حاجت نباشد نه اکتساب آن
بسعی و جهد امکان است و نه هرگز ممکن بوده است و نه رب العالمین بذل فضل کسی دهد
و اگر افتد مرتبت ولایت ممکن است و آن رتبتی است که باتفاق اصحاب طریقت و
ارباب حقیقت و عارفان و صوفیان حقیقی هم بالای عقل است و زیر نبوت است و رتبت
نه برتر از نبوت است **چنانک** مریم از زکریا و مرتضی علی کرم الله وجهه از مصطفی صلوات الله
علیه و ولایت را خصایص و امارات و علامات و دلایل بسیار است اما تمی گوییم تا هر بیهوده
هوشی و ازرق پوشی و زرق فروشی و سخت کوشی آنرا بر زبان نیاورد و دعوی بی معنی نکند و
خلق خدای را سرگردان و گمراه نگرداند **فصل** چون از جمله مقرر شد پدر آنک
چون پیغمبر که واجب الطاعه است و از میان خلق مفارقت کرد و از جهان بدر رود
فرمان علماء ربانی و نایبان حقیقی که استعداد و استحقاق نیابت و وراثت پیغمبر دارند
که منبع علم و دوازده نشان و چند خاصیت دیگر موصوف و مخصوص باشند که ما
آنها را خود یاد کنیم که فرمان ایشان هم فرمان پیغمبر باشد و نافرمانی ایشان نافرمانی
رسول باشد چنانک رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه گفته است **حدیث من**

أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي

وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى الله

معنی حدیث است که هر آنکسی که فرمان امیری از امیران من و کماشتهٔ از کماشتکان
من برد فرمان من برده است که رسولم و هرکه فرمان من برد فرمان خدا برده است و هرکه
نافرمانی امیری از امیران من و کماشتهٔ از کماشتکان من کند نافرمانی من کرده است که رسولم
و هرکه نافرمانی من کرد نافرمانی خدا کرده است و یعنی امیر رسول عالمی باشد فرمان بذیر
فرمان بردار فرمان ده بفرمان یعنی خود فرمان خدا بذیرفته باشد و از آن کار کرده باشد
و پس بفرمان خدا وا ایستد و بر خلق خدا فرمان دهد و بر امر خدا دارد و از نهی باز دارد پس
طاعت و فرمان برداری چنین عالمی طاعت و فرمان برداری خدا و رسول باشد و نافرمانی وی
نافرمانی خدا و رسول باشد و رب العالمین جل جلاله طاعت داری ایشان را موجزم فرموده
است انجا که می گوید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ
یعنی ای مومنان فرمان برداری و طاعت داری خدا کنید در هرچه گوید و فرماید و فرمان
برداری و طاعت داری این رسول کنید یعنی محمد مصطفی در هرچه گوید
و فرماید و فرمان برداری اولوا الامر کنید در هرچ گویند و فرمایند مهتران و بزرگان اهل
تفسیر از صحابه و تابعین بر آنند که اولوا الامر علماء ربانی باشند که اصلاح و تربیت و
تزکیت خلق توانند کرد و کنند یعنی اصلاح اعضا کنند و از کناهها باز دارند و بر
فرایض اعمال دارند و تزکیت نفسها کنند و از اخلاق بد شان وا دارند که اخلاق شیاطین و
وحوش و بهایم است و پاک و پیراسته گردانند و با اخلاق نیک که از اخلاق ملایکه و انبیا است
آراسته گردانند و تربیت ارواح کنند و بعلمها و حکمتها و حقیقتها بپرورانند و بآخر مقام

انسانی و باول رتبت کاملی شان رسانند یا نزدیک شان کردانند و اولوا الامر این جنین علما
باشند یا بیر علما شریعت افتد که در دین و ملت مجتهد باشند و در معانی کتاب
مستنبط باشند چنانک رب العالمین درین دیکر جا ذکر کرده است وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي
الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و ان قول که در تفسیر آورده اند که اولوا الامر ملوک و
سلاطین و امرا و حاکمان نیز می افتد اما بدان شرط که خود عالم و مجتهد باشند یا بیر در فرمان
و نظر علما و مجتهدان باشند زیرا که هر حکم و فرمان که از سر جهل آید سبب تباه کشتن و خرابی
و بر خاستن دین و ملت باشد و سبب فساد امت باشد و سبب قحط و تنکی نعمت و آفت عالم
باشد و هر حکم و فرمان که از سر علم باز کردد سبب قیام ملت باشد و سبب صلاح امت باشد و
سبب نظام و عمارت عالم و امن و کثرت نعمت باشد و رب العالمین در قرآن چنان یاد کرده است
که هر انجا که من حلمی و ملکی عطا کسی داده ام اول علم داده ام بس حکم یا حلم و ملک بهم داده ام چنانک
وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وچنانک وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وچنانک وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ
الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ و همچنین در حدیث صحیح است که جماعتی از بنی اسرائیل بودند
که بیش شمعون بیغمبر رفتند علیه السلام و کفتند یا رسول الله باذشاهی در دنیا زمان و انکیزان
که ما بروم و خان و مان خود از دست ظالمان واستانیم شمعون بیغمبر علیه السلام کفت نه چون تخت
نیست جنک جو بند و چون جنک باشد بکریزید کفتند نکریزیم شمعون علیه السلام اندیشه کرد
که اکر من باذشاهی و انکیزم مبادا که این قوم کردن ننهند تا رب العالمین جل جلاله وحی کرد
که روغن قدس در سر کن و عصا موسی بنه و زره داود بنه و راه مردم نکه دار انکه که بیش
روغن در جوشش آید و عصا یک بالا باشد و زره یک بالا باشد باذشاهی وی را ده و بس مردم
می آمدند نه روغن در جوشش می آمد و نه عصا و زره یک بالا بود تا یک روزی طالوت نامی

کی خربنده را دید بود و خری گم کرده بود گفت بروم سمتی از شمعون پیغمبر
خواهم راست کی در انجا رفت روغن بجوشید ان امد و عصا و زره با بالای
شد شمعون علیه السلام مردم را بخواند و گفت خدای تعالی پادشاهی بدین
مرد داد مردم گفتند که **انّی یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه** و
لم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفیه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم
والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم **یعنی** گفتند این از کجا و ملک از کجا یابد
ندارد و چیزی ندارد ما هم مال و نعمت داریم وهم جاه و حرمت داریم شمعون علیه السلم گفت
این برگزیدهٔ خدا است و بعلم بیش از شما است و بجسم و قوت بیش از شما است خدای ملک
بدان دهد که خود خواهد خدا فراخ عطا است داند که چه باید داد و بکه
باید داد و چند باید داد و کی باید داد **چنانک** از بهر پیغمبر ما صلوات الله علیه می فرماید
ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة
وآتیناهم ملکا عظیما **معنی آیه** آنست که حسد می برند و مهتر پیغمبر ما از آنکه خدای
تعالی بمردم فضلی می د[illegible] و راستی که ما که خدا ایم داده ایم آل ابرهیم را یعنی
مصطفی صلوات الله علیه کتاب و حکمت یعنی مراد خدا از قرآن و علم بران و ملکی بزرگوار
آل ابرهیم را اینجا پیغمبر ما است علیهما السلم و ملک و را درین عالم ملک عظیم خوانده است و
دران جهان ملک کبیر خوانده است که وملکا کبیرا و خود آیتی دیگر صریح تر فرموده انجا
که فرموده است لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان
لیقوم الناس بالقسط وانزلنا الحدید فیه باس شدید ومنافع للناس **معنی**
آیه ما که خدا ایم پیغمبران و رسولان خود فرستاده ایم و ایشان بینات چند در
فرستاده ایم که

معنی محمد..

یعنی حجتها و سخنها روشن و شناخته کننده و پیدا کننده که حق از باطل و راست از دروغ
وهدایت از ضلالت جدا کند و وا ایشان فرستاده ایم کتاب یعنی علم و ترازو یعنی عدل
تا مردمان را بعلم و عدل دارند پس اگر علم نه پذیرند و بر عدل و راستی وا نایستند آهن
فرستاده ایم که دران سیاستی و ترس سخت است و منفعتها دیگر در وی است تا از آن تیغها و
سلاحها سازند از شمشیر و نیزه و پیکان و حربه و غیره و بواسطه و سیاست آن خلق را بعلم
بر عدل دارند فرستادن کتاب و ترازو و آهن بیکدیگر آن است که حکم و ملک بی علم باطل است
اگرچه پادشاه سخت زیرک و عاقل است و آن ملک تقدیری باشد چون ملک فرعون و
نمرود و علم بی حکم ضایع است اگرچه عالم سخت کامل است و چون هر دو بهم جمع است مقصود
و مراد شریعت و رضا خدا حاصل است و از رسول خدا علیه السلم روایت است که **الملک**
والدین توامان یعنی ملک و دین یعنی علم و حکم هر دو در یک شکم در وجود آمده اند و همچنین
از پیغمبر علیه السلم روایت است که گفت **یوزن مداد العلماء بدم الشهداء** و نیز رسول
خدا علیه السلم دران حدیث یاد کرده است که [redacted] کرده است که رسول
خدا در جواب سوال جبریل علیه السلم یاد کرده است که چون از اسلام و ایمان و احسان سوال
کرد رسول خدا همه بیان کرد یعنی از آن سوال کرد که متی الساعة یعنی قیامت کی است حضرت
رسول خدا او را گفت **ما المسئول عنها باعلم من السائل** معنی حدیث درین سوال که سوال کرد
دانا تر از سایل نیستیم یعنی درین علم هر دو یکسانیم و لکن ساحدثک عن اماراتها ان تلد الامة ربتها
وان تری الحفاة العراة العالة رعاء البهم و قال رعاء الشاء یتطاولون فی البنیان و قال
یتلقفون الناس الصم البکم رؤس الناس و قال ملوک الارض **یعنی** چون حکم و ملک واجا
افتند و شریفان سفله خسیسان گردند و بزرگان زبون و نازک گردند قیامت باشد باز مین و
آسمان بر خیزد

هلان

یا دین و ایمان برخیزد پس که این معنی کلمه رسول خدا علیه السلام یا ذکر کرده شد
در عالم و آسمان و زمین برجای است قیامت دین و ایمان بدان خواسته
است **فصل** چون این جمله معلوم شد بدانک این علم و معرفت
وحدانیت و گواهی که یاد کردیم که **معنی** لا اله الا الله محمد رسول الله
است و نیز بیان آنکه بدانستن و بشناختن آن اولیت فریضه است از فرایض
اعیان انجا که اتفاق آرای و مذاهب و ملل و نحل وادیانست **چنانک**
اگر کسی این هر دو کلمه شهادت بزبان میهست و فصیح می گوید و معانی
آن ندانید یاداند و باور نکرده باشد یا اعتقاد نکند معنی آن بدارد هر گز
از دوزخ بدر نیاید اگرچه نماز کند و روزه دارد و اگرچه نگه دارد در
عصمت شریعت باشد و اگرچه حکم او بمسلمانی کنند **چنانک** منافقان
و ما از بهر آن معانی این هر دو کلمه شهادت درین سه یاد کردیم
چنانکه این سه علم و سه معرفت بدانستن و بشناختن و تصدیق کردن آن بیم چنین
فریضه از فرایض اعیانست اما ایمانی و اعتقادی و تصدیقی ثابت صادق ایمان در زیادت
فصل که بیکان حد و ناقص و ضعیف نگردد و دم بدم در زیادت باشد
اما ایمان ثابت انست که چون بسته شد در سر دل نگردد و ضعیف نشود و کم نشود در هر دو
عالم تا حضرت خدا پیوندد و چنانکه زبان بگفتن هر دو کلمه شهادت روان باشد علم و معرفت
و ایمان بدان در دل و جان ثابت باشد و عمل بدان علم و ایمان را عظیم ظاهر باشد و رب العالمین
جل جلاله علم و معرفتی را که ایمان و عمل بدان متصل شد بقول ثابت خوانده است انجا که می فرماید
یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ و نیز آنرا در قرآن مثلی زده است
انجا که می فرماید

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا

كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا
وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ **معنی آیه** أَلَمْ تَرَ یعنی ای رسول یعنی
خود تو می بینی كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا چگونه زده است خدا فرمان زده و معبود سزا مثلا
مثلی كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمه زیبا پاک خوش یعنی کلمه **لا اله الا الله محمد رسول الله** كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ
همچون درختی است پاک خوش یعنی درخت خرما أَصْلُهَا ثَابِتٌ که بیخ او و اصل او در زمین
استوار و ثابت است وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ و شاخها آن بر بالا و بلند و عالی است تُؤْتِي
می دهد أُكُلَهَا بار و بر و ثمره آن كُلَّ حِينٍ هر آنگاهی و زمانی و اوانی بِإِذْنِ رَبِّهَا باذن و دستور
پروردگار آن وَيَضْرِبُ اللَّهُ و خدا سزا پرستش می زند الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ مثلها و حقیقتها نا محسوس
بینا بی نماید عقلا جهان را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا مگر ایشان از دریابند و پند برند و یاد گیرند اما
سر و حکمت آنکه رب العالمین جل جلاله مثل این هر دو کلمه شهادت بدرخت خرما زده است
که درخت خرما از همه درختها بار آورتر و بلندتر و عالی تر است و نیز سوا سران منافع خلق
است و چنانکه درخت بهر سالی که بیخ او در زمین ثابت تر می گردد و شاخهای آن
بلندتر و عالی تر می شود و بار و ثمره آن زیادت می گردد همچنین کلمه لا اله الا الله محمد ر
هر چند که علم و معرفت معانی آن زیادت تر می گردد باید که بیخ ایمان و اعتقاد بدان در
دل و جان ثابت تر و راسخ تر می شود وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ
فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ یعنی مثل منافقان و تقلید بان بدرخت بی زر زده است که اگر
بادی بر آید حالی از بن بر آید و رسول خدا صلوات الله علیه در معنی ایمان ثابت و غیر ثابت
حدیثی گفته است و در صحیح است **حدیث** اسما عمیس خواهر [redacted]

روایت کرده است که من در حجرهٔ عایشه رفتم [redacted] و رسول خدا را دیدم صلوات الله علیه
که در نماز ایستاده بود و جمعی از یاران نه آنکه نماز بود و من از عایشه سوال کردم که نشانی
پیدا شده است او بسر اشارت کرد که آری و من نیز در نماز ایستادم و پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه
در آن نماز دراز و ایستاد که سورهٔ البقره و آل عمران و نسا و مایده بخواند و نزدیک بود که من
از خود بروم و پیش من قربهٔ آب و مشکیزه بود و من بیک حرکت بند قربه بکشودم و از شرح
شرط نماز باشد که فعل القلیل لا یبطل الصلوة و آب بر خود بریختم و رسول خدا چون از آن
نماز فارغ شد و بر منبر رفت و گفت ما رأیت کالیوم فی الخیر والشر قط رأیت الجنة والنار
منظرا افظع منه قط وبروایتی ما من شیء لم اره الا رأیته فی مقامی هذا و اوحی الی انکم
یفتنون فی القبور مثل او قریبا من فتنة الدجال ان الرجل اذا وضع فی قبره یأتیه
ملکان و یقولان ما تقول فی هذا الرجل اما المومن او الموقن فیقول هذا محمد رسول الله جاءنا بالبینات
فآمنا واتبعنا فیقال له نم صالحا ان کنا لنعلم انک مومن او موقن فیفسح له فی قبره سبعون
ذراعا و یملا علیه خضرا و اما المنافق او المرتاب فیقول هاه هاه لا ادری سمعت الناس یقولون
شیا فقلته فیقال له لا دریت و لا تلیت فیضرب بمطرقة فیصیح صیحة یسمع صوته
من یلیه غیر الثقلین و بروایة و یضیق علیه قبره فیقیض له اصم اعمی فی کفه مرزبة لو ضرب
بها جبلا لانهار معنی حدیث رسول خدا صلوات الله علیه چون از نماز کسوف
فارغ گشت بر منبر رفت و گفت هیچ چیز نبود که من ندیده ام که تا امروز در نماز مرا
ننمودند یعنی نماز انبیا و بعضی از اولیا محل وحی و مکاشفه و مشاهده باشد یعنی از احوال
خیر و شر که بعد از مرگ شما پیش شما خواهند آورد پس گفت گور دیدم و من هرگز ندیدم
منظری رسواتر و سهمناک تر و زشت تر و سیاه تر و انگیزتر از آن پس گفت بمن وحی کردند که شما را

در میان گور فتنه و آزمایش خواهند کرد مانند یا نزدیک از فتنهٔ که از دم دجال و دجال نه از آن
در نهادها شما مانده باشد پس گفت چون یکی از شما را در گور نهند و هیچ گور بعد از مفارقت باشد
که جز از علاقه که در این جهان میان جسم و جانست برخیزد و مرد از دنیا مفارقت کند در
حال بر وجهی دیگر میان جسم و جان علاقه که عقلا در آن نه بینند باز دید می آید و جمعیتی و
اتصالی پیدا می شود و او را زنده می گردانند چنانکه آن شخص هم در آن صورت و هیئت خود را
بیند و این زنده گردانیدن تعلق بدین گور خاکی ندارد که تعلق بهر که دارد بسیار کس باشد که
در صحراها و دریا از دنیا برود و در گور و خاکش ننهند و ایشان را هم فتنهٔ گور باشد و هم سوال ملک
همچنین خلایقی را که دد و دام بخورد ایشان را هم چنین فتنه و راحت و عذاب گورشان خواهد بود
رسول خدا گفت دو ملک بدو آیند و گفته است اینجا که ملک بدو آید به چه شکل و چه رنگ دارد
هر آنکه شکل و صورت آن ملایکه که در آن حال بخلق آیند موافق مشاکل اوصاف و اخلاق خلق
باشد که مثل ملایکه مثل آینه باشد که خود رنگی ندارد اما از صفا و روشنی که دارد در مقابله
هر شکل و هر رنگ که افتد آن شکل و رنگ نماید پس اگر این شخص که ملک بدو آید اگر نیک اخلاق
و نیک اعمال بوده باشد آن ملک که بدو آید نورانی و نیکو خلقت و زیبا صورت باشد چنانکه
رب العالمین جل جلاله می فرماید کَذَٰلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ
سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ و اگر مرد گناه کار و بد اعمال و اخلاق بوده باشد صورت
ملک سیاه روی و زشت خلقت و ازرق چشم و گنده دندان باشد چنانکه اگر مرد جاهل و نادان باشد
ملک سیاه روی باشد و اگر مرد بد اخلاق باشد ملک زشت خلقت و گنده دندان باشد و اگر مرد کژ
نظر باشد ملک ازرق چشم باشد چنانکه در حدیث غریب آمده است که رسول خدا گفت اذا قبر
اسود ان یحرثان الارض بانیابهما و اگر تو میخواهی که بدانی که آن ملک که بتو خواهد آمد از چه

صورت باشد در اندرون خود نکه کن تا به بینی اگر کار نورانی باشد واگر کار ظلمانی باشد
ملک ظلمانی باشد وکور محجوب رب العالمین جل جلاله در حق ظالمان می گوید وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ
فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ
الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ **معنی**
آیه ولو تری اگر تو بینی ای محمد که وقت مرگ ظالمان در گردابی افتند و خواهند که بمیرند
نتوانند که بمیرند و ملایکه که بقبض روح ایشان آیند گویند جان برهید اخرجوا انفسکم
الیوم امروز آن روز است که شما از دنیا بیرون می آیید و شما راهست در این روز عذاب عذاب
الهون عذابی دردناک و شما آنانید که پیغمبران و پیغامگزاران شما را در این عالم بخواندند
و شما سوی فرمان می بجهیدید و با آیتها خدا استکبار می کردید و جای دیگر می فرماید در حق
کافران که وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ
وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ **معنی آیه** ولو تری واگر تو می بینی ای محمد که وقت
مرگ کافران چون ملایکه آیند که قبض جان ایشان کنند و بر روشان می زنند
و بر پشت شان می زنند و میگویند بچشید عذابها دردناک و پس رسول گفت که ملایکه
گویند **ما تقول في هذا الرجل** یعنی چگویی در این مرد و نام پیغمبر صلوات الله علیه نگویند
از بهر آنک ایشان بسوال آمده اند نه بتعلیم آنج رسولان بشری خلق را اموخته باشند
و تعلیم کرده باشند رسولان ملکی بیایند و از آن سوال کنند و هم بلغت و زبان آن مرد سوال
کنند اگر تازی زبان باشد بتازی و اگر فارسی زبان باشد فارسی و اگر ترکی زبان باشد
بترکی و اگر هندی زبان باشد بهندی و از بهر آنکه گفته اند که **قلب المومن عرشي**
این سخن نه پیغمبر گفته است و خود عالم دل بعرب و عجم تعلقی ندارد و آن ملایکه رسولان
خدا اند

صالک

چنانک می گوید **جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ**
رُسُلًا يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا و رب العالمین جل جلاله می فرماید که من هیچ رسولی بقومی
نفرستاده ام الا بزبان آن قوم چنانک وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ و نیز
تا او را معلوم کردانند که قال و حال و زبان دل و با یکدیگر موافق و راست و یکسانست با آنکه رسول
خدا گفت **اما المومن والموقن** یعنی چون ملایکه سوال کنند که در این مرد چگویی آنکه
مومن باشد یا موقن باشد و کمال علم و معرفت بخواص صفات پیغمبر داشته باشد آن خصایص
که پیغمبر ما بدان زکاوة عقلا تمییز و جدا باشد و آن را باور کرده باشد و بی گمان شده باشد گوید ببل
هذا محمد رسول الله یعنی آن ستوده در همه چیز و آن گزیده بر همه کس رسول الله فرستاده خدا
است بما و بهمه کس **جاءنا بالبینات** یعنی آمده بود و بما آورده بود سخنها و حجتها پیدا
کننده و روشن و روشن کننده که چون چراغ چراغ بود و خود روشن و بینا و بدان چیزها دیگر
بر ما هویدا می شد و روشن و پیدا گردد که حق کدام است و باطل کدام است ضلالت کدام
و هدایت کدام است راست کدام است و دروغ کدام است و علم حق از علم باطل و ایمان
راست از گمان و اعمال خیر از اعمال شر و اقوال نیک از اقوال بد و احسن الاخلاق از سیئ الاخلاق
جمله از یکدیگر جدا کرده بر ما هویدا کرد **فامنا واتبعنا** یعنی ما بطلب رفتیم و بشنیدیم و
آن بدانستیم و بگرویدیم و بگرویدیم و گفته او را باور کردیم و براست داشتیم و متابعت امر و
نهی کردیم هر آنچه ما را از آن نهی کرد که مکنید از اعمال و اقوال و اخلاق و علوم و ظنون و اعتقادات ذات
در آن ایستادیم و بقدر جهد بعمل آوردیم و بر آن بماندیم و ثابت شدیم ملک گوید **نم**
صالحا یعنی آرام گیر و ایمن باش چنانک خود میخواهی نم آنجا یعنی ایمن و آسایش باشد چنانک
ما خود یاد کنیم در عرف که تا فلان کار دیگر دم خوش بخفتم یعنی ایمن شدم ... خدا فرمود

که کورش در فراخی کردنا بی و هفتاد گز در هفتاد گز شود و ملا از سبزها
ولالها وریاحین کردد فیفسح له فی قبره سبعون ذراعا ویملأ علیه خضرا
ورب العالمین جل جلاله می فرماید والذین آمنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات
لهم ما یشاؤن عند ربهم معنی آیه والذین و انکسانی امنوا که بحق خدا
باور کرده باشند وعملوا الصالحات و عمل صالح کرده باشند فی روضات الجنات در
روضها بهشت باشند لهم ما یشاؤن عند ربهم ایشانرا باشد هرچه شان در خاطر آید
از حضرت خدا در آید و ملایکه شان مونس شوند و دم بدم خرمی شان و خرمی می افزاید
و این نزلی ست از بهشت زیرا که رب العالمین می فرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون
نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ولکم فیها ما تشتهی انفسکم و
لکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم معنی آیه ان الذین بدرستی و راستی
که انکسانی قالوا که گویند ربنا الله پروردگار ما خدای فرمانده معبود ماست است
ثم استقاموا پس جدا استقامت ببستند که ملایکه شان بدیشان آیند گویند الا تخافوا
مترسید ولا تحزنوا و هیچ اندوه مبرید وابشروا و مژدگانی بستانید شمارا مر غزا
بهشت التی کنتم توعدون این وعدها است که ما بزبان پیغمبران نابا ز ایشان شما می دادیم
نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا ما دوستان و برادران شما ایم در دنیا الهامها و نغمها
خدا بدل شما می انداختیم و شما کارها خیری کردید و ما اکنون و با شما خواهیم بودن
ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون و هرچه شمارا درین عالم درخواست اندر
وجود آید نزلا من غفور رحیم و آن خود نزلی ست از خدای غفور و رحیم پس اگر

مرد خفته باشد و او از آن فراخی و خوشی و سبزه و ریاحین چه خبر ما شد و فایده آنچه
باشد و اشارتی اینجا است که چرا فرموده که هفتاد گز در هفتاد گز و حکمتی این تعیین
چیست سر و حکمت است که این فراخی گور و سبزه و ریاحین جزای عملها صالح و حسنات و
طاعات است که بواسطه اعضا هفت گانه کرده است و هر حسنه را ده عوض داده
است که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و هفت در ده هفتاد باشد که رسول خدای
قن علیه السلام تعیین فرموده است پس ملایکه او را گویند ان کنا لنعلم انک مومن انهو
یعنی ما خود چون بر اندم دانستیم که تو مومنی یا موقنی رسول خدا گفت واما المنافق
او المرتاب فیقول هاه هاه لا ادری سمعت الناس یقولون شیئا فقلته یعنی اگر
این مرد که ملک بدو آید منافقی یا مرتابی بوده باشد که در سخن حق و گوینده آن در گمان
بوده باشد چون ملک سوال کند که درین مرد چه گویی گوید هاه نمی دانم از مردمان می
شنیدم که چیزی می گفتند من نیز می گفتم علم آنکه درین عالم معانی کلمه شهادت ندانسته
باشد و در گمان بوده باشد الفاظ کلمه نیز از وی فوت شود و بیادش نیاید زیرا که معانی
جان و روح کلام است چون درین عالم معانی کلمات در دل و جان نیا شده است از عالم الفاظ
بزبان نیاید و از و گم شود سرا بیست که گوید من شنیدم که مردمان چیزی می گفتند و من
نیز می گفتم ملک گوید لا دریت ولا تلیت یعنی چون نمی دانستی که چه می گفتی همچنانستی
که خود نگفتی چون دانش نبود گفته ناگفته است که فایده گفتن دانستن معنی
است و رسول خدا گفت علیه السلام که پس مطرقه دارند و چنان بروی زنند که از آواز
و فریاد وی برآید که همه کاینات که بدو نزدیک باشد بشنوند الا آدمیان و
پهلوی بر بان گفت پس گورش در تنگی کردن آید چنانک شنیده ای که استخوان این پهلو از
دیگر بدر رود

و بروایتی دیگر گفته است کوری و کری بر وی گمارند که کلوخ کوبی دارند که از آن
بر کوهی زنند مانند ریگ فرو ریزد از عذاب گور شان باشند و نزولی باشد از دوزخ تا حشر
اعظم چنانک رب العالمین فرماید و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل
من حمیم و تصلیة جحیم ان هذا لهو حق الیقین فسبح باسم ربک العظیم پس رسول الله
این آیت بخواند که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی
الآخرة پس پیدا باید که ایمان در دل و جان ثابت باشد و مرد را در هر دو جهان لازم باشد
و در مرد بنگردد تا وا حضرت خدا رود **فصل** اما ایمان دایم آنست که مرد از آن
وا نگردد یعنی چون از پیغمبری یا عالمی ربانی که استحقاق و استعداد نیابت و وراثت پیغمبر
دارد چنانک یاد کرده شد ایمانی و اعتقادی ستده باشد از آن وا نگردد چنانکه فتنی باشد و وقتی
نباشد و بسبب مالی و نعمتی یا جاهی و حرمتی یا بتعصب گری و بدعت و هوا و اختلاف
یا بتقلید اهل عرف و عادات و مردم روزگار از حاضران و کند شدگان از اعتقاد ستده
و ایمان داشته رها نکند و از آن وا نگردد و مرتد و منافق شود و رسول خدا صلوات الله علیه
ایمان دایم بدعا از خدای تعالی خواسته است که اللهم انی اسئلک ایمانا دایما و یقینا
صادقا و قلبا خاشعا و لسانا ذاکرا و عملا متقبلا و نیز در حدیث صحیح است که
گفته است اللهم انی اسئلک ایمانا یباشر قلبی **معنی دعا** اللهم
ای خدای سزای پرستش ایمانی من ده که مباشرت بدل من کرده باشد یعنی مباشرت
آن باشد که دو کس دست در گردن یکدیگر آورده باشند و او لذتی از یکدیگر دو این لذتی
از و گیرد و رب العالمین جل جلاله در قرآن در حق جمعی که بعد از ایمان مرتد و منافق گشتند
اغراض ترجمانی را **چنانک یاد کرده است** که کیف یهدی الله قوما کفروا بعد

ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات والله لا یهدی القوم الظالمین اولئک
جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم
العذاب ولا هم ینظرون **معنی آیه** کیف یهدی الله چگونه راه نماید
خدای سزای پرستش یعنی نماید قوما کفروا بعد ایمانهم قومی که بعد از ایمان کافر شدند
و شهدوا ان الرسول حق و گواهی دادند که محمد رسول خداست و جاءهم البینات
و شان علمها و سخنها روشن و روشن کننده بدیشان آمده است والله و خدای سزای
پرستش لا یهدی القوم الظالمین راه راست بستمگاران ننماید اولئک جزاؤهم
هست ایشان را جزای و پاداشی ان بدرستی و راستی علیهم که بر ایشان است لعنة الله
لعنتها بزرگ مهین خدا والملائکة و از ملایکتان والناس و آن مردمان اجمعین کافه مردمان
خالدین فیها جاوید در آن عذاب بمانند لا یخفف عنهم العذاب خدای سزای پرستش عذاب
ایشان سبک نکند ولا هم ینظرون و خدای تعالی نظر رحمت بر ایشان نکند و مفسران در
معنی این آیة دو قول می گویند قولی آنست که این آیة در حق جهودان آمده است که پیش از
آمدن پیغمبر ما صلوات الله علیه او را ثناها می گفتند و بآب روی او ظفر و نصرت از خدا
می خواستند چون رب العالمین جل جلاله او را بفرستاد بحق و خلاف هوا و نفس و مقتضی
طبع ایشان بود و شکست بازار و جاه و مال ایشان بود پس انکار کردند و کفر ظاهر کردند
و بوی نگرویدند و از وی برگشتند و قولی دیگر آنست که این آیت در حق منافقان آمده است
که هر انچ رسول خدا می گفت و موافق طبع و هوای ایشان بود باور می کردند و انچ نه موافق
هوا و عقل ایشان بود باور نمی کردند اما جهودان آن انکار که در دل داشتند بزبان می آوردند
و منافقان آن انکار که در دل داشتند از بیم ملامت یا جستن سلامت را ظاهر نمی کردند

دانیذند

ویزمان نمی آوردند و رب العالمین جل جلاله در حق ایشان می فرماید ان الذین آمنوا ثم کفروا
ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا بشر المنافقین
بان لهم عذابا الیما **معنی آیه** آن بدرستی و راستی که الذین آنکسانی که
چون پیغمبر کاری کردی یا گفتی کردی که موافق طبع ایشان بودی گفتندی که آمنا
و چون دیگر کاری کردی یا گفتی کردی که نه موافق طبع ایشان بودی گفتندی کفرنا
و دیگر چون کاری کردی یا گفتی کردی که موافق طبع ایشان بودی گفتندی آمنا و
دیگر چون کاری کردی که نه موافق طبع ایشان بودی گفتندی کفرنا ثم ازدادوا کفرا
پس ایشان در کفر می افزایند لم یکن الله لیغفر لهم نیامرزد ایشان را خدای سزای پرستش
و ایشان گناهها در نگذارد ولا لیهدیهم سبیلا و ایشان را راه راست ننماید بشر المنافقین
مژدگان ایشان ده یعنی منافقان بان لهم عذابا الیما بعذابی دردناک و در تفسیر ایرایت
م اختلاف است بعضی مفسران برانند که در حق منافقان آمده است و بعضی برانند که در حق
جهودان آمده است و جای دیگر خاص در حق منافقان می فرماید ان الذین ارتدوا علی ادبارهم
من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم واملی لهم **معنی آیه** ان الذین
ارتدوا علی ادبارهم بدرستی و راستی که آنکسانی که از دین برگشتند و واپس رفتند من بعد
ما تبین لهم الهدی بعد از آنکه راه راست ایشان را روشن شده بود و کار حق هویدا گشته بود
الشیطان سول لهم واملی لهم دیو است که ایشان را غرور می دهد و انکار بر نظر ایشان می
آراید ایشان در حوال و عشوه شیطان رفتند و از دست نو شدند که در دنیا مدت بهتر در توان
آورد که آمده و پس رفته و مرتد گشته و جای دیگر می فرماید ان الذین کفروا بعد ایمانهم
ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم و اولئک هم الضالون **معنی آیه** آن بدرستی و

و راستی

و راستی الذین کفروا آنکسانی که بعد از ایمان کافر شدند ثم ازدادوا کفرا و پس ایشان کفر
بر کفر فزایند لن تقبل توبتهم خدای سزای پرستش توبت ایشان قبول نکند و اولئک هم الضالون
و ایشان از جمله گمراهانند **و جای دیگر می فرماید** ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویا مرون
بالمعروف وینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون **معنی آیه** ولتکن منکم امة و می باید
که جماعتی از امت برخیزند یدعون الی الخیر که مردم را بخیر می خوانند جماعت بر بلی افتند
و بر قوم افتند ویأمرون بالمعروف کار نیکو کنند و فرمایند وینهون عن المنکر و کار بد نکنند و مردم
از آن باز دارند و اولئک هم المفلحون ایشان از جمله رستگارانند و همچنین رب العالمین در حق
اهل تعصب و بدعت و هوا هوا می فرماید ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم
البینات و اولئک لهم عذاب عظیم یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم
اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله
هم فیها خالدون **معنی آیه** ولا تکونوا و مباشید ای امة محمد کالذین همچون امتان پیش تفرقوا
که فرقه فرقه شده اند واختلفوا و بر خلاف یکدیگر بوده اند من بعد ما جاءهم البینات بعد
از آنکه علمها و حجتها بدیشان آمد یعنی وحی و کتاب منزل و رسول خدای علیه السلام گفت امت موسی
بعد از موسی هفتاد و یک فرقه بودند و امت عیسی بعد از عیسی هفتاد و دو فرقه بودند و هر یک
اعتقادی و راهی و امامی جدا و این امت من بعد از من هفتاد و سه فرقه باشند یک فرقه اهل
نجاة باشند باقی همه در دوزخ باشند صحابه گفتند یا رسول الله آن فرقه که رستگار خواهند
بود کدام اند گفت **ما انا الیوم و اصحابی** گفت آنانکه در روز بر آن باشند که امروز من
و یاران من بر آنیم یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین و اولئک لهم عذاب عظیم و ایشان را
هست عذابی بزرگ آن روز تبیض وجوه و تسود وجوه از روز که رویها چند سپید گردد و ابد

ز

فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ ورویها چند سیاه می‌کردانید
واما آنکه رویهاشان در سیاهی کردانیدند اکفرتم بعد
ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون ملایکه ایشانرا کویند بعد از ایمان
کافری بعد از خدا پرستی خلق پرستی بعد از بی روی رضای خدای روی هوای خلق
بعد از معرفت خدا مراعات و جانب داری خلق بچشید عذاب بسبب آنکه در
برده مانده بودند بعد از ایمان کافر شده بودند و اتفاق است میان علما ملت مصطفی
و بزرکان اهل تفسیر از صحابه و تابعین که این آیة در حق اهل تعصب و هوی و بدعت
کرده آمده است و مرتضی علی کرم الله وجهه این آیة بر سر منبر می‌خواند الا ان
الذین ابیضت وجوههم هم اهل السنة والا ان الذین اسودت وجوههم
اهل الهوی والبدعة و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما همچنین کفته است در تفسیر
این آیة که یوم تبیض وجوه اهل السنة وتسود وجوه اهل البدعة
و بزرکان علما از این سبب کفته‌اند که تعصب نزدیک کفر است زیرا که رسول خدا
صلوات الله علیه فرموده است و حدیث درصحیح است حدیث من تکلم بعصبیة
او دعا الی عصبیة او قاتل عصبیة او قاتل تحت رایة عمیة فموته جاهلیة یعنی
هر آنکس که بتعصب سخنی کوید یا کسی را بتعصب خواند و بران دارد یا بتعصب کوشش کند
یا در زیر علم کور که نداند که حق است یا باطل جنک و کوشش کند اکر بران بمیرد بمرک
جاهلان و کافران مرده باشد همچون مرک ابو جهل و عتبه و جاهلان مکه و نیز در صحیح است
که پیغمبر علیه السلم می فرماید الا لا ترجعن بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض
الا لا ترجعن بعدی ضلالا یضرب بعضکم رقاب بعض الا لا ترجعن بعدی ضلالا

يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ
یعنی بعد از من کافر مباشید که کردن یکدیکر بزنید و بعد از من ضال و کمراه مباشید
که کردن یکدیکر بزنید و بعد از من خیانت کار مباشید که کردن یکدیکر بزنید
و همچنین در صحیح است که رسول خدا می فرماید سباب المسلم فسوق و قتاله کفر
یعنی دشنام یکدیکر دادن فاسقی است و یکدیکر را عمدا کشتن کافری است همچنین جهودان
بتعصب موسی از پیغمبر ما علیه السلم وا ماندند و جهود شدند و ترسایان بتعصب عیسی
از پیغمبر ما علیهما السلم وا ماندند و ترسا شدند و کبران بتعصب براهیم از پیغمبر ما علیهما السلم
وا ماندند و کبر شدند پس چون تعصب پیغمبران کردن جهودی و ترسایی و کبری
بار آورد از عامیان و جاهلان کردن خود چه بار آورد و این سخن که عالمیان کویند که
تعصب از دین است این کلمه رد است و اکر از اعتقاد کویند خود کفر است زیرا که
بنا دین بر دوستی بر محبت خدا است نه بر تعصب و هوا زیرا که رب العالمین جل جلاله
می فرماید الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین یا عبادی لا خوف علیکم الیوم
ولا انتم تحزنون یعنی هر محبت و دوستی که نه خدا را باشد در آن عالم سر بسر دشمنی
است و جدایی است

فصل

بدانکه ایمان چنانکه ثابت و دایم باشد بایدکه
صادق باشد و یعنی صادق آن است که چون ایمانی و اعتقادی بذات و صفات رب
العالمین بسته باشد و باحوال قیامت بسته باشد و کتب و رسل و پیغمبر ما علیه
استحقاق نیابت و وراثت پیغمبر دارد بعد از آن اکر چنان باشد که از آن پیغمبر یا از آن
عالم کردی یا کفتی آید که عقل او در سر آن نبیند یا بر خلاف طبع و عادات و مالوف
اهل و روزکار باشد در آن ایمان سستی و کمانی بیفکند و اعتقاد شور در آن بزرگ زیان زود

چنانک رب العالمین جل جلاله می فرماید اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ
ثُمَّ لَمْ یَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللهِ أُولَئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ
معنی آیه اینست که مومنان آنانند که بخدای یکی و سزاواری و معبودی و فرمان
دهی خدا بگرویده باشند و بخنها و پیغامها خدای از فرستادگان خدا و پیغامگزاران
و نامهای او باور کرده باشند و پس از آن نپیچند یعنی اگر چیزی بینند و شنوند
یا اندیشند چیزی فرمایند که عقل ایشان در سر آن نه بینند و برخلاف هوی و طبع ایشان
باشد و اکمان نپیچند و نشان نپیچیدن از آن مجاهده و کوشش نمایی کردنست بنفس و مال
در راه خدای ایشان آنانند که در دعوی ایمان صادق اند صوفیان و پیران حقیقی
قدس الله ارواحهم از این استی گویند که نشان صحت ارادت و صدق مرید اینست که آن
خدمت و تسلیم و احترام و تعظیم پیر که روز اول و مبدا قدم بنیاد ارادت نهاد و در دست پیر داد
روز بروز و ساعت بساعت و دم بدم در زیادت دارد و اگر نه از آن البته نکاهد که اگر آن
خدمت و تسلیم و تعظیم در نقصان افتاد نشان آنست که مرد در کمان افتاد که خدمت بیرونی
برهان و نشان صدق اندرونی است اما این آیت که رب العالمین جل جلاله فرموده است که جاهدوا
باموالهم وانفسهم فی سبیل الله مجاهده بنفس و ایستادن و وا داشتن نفس از نهی کرده خداست
اگر چه موافق نفس و هواست و اگرچه لذت و کام و آرزو و خواست طبع در کردن آن باشد و در
ایستادن و صبر کردن در فرموده خداست اگرچه ناکامی و ناخواستن طبع و نفس در آن باشد
اما مجاهده بمال بذل کردن و صرف کردن مالست در راه رضای خدا اگر کسی مثلا صد خروار
زر در یک ساعت در راه خدای صرف کند و بذل کند آنکس مسرف و مبذر نباشد بلکه منفق و
مجاهد باشد و اگر دانگی در هوای نفس ما در مویی خود صرف کند نه در موافقت رضای خدای

آنکس مسرف و مبذر باشد و از جمله برادران شیطان باشد زیرا که خدای گوید اِنَّ الْمُبَذِّرِینَ
کَانُوا اِخْوَانَ الشَّیَاطِینِ وَکَانَ الشَّیْطَانُ لِرَبِّهِ کَفُورًا و نزد امام شافعی رضی الله عنه آنکس که
مال در سود و هوس خرج کند چون معاشرت و عشرت و کبوتربازی و عمارتها که در آن
اسرافی رود و غیره حاکم را بروی حجر باید کرد یعنی حجران باشد که از تصرف آن در
در مال او را منع کند یا تصرفات و مبایعات او درست نباشد و رب العالمین جل جلاله در
قرآن فرموده است وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَکُمُ الَّتِی جَعَلَ اللهُ لَکُمْ قِیَامًا یعنی خدای تعالی مال
سبب قیام حیوة و معاش شما ساخته است به بی عقلان و ناقصان و کم خردان مدهید
بعد از آن می فرماید فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوَالَهُمْ معنی چون در ایشان
رشدی و صلاحی بینید آنگاه مال بدیشان دهید علما در معنی رشد چنین می گویند که أن
یکون صالحا فی ذاته مصلحا لدینه ودنیاه یعنی رشد آن باشد که مرد در نفس خود
صالح باشد و همچنین معنی صالح گفته اند که أن یکون مجتنبا عن الکبائر والفواحش
والمعاصی واللاتی تقدح فی العدالة یعنی صالح آن باشد که از کبائر که فاحشها
و معصیتها و هر کاری زشت که قادح در عدالت است که مرد را از محل صحت قبول شهادت
بیفکند دور کند پرهیزنده باشد و در معنی مصلحا لدنیاه گفته اند أن لا یصرف ماله الا
فیما یکون له محمدة دنیاویة ومثوبة اخراویة پس آنکه نه مصلح دنیا است مال بدست
او نمی توان داد چون نه خلق بدست او توان داد تا بر ایشان حاکمی و فرمان دهی کند و اگر کسی
سوال کند که رب العالمین جل جلاله ایمان بخدای و رسول در این آیه پیش می خواهد جواب اینست که
خلاص و نجات خلق به پذیرفتن شریعت و قبول کردن دعوت است که دعوت و شریعت پیغمبر
خود کرا ردی باید که اعتقادی نیکو در حق پیغمبر دارند پس دعوت و شریعت قبول کنند

وخلاص یابند و اگر این مرد در عصری و زمانی باشد که پیغمبری صلوات الله علیه نیابد و بصورت
حاضر نباشد و این دعوت و شریعت بزمان تابعی از تابعان خود گذارد باید که اعتقادی
نیکو در حق نایب پیغمبر دارند پس دعوت و شریعت او قبول کنند و خلاص و نجاة یابند
زیرا که رسول خدا علیه السلام می فرماید که **علماء أمتي كأنبياء بني اسرائيل** یعنی علماء امت من
همچنان باشند که پیغمبران بنی اسرائیل و همچنین در حدیث صحیح است که **الشيخ في قومه
كالنبي في أمته** یعنی پیر در میان مرید باید که چنان حرمت دارند که پیغمبر را در میان
امت **فصل** و بدانک ایمان و اعتقاد و تصدیق چنانک باید که ثابت و دائم
و صادق باشد باید که در زیادت باشد یعنی ناقص و ضعیف نگردد و هر علمی که می
شنود از آیات و اخبار آنچه که استعداد و استحقاق آن دارد ایمانش بر ایمان می افزاید
چنانک رب العالمین جل جلاله در قرآن یاد کرده است از جماعتی مومنان حقیقی که وإذا
ما أنزلت سورة فمنهم من يقول أيكم زادته هذه إيمانا فأما الذين آمنوا فزادتهم إيمانا وهم
يستبشرون **یعنی** و هر آنگاهی که در فرستاده آید سورتی جماعتی از مومنان هستند
که وا یکدیگر می گویند که در ایمان کدامین از شما فزود و خود در ایمان که فزاید ایشان فزاید
که باور کرده باشند و اعتقاد ساخته باشند و از زیادت ایمان و ایکدیگر بشارت و
مژدگانی می دهند وأما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجسا إلى رجسهم وماتوا وهم
كافرون **یعنی** و اما آنکه در دل ایشان بیماری باشد یعنی ارتیاب و نفاق و شک و گمان
و میل بعالم زیرا ایشان را انکار و کفر و گمان شان بر کفر و نفاق می فزاید و می میرند
مسلمانان نی بند و مرگ کافران میرند **چنانک** جای دیگر رب العالمین جل جلاله می فرماید
از مومنان حقیقی که إنما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم وإذا

تلیت

تليت عليهم آياته زادتهم إيمانا

وعلى ربهم يتوكلون **و در آیت دیگر فرموده است که** أولئك هم المؤمنون
حقا **و جای دیگر می فرماید** هو الذي أنزل السكينة في قلوب المؤمنين ليزدادوا
إيمانا مع إيمانهم **چنانک** ليستيقن الذين أوتوا الكتاب ويزداد الذين آمنوا إيمانا
و امثال این آیت در قرآن بسیار است و بزرگان علماء اهل تفسیر گفته اند که **الإيمان ينقص
بالمعصية ويزيد بالطاعة** یعنی ایمان بمعصیت بکاهد و بطاعت بیفزاید **فصل**
و بدانک چنانک از علم و معرفت که آنرا بدانستن و بشناختن و باور کردن و اعتقاد ساختن آن
اول فریضه از فرایض اعیانست **چنانک** اتفاق و اجماع و آراء و مذاهب و ملل و نحل و ادیانست همچنین
عمل کردن بدین علم و معرفت که آن از فرایض اعیانست از آنک کمال علم و ایمان و مراد و مقصود
علم و ایمان و فایده و منفعت علم و ایمان عمل. بی علم و ایمان نیست و رب العالمین جل جلاله در قرآن
اعمال صالح را و طاعت و عبادت و اخلاق نیک در باب ایمان یاد کرده است آنجا که فرموده
است إنما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم وإذا تليت عليهم آياته زادتهم إيمانا وعلى
ربهم يتوكلون الذين يقيمون الصلوة ومما رزقناهم ينفقون أولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات
عند ربهم ومغفرة ورزق كريم **یعنی** حقیقت و درست و راست آنست که
مومنان آنند که چون خدا یاد کنند یعنی کبریا و عظمت و بی نیازی خدا یاد کنند بیش
ایشان دلهاشان بترسد و بطپد و چون بدیشان قرآن بر ایشان خوانند ایمانشان بر ایمان فزاید
و همگی اعتماد از جز خدای برگرفته باشند و بر پروردگار خود توکل کرده باشند کارشان
اقامت نماز باشد و انفاق مالها ایشان مومنان حقیقی اند اهل درجات و مغفرت و رحمت و
اکرام و نیز پیغمبر صلوات الله علیه چون امت را تعلیم ایمان می فرمود تفسیر ایمان سه قسم یاد کرده است

حديث الايمان قول باللسان و
تصديق بالجنان وعمل بالاركان يعني ايمان قول واقرار وگفتن بزبانست
وباوركردن بدلست وعمل كردن باعضا هفتگانه است پس كه قول واقرار بزبان وتصديق
بدل باشد وعمل باركان نباشد ايمان نخوانند چنانكه مثلا در عرف وعادات گويند كه حلوا
سه چيز است ارد وعسل وروغن چون از هر سه يكي نباشد ارد يا روغن يا عسل حلوا نخوانند
وچون هر سه باشد واز يكديگر جمع نباشد هم حلوا نخوانند وچون هر سه جمع باشد
ومختلط حلوا خوانند همچنين چون رسول عليه السلم فرموده باشد كه ايمان سه چيز است چون
دو باشد ايمان نخوانند وچون هر سه با يكديگر جمع نباشد هم ايمان نخوانند ما قول واقرار
بلسان وتصديق بجنان كه كار دل وزبانست وعمل برازاعضا در ميان است چون هر سه
جمع است عين ايمانست وكمال ايمان ومعنى ايمان خود انست وپيغمبر صلوات الله وسلامه عليه
هر انجا كه تفسير ايمان ياد كرده است ناكردن اعمال بد وكردن اعمال الصالح ونا داشتن
اخلاق بد وداشتن اخلاق نيك در باب ايمان ذكر كرده است چنانك فرموده است حديث
لا يزني الزاني حين يزني وهو مومن ولا يشرب الشارب حين يشرب وهو مومن ولا يسرق
السارق حين يسرق وهو مومن ولا ينتهب نهبة ذات شرف وجمال يرفع الناس اليها
ابصارهم وهو حين ينتهبها وهو مومن يعني هيچ زناكننده زنا نكند ومومن باشد و
هيچ خمر خواره خمر نخورد ومومن باشد وهيچ دزدي دزدي نكند ومومن باشد وهيچ
غارت كننده غارت نكند وچيزي از كسي بستاند كه خداوند مال از پس آن چيز نگرد و
انكس وقت انكه غارت مي كند ومومن باشد وچون عبد الله عباس اين حديث بگفت كه
راوي حديث اوست يكي بر پاي خاست وگفت يا عبد الله ايمان از من چون برود چون

باز آيد

باز آيد فشبك بين اصابعه وقال هكذا پس انگشتها بر دو دست
در هم افكند واز هم جدا كرد وگفت چنين برود گفتند كه باز آيد گفت فان تاب عاد
يعني اگر توبه كند باز آيد زيرا كه همه دردها وهمه علتها بيكدارو بر خيزد همچنين همه
گناهها وهمه معصيتها بيك توبه بر خيزد زيرا كه هر دردي را دارويي جدا است
سبب اينست كه رنجور بايد كه دارو از پزشك صاحب تجربه ستاند همچنين توبه گناه
كار بايد كه توبه از عالم رباني صاحب بصيره وصاحب قدرت ستاند كه مرد شناس
وتوبه شناس باشد وبرهان وبيان انك كردن اعمال نيك وطاعات وعبادات در باب
ايمان داخل است اين حديث است كه در صحيح است حديث جاء وفد عبد القيس الى رسول الله
صلى الله عليه وسلم وقالوا يا رسول الله انا لا نستطيع ان ناتيك الا في الاشهر الحرام لان بيننا
وبينك هذا الحي من كفار مضر فمرنا بامر فصل نعمل به ونخبر به من وراءنا فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم مرحبا بالوفد والقوم غير خزايا ولا ندامى آمركم باربع وانهيكم
عن اربع امركم بالايمان بالله وحده ثم قال اتدرون ما الايمان بالله قالوا الله ورسوله اعلم
ثم فسره وقال الايمان بالله شهادة ان لا اله الا الله واقام الصلوة وصيام رمضان والحج وروابتي
وان تعطوا من المغنم الخمس وانهيكم عن اربع عن الدبي والحنتم والنقير والمزفت قالوا يا رسول الله
ان ارضنا كثيرة الجرذان لا ينبغي فيها اسقية الادم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وان اكلته
الجرذان وان اكلته الجرذان وان اكلته الجرذان معني حديث وفد عبد القيس بحضرت
مصطفى صلوات الله عليه امدند وگفتند يا رسول الله ما را توانايي ان نيست كه همه ساله پيش
تو ابيم الا در ماهها حرام كه ميان ما وتو اين قبيله كفار مضرانند ما را بفرماي يعني كه بگوي كه
اندك باشد ومعني بسيار تا ما بران عمل كنيم وديگرانرا خبر دهيم تا بران عمل كنند رسول خداي

ایشانرا گفت مرحبا ای قوم که نه رسوای این جهان کردی و نه زیانکار دو جهان باشید پس فرمام
شما را چهار چیز و از چهار چیز نهی میکنم پس فرمام شما را با ایمان بخدای و بس گفت می دانید
که ایمان بخدای چیست گفتند خدا دانا ترست و رسول او زما دانا تر است و بس تفسیر ایمان
بگفت که ایمان بخدا شهادت است و اقامت نمازها پنجگانه و داشتن روزهٔ رمضان و حج
و آنکه از غنیمت پنج یک بدهید و از چهار چیز تان نهی می کنم از بن کدو و چوب کنده
که بقیر می اندایید و این سبوها که خرما و آب در آن می کنید و این چوب که بزفت بری
اندایید و این سبب آن بود که ایشان خرما و آب در ین ظرفها می افکندند و سبب آنکه این
کدو و چوب کزو زفت تیز بود و خرما و آب در آن می جوشید و مستی می کرد و رسول
خدا از آن نهی کرد یعنی آب و خرما در ین ظرفها مکنید و در پوست افکنید گفتند یا رسول الله
در زمین ما موش باشد و ظرفها ادم بخورند و بدرند رسول خدای این جواب بسند بد
و گفت اگرچه موش بخورد و اگرچه موش بخورد و اگرچه موش بخورد اما برهان آنکه
اخلاق نیک در باب ایمان داخل است اینست که رسول خدا فرموده است حدیث **الایمان**
نصفان نصف صبر و نصف شکر و دیگر گفته است **حدیث** من کان یومن
بالله و الیوم الاخر فلیکرم ضیفه و من کان یومن بالله و الیوم الاخر فلا یوذ جاره و من
کان یومن بالله و الیوم الاخر فلیقل خیرا او لیصمت و همچنین در حدیث صحیح است که رسول
خدا فرموده است **حدیث** والله لن تدخل الجنة حتی تومنوا والله لن تومنوا حتی تحابوا
او لا ادلکم علی شیء اذا فعلتموه تحاببتم قالوا بلی یا رسول الله فقال افشوا السلام بینکم
معنی حدیث انست که رسول خدا علیه السلام می فرماید و بران سوگند یاد کرده است
که بخدای که در بهشت نروید و نتوانید رفت تا آنگاه که مومن شوید و بخدای که مومن نباشید

تا آنگاه که یکدیگر را دوست بدارید آنگاه گفت شما را ره نمایی کنم بچیزی که چون آن چیز
در عمل آورید یکدیگر را دوست بدارید گفتند بلی یا رسول الله گفت سلام میان یکدیگر فاش
و آشکارا دارید یعنی خیر و راحت و منفعت بیکدیگر رسانید و شر و زیان و مضرت از یکدیگر دفع
کنید تا یکدیگر را دوست بدارید و مومن باشید و در بهشت روید و همچنین در صحیح است حدیث
المومن من امنه الناس علی دمائهم و اموالهم یعنی مومن آنست که مردم بخون
و مال و زن و فرزند از وی ایمن باشند و در سلامت باشند و نیز در حدیث صحیح است **حدیث**
المومن للمومن کالبنیان یشد بعضه بعضا یعنی مومن مومن را همچنانست که
بنیادی که بعضی بعضی را نگاه دارد و نیز در حدیث صحیح است که **حدیث** مثل المومنین
فی تراحمهم و تعاطفهم و توادهم کمثل الجسد الواحد اذا اشتکی عضوا تداعی سایره
بالسهر و الحمی **یعنی** مثل مومنان در رحمت کردن برهم و یاری دادن برهم مثل تنی است که
اگر عضوی بدرد آید اثر آن درد بهمه اعضا برسد و هم چنین در حدیث صحیح است که رسول
خدا علیه السلام می فرماید **حدیث** المسلم اخ المسلم لا یظلمه و لا یحقره و لا یخذله التقوی ها هنا
التقوی ها هنا التقوی ها هنا **یعنی** مسلمانان همه برادر همه اند نباید که ظلم بر هم کنند و
نباید که یکدیگر را کوچک دارند و نباید که خوار دارند و نباید که تنها شان رها کنند
جای ترس کاری سینه است جای ترس کاری سینه است جای ترس کاری سینه
است و همچنین در صحیح است **حدیث کل المسلم علی المسلم حرام دمه و عرضه و ماله**
یعنی همگی مسلمانان بر همه مسلمانان حرامست خونشان و غیبت شان و مال شان و نیز در صحیح
است و رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه می فرماید حدیث **الطهور شطر الایمان**
فقها احکام ظاهر برانند که این طهور وضو بدان خواسته است یعنی آنکه دانکه وضو فرض

است ونکنند بهمه ایمانست اما بدین علم وایمان حدث برخیزد ونماز نتواند کرد بس وضو کردن بهمه
وایمان بفرضیت آن بهمه اما حقیقتا نست که این طهور برکافه اعمال وطاعات می افتد که یعنی
طهور باک کننده است که هر عملی که بدان لابشی از تن برخیزد یا لابشی از نفس ودل وجان برخیزد
آنرا طهور خوانند واب را طهور خوانند که رسول خدا علیه السلم فرموده است که **خلق الماء**
طهورا از انک نجاست از ظاهر بردارد وسبب ازالت جنابت واحداث است ونیز خاک را
طهور خوانده است انجا که عجز از استعمال ابست که **جعلت لي الارض مسجدا وترابها**
طهورا ونیز زکوة را طهور خوانده است خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها
از انک لابشی از نفس بردارد از بخل وحرص وحب دنیا وسنت است ستانندهٔ زکوة را
که دهنده را این دعا کوید که **اجرک الله فیما اعطیت وبارک لک فیما ابقیت وجعل**
ذلک لک طهورا یعنی خدات مزد دهاد در انجه دادی وبرکت کناد در انجه بکذاشتی
واین داد ترا سبب باکی نفس ونماد تو کرداناد بس این طهور برکل اعمال واقوال واخلاق
نیک می افتد ووضوا نیز در ان داخل باشد چنانک مثلا اکر کسی داند که خمر وربا وزردی
حرامست وازان وا نه ایستد این علم وایمان دافع حدث عالی نیست با نفاق واکر توبت
واصلاح از ان عالم مفارقت کند دافع عذاب ان عالی نیست بس علم وایمان که دافع حدث
ان عالی نیست ومانع عذاب ان عالی نیست در حق عدم دخول بهشت نیست که خود نیست
وایات قران واحادیث صحاح درین معانی بسیارست چنانک قاتلوا الذین لا یؤمنون
بالله ولا بالیوم الاخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین
اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون **یعنی** بجنک انان روید که
ایمان بخدای وروز اخرت ندارند یعنی جهودان وحلال کرده خدا حرام می دارند ومعلوم است

کا بهود

که جهودان ایمان بخدای داشتند زیرا که خدا در حق ایشان می کوید یا ایها الذین امنوا امنوا
وجای دیکر می کوید قل ان کانت لکم الدار الاخرة عند الله خالصة من دون
الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین وایمان بهشت ودوزخ داشتند واین همه در
قرانست که قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری **یعنی** جهودان کفتند
که از ما کسی که در بهشت رود ما باشیم ودرست است که ایمان بدوزخ داشتند زیرا که خدای
می کوید لن تمسنا النار الا ایاما معدودة یعنی بدوزخ نرویم الا چند روز شمرده وچون
ایمان بقران ومحمد ندارند ان نیز ایمانی که خود دارند فایده بخش نیست چون فایده
نیست همچنانست که خود نیست ونیز خدای جل وعلا در قران یاد کرده است در حق انصاری
که از صافت تعصب ومیل وا رسول کرد قول رب العالمین جل جلاله ایت فرستاد که فلا ور
لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا في انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما ولو
انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیل منهم ولو انهم
فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم واشد تثبیتا واذا لاتیناهم من لدنا اجرا عظیما
ولهدیناهم صراطا مستقیما **معنی ایه** فلا وربک وبسنه بپروردکار
تو ای رسول لا یؤمنون که ایشان مؤمن نباشند حتی یحکموک فیما شجر بینهم تا ترا حکم کردانند
وقضای که تو رانی میان ایشان اکرچه خلاف طبع وهوای نفس ایشان باشد در خود تنکی
وان فرمان را تسلیم باشند ولو انا کتبنا علیهم واکر ما که خداییم بر ایشان فرموده بایی
که ان اقتلوا انفسکم که خویشتن را بکشید او اخرجوا من دیارکم یا خانه ومانده ها کنید ما
نکردندی الا قلیل منهم الا اندکی ازیشان ولو انهم فعلوا ما یوعظون به واکر ایشان
بکردندی انچه ایشانرا فرموده ندی لکان خیرا لهم ایشانرا بهتر بودی واشد تثبیتا ثبات

ایشان را خیر بهتر بودی و اذا لآتیناهم من لدنا وانکه دادمانی ایشان را از حضرت
خویش اجرا عظیما مزدی بزرگوار و لهدیناهم صراطا مستقیما و ایشان از جمله راه
یافتگان و راست رفتگان بودندی و سبب نزول این آیت آن بود که انصاری و از زبیر
عوام رضی الله عنهما قال قال بود بسبب نوبت آبی و زبیر گفت من اول آب ببرم
و او گفت نه که نوبت منست و بس نزد او ری و احضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه بردند
و رسول خدا حکم کرد زبیر که تو نخست بستان خود آب ده یعنی هر که بعلم و عمل بیش
است در کامکاری و خوش عیشی و از نت رانی در دو عالم بیش است بس انصاری در
خود بی لند بد و بس گفت یا رسول الله **ان کان ابن عمتک** یعنی از بهر
آن آب نخست بزو دادی که بسر خواهر بزرگ تست و اضافت میل و محابا و رسول کرد
بس آیت آمد که فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم و درستاست که
انصاری ایمان بخدای و رسول داشت یعنی جون بسبب اضافت میل و محابا و ارسول
کردن در دوزخ خواهد شد آن نیز علم و ایمان که دارد حالا فایده بخش نیست و جون
فایده بخش نیست در عدم دخول گویا که خود نیست **ونظیر** این آنست که در حدیث
صحیح است و رسول خدا صلوات الله علیه می فرماید والله لا یؤمن والله لا یؤمن والله لا یؤمن
قیل من یا رسول الله قال من لا یامن جاره بوایقه **معنیش** بخدا که مومن نباشد
بخدا که مومن نباشد بخدا که مومن نباشد گفتند که یا رسول الله گفت آنکه همسایه از شر
او ایمن نباشد و امثال این احادیث که یاد کرده آمد همه برهان و بیان آنست که کمال علم
و ایمان عمل بر علم و ایمانست و مراد و مقصود و فایده و منفعت علم و ایمان عمل بر علم و ایمانست

فصل اما عمل بر علم اول آنست که ما بیان کردیم در معنی لا اله که جز خدا انسزد

کدام

که فرمان دهد و نسزد که فرمان برند فایده علم توبت کردنست و وا ایستادن و وا کشتن
از ناکردنیها و گناهها و نهی کردها خدای از کبایر و صغایر از آنکه ناکردنیها و گناهها جز خدا
می فرماید که رب العالمین هیچ گناهی نمی پسندد و نمی فرماید **چنانک** خود می فرماید در قران
ان الله لا یامر بالفحشا که هر انچه گناهها و ناکردنیها است دیوی فرماید زیرا که خدای گوید
الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشا **وچنانک** انما یامرکم بالسوء والفحشا **چنانک**
ومن یتبع خطوات الشیطان فانه یامر بالفحشا والمنکر و رب العالمین جل جلاله و آنک
گناهها و ناکردنیها نمی پسندد و نمی فرماید خود همه عالمیان را از آن نهی کند و منع می کند **چنانک**
می فرماید در قران ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشا والمنکر و
البغی یعظکم لعلکم تذکرون **معنی آیه** ان الله بدرستی و راستی که خدای فرمان
ده معبود سزا یامر می فرماید همه عالمیان را بالعدل بعدل و داد و راستی که خدای فرمان ده معبود
در اعمال و اقوال و اخلاق و راست زیستن و راست زندگانی کردن در خود و در میان خلق خدا بی
والاحسان و نیکوکاری و جوانمردی و مردمی و حظها نفس خود بفدای حظها دیگران کرد ن
در موافقت رضای خدای وایتاء ذی القربی و دادن و بخشودن و پیوستن خویشان و نزدیکان
و پیوستگان خود دنیاوی سببی و نسبی و ینهی و نهی می کند و عالمیان را منع می کند عن الفحشاء
از همه کارها و گفتارها و خویها زشت ناپسندیده والمنکر و همه رسمها و آیینها و عرفها و عادتها
ناشناخته که برخلاف شریعت باشد اگرچه عاقلانه و زیرکانه و معتاد و مالوف عقل باشد
والبغی و نهی می کند از زیادتی جستن و فضله جویی کردن حظها نفس خود را و فرو گذاشتن حقوق
خلق خدا بنا واجبی یعظکم وعظ و نصیحت و اندرز می کند شما را خدای سزای پرستش لعلکم
تا مگر شما ها تذکرون دریابید و بپذیرید و یاد گیرید و بعمل آورید و بپرهیزید و برهان آنک

ناکردن گناهها و معصیتها برکردن طاعتها و عبادتها سابق است آنست که کلمهٔ شهادت ۱۰۸
که بنیاد اسلام و ایمانست کلمهٔ نفی بر اثبات سابق است یعنی لا اله پیش از الا الله است و
درین کلمه قول و علم و ایمان بدل و عمل بران فرض است و رسول خدای چنین فرمود که حدیث
الایمان قول باللسان و تصدیق بالجنان و عمل بالارکان در باب قول نفی بر اثبات
سابق است که رسول خدا چنین با امت فرمود که **قولوا لا اله الا الله** و در باب علم
همچنین نفی بر اثبات سابق است زیرا که خدای گوید فاعلم انه لا اله الا الله فان لم یستجیبوا
لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو و در باب ایمان همچنین کفر بجز خدای
بر ایمان بخدای سابق است زیرا که فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله پس که در قول و علم
و ایمان نفی بر اثبات سابق است در باب عمل کردن بران ناکردن گناهها برکردن طاعتها
سابق و فرض باشد چنانک در اینها قران بیان کرده است که تابوا واصلحوا تاب واصلح
و امثال این که یاد کرده اند

فصل

اما عمل بر علم دوم که ما بیان کردیم
در معنی الا الله که خدای چون که سزد که فرمان دهد و سزد که کش فرمان برند فایدهٔ این علم
و عمل بر این علم فرمان خدای بردنست و در بند فرمان و رضای خدا بودنست و رفتن و هر لحظه
فرمودن و وانموده است بواسطهٔ دست و زبان رسول صلوات الله علیه از طاعت و عبادات
و خیرات از اقامت صلوة و ادا زکوة و داشتن روزهٔ رمضان و حج خانهٔ خدا و طلب لقمه
حرام و ربی نباشد و نکاحی در افکنند که شبهت و زنا نباشد و هیچ یک از ین علمها که یاد کردیم
بی علمی نتوان کرد و صورت نه بندد و هر علمی درست نباشد علمی و باید که لایق آن باشد
که خدای در قران می فرماید ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان سعیهم
مشکورا **یعنی** هر آنکس که ارادت کامکاری و خوش عیشی و لذت راحت جاودان جهانی

و سرای

۱۰۹ و سرای آخرة دارد و سعی کند از آن سعی که لایق آن باشد و آنکس مومن باشد یعنی از سر علم و
ایمان باشد آن سعی ایشان مشکورست و آن عمل در حضرت خدا مقبولست این که رب
العالمین جل جلاله فرموده است که سعی لها پس معلوم شد که راه آخرت و کامکاری آن جهانی
بی سعی بر نیاید و چون فرموده است که سعیها معلوم شد که هر سعیی بر نیاید سعی و باید
ندی که لایق آن باشد اگر بی سعی کامکاری آن جهانی بر می آمدی خود پیغمبران تعلیم عمل نیامدندی
واگر از سعی بی علمی بر می آمدی خود علم وحی و قران به پیغمبران در دنیا نیامدی پس درست شد که اگر بی
علم و عمل بودی نیامدی آدم و دنیا را حاملی و برکبیرند و بدین برنگ امانت رب العالمین نیامدندی
از بهر آنک رب العالمین فرمود انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها
واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا **یعنی** ما که خداییم امانت و راستی
عرض کردیم بر آسمانها و زمینها و کوهها همه سر واز زدند از ور گرفتن آن و همه بترسیدند
نت و آدمیان برگرفتند انه بدرستی و راستی که او یعنی آدمی کان ظلوما جهولا نادانی سخت نادان
و گزنکاری سخت گزنکارست یعنی اصلاح این عالم نمی داند کرد یعنی در وقت آفرینش نه عقل
داد که اصلاح این عالم کند و نه علم دارد که اصلاح از عالم کند چون سال سیزده و چهارده
رسد عقل برش پیوندد که بر احوال این عالم دانا شود و اصلاح این عالم بکند و می باید که بر تکلیفات
شرع آید که بر احوال از عالم دانا شود و اصلاح از عالم تواند کرد و اتفاق است بیان علما عالم
که چنانکه دیوانه اصلاح این عالم نتواند کرد جاهل اصلاح از عالم نتواند کرد جهاد صدر و جهل
پیر طریقت که راه روان راه خدا اند جمله ور انند که کاملان جهان طفل علم شریعت اند و کاملان
شریعت طفل علم طریقت اند و کاملان طریقت طفل علم حقیقت اند که شریعت استان طریقت است
و طریقت دهلیز حقیقتست که هر که گوید بی شریعت بطریقت رسیدم یا بی طریقت بحقیقت
رسیدم

١١٠ زنند نیواست صوفیانرا کویند که چون خانه را از بالا درایی در سر افتی چون از در درایی
در بر افتی صوفیانرا کویند که **حرموا الوصول بتضییع الاصول** یعنی از وصول محروم ماندند
بسبب انکه اصول ضایع کردند همچنین صوفیانرا کویند کار صوفی معاملت و جستجوی است
نه مجادلت و کفت وکوی و همچنین از جنید قواریری قدس الله روحه روایتست که
کفت خال من سری سقطی قدس الله روحه بپرتربیت من بود مرا کفت تو که از پیش
من بروی بخیزی با که مجالست و هم نشینی میکنی که رسول خدای می کوید **حدیث**
مثل الجلیس الصالح مثل الداری ان لم یعطک من طیبه یعبق بک من ریحه ومثل الجلیس السوء
مثل صاحب الکیران لم یحرق ثیابک یعبق بک من دخانه **یعنی** مثل هم نشین نیک مثل
مشک فروش است که اکرچه ترا مشک ندهد جامهٔ ترا خوش بوی کند و مثل همنشین
بد مثل اهنکران و کلخن تابانست که اکرچه جامهٔ ترا نسوزاند دودناک کرداند پس
که خال من مرا کفت با که مجالست میکنی کفتم با حارث محاسبی کفت نعم
خذ من علمه وورعه وادبه ودع تشقیقه الکلام ورده علی المبتدعه **یعنی** نیکو هم نشینی
است علم او وورع او ودیانت او بستان و از سخن شکافی و سخنها که در جواب مبتدعه کوید
مستان یعنی حال او بستان قال او مستان جستجوی او بستان کفت وکوی او مستان پس که
از پیش او برخاستم در من نظری کرد و کفت جعلک الله صاحب حدیث صوفیا ولا جعلک
صوفیا صاحب حدیث **یعنی** خدات نخست علم روزی کناد و پس تصوف تا باری راست
برایی که اکر نه از سر علم بتصوف روی بخرج اما تا بها او شاطحا او غالطا **یعنی**
انکه بد اخلاقی مغروری متکبری بخود خرمی برایی یا بسر بطراق فروشی صیادی شیادی
برایی یا ترهات کویی یا طامات برایی یا بس غلط کویی برایی که چیزها کویی بر ظن صواب و خطا
باشد

١١١ واعتقادی چند بر ظن صواب داری و خطا باشد فاحسن احوالکا اذا ان ترجع الی راس
العلم **یعنی** پس بهتر حالتی از همه توان باشد که واکردی و واسر علم روی تا بس راست رایی
و همچنین سخن بزرکانست و صوفیانست که حقیقت را شریعت استانست بی علم شریعت و عمل بر علم
شریعت ایستادن حقیقت دروغ و بهتانست **فصل** اما بیان و برهان انکه هیچ عملی و طاعتی
و هیچ خیری و عبادتی بی علم درست نیست و راست نیست و در حضرت خدا مقبول نیست ان
هیچ کس نه از انبیا و نه از اولیا و نه از مومنان و نه از غیر ایشان زانکه رب العالمین در
قران پیغمبر ما را صلوات الله علیه فرموده است که متابعت شریعت کن و معاملت بر علم شریعت
کن انجا که می فرماید ثم جعلناک علی شریعة من الامر فاتبعها ولا تتبع اهواء الذین لا | یعلمون
معنی ایه انهم لن یغنوا عنک من الله شیا وان الظالمین بعضهم اولیاء بعض والله ولی المتقین
ثم و پس جعلناک ما کردانیدیم داشتیم ترا علی شریعة بر شریعتی من الامر که از فرمان ما در
امده است و بفرمان ما در امده است فاتبعها تو متابعت شریعت کن یعنی معاملت بر علم شریعت
کن ولا تتبع و پیروی مکن اهواء هواها و هوسها و ارزوها الذین انانکه لا یعلمون که
علم و دانایی ندارند یعنی پیروی بی علمان مکن اکرچه در کمال عقل و زیرکی باشند انهم لن
یغنوا عنک من الله شیا وایشان هیچ کار تو نیابند و در دو جهان یار تو نباشند وان | الظالمین
بعضهم اولیاء بعض و ان ظالمان بعضی یار و دوست بعضی اند و بعضی در کار بعضی اند والله
ولی المتقین و خدا دوست و یار متقیانست و در دو جهان در کار متقیانست و نیز در صحیح است
و مرتضی علی کرم الله وجهه روایت کرده است **حدیث** کنت رجلا مذاء وکنت اغتسل
حتی تشقق ظهری فاستحییت ان اسال رسول الله لمکان فاطمة عندی فامرت المقداد
الاسود فساله فقال رسول الله انما من المذی الوضوء ومن المنی الغسل او قال یغسل ذکره و یتوضا

معنی حدیث مرتضی علی (علیه السلام) کرم الله وجهه روایت کرده
است که من مردی بودم که ابه مذی بسیار بوذی و نمی دانستم که از آن وضو می باید کرد
و چند از غسل کردم که پشتم بدرد آمد و مرا حیا مانع آمد که از پیغمبر سوال کنم از آنکه
فاطمه رضی الله عنها (علیه السلام) در حکم من بوذ پس مقداد اسود را فرموذم و او سوال کرد و رسول خدا
صلوات الله علیه گفت از مذی وضو باید کرد و از منی غسل باید کرد یا گفت قضیب بشوید و وضو
کند پس که پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه که سید المرسلین و الانبیا است طاعات و
عبادات او بی علم درست و راست نمی بوذ و او را عمل بر علم شریعت می بایست کرد و مرتضی علی کرم
الله وجهه که سید الاولیا بوذ مسئلهٔ شرعی [illegible] بوذ و او را بی وا بیست آموخت عمل
و طاعت هیچ عارف و زاهد بی علم درست و راست نباشد و از مرتضی علی (علیه السلام) کرم الله وجهه
روایت است که گفت **قصم ظهری رجلان جاهل متنسک و عالم متهتک** یعنی مرا پشت
لرزه است و شکست پشت من از دو کس است جاهلی عابد که روز و شب طاعت و عبادت
کند از سر جهل و عالمی فاسق یعنی علم داند و از آن کار نکند و همچنین در حدیث است که رسول خدا
صلوات الله علیه می فرماید **حدیث سیکون فی آخر الزمان علماء فساق و عباد جهال
یتغایرون کما یتغایر النساء علی الرجال یغضب احدهم اذا جالس جلیسه مع غیره** یعنی در آخر الزمان
قومی بدید آیند عالمانی فاسق که بر علم عمل نکنند و متعبدانی نادان که عمل نه از سر علم کنند و بر
یکدیگر غیرت و رشک برند همچنانکه زنان بر مردان برند و خشم آیند چون صاحب قبول خودیش
دیگران نشند

فصل بدانکه خیرات و معاملات زاهدان و متقیان و طاعات و عبادات
و مجاهدات عارفان و صوفیان چون نه از سر علم کنند که یاد کرده آمد مقبول نیست و باید
که از علم کنند که از خدا در آمده باشد و بواسطهٔ ملایکه با نبیا در آمده باشد بعد از وجود پیغمبر ما

و نزول وحی بذو باید که بمحمد مصطفی در آمده باشد **چنانک** رب العالمین جل جلاله می فرماید
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون چون نه از سر علم چنین باشد و آنک نتیجه حاصلت
بکه خوذ باطلست و نه بفتوی مفتیان و علما درست است و نه در حضرت خدا مقبول و
پذیرفته است و نه در نفس و نما ذو وجود کننده موثر است در تغییر و تبدیل اخلاق و عادات
و صفات بد که مراد و فایده و مقصود از فرموذن اعمال و طاعات و عبادات خوذ
آنست با این همه خوذ عین اخلاق بد می گردد کبر و غرور و پندار می گردد حقد و کین
و بغض و آزار می گردد خاصیت انسانی را سبب تباهی می گردد سبب غوایت و قساوت دل
سیاهی می گردد سبب صیت و آوازه و ریا و سمعت می گردد مکر و طراری و خدیعت می گردد
حب جاه و حرمت می گردد حب مال و نعمت می گردد که سر همه گناهها و خطاهاست که
رسول خدا علیه السلم می فرماید **حب الدنیا راس کل خطیئة** چنانک اگر او را حرمت ندارند
کین و حقدش ظاهر گردد و اگر حرمت دیگری بیشتر دارند حسد و غیرتش پدید آید و اگر او را
برنجانند تا عفو شحنا و علاوتش پدید آید و نتواند بوذ که زبان آزار و دشنام دراز
کند و تواند بوذ که بهتان و افترا و دروغ آغاز کند و این همه نشان آنست که اعمال وی مقبول
نیامده است که نشان قبول عمل تغییر و تبدیل اخلاق بذ است و حصول و تمکن اخلاق
نیک و رب العالمین جل جلاله در قرآن یاد کرده است که والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس والله یحب المحسنین و همچنین پیغمبر ما صلوات الله علیه می فرماید و لا تستوی
الحسنة ولا السیئة ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم
یعنی نیکوکاری و بدکاری هر دو یکسان نباشد تو بدی را جواب ده و دفع کن هر
نیکوتر و زیباتر که چون تو چنین کنی آنکه ترا دشمن دارد با تو چنان شود که گویی یار که

١١٤ دوستی و یاری و خویشاوندی نزدیک است یعنی دوست در دوستی بماند و دشمن دوست
گردد و نیز جای دیگری فرماید هم درین معنی که ادفع بالتی هی احسن السیئة نحن اعلم بما
یصفون و در آنجا دیگری فرماید وما یلقیها الا الذین صبروا وما یلقیها الا ذو حظ
عظیم یعنی این پند ندهند الا خداوند صبر و شکیبایی را و آنکس را که این مقام دهند حظی بزرگوارش
داده باشند و این عمل نتوانند آوردن الا خداوندان صبر و خداوند حظی بزرگوار بیچ باید که
هر عملی و طاعتی که کنند از سر علم باشد علم حق منزل که پیغمبر ما منزل ست و اگرنه با آنکه
باطل و بی حاصل است و در نماز کننده موثر نباید در تغییر و تبدیل اخلاق نه خود عین اخلاق
بد گردد و آن سخن که واعظان و قصاصان و شیوخ در زبان خواص و عوام افکنده اند که علیکم بدین
العجایز این سخن بر پیغمبر بستن کفر است و هر که ناگفته رسول خدا بروی بندد مستوجب
دوزخ گردد که رسول خدای علیه السلام می فرماید حدیث من کذب علی ما لم اقل فلیتبوأ
مقعده فی عینی جهنم یعنی هر آنکس که ناگفته بر من بندد گو جای خود در میان دو چشم دوزخ
بسازد و این حدیث را هفتاد صحابه و صحابیه روایت می کنند و این علیکم بدین العجایز
با آنکه نه پیغمبر گفته است صحابه نیز هم نگفته اند اهل علم می گویند که حسن بصری گفته است در
جواب جماعتی از مبتدعان گفته است که آیات متشابهات چون استوا و نزول و وجه و یمین و ید
تاویلها نا صواب می نهادند که نه لایق صفات قدیم رب العالمین بود حسن ایشان را گفت
علیکم بدین العجایز یعنی تتبع تاویلات اینها مکنید و چون پیرزنان باشید که حقیقت اسرار
و آیتها ندانند و در آن سخن نگویند و نپرسند یعنی بر تعلیم و تعلم علم شریعت اقتصار کنید و تاویل
آیات متشابهات مکنید و علم این با خدا گذارید که این هیچ کس نداند الا رب العالمین یعنی
از راسخان در علم چنانکه رب العالمین جل جلاله می فرماید وما یعلم تاویله الا الله والراسخون

١١٥ فی العلم یقولون آمنا به کل
من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب یعنی خداوندان مغز و عقل و سلف صالح و
بزرگان از عصر همین فرموده اند و درین باب همچنین گفته اند که امروها کما جاءت وکلوها
الی عالمها و در کتابها آورده اند که مالک انس گفت الاستواء معلوم والکیفیة مجهولة
والایمان به واجب والسوال عنه بدعة اخرجوه فانه مبتدع یعنی استوا معلوم خداست
و کیفیت آن مجهول است و ایمان بدان واجب است و سوال کردن از آن بدعت است این مرد را
بیرون کنید که مبتدع است پس حسن بصری این نیز در جواب ایشان گفته است و بدان نه
آن خواسته است که علم دین و ملت نمی باید آموختن چون پیرزنان زیستن که آن پیغمبر که
در ادب قضاء حاجت چهل و پنج سنت بیاموزاند این سخن نگوید انس مالک رضی الله عنه
روایت کرده است که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا کل شیء حتی الخراءة یعنی
رسول خدا ما را همه چیز در آموزانید تا قضاء حاجت کردن نیز و آن پیغمبر که در وضو
کردن هفده هژده سنت بیاموزاند این سخن نگوید و آن پیغمبر که در طعام خوردن
شصت و سه سنت بیاموزاند و در آب خوردن ده دوازده ادب بیاموزاند و در نکاح
کردن ... و بسر ادب بیاموزاند این سخن نگوید و در خفتن و برخاستن قرب بیست و پنج ادب بیاموزاند
این سخن نگوید و علی هذا در هر عبادتی سنتها و ادبها آموزانیده است این سخن نگوید و آن پیغمبر که
چندین جای رب العالمین بدو وحی کرده است و فرموده است که اعلموا فاعلموا ولیعلموا و امثال
این سخن نگوید و آن پیغمبر که طلب علم بر کافه امت فرض و واجب گردانیده است این سخن نگوید که

فصل

طلب العلم فریضة علی کل مسلم و بدانکه چنانکه طاعت و عبادت بی علم
درست نیست و هر علمی درست نیست و بر جمله درست نیست همچنین بر عقل و معقولات درست نیست

116

وقبول نیست اگر خود کسی در کمال عقل و زیرکی باشد مانند ارسطاطالیس و سقراط و بقراط
و فیثاغورس و امثال ایشان و ماخس و فارابی و ابن سینا و غیرهم او را علم شریعت و معاملات راه
خدای باید آموختن و عملش بر عقل و معقولات درست نباشد که اگر چنانک عقل راه بخدا
دانستی ما عقل راه خدا دانستی خود چی از رب العالمین جل جلاله به پیغمبران نیازمندی و اگر
عاقلان چنانک کار و بار این عالم دانند کار و بار آن عالم دانستندی خود به پیغمبران و تعلیم
علم نیازمندی سبب اینست که رب العالمین جل جلاله طلب علم کردن و علم آموختن بر کافه
خلق فرض و واجب گردانیده است آنجا که می فرماید فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ
لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ و جایی دیگر می فرماید فَاعْلَمُوا
أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و جایی دیگر می فرماید که لِتَعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا و در حدیث صحیح است که رسول
خدا علیه السلام می فرماید که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و برهان و بیان این سخن آنست که
محقق و مبین است و درست و روشن است که پیغمبران خدای صلوات الله علیهم اجمعین در همه
هنری و فضیلتی از همه خلق در کمال تمام آفریده بودند و پیغمبر ما صلوات الله علیه از کافه انبیا
و رسل بر همه فضیلتی بکمال تر آفریدند چنانک خود گفت انا سید ولد آدم و دیگر گفت فضلت
علی الانبیا بست و امثال این بسیار است و خود جایی دیگر یاد کردم و از بهر آن او را نام احمد نهادند
که ستوده‌ی صفات و اخلاق او بود که نامش شده بود چون او از همه ستوده تر باشد در عقل
نیز ناچار از همه کامل تر آفریده باشد با آن بزرگواری و با آن فضیلت و کمال که داشت هر کاری
و معاملتی که از اندیشه‌ی عقل خود با مشورت بزرگان صحابه می کرد و می نهاد و چی بی مدد وانرا
بی گردانید چنانک اساری بدر که با یاران مشورت کرد ابوبکر رضی الله عنه چنان مصلحت دید که زر

وافروشند

117

وا فروشند گفت یعنی صحابه دست تنگ اند و ایشان که گرفته‌ایم همه توانگران اند یا چیزی از ایشان
ستانیم و خرج لشکر ما شود که خدا ایشان را مسلمانی روزی کند هم شفقت بر ایشان را و عمر
گفت ایشان که گرفته‌ایم همه ائمه و سروران کفر اند همه بقتل آوریم و هر یکی از ما خویش خود
بقتل آورد تا کفر زبون گردد و دیگران بجنگ ما نتوانند آمدن پس رسول خدا صلوات الله و
سلامه علیه بمقتضی مشورت و رای ابوبکر آن اسیران باز فروخت و رب العالمین جل جلاله
بپسندید و نهی کرد و آن آیت فرستاد ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض
تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة والله عزیز حکیم لولا کتاب من الله سبق لمسکم
فیما اخذتم عذاب عظیم معنی آیة ما کان نباشد لنبی هیچ پیغمبری را ان یکون
لَهُ أَسْرَىٰ که اسیر فروشی کند حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تا آنگاهی که همه زمین بخورد گیرد
تریدون عَرَضَ الدنیا شما خود دنیا می پسندید وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و خدای سزای پرستش شما را
آخرت می پسندد وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و خدای سزای پرستش دشخوار یابست و در اسرار کارهای
او دشخوار توان رسید و همه عقل خود بدان نرسد و درست کار و درست گفتار است که هر چه
گوید و فرماید از منفعتی خالی نباشد لولا کتاب من الله سبق لمسکم اگر نه آن بودی که
در ازل از من کلمه آمده بودی که عذاب شما نکنم فیما اخذتم عذاب عظیم که عذاب
شما فرستادی پس رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه و ابوبکر هر دو بگریه افتادند و بتر سیدند
پس عمر رضی الله عنه در مسجد رفت و بپرسید که موجب این گریه چیست بگویید تا من نیز
بموافقت بگریم و اگر مرا گریه نیاید بتکلف بگریم رسول خدای گفت صلی الله علیه و سلم
یا عمر مصلحت آن بود که تو گفتی پس گفت عذاب تا از درخت بیامد و باز گشت و هم چنین
مجالسی که رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه و اصناد دید قریش و روسا ملکه از رای خود نهاد

حرص بر اسلام ایشان را چنانک رب العالمین جل جلاله می فرماید اِنْ تَحْرِصْ عَلَی هُدٰیهُمْ فَاِنَّ
اللهَ لَا یَهْدِی مَنْ یُضِلُّ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ و رب العالمین جل جلاله
از ابکردانید و این چنان بود که روسا، قریش بر رسول صلوات الله علیه پیغام فرستاذند که
که ما بخواهیم که خود حضرت تا بیم و سخن تو از تو بشنویم که باز شنیدن چنان نباشد
که خود شنیدن اما حکم انک بیشترین ازین شبینه پوشان و درویشان در صحبت تو می باشند
ما را از مجالست ایشان نفرت می باشد و از بوی جامها ایشان رنج می رسیم و طاقت نمی
داریم و نیز ما را عار می آید اگر تو خاص از بهر ما مجالستی و حلقه بنهی تا ما بر تو آییم و وحی تو می
شنویم رسول خدا صلوات الله علیه از حرص بر اسلام ایشان را اجابت کرد و آن حلقه خاص
بنهاد و ایشان وقت وقتی می آمدند و رسول خدا سخنها و احادیث از هر نوعی می کفتی چنانک
رسم عرب بودی و یکی وحی در میان سخن می کفتی روزی این طایفه نشسته بودند
و عبدالله ام مکتوم رضی الله عنه در آمد و حکم آنک چشم صورت نداشت و نمی دانست که
این جماعت حاضر اند و رسول خدای را صلوات الله علیه کراهیت آمد و روی مبارک از وی
بکردانید و پشت بر وی کرد دیگر بار گفت که کجا می روی که رسول خدا از تو می رنجد
و عبدالله واکشت ترسان و حیران یعنی مبادا که این روسا و توانگران را از حضرت رسول خدا
صلوات الله و سلامه علیه منع کنند و محروم کذارند و از بستر دل فغان نامه و شکایتی بحضرت
پروردکار فرستاذ تا رب العالمین جل جلاله عنایت کرد و این سورة فرستاذ که بسم الله الرحمن الرحیم
عبس و تولی ان جاءه الاعمی و ما یدریک لعله یزکی او یذکر فتنفعه الذکری اما من استغنی فانت له
تصدی و ما علیک الا یزکی و اما من جاءک یسعی و هو یخشی فانت عنه تلهی کلا انها تذکرة
فَمَنْ شَاءَ ذَکَرَهُ **معنی آیه** عبس روی در بلد بکبر اوردی و تولی و پشت بر وی کردی

ادجاه

اَنْ جَآءَهُ الْاَعْمٰی

از آمدن آن نابینا چشم صورت و ما یدریک
و تو عاقبت کارها چه می دانی لَعَلَّهُ یَزَّکّٰی تا مکر او بدین وحی پاک کردد و پاک
نماز و پاک اخلاق کردد اَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرٰی و اکر این نه کره این پند بر وی اَمَّا
مَنِ اسْتَغْنٰی آنکه در سر غروری و پنداری دارد و از تو و از علم تو استغنایی نماید فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰی
تو در پیش روی می نشینی وَاَمَّا مَنْ جَاءَکَ یَسْعٰی و آنکه خود سعی می کند و خود بر تو می آید وَهُوَ یَخْشٰی
و می ترسد که نه که ترا اذی سمع کنند فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی و تو بر وی پشت می کنی کَلَّا
حقا اِنَّهَا تَذْکِرَةٌ که این ذکر و تذکره این پند برد فَمَنْ شَاءَ ذَکَرَهُ که ما خواسته با ایشان
وجای دیکر می فرماید وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ
یُرِیدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَیْکَ **وجای دیکر می فرماید** وَلَا تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ
بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَیْکَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظَّا لمین
معنی آیه ولا تطرد مشان کذار الذین آنکسانی را یدعون ربهم که میخوانند
پروردکار خود را بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه ما علیکم من حسابهم من شیء و
بر تو نیست ای محمد که حساب ایشان کنی وما من حسابک علیهم من شیء و از ایشان نیست که حساب
تو کنند فتطردهم فتکون من الظالمین و اکر ایشان را بکذاری از جمله ظالمان باشی **وجای
دیکر می فرماید** وَلَا تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ
عَنْ ذِکْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوٰیهُ وَکَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ
فَلْیَکْفُرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِینَ نَارًا اَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَاِنْ یَسْتَغِیثُوا یُغَاثُوا بِمَاءٍ
کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا **معنی آیه** وَلَا تَعْدُ عَیْنَاکَ
عَنْهُمْ میبشان کذار و نظر از ایشان از مکیر یعنی درویشان صحابه تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا

وَلَا تُطِعْ

تو ہزاي محمد زينت دنياي طلبي يعني اطلس و قندس
مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فرمان مبر ازين غافلان را يعني اگرچه ترا حاضر
آمدند بدل ازياد ما غافلاند وپيرامن ايشان پيش تو نه خداي را است كه از پي هواي خود
آمدهاند وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا وكار ايشان از دست تو رفت وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ وبگو كه اين حق
است ودرست است وراست است از پروردگار شما فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ هر كه
مي خواهيد مومن شويد وهر كه نخواهيد كافر شويد إِنَّا أَعْتَدْنَا ما كه خدا ايم ساخته ايم
وبرداخته ايم لِلظَّالِمِينَ نَارًا ظالمانرا نارا آتشي أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا كه گرد واگرد ايشان بگيرد
واز هر جهت كه روي كردانند آتش باشد وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ وشرابي هست ايشانرا
كه خونابه دوزخيانست چنانك درروي نگرند يَشْوِي الْوُجُوهَ جمله روي ايشان در ريش افتند
بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا بد شرابيست عاصيانرا پس رسول خداي عليه الصلوة
والسلام چنان متادب گشت كه بعد از آن با اين جماعت درويشان و صحابه و اصحاب صفه
يكي نشسته بودي رسول خداي نشستي وهمچنين در حديث صحيح است كه صحابي نام او طعمه
ابيرق بود وزرهي از جايي بدزديد وآن زره درانبان آرد نهاده بود وبراه كه ميامد آرد
از شكاف انبان مي ريخت طعمه انديشيد كه با مداد بر پي آرد بيابند وبدانند از انبانه
با زره بخانه جهودي برد وبسپرد كه او را زيد سمين خواندندی پس خداوند زره بر اثر
آرد برفت تا بدر خانه جهود ودر جهود آويخت كه تو دزدي كردي جهود گفت اين انبان طعمه پيش من برد
طعمه انكار كرد جماعتي مسلمانان نصرت وياري طعمه برخاستند وجماعتي جهودان تعصب جهود
برخاستند وا بداوري وا حضرت رسول خدا آوردند رسول خدا صلوات الله عليه از آنجا كه عقل
او بود ميل دلش بتصديق مسلمانان بود وخواست كه حد دزدي بر جهود براند پس رب العالمين جل جلاله

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ

اين آيتها بفرستاد كه
بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ
خَوَّانًا أَثِيمًا يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ
مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا **معني**
آيه انا انزلنا اليك الكتاب يعني ما كه خدا ايم بتو در فرستاده ايم اين كتاب بالحق حق
يعني درمي بايست فرستاد و در فرستاديم كه حق چيزي باشد كه اگر نه باشد در وا نبود
و باطل چيزي باشد كه اگر باشد نوايد لتحكم بين الناس بما اريك الله يعني حكومت و
داوري ميان مردمان چنان كني كه خدا ترا بنمايد نه چنانكه از عقل وانديشه تو برايد ولا
تكن للخائنين خصيما مكن تو خيانتكارانرا اگرچه مسلمانند با اين جهود جو ز نبي گناه
استخصومت واز آن خاطر كه داشتي واستغفر الله ان الله كان غفورا رحيما استغفار
كن وآمرزش از خدا بخواه بدرستي وراستي كه خدا سزاي پرستش هست وبوده است و
خواهد بود آمرزگار ومهربان ولا تجادل عن الذين يختانون انفسهم واي رسول مجادله
مكن آنانرا كه خيانت كرده اند ان الله لا يحب من كان خوانا اثيما كه خداي سزاي پرستش
خيانتكارانرا دوست ندارد يستخفون من الناس از مردم مي گريزانند ولا يستخفون من
الله واز خدا نتوانند گريزانيد وهو معهم اذ يبيتون ما لا يرضى من القول وخدا از شما راضي نيست
در نحه مي گوييد مي كنيد وكان الله بما يعملون محيطا وخدا داناست بدانچه شما مي كنيد و محيط
است ها انتم هؤلاء جادلتم عنهم في الحيوة الدنيا اي خويشاوندان طعمه درين عالم بسر برديد

فَمَنْ يُجَادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا و فردا قیامت که وامن کردید کار زوکیل خواهد بود ان
بس جون معاملهٔ راه خدا بر عقل خلقان بیغمبری درست و راست نمی بود و وحی می امد و انرا بجی
کردانید بس روشن شد که معاملهٔ هیچ افرینه بر عقل و معقولات درست و راست نباشد
وان سخن که میان طایفهٔ شیوخ و واعظان در میان خلق افکنده اند که اول ما خلق الله العقل
حدیثی دراز است واکرچه بعضی از بزرکان در تصانیف خود اورده اند موضوع است و اسناد آن
اصحاب حدیث آنرا در موضوعات اورده اند و با آنکه رسول خدا علیه السلم کفته است خلاف خود
خلقت و وجود است که اکر بدین عقل عقول بشری بدان خواسته است خود اخری افرینند
بعد از سیزده و جهارده ساله و سببش اینست که طفل مخاطب و مکلف نیست که اورا عقل نیست و اکر
از عقل بدین خواسته است که اصطلاح حکما و فلاسفه است که عقل کلی و عقل فعالی و عقل
اول این خود نه عبارت شریعت است و بیغمبر ما صلوات الله علیه نه بدین عبارت سخن کوید
اکنون معلوم کشت و یقین بود که معاملت راه خدا بر جمله درست نیست و بر عقل درست
نیست بلکه بر علم درست است و بر هر علم درست نیست بلکه بر علمی درست است که از خدا در
آمده باشد و بواسطهٔ ملایکه با نبیا در آمده باشد بعد از وجود محمد مصطفی صلوات الله و سلامه
علیه و نزول وحی بدو باید که محمد مصطفی در آمده باشد که این امت را و کافهٔ امم را بعد از وجود
محمد مصطفی و نزول وحی بدو عمل بر هیچ علمی و کتابی و وحیی دیکر درست نیست و راست نیست الا
بر علمی و کتابی و وحیی که بیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه در آمده باشد چنانکه خدای کوید
آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ از بهر آنکه شریعت او همه شریعتها منسوخ کشت و
بدین او ملتها و همه دینها و ملتها منسوخ شد و کتاب او یعنی قران همه کتابها منزل از عمل بیفتاد

در وجود او همه بیغمبران از دعوت معزول کشتند چنانکه رب العالمین جل جلاله می کوید وَاَنْزَلْنَا
اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ معنی مهیمن شاهد و
کواه و حاضر است یعنی قران بر همه کتابها منزل شاهد است و کواه و حاضر است یعنی هر
علمی که در کتابی منزل بپیغمبری فرو آمده است در قران جمع است و قران کواه صدق آن
کتابها همه است و خود معنی قران اجتماع است و این کتاب را از آن قران خوانده است که
مجموعه علوم همه کتابها منزل است و بیان آنکه بدین او ملت و شریعت وی همه دینها و
ملتها و شریعتها منسوخ است این آیت است که رب العالمین جل جلاله می فرماید هُوَ الَّذِي
اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ
یعنی اوست آن خدایی که فرستاده است رسول خود را محمد و با او علمی فرستاده است که
چراغ چشم دلها باشد و راه خدا روشن و هویدا کرداند و خلق را بنماید که هدایتی علمی باشد ذه است
که راه خدا هویدا کند و نیک از بد و حق از باطل و راست از دروغ جدا کند و با او دینی فرستاد
حق یعنی دینی و اینست فرستادن و در فرستادن این دین بر دینها ظاهر و بالا کرداند و
بدان همه دینها منسوخ کرداند و این اثبات کند چون بیغمبر ما صلوات الله علیه در سخن آید
صد و بیست و جهار هزار یا چند آنکه بوده اند همه در سخن نباشند و چون قران در میان آید سیصد
و سیزده کتاب منزل یا چند آنکه بوده است همه در میان نباشد بیغمبر ما زبان همه است و قران
کتاب ما بیان همه است **فصل** و بدانکه مکاشفات اولیا و الهامات و واقعات صوفیان و
عارفان و فراسات و خواطر مومنان و صالحان را اعتقاد نشاید ساخت و از آن عمل نشاید
کرد و بر آن اعتماد نشاید کرد الا اکر موافق آیات قران باشد که آنرا نص صریح خوانند **یعنی**
محکم باشد نه متشابه نه عام باشد نه خاص نه ناسخ باشد نه منسوخ مفصل باشد نه مجمل آنها

چنین رب العالمین در قران بایات محکمات میخواند انجا که می فرماید **هُوَ الَّذِی**
أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ و باید که موافق احادیث
صحیح باشد زیرا که از وقت که پیغمبر علیه السلم در تخت آمد خبرها غیب از [illegible] باز افتاد و
دیوان از کران اسمان برخیختند و استارها رجم روان بود چنانک رب العالمین جل جلاله می فرماید
وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ
لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ
أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا و باید
که موافق اجماع امت باشد و باید که موافق فتاوی ایمه باشد و انچ کفتیم که موافق
اجماع امت باشد **چنانک رب العالمین جل جلاله می فرماید** وَمَنْ يُشَاقِقِ
الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ
جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و انکه کفتیم که موافق فتاوی ایمه باشد چنانک رب العالمین جل
جلاله می فرماید وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ
مِنْهُمْ و از بهر ان کفتیم که موافق ایتها قران باشد که خدای کوید إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ
وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ **معنی ایه** إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ما که خداییم و خود ما ایم که خداییم
الذِّكْرَ که در فرستنده قرانیم وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و ما ایم که خداییم که نکه دارنده قرانیم
از تصرفها شیاطین و بزرکان علما می کویند که ما نه باندیشه عقل خود چیزی براورده ایم که عقل
خود بدلو کرده ایم و اندیشه بربیان کرده ایم و در دریا قران و حدیث انداخته ایم و این خود
شنیده که حسین منصور قدس الله روحه از غلبه حال سخنی بکفت که برخلاف شریعت بود تا شریعت
خون او را مباح کردانید و با یزید بسطامی قدس الله روحه همچنین در غلوا وجد کلمه بکفت که مخالف

[illegible]

شریعت بود و چون از ان سکر افاقت یافت از ان باز امد و توبت کرد پس معلوم شد که محک
همه طاعات و عبادات شریعت است و نیز در حدیث صحیح است که رسول خدا صلی الله
الله علیه می فرماید **حدیث** إِنَّ عِفْرِيتًا مِنَ الْجِنِّ تَعَرَّضَ لِيَ الْبَارِحَةَ لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلَاةَ فَأَعَانَنِي
عَلَيْهِ فَأَمْكَنَنِيَ اللَّهُ مِنْهُ فَهَمَمْتُ أَنْ آخُذَهُ فَأَعْقِدَهُ عَلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ لِيَلْعَبَ بِهِ وِلْدَانُ
أَهْلِ الْمَدِينَةِ أَوْ قَالَ أَنْ تُصْبِحُوا تَنْظُرُوا كُلُّكُمْ إِلَيْهِ فَذَكَرْتُ دَعْوَةَ أَخِي سُلَيْمَانَ رَبِّ هَبْ لِي
۲ مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي فَخَلَّيْتُ عَنْهُ **معنی حدیث** بدرستی و راستی که [illegible]
و شبی از دیوان دوش در نماز من امد تا نماز بر من قطع کند پس قصد کردم که او را بکیرم
و بر ستونی از ستونها مسجد ببندم تا با ذبجه کودکان مدینه کرد دیا کفت بامداد شما همه او را
ببینید پس دعاء برادرم سلیمان یاد امد که رَبِّ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي
پس او را رها کردم و همچنین در حدیث صحیح است که رسول خدای علیه السلم می فرماید **حدیث**
إِنَّ عَدُوَّ اللَّهِ إِبْلِيسَ جَاءَ بِشِهَابٍ مِنْ نَارٍ لِيَجْعَلَهُ فِي وَجْهِي فَعَرَفْتُهُ فَقُلْتُ أَلْعَنُكَ بِلَعْنَةِ اللَّهِ
التَّامَّةِ فَرَدَّهُ اللَّهُ عَنِّي خَاسِئًا **یعنی** بدرستی و راستی که دشمن خدای ابلیس شعله
اتش باورد تا بجای نور در روی من نهد پس او را باز شناختم و کفتم تراهم بدان لعنت خود
دور کردم که خدا دور کرده است پس خدا او را از من وا کردانید رانده و دور کشته و خوار کشته
و همچنین در حدیث صحیح است که دیوی هست که او را ابیض خوانند رسول خدا کفت که این دیو ابیض
بشکل جبریل نزد من امد تا ادای وحی کند جبریل بیامد و بزد و از مشرق بمغرب انداخت
پس بزرکان می کویند که دیوی که این جرءه دستی دارد که در نماز چنان پیغمبری رود و اتش
بمثال نور در روی وی نهد از دو خود را بمثال جبریل وا نماید اکر در خواب یا واقعه عارفی
رود یا در مکاشفه صوفی رود عجب نباشد و بر انها اعتماد کردن نشاید الا اکر موافق کتاب و سنت
و اجماع امت باشد

وما ارسلنا

و چنین رب العالمین جل جلاله می فرماید وما ارسلنا ١٢٦
من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی
الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم لیجعل ما یلقی الشیطان فتنة للذین
فی قلوبهم مرض والقاسیة قلوبهم **معنی آیه** وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ما که
خدایم نفرستادیم پیش از تو هیچ رسولی و پیغامگزاری الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته
که نه آنگاه که آغاز سخن خدا کرده اند دیو آواز بر آواز ایشان افکنده است و چیزی خود بسمعان
شنوانیده است که ما که خدایم نگفته ایم فینسخ الله ما یلقی الشیطان نسخ بکرده ایم ما که خداایم
آنچه انداخته باشد شیطان است ثم یحکم الله آیاته و پس آیتها خود محکم بکرده ایم و ثابت والله
خدای سزای رسنش علیم دانا است حکیم درست کار و درست گفتار است لیجعل ما یلقی
الشیطان فتنة از بهر آن تا چیره دستی دیو بود آن ایز تا بفتنه باشد للذین فی قلوبهم مرض و
القاسیة قلوبهم آنکسانی را که بیمار دلان و سخت دلان اند و در تفسیر است که سبب نزول
این آیت آن بود که رسول خدا صلوات الله علیه سورة والنجم می خواند و چون بدین آیتها رسید افرأیتم
اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری الکم الذکر وله الانثی تلک اذا قسمة ضیزی در
سمع مشرکان افتاد که تلک الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی مشرکان چنین شنیده بودند
و خرمی می کردند و غلبه بر آوردند که محمد عاقبت هم و اما ایستاد و این صورتها را ثنا گفت و
مومنان نشنیده بودند سوال کردند که یا رسول الله تو چنین گفتی رسول خدا گفت من نه چنین گفتم
مشرکان چنین شنیده اند پس رب العالمین جل جلاله این آیت فرستاد که آن سخن انداخته
دیو بود دیو بوده و آن بر قرآن زد که آن فتنه در دل مشرکان انداخت و خود نگه دارنده قرآن
رب العالمین است **چنانکه خود می گوید** انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون اکنون

محرم

١٢٧ معلوم گشت و یقین شد که هر واقعه و مکاشفه و هر خاطری و فراستی که از خلاف قرآن
است انداخته شیطان است **فصل** بدانکه هر طاعتی و عبادتی و هر معامله و مجاهده
که متقیان و صالحان کنند و از سر علم چنین کنند که یاد کردیم دو شرط نگاه باید که با آن جمع باشد
تا بسر کشند مقصود معامله و مقصد مجاهده رسند **شرط اول** آنست که اگرچه از مجاهده
و معامله از سر علم باشد باید که در مراقبت و ملاحظت و نظر و مشورت و همت و دیده بود
علماء ربانی و پیران طریقت باشد که هم مجتهد در دین و ملت باشند و هم مستنبط معانی کتاب
و سنت باشند و هم سالک در طریقت باشند و هم واصل حقیقت باشند و صاحب بصیره
و صاحب قدرة باشند **یعنی** آن نظر و بصیرت دارند که آفتها ظاهر و باطن مرید ببینند
و آن قدرت و مکنت دارند که آن آفتها بر کنند و بشکنند اگر مرید تسلیم و مطیع باشد و صوفیان
حقیقی قدس الله ارواحهم این جنس علما را گویند **ذا القلب المختوم واللسان الصدوق**
و پارسی گویند پیران کار افتاده راه رفته اندرون رفته که علما دو قسم اند قسمی را علماء
دنیا خوانند و وصاف للعلم خوانند و این بر قضاة و مفتیان و واعظان افتند و قسمی علما آخرت
خوانند و موصوف بالعلم خوانند و آن بر علماء ربانی مجتهد صاحب بصیرة صاحب قدرت افتند
که در شریعت بهیچ علم موصوف باشند و در طریقت بدوازده نشان مخصوص باشند و در حقیقت
بچند خاصیت دیگر مخصوص باشند که ما خود آنرا یاد کنیم ان شاء الله تعالی **چنانک** در
زمان پیغمبران هیچ امتی بی پیغمبر بخدا نرسند بعد از وجود پیغمبران عامه خلق بی علما شریعت
و علما آخرت بخدا نرسند سبب این است که پیغمبر صلوات الله علیه شان چنین علما که تربیت و تزکیت
و صلاح خلق کنند به پیغمبران بنی اسرائیل زده است که **علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل** و دیگر روایت
است که **الشیخ فی قومه کالنبی فی امته** و رب العالمین جل جلاله ایشانرا با ملایکه مقرب یاد
کرده است که

وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ

وبشهدا خواندن است که لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس و در حق
ایشان گفته است کنتم خیر امة اخرجت للناس و امثال این آیات در قرآن بسیار است
پس می باید که هر معامله و مجاهده که کنند و امثال از سر علم باشد باید که در نظر پیر باشد که
صوفیان گویند که هر طاعت و عبادت که نه در نظر پیر است آن ادبی خبیر است و چنانکه در صورت
عالم خاکست که رب العالمین جل جلاله آن را بنا نهاده و شرف تمامی فرموده و پروردگاری می کند اما تا آب
نباشد خاک این حمت قبول نمی کند و ثمرات و نبات نمی گردد اگرچه خلاق رب العالمین است تخم وجود
این خلایق نمی پذیرد همچنین اعمال صالح است که درجات می گردد اما بی علم نمی گردد اگرچه غفار [illegible] تعالی
خدا است حکمت این است که مثل علم قرآن باب زده است ماخوذ درین باب فصلی یاد کنیم ان شاء الله

شرط دوم آنست که این معامله و مجاهده اگرچه از سر علم باشد و اگرچه در مراقبت
و نظر پیر باشد می باید که کننده مخلص باشد و آن عمل خدای را خالص باشد که رب العالمین جل جلاله
دین خالص می فرماید و می پذیرد که الا لله الدین الخالص **و همچنین می فرماید** وما امروا الا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة
اول اخلاص فرموده است و پس اقامت نماز و دادن زکوة و بزرگان دین چنین گفته اند که **کمال الاخلاص**
استغراق الواحد عن الکثرة پس می باید که نیت خالص باشد و کننده را در آن
عمل هیچ غرضی این جهانی نباشد الا گزاردن و ادای فرمان خدا با جستن رضا و خشنودی خدا که
ابتغاء مرضات الله وتثبیتا من انفسهم **و چنانک** یبتغون فضلا من الله ورضوانا
با ارادت وجه و لقا باشد **چنانک** رب العالمین جل جلاله می فرماید انما نطعمکم لوجه
الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا **و چنانک** وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه

رَبِّهِ الْأَعْلَى وَلَسَوْفَ يَرْضَى

اگر چه از اینها هر سه غرضی دارد این جهانی چنانکه مالی و نعمتی را یا جاهی و حرمتی را یا صیت
خلوتی یا صیت و آوازه را از عبادت و طاعت و معامله و مجاهده دیگریان اگرچه از سر علم
باشد و اگرچه در نظر پیر باشد باطل باشد و در دو عالم رنج حاصل باشد **چنانک** رب العالمین
جل جلاله در قرآن یاد کرده است من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم فیها وهم
فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا
یعملون **یعنی** هر آنکس که در عملی و عبادتی و طاعتی که می کند غرضی و مرادی و مقصودی این
عالمی دارد چنانک مالی و نعمتی را یا جاهی و حرمتی و کامرانی و خوش عیشی و لذت دنیای این جهانی
را ما که خداییم ایشان را آن مراد و مقصود و جزا از اعمالشان درین جهان تمام و کمال بدهیم و هیچ
نکاهیم و کم نکنیم اما ایشان آنانند که نیست ایشان را در سرای آخرت الا آتش و از طاعتی
و عبادتی که پیش از آن کرده بودند باطل گشت و آنچه با آن کنند باطل است و در دو جهان
بی حاصلت و درین معنی آیتها قرآن بسیار است **چنانک** من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها
ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا **و چنانک** ومن کان یرید حرث
الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب **و چنانک** فمن الناس من یقول ربنا آتنا
فی الدنیا وما له فی الآخرة من خلاق و رسول خدا صلوات الله وسلامه علیه می فرماید حدیثی را
که در صحیح است و معنی این حدیث آنست که سه طایفه اند که ایشان را بر عرصات آورند **اول**
عالمی بود یا حافظ قرآنی که رب العالمین جل جلاله او را علم داده باشد یا حفظ قرآن داده باشد
و رب العالمین نعمتها خود تعریف می کند و گوید خداوندا علم دادی و حفظ قرآن دادی روز
و شب خلق را می آموزانیدم و میخواندم و بجای آوردم ترا و رضای ترا رب العالمین گوید دروغ می گوئی

١٤٠ وملايكه كويند دروغ مي كويي اين همه كردي اما از بهر آن كردي تا مردمان كويند فلان عالم
فلان قاري فقد قيل يعني فلان مردي عالم است مردي قاري خواننده است فامر به فسحب
علي وجهه الي النار يعني وبس بفرمايند واورا بروي بدوزخ كشند دوم غازي باشد
كه غزو وجهاد وكوشش در راه خدا بسيار كرده باشد وشجاعت ومردانكي نموده باشد
اورا بر عرصات اورند ورب العالمين نعمتها، خود تعريف وي كند از شجاعتي ومردانكي
ودلاوري كه اورا داده باشد كويد كه چه كردي او كويد بار خدايا ودر راه تو كوشش
تمامي كردم ومجاهده كردم وكافرانرا بكشتم وبقتل اوردم از بهر تو ورضاء تو پس رب
العالمين كويد دروغ مي كويي وملايكه كويند دروغ مي كويي اين همه كردي از بهر ان
كردي تا مردمان از بهر تو كويند فلان شجاع فقد قيل يعني فلان كس مردي
دلاور است فامر به فسحب علي وجهه الي النار يعني وبس بفرمايند واورا بدوزخ
كشند سوم مردي سخاوت باشد كه رب العالمين ورا مالي فراوان داده باشد واورا
بر عرصات اورند ونعمتها، خود اورا تعريف كند او كويد بار خدايا تو مرا مال فراوان دادي
ودر راه رضاي تو خدا صرف كردم وصدقه دادم ومهمان كردم وخير بسيار كردم رب
العالمين كويد دروغ مي كويي وملايكه كويند دروغ مي كويي اين همه كردي اما از بهر ان كردي
تا مردمان ترا كويند فلان جواد فقد قيل يعني ترا كويند فلان كس مردي سخاوتمند است فامر
به فسحب علي وجهه الي النار يعني وبس بفرمايند واورا بروي بدوزخ كشند
وپس رسول خداي عليه السلم راوي اين حديث كفت ابو هريره وبروايتي ابو ذر غفاري كه اولك
اول من تسعر بهم نار جهنم يعني اين طايفه اولتر كساني اند كه اتش دوزخ بريشان افروزند
وهمچنين در صحيح است كه صحابي بحضرت رسول خدا امد وكفت يا رسول الله مرا مال بسيار دارم

١٤١ وخيرات وصدقات بسيار كنم وعبادات وطاعات بسيار كنم واز بهر خدا كنم اما چون كسي
كويد فلان مردي نيك است مرا خوش مي ايد ودوست مي دارم اين خوش امدن من شركي
باشد وعمل مرا ان باطل كرداند رسول خدا عليه السلم هيچ جواب نداد اورا تا رب العالمين
جل جلاله اين ايت بفرستاد فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه
احدا يعني هر انكس كه اميدواري قربان حضرت وحظ مشاهده لقا دارد بايد كه علمي
كه كند صالح باشد يعني خالص خدا را باشد ودر پرستش وعبادت خدا هيچ كس وهيچ چيز انباز
خدا نكند يعني اين خوش امدن شرك است هر كه او در علم رب العالمين صالح ونيك است وبنده
خدا است اگر خلق ورا نشناسند يا ورا بپسندند وراجه زيان واگر در علم خدا نه نيكست ونه
پسنديده است اعتقاد ومدح خلق وراچه سود كه در انجهان كار از دانستها وعلم خدا خواهد
رفت نه از پنداشتها وظن خلق بسبب اين بود كه جماعتي از بزرگان وزهاد وعباد وعارفان حقيقي
اختيار عزلت كرده اند واز خلق گريخته اند تا هم ايشان فساد وازي خلق نه بينند وهيچ خلق بر صلاح
واحوال ايشان مطلع نگردد تا ايشانرا در زبان نگيرند كه فلان مردي بزرگ است وايشانرا خوش
امدني در اندرون عجب پديد ايد بدين طريق احتراز كرده اند كه عجب نه هر وجود ست فصل
اما اين معاملات ومجاهدات چون از سر علمي كنند كه ياد كرده ود در نظر پير رباني مجتهد صاحب بصيرت
صاحب قدرت باشد چنانك بيان كرديم تا چاره در نفس كننده موثر ايد ونهاد ش خالي ونقي گردد
از اخلاق وعادات وصفات بد كه انرا سيي الاخلاق خوانند ومتخلي واراسته گردد با خلاق وعادات
وصفات نيك كه انرا احسن الاخلاق خوانند وزدوده وافروخته وصافي گردد كه وقت وقتي بعضي
از اسرار غيب ونقش ملكوت در ان وي نمايد وصوفيان اين معني را تخليه تحليه تجليه خوانند ومعني
تخليه خالي كشتن است وپاك پيراسته وطهارت نفس است از اخلاق وعادات وصفات بد كه انرا اوصاف

غیریات خوانند چون جهل و گمان و شک و شرک و از خویها بد چون کبر و عجب و حسد
و بخل و حرص و امثال آن و معنی تخلیه آراسته شدن نفس است بعلوم خوب و ایمان و صدق و
یقین و اخلاص و باخلاق نیک چون علم و حلم و صبر و قناعت و شجاعت و فتوت و امثال آن
و معنی تجلیه زدوده شدن و افروخته شدن دل و جان است از بهر تعرض نفحات الطاف
الهی را و نواختها عالم غیب را چنانک رسول خدا صلوات الله علیه از آن خبر داده است
حدیث **ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها** یعنی بدرستی و راستی
که پروردگار شما راهست در روزها و وقتها روزگار شما دمیدن و جستن یا زدها
لطف خود را شایسته آن گردانید و شایستگی آن در تخلیه و تحلیه و تجلیه است که خود
کنیم و چون رونده راه خدا بر آن مداومت و مواظبت نماید و وا بیفتد و از نظر پیر ربانی در
هم در آن عالم شایسته نواختها عالم غیب گردد از الهامات و فراسات صادقه و واقعات و
مکاشفات و باشد که بمقامها بلند رسد و از احوال صوفیان بهره یابد از احوالها که اصطلاح
صوفیانست که از نامها است چون قبض و بسط و انس و هیبت و وجد و تواجد و وجود و عین
شهود و تلوین و تکوین و تمکین و صحو و حضور و غیبت و سکر و افاقت و جمع و فرق و فنا و لوایح
و لوامع و طوالع و غیرها که حقیقت این الفاظ عوام الناس بلکه فضلا و فقها روزگار در
نتوانند یافت الا کسی که بمعاملت بدان رسیده است و خود صاحب ذوق و صاحب حال باشد

فصل اما برهان و بیان و دلیل آنک مراد از فرمودن اعمال صالح و طاعت و عبادت بلکه مراد
از فرو فرستادن کتب و بعثت رسل زکا و پاکی و جلا نفس را ندرونست از اخلاق و عادات و خویها
و صفات بد و متحلی و آراسته گشتن نفس را ندرونست باخلاق و عادات و خویها و صفات نیک
که رب العالمین در سراسر قرآن هرجای که ذکر نزول کتب و بعثت رسل کرده است و ذکر علم و کتاب

کردا

کرده است در اول آیت یا در آخر آیت ذکر تزکیت و پاکی نفس کرده است **چنانک** ربنا وابعث
فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب والحکمة و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم
و چنانک کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم و یعلمکم الکتاب والحکمة
و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون **و چنانک** لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا
علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین **و چنانک**
هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة
و چنانک پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه در سجدها در نمازی فریضه بدعا از حق تعالی خواسته
است آنها که احسن الاخلاق است و از سیء الاخلاق پناه بخدا برده است که واهدنی لاحسن
الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت
و نیز رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه در دعا دیگر یاد کرده است که **اللهم آت نفسی
تقویها و زکیها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها** و نیز در صحیح است و
رسول خدای علیه السلم فرموده است **حدیث** الا انبئکم بما قربکم منی مجلسا یوم القیمة
احاسنکم اخلاقا الموطؤن اکنافا الذین یالفون و یولفون و نیز رسول خدای علیه السلم
می فرماید حدیث **بعثت لرفض العادات ولاتمم مکارم الاخلاق** از جمله بیان
و برهان آنست که مراد از علم عمل است و مراد از فرمودن اعمال تغییر اخلاق مذموم است
و متحلی گشتن باخلاق خدا فرستاده و افروخته شدن دل و جان است نفحات لطف الهی را
و نواختها عالم غیب را

فصل دلیل و برهان و بیان دیگر که عمل بی علم درست نیست نه
نماز و روزه و نه زکوة و نه حج و نه غزا از هیچ کس نه از پیغمبران و نه از اولیا و نه
از صوفیان و نه از عارفان و نه از زاهدان و نه از مومنان است که رب العالمین جل جلاله و فیما

ید

مثل علم قرآن در قرآن بنور خوانده است وبچراغ خوانده است در آن آیت که می فرماید که یا ایها
الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا **معنی آیه**
یا ایها الناس ای ادمیان قد جاءکم آمد بشما برهان من ربکم برهانی و بینتی از حضرت
پروردگار شما وانزلنا و در فرستاده ایم الیکم بشما نورا مبینا نوری و روشنایی
مبینا پیدا پیدا کننده و هویدا هویدا کننده وجای دیگری فرماید آمنوا بالله ورسوله
والنور الذی انزلنا یعنی ایمان بسزاواری و بیگانگی و معبودی حق بدهید ورسوله و
تصدیق و راست گوی نبی محمد مصطفی بدهید والنور الذی انزلنا وان نوری که بشما فرستاده
ایم **وجای دیگری فرماید** فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی
انزل معه اولئك هم المفلحون **معنی آیه** فالذین آمنوا به آنکسانی که بپیغمبر
بگرویده اند بسخن او گرویده اند وعزروه واحترام و تعظیم و توقیر و حرمت داری می
کنند ونصروه ونصرت و یاری می کنند بنفس و مال و جان واتبعوا النور الذی انزل معه
و متابعت آن نور کنند که با ایشان در فرستاده ایم اولئك هم المفلحون ایشان از جمله
رستگاران اند و همچنین مثل پیغمبر بچراغ زده است که وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا
یعنی پیغمبر خواننده خلق است باذن و دستوری ما و صراط مستقیم را چراغ است یعنی
چراغ نوربخش است هر که استعداد دارد نور بیند ره برد و در پیش گیرد **چنانک** رسول را
صلوات الله علیه گفت سراج اهل الجنة یعنی چراغ بهشتیان است و همچنین صحابه
گفته است که **اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم** سر و حقیقت آن نخست است
که رب العالمین جل جلاله مثل علم بنور زده است و مثل پیغمبر بچراغ زده است چنانک از تاریکیها
وظلمتهای این عالمی بی نوری و بی چراغی راه بدر نتوان برد واگر برند بسر نتوان برد از بهر آنک

ادمیان زمانه را از جاهل و نادان بیرون آیند **چنانک خدای گوید** والله اخرجکم
من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و نیز رب العالمین جل جلاله در سراسر قرآن هر جایی که
ذکر نوری کند علم است واعمال واقوال واخلاق عالمانه و هر جایی که ذکر ظلمات می کند جهل
است واعمال واقوال واخلاق جاهلانه چنانک الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من
الظلمات الی النور **وچنانک** بسم الله الرحمن الرحیم الر کتاب انزلناه الیك
لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم **وچنانک** ولقد ارسلنا موسی
بایاتنا ان اخرج قومك من الظلمات الی النور **وچنانک** هو الذی یصلی علیکم
وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و رب العالمین جل جلاله در این آیتها جان
می نماید و می فرماید که چنانک نابینا بی چشم سر نور آفتاب در نمی یابد تا احوال
این عالمی در یابند و بلا زده نا شوند همچنین نابینا بی چشم دل نور علم و وحی در نمی یابد
تا احوال آن عالمی در یابند و بلا زده نا شوند و اگر مفسری در تفسیر نور ایمان آورده است
علم در آن داخل است که ایمان بی علم و معرفت نباشد که خدا در قرآن یاد کرده است که
واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق یقولون ربنا
آمنا و انجا که خدا در قرآن یاد کرده است علم بر ایمان سابق فرموده است که قال الذین اوتوا
العلم والایمان **ودیگر یاد کرده است که** وکذلك اوحینا الیك روحا من امرنا
ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان پس ایمان بی علم و معرفت نباشد اما علم و معرفت
بی ایمان باشد چنانک علم و معرفت جهودان که خدا در قرآن یاد کرده است فلما جاءهم ما
عرفوا کفروا به **ودیگری گوید** الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون
ابناءهم وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون واگر مفسری در تفسیر ظلمات کفر یاد آورده

است

جهل دران داخل است یعنی کفر بی جهل نباشد و خدای در قران که قرآن بجاهلان میخوانند که و اذا
خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما **وجای دیگر می فرماید** قل أفغیر الله تأمروني أعبد أيها الجاهلون
وچنانک ولکن أکثرهم یجهلون پس کفر بی جهل نباشد اما جهل بی کفر باشد چنانک جهل را در
زاد که خدا در قران یاد کرده است عملوا السوء بجهالة یعملون السوء بجهالة و امثال این آیات در
قرآن بسیارست پس معلوم شد که اکثر انجا که در قران ذکر نور کرده است علم حق بدان میخواهد
و ایمان و علم و اقوال و اخلاق عالمانه و اکثر انجا که در قران ذکر ظلمات است جهل بدان میخواهد و کفر
و تکذیب و کمان و اعمال و اقوال و اخلاق جاهلانه **فصل** و نیز دلیل و برهان و بیان
انک عمل بی علم درست نیست نه نماز و روزه و نه زکوة و نه حج و نه غزا از هیچ کس نه از پیغمبران
و نه از اولیا و نه از صوفیان و نه از زاهدان و نه از مومنان نیست که رب العالمین جل
جلاله علم قران در قران مثل باب زده است انجا که می فرماید در سورة الرعد که انزل من السماء ماء
فسالت أودية بقدرها فاحتمل السيل زبدا رابيا ومما توقدون عليه في النار ابتغاء حلية أو
متاع زبد مثله **معنی آیه** انزل ما که خدا ما در فرستاده ایم من السماء از اسمان ماء و باران را
ماء آبی فسالت و رفته است أودية رودخانه چند بقدرها هر رودخانه باندازه قدر
خود و عبد الله عباس رضی الله عنهما و بزرگان علما اهل تفسیر میگویند که این آب علم قرانست و
این رودخانه دلها انبیا و اولیا و علما ربانی است یعنی هرکسی باندازه قدر خود علم از قران ستانند
و معتبران معتمد از بزرگان اهل تفسیر از صحابه و تابعین بر آنند که آب اینجا علم وحی و علم قرانست از انک
در اخر آیت بیان کرده است که کذلک یضرب الله الحق و الباطل و حکمت بینست که پیغمبر صلوات الله علیه
مثل علمی که رب العالمین ورا فرستاده است بآب باران مثل زده است و در حدیثی که در صحیح است و ابو موسی
اشعری رضی الله عنه روایت کرده است حدیث **انما مثلی و مثل ما بعثنی الله به من العلم**

وَالْهُدٰی کَمَثَلِ الْغَیْثِ الْکَثِیْرِ أَصَابَ أَرْضًا

يعني مثل این علم که رب العالمین بمن در فرستاده است مثل باران است که در قحط سال
بیاید بفریاد رس خلق باشد **خلاصه معنی حدیث** و اینست که چنانک ادمیان را
در حیوة و زیستن و زندگانی این جهانی از آب چاره نیست و در حیوة و زیستن و زندگانی آن جهانی
جاودانی از علم چاره نیست و چنانک در پاکی و پرورش و حیوة ظاهرها آب بکار می باید و اگر نه
باشد در واید در پاکی و پرورش و حیوة باطنها یعنی نفسها و جانها و روانها علم بکار می باید و
اگر نه باشد در واید و نیز در حدیثی صحیح است که رسول خدا علیه السلام می فرماید **حدیث**
القرآن بحر لا ینقضی عجائبه یعنی قرآن دریائی است که هرگز از عجائبها وی
نیاید چنانک دریای در رودخانه نگنجد علم قرآن در دلها نگنجد یعنی هرکسی باندازه خود علم
از قران ستانند **فصل** و نیز دلیل و برهان و بیان دیگر انست که عمل بی علم درست نیست نه
نماز و نه روزه و نه زکوة و نه حج و نه غزا از هیچ کس نه از پیغمبران و نه از اولیا و نه از صوفیان
و نه از زاهدان و نه از عارفان و نه از مومنان نیست که رب العالمین جل جلاله مثل علم قران
بریسمان زده است انجا که می فرماید واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا **معنی آیه**
واعتصموا و دست زنید بحبل الله بریسمان خدا جمیعا همه بهم یعنی دست علم و ایمان زنید و اعتقاد اندر وی
یعنی بهمگی اعتماد و توکل بر گفت و کرد خدای کنید ولا تفرقوا و فرقه فرقه و جدا جدا مباشید **و جای
دیگر می فرماید** ولا تکونوا کالذین تفرقوا یعنی چنان مباشید که انانکه فرقه فرقه و جدا شدند
واختلفوا و به یکدیگر بر امدند من بعد ما جاءهم البینات پس از انک بینت بریشان امد و
رسول خدای علیه السلام فرمود که امتان موسی بعد از موسی هفتاد و یک فرقه بودند و امتان عیسی
بعد از عیسی هفتاد و دو فرقه بودند و امتان من بعد از من هفتاد و سه فرقه باشند و یا که در
دوزخ باشند

١٣٨ الا آنکه بران باشد آن روز که من و یاران بر آنیم امروز **ما انا علیه الیوم واصحابی**
یعنی در علم و ایمان و اعتقاد چنانکه رب العالمین جل جلاله می فرماید فان آمنوا بمثل ما آمنتم به
فقد اهتدوا و همچنین در حدیث صحیح است **حدیث** من فارق جماعة المسلمین قید شبر
مات میتة الجاهلیة یعنی هر که مفارقت کند از میان مومنان و مسلمانان اگر خود یک
وجب است اگر بر آن بمیرد مرگ کافران جاهلان مرده است و همچنین در حدیث صحیح است که
رسول خدا علیه السلام می فرماید حدیث **علیکم بالجماعة ان الذئب یاکل القاصیة**
یعنی بر شما باد که از میان مومنان و مسلمانان بدر مروید که گرگ آن گوسفند خورد که از گله
بدر افتد و همچنین در حدیث صحیح است و حذیفه یمان رضی الله عنه روایت می کند که مردمان
از رسول می پرسیدند که کردنی چیست تا بکنیم و من پرسیدم که ناکردنی چیست تا نکنم
که دانستم که کردنی با ناکردنی مقبول نیست گفتم یا رسول الله بعد از دین و ملت و شریعت و مسلمانی
که تو نهاده شری وا دید آید یا نه گفت بلی بعد از من شیخان و واعظان و قاضیان و فضلا آن
و منبرداران وا دید آیند بکرد و گفتار ایشان مردمان از ره بیفکنند و گویند که ما داعیان خداییم و
دربانان دوزخ باشند خلق را بدر دوزخ خوانند هر که ایشان را اجابت کند او را در دوزخ افکنند
گفتم یا رسول الله وصف ایشان وا ما گو گفت هم پوست ما باشند و هم زبان ما باشند گفتم یا رسول الله
ما را بفرمای که چون در آن فتنه افتیم چه کنیم گفت **تلزم جماعة المسلمین وامامهم** گفت در
شما باد که با جماعتی باشید که بگرد مسلمان باشند نه بگفت که کردن همه فرمانهای خدا نهاده باشند
در همه ناکردنیها و کردنیها یعنی از همه ناکردنیها وا ایستاده باشند و در همه کردنیها ایستاده باشند
گفتم اگر چنین جماعت نیابم چه کنم گفت اگر چنین جماعتی نیابی از میان خلق بدر رو و بجایی رو که کسی نباشد
و اگر خود درختی یابی و دندان در بیخ آن فرو بری تا آنکه که بمیری و حدیث بتازی چنین است حدیث

٦ عدد

عن حذیفة رضی الله عنه انه قال

١٣٩ **کان الناس یسئلون رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخیر وکنت اسئله عن الشر مخافة**
ان یدرکنی فقلت یا رسول الله انا کنا فی جاهلیة وشر فجاءنا الله بهذا الخیر فهل بعد هذا الخیر
من شر قال نعم فقلت فهل بعد ذلک الشر من خیر قال نعم وفیه دخن قلت وما دخنه فقال قوم
یستنون بغیر سنتی ویهدون بغیر هدیی تعرف منهم وتنکر فقلت فهل بعد ذلک الخیر من شر قال نعم
دعاة علی ابواب جهنم من اجابهم الیها قذفوه فیها قلت یا رسول الله صفهم لنا قال هم من جلدتنا
ویتکلمون بالسنتنا قلت فما تامرنی ان ادرکنی قال تلزم جماعة المسلمین وامامهم قلت فان
لم یکن لهم جماعة ولا امام قال فاعتزل تلک الفرق کلها ولو ان تعض باصل شجرة حتی یدرکک الموت
وانت علی ذلک **صدق رسول الله** و همچنین در حدیث صحیح است حدیث **من یعش منکم بعدی**
فسیری اختلافا کثیرا علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین تمسکوا بها وعضوا
علیها بالنواجذ فان کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار یعنی هر که
بعد از من بزید بسا خلافها و بسا اختلافها که بیند علیکم بر شما باد که بر آن جاده بیاید که من
بر شو افتنه ام [redacted] علی تمسکوا بها دست در شوند بید و عضوا علیها بالنواجذ
و بدندان خرد بگیرید که هر نو بیدا ورده که نه من نهاده ام بدعت است و هر بدعتی ضلالت
است و هر ضلالتی در آتش است و همچنین در حدیث صحیح است که رسول خدا صلوات الله علیه
گفت حدیث **القرآن حبل الله المتین طرف بید الله وطرف بایدیکم** یعنی قرآن
ریسمان خدا است طرفی بخدا در و طرفی است که من در دستها شما داده ام یعنی دست دل و جان در
علم و ایمان و عمل زنید یعنی از طرف شما کوشش و از طرف خدا قربت و کشش یعنی فضلها و رحمتها خدای
موقوف رسیدها و جهدها بشر **چنانکه** گفت خوشه از دانه افزون کار خدا است ما بر عمل
و جهد ما زیاد

١٤٠

موقوفست همچنین آمرزش گناهها و معصیتها کار خدایست اما بر عمل و جهد ما موقوف
است سبب تعلیم پیغمبران بهشت و سبب توبت پیران طریقت و علماء ربانی بهشت و همچنین
در حدیث صحیح است حدیث **من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا ومن تقرب الی**
ذراعا تقربت الیه باعا یعنی هر که بعلمی و جهدی و سعیی کند که تا یک وجب بمن نزدیک
گردد من که خداام یک گز او را خود نزدیک گردانم و هر که بعلمی و جهدی و سعیی کند که
یک گز بمن نزدیک گردد من که خداام یک باع او را خود نزدیک گردانم یعنی بعضی فضلها
و رحمتها الهی موقوفست بسعیها و جهدها، بشری اینست سر عمل فرمایی و سر و حقیقت این
سخن آنست که ریسمان سببی و واسطه است که مردم از زیرها و پستیها بر بالاها روند یعنی آدمی
در مقام اسفل سافلین است بی علم خدای فرستاد و عمل پیران بر افراز اعلی علیین نتواند رفت
که مقام ملایکه و مقربان حضرت خدایست **چنانک** رب العالمین جل جلاله می فرماید کلا
ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون آدمی اگر
چه در احسن تقویم آفریده اند بسبب عیش دنیا عالم مردود است باسفل سافلین زیرا که رب
العالمین جل جلاله می فرماید لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین
زیرا که رب العالمین جل جلاله می فرماید لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه
اسفل سافلین الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون سافلتر باشد
و اسفل سافلین بزیر زیران باشد سافلان باشد که در پی شهوت و غضب روند چنانک خر
و چارپای و دد و دام و بهایم بس آدمی که خدا عقل بدو داده باشد و همچنان در پی شهوت و
غضب روند زیرتر از خر و چارپای و دد و دام است **چنانک** رب العالمین جل جلاله می فرماید
ارایت من اتخذ الهه هویه افانت تکون علیه وکیلا ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون

انهم

١٤١

ان هم الا کالانعام بل هم اضل

سبیلا **فصل** و نیز دلیل و برهان دیگر که عمل بی علم درست نیست نه
نماز و نه روزه و نه زکوة و نه حج و نه غزا از هیچ کس نه از پیغمبران و نه از اولیا و نه
از صوفیان و نه از زاهدان و نه از عارفان و نه از مومنان آنست که رب العالمین جل جلاله شکل
علم قرآن بشیر زده است و پیغمبر صلوات الله علیه می فرماید و حدیث در صحیح است **حدیث**
عطیت
اریت فی المنام کانی اتیت بانا من لبن فشربت حتی [illegible] الری یخرج من تحت اظافیری فا
فضلی عمر بن الخطاب رضی الله عنه قیل یا رسول الله ما اولته قال العلم العلم **معنی حدیث**
آنست که رسول خدای علیه السلم می فرماید که در واقعه چنان بمن نمودند که قدحی پر
از شیر بمن دادند و من از آن شیر چندان باز خوردم که از شکافهای ناخنم بدر آمد
سر آمده در قدح بماند بعمر خطاب دادم صحابه گفتند یا رسول الله چه تعبیر کردی
گفت العلم العلم پیران طریقت می گویند هر آن عالمی که با این علم چنان پرورده و کامل
تند
باشد باشد که قوت و قدرت آن دارد که عامه پروری کند تا ناقصان را کامل گردانند
و بوصفهان را ملک گرداند و جاهلان را عالم کند چنین عالمی را پیر مرد خوانند اگر چه بصورت
جوان باشد و ایشان که [illegible] ازیشان تربیت ستانند مثل ایشان بطفل
زنده اند اگر چه عقلا عالم باشند و اگر چه علما عالم باشند و اگر چه بصورت پیر باشند و همچنین
از بایزید بسطامی و از امام احمد قدس الله ارواحهم روایتست که لیس الربانی الذی یحفظ علمه
من کتاب حفظه او نسیه انما العلم الربانی الذی یاخذ علمه من ربه متی شا **یعنی** عالم ربانی
نه آنست که علم از محفوظات بسیار حفظ دارد که در یاد [illegible] بماند یا نماند که عالم ربانی آنست
که هر وقتی که خواهد علم از رب العالمین بستاند و همچنین از جنید قواریری قدس الله روحه

سوال کردند و گفتند ای شیخ اگر عالمی باشد که در علم فتوی و اجتهاد بر سر آمده جهان باشد
و فتوی همه عالم از او برند و تعلیم خلق عالم او کند شاید که تربیت عامه کند گفت لا **لسانه بلاء**
علیه یعنی زبان او بلاء او باشد گفتند ای شیخ اگر صاحب دلی باشد که کرامتها او ظاهر
باشد که در آب رود پایش تر نگردد و بر هوا رود و در نیفتد و هرچه فردا خواهد بود از امروز
خبر دهد شاید که تربیت خلق کند گفت لا **قلبه نعمة لدیه** یعنی دل او نعمتی است که بر وی بخود
و خدای مشغول شود دیگر سوال کردند که ای شیخ اگر یکی باشد که چنان زبانی دارد و چنین
دلی شاید که تربیت خلق کند گفت **بخ بخ ذاک الزبد بالنرسیان** یعنی خرما و رطب
باشد و مسکی تازه که در یکدیگر کنند و بخورند و همچنین علما و بزرگان مثل چنین عالمی ربط
زده اند یعنی بط سه کار کند در آب غواصی کند و در زمین سیاری کند و در هوا طیاری کند همچنین
عالم ربانی باید که سه صفت دارد یعنی در علم شریعت غواص باشد تا غرق نگردد و در علم
طریقت سیار باشد و در علم حقیقت طیار باشد تا پس تربیت را شاید و باید که قدم
ابرهیم دارد که بر آتش نفس اماره نهد سرد گرداند و باید که دم عیسوی دارد که دل مرده
را زنده کند و باید که نوای داودی دارد که از سبک روحان علوی بی ستاند و بسنگ دلان سفلی
می رساند و باید که فر سلیمانی دارد که دیو عالم کون را در عالم کردن زده دارد و رب العالمین
جل جلاله می فرماید که یا جبال اوبی معه و الطیر و النا له الحدید ان اعمل سابغات و
قدر فی السرد و اعملوا صالحا انی بما تعملون بصیر و لسلیمان الریح غدوها شهر و رواحها شهر
و اسلنا له عین القطر و من الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه و من یزغ منهم عن امرنا
نذقه من عذاب السعیر یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور
راسیات اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور و همچنین جای دیگر رب العالمین جل جلاله
می فرماید که

ماکان

ماكان لبشر ان يوتيه الله

الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین
بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون سبب نزول این آیت آن بود که علما و فقها توریت
خلوت بعا میان می گفتند که هر دعوی که در امکان است این محمد بکرد چنانکه می گوید که همه
سلطانان و رهبان اند و همه پیغمبران از دعوت معزول اند همه کتبها منسوخ است مرا خدای جبرئیل
و خدای جبرئیل او من مانده بس که بشما ها گوید که من خدا ام و بیایید و مرا پرستید و رب العالمین
جل جلاله این آیت بفرستاد که ما کان لبشر نباشد هیچ آدمی را و هیچ بشری را که رب العالمین جل
جلاله کتاب بدو داده باشد و شش نبوت و پیغمبری بدو داده باشد ثم یقول للناس پس
با دیگران گفته باشد کونوا عبادا لی من دون الله که بیایید و مرا پرستید یعنی این نگفته باشد
ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون و لکن گفته باشد که بر علم
ربوبیت چنان پرورده و کامل شوید که قدرة و توانائی آن دارید که عامه پروری کنید یعنی ناقصان
کامل کنید و دیو صفتان را ملک صفت کنید و جاهلان را عالم کنید و فاسقان را صالح کنید و ظالمان را
عادل کنید و مفسدان را مصلح کنید پیران طریقت چنین عالمی را به ربانی خوانند و یعنی ربانی اضافت
و ارباب ست یعنی علم دانند و فقه در دین دانند و حکمت و حقیقت دانند یعنی علم و معرفت خواص صفات
رب العالمین دانند و بذات و وجود رب العالمین جل جلاله دانند و مراتب مخلوقات و مصنوعات
رب العالمین دانند ایشان را در قرآن بایام الله خوانند **چنانک** رب العالمین جل جلاله در حق موسی
صلوات الله علیه می فرماید که ان اخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکرهم بایام الله

فصل

از جمله بیان و برهان است که غرض علم درست نیست نه نماز و نه روزه و نه زکوة و نه
حج و نه غزا از هیچ کس نه از پیغمبران و نه از اولیا و نه از صوفیان و نه از عارفان و نه از
مومنان

ونه ازان اهلان نه برانک رب العالمین جل جلاله مثل علم قران بجان و روح خوانده است اینجا که
می فرماید که وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا
الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ
مُّسْتَقِيمٍ **معنا به** وکذلک و همچنین که می بینی و می دانی و می شنوی اوحینا ما که
خداییم وحی کرده ایم الیک بتو یعنی بنهادیم تو کفته ایم روحا جانی من امرنا از فرمان ما
ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان یعنی پیش از انک وحی بتو امد ندانستی که کتاب چیست و ایمان
چیست ولکن جعلناه نورا ولکن کرده ایم ما انرا نوری نهدی به من نشاء راه نماییم بدان نور ان
کسی که خود خواهیم من عبادنا از بندکان ما وانک و بدرستی وراستی که تو لتهدی الی صراط مستقیم
تو بی که براه می نمایی که براه راست و جایی **دیکر می فرماید** يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ
أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ **وجایی دیکر می فرماید**
رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ
يَوْمَ هُم بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ **یعنی**
سر و حکمت و حقیقت این بحث که مثل علم قران بروح زنده است و بجان خوانده است تا انست
که چنانک هر تنی که جان دران نیست مرده است هر دلی که علم قران دران نیست مرده است
و همچنین در حدیث صحیح است که رسول خدا صلوات الله علیه می فرماید **مثل الذی یذکر الله**
والذی لا یذکر کمثل الحی والمیت یعنی مثل انانکه در یاد خدا اند و با یاد خدا اند مثل
زندکانست و مثل غافلان از خدا و غافلان از یاد خدا و جاهلان بخدا مثل مردکانست و همچنین در حدیث
صحیح است که رسول خدا صلوات الله علیه می فرماید **ایاکم ومجالسة الموتی** یعنی
بر شما باد که نشست و خاست و امرکان نکنید کفتند یا رسول الله کس باشد که

و امرکان نشیند کفت **الاغنیا الاغنیا** یعنی توانکران که همکی دل
ایشان بر دنیا باشد و همچنین مرتضی علی کرم الله وجهه علیه السلام می فرماید **مات خزان الاموال**
وهم احیاء والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة
یعنی مالداران که زنده اند مرده اند و عالمان تا باقی و پاینده اند تا جهان بر جای است اکر
چه از جهان رفته اند و پیغمبر صلوات الله علیه مثل انانک علم قران دانند اکرچه هیچ علم دیکر
ندانند مثل ایشان بر زندکان زنده است و مثل انانک در همه علما سرامد جهان باشند و علم
قران ندانند مثل ایشان بر مردکان زنده است و مثل انانک در همه علما سرامد جهان باشند
و علم قران ندانند مثل ایشان بر مردکان زنده است و خود رب العالمین جل جلاله می فرماید که
أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ
بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ **یعنی** انک مرده بود ما که خداییم
اورا زنده کردانیدیم بنور علم و وحی و اورا نوری و روشنایی بدادیم و خود می رود و خلایق را
با خود می برد با ایشان ماند که در ظلمات کرفتار اند که ازان بدر نمی توانند رفت لیس
بخارج منها زنده و اچراغ در رفتار چون مرده باشد در ظلمات کرفتار همچنین **چنانک**
هر تنی که جان دران نیست از کامرانی و خوش عیشی و لذات زندکانی بیکارست هر جانی که
علم وحی و قران دران نیست از کامرانی و خوش عیشی و لذات از عالمی بیکارست سبب اینست که
رب العالمین جل جلاله علم وحی و قران بروح خوانده است چنانک یاد کردم از ایات قران و
احادیث صحاح **فصل** اما علم سوم که کفتیم که بر هر عاقلی و بالغی که
اختیاری دارد فرض عین است و واجب و ضرورتست که بدانسته باشد و بشناخته باشد
و باور کرده باشد و در دل بسته باشد علمی و دانایی که دران هیچ کمانی نباشد و چنان بیقین
و عیان باشد که اکر

می بیند

وتبدیل اخلاق وعادات وصفات است ومتحلی گشتن باخلاق رسول است ومتادب گشتن
بادب رسول ومتاثر گشتن بسیرت وروش پیغمبر اقتدا که مقدور خلق است ومامور حق
است پس که چنین است پس چون پیغمبر عالم باشد جاهل نه متابع پیغمبر است وپیغمبر دران
کمال علم که داشت اورا فرمودند که زیادتی علم بخواه که قُل رَبِّ زِدنِی عِلماً انکه واکمال جهل
از علم معرض است وفرایض وسنن واسلام نمی داند وطالب آن نیست که بیاموزد متابع پیغمبر نیست و
چون پیغمبر سخی باشد بخیل متابع او نیست وچون پیغمبر جوانمرد باشد حسود متابع او نیست وچون
پیغمبر حلیم باشد سرسبک وطیاش تبع او نیست وچون پیغمبر صالح ومصلح باشد فاسق ومفسد
متابع او نیست پس درست شد که اینها بدین اخلاق وبدین اعمال نه تبع پیغمبراند اگر هستند
تبع شیطانند وبرادران دیوانند ولشکریان دیوانند که خدا در قران یاد کرده است که فَکُبکِبُوا
فِیهَا هُم وَالغَاوُونَ وَجُنُودُ اِبلِیسَ اَجمَعُونَ ودیگر یاد کرده است که اِنَّ المُبَذِّرِینَ کَانُوا
اِخوَانَ الشَّیَاطِینِ پس انکه تبع پیغمبر نیست عجب نیست وانکه محب نیست اگرچه تن
واعضا زنده است بدل وجان مرده است وچون مرده جانست از لذات وکامرانی وخوشی عیشی
ان عالمی بیکار است واگر بی توبت واصلاح ازین عالم مفارقت کند درحالتی افتد که نه بمیرد ونه
زنده گردد که عبارتست ازان که خدا در قرآن یاد کرده است یَصلَی النَّارَ الکُبرَی ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیهَا
وَلَا یَحیَی ودیگر می فرماید اِنَّهُ مَن یَاتِ رَبَّهُ مُجرِماً فَاِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحیَی

فصل

وبدانکه این علم ومعرفت ودانایی سه گانه که ما بیان کردیم بدلیل وبرهان از آیات
واخبار که دانستن وبشناختن وآموختن آن وباور کردن آن واعتقاد ساختن ازو [illegible]
بران ولتر فرضی از فرایض اعیانست هر یکی ازین علم وایمان وعمل فایده ومنفعتی هست ما علم اوایل که
دریافته بیان کردیم وایمان وعمل بران فایده از نجاة وخلاص از عذابها از عالمی وعذاب برزخ وموقف
عرصات وعذاب دوزخ

وحاضر ان باشد که محمد مصطفی صلوات الله علیه پیغامبر ستوده در همه چیز وانکه زنده است بر همه کس فرستاده
خدا است بما وخواننده ما بخدا است وخاتم واخر رسل وانبیا است عمل بر این علم انست که چون بیقین
دانی که پیغمبر فرستاده خدا است استماع رسالت فرض است بر احاد مومنان ومسلمانان اگر بزبان
خود گزارد واگر بزبان نایبی ووارثی گزارد که استحقاق واستعداد نیابت ووراثت او دارد
وچون معلوم شد که خواننده ما بخدا است اجابت دعوت فرض باشد چنانک رب العالمین جل جلاله
فرموده است یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا استَجِیبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاکُم لِمَا یُحیِیکُم یعنی ای
مومنان اجابت کنید خدا را ورسول خدا را که شما را می خوانند که شما را زنده گردانند یعنی
ای شما که تن واعضا وصورت وجسم زنده حیوة فانی تن جسمانی را پاسخ دهید خدا را و
رسول را یعنی محمد علیه الصلوة والسلام والتحیة تا شما را بدل وجان روح وروان زنده گردانند حیوة
باقی جان جسمانی را که این علم ووحی که بدو درامده است سبب حیوة وزینت دلها وجانها است وچنانک
پرورش ومدد تن بغذا اب ونانست پرورش ومدد غذا حیاة جان بعلم ووحی قرانست وچنانک
مرتنی را که درو جان نباشد مرده است بره خاک روش نتوان کرد مر جانی که درو علم ووحی و
قران نباشد بر راه صراط وعالم پاک رفتار نتواند کرد اما اجابت خدای مطاوعت امر ونهی
قرانست امر نهی کرده است که مکن نا کردن اجابتست وامر فرموده است که بکن کردن اجابت
است اما اجابت رسول متابعت رسول است در خیر وصلاح در اعمال وافعال ودر صدق وسداد
اقوال واحوال ودر حسن وجمال اخلاق وادب از بهر انکه راه راست یافتن در مطاوعت رسول
است ودر متابعت رسول است که خدا در قرآن یاد کرده است که وَاِن تُطِیعُوهُ تَهتَدُوا ودیگر
می گوید وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ ومعنی متابعت رسول نه نقل اقدام وخطوات است بلکه ترک
سیآت وخطیات است ومواظبت بر حسنات وطاعات است ونه قطع مسافات است که تغییر

وبندد

منقضيا

وطبقات و درکات نیست که خدا در قرآن یاد کرده است وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا
ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا **چنانک** اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا اما علم دوم وايمان
و عمل بران که در الا الله بیان کرده بر فایده و منفعتان نیل و فوز بدرجا تست که خدای گوید وَمَنْ
يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَاُولٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلٰى و یافت قربا تست که خدای گوید
وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللّٰهِ وَصَلَوَاتِ
الرَّسُولِ اَلَا اِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ و سبب امن و آسایش بر غرفا تست که خدای گوید اِلَّا مَنْ آمَنَ وَ
عَمِلَ صَالِحًا فَاُولٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ اما علم
سوم وایمان و عمل بدان که محمد رسول الله چنانک بیان کرده بر فایده آن محبت و مودت و
رضاء خداست که خدای گوید پیغمبر را که آگاهی ده امت را که قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ
فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ شاهد و چون در بستد و محبت و رضا خدا ابد بسلک بقا ابد رسد و
حظ لقا رسد اینست علم و معرفت سگانه که رسول خدا بیان کرده است که بنیاد اسلام و
مسلمانی برانست و بالاتر و عالی تر شاخی از شاخها ایمانست و چون تصدیق و عمل بدان بود بود
عین ایمان و کمال ایمان و ممکن ایمان خود انست و این جمله یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله که بدانستن علی
و بشناختن و آموختن و لنر فرضیه از فرایض اعیانست بیش از نماز و روزه و زکوة و حج و جز چنین باور
کردن و باعتقاد ساختن این سه علم و معرفت و عمل کردن بران هم فریضه از فرایض اعیانست و ان قدر
که ما یاد کرد بم در معنی کلمه شهادت در حوصله عوام الناس و کوزکان و زنان ما ذکر کردیم تا از بد انند
و باعتقاد سازند و در عمل آورند تا در نوع عالم سبب عصمت و نجاة گردد و در آن عالم سبب رفعت
و درجات گردد و شهادت را معنا ما نیست **چنانک** اصطلاح ارباب قلوب و صوفیان حقیقی است
از مقام فنا و الفنا عن الفنا و الفنا في الله و الفنا الي الله و غیر آن که دلیل ایشان ذات قرانست

كل شيء

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ

لَهُ الْحُكْمُ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ **چنانک** كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقٰى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ
الْاِكْرَامِ و ایشان گویند **لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ توحید العوام و لا هو الا هو و لا موجود الا** الله
توحيد الخواص اکنون بدانک این علم نه از علم است که معلوم اهل روزگار است و خوانند کان آن
و دانند کان آن علما و فضلا بخوانند چون علم لغت و نحو و تصریف و ادوات و عروض و شعر و قوافی
و دواوین و ترسل و نظم و نثر و طب و نجوم و هیئت فلک و حکمت و فلسفه و اقلیدس و مجسطی و تقویمات
و طامات و شطحیات و قصص و حکایات و علم کلام و خلاف و جدل و وجوه قرات و نحو آنها بعید در
فقه و از این علما بعضی انست که بغایت شریفست و تحصیل کردن آن مندوب الیه است چون علم
لغت و نحو و تصریف و ادوات و وجوه اعراب قرآن زیرا که الات و ادوات علم شریعت است
چون علم تفسیر و حدیث و مذهب زیرا که علم تفسیر و حدیث بی اینها حاصل نمی توان کرد و در
تحصیل این علوم ثوابها است اما مع هذا الشرف دست افزار علم است و در شریعت انکس که بدین
علمها عالم است در درجه علما داخل نیست و دلیل برین سخن آنست که اگر کسی وصیت کند که ثلث
مال من بعد از وفات من بعلما دهید نشاید که بلغویان و نحویان و علما تصریف و ادوات و علما
شعر و قوافی و عروض و ترسل و نظم و نثر و علما علم خلاف و علم کلام و حکمت و فلسفه و نجوم و
هیئت فلک و علم طب و اصحاب تواریخ و قصص و حکایات و شطحیات و طامات دهند زیرا که در
شریعت مصطفی این قوم بعالم نخوانند و همانا که کسی برین سخن انکاری تواند که این مسئله در کتب
فقهی مسطور است و بعضی از این علما انست که تحصیل کردن مباح است یعنی در تحصیل آن نه ثوابست
و نه عقاب چون علم شعر و عروض و قوافی و دواوین و نظم و نثر و ترسل و امثال و طامات و شطحیات
اما علم طب علی الحقیقت بغایت شریفست و تحصیل کردن آن سخت نیکو است و محمود است و مذموم نیست

الله

الا اکر مرد بدان طبیعی کردد انکه باضافت باوي مذموم باشد اما علم نجوم علمي است که جندانک
اوقات نماز و معرفت قبله بدان حاصل کردد بیک قول از اقوال شافعي رضي الله عنه واجب است
تحصیل کردن ان بدان قدر محمود باشد و بیرون بعضي انست که تحصیل کردن ان خود حرام است و فسق
است جون علم سحر و جادوي و کهانت و سعده و بعضي انست که خطرناکست که مرد بدان کمراه
شود و بي راه و ضال و سرکشته و فاسق کردد و از دین و اسلام برايد جون علم حکمت و فلسفه
اما علم کلام علمي است که از براي ان خوانند تا عقیده از تشویش و اعتراضات مبتدعان بدان
نکاه دارند و فایده این علم بیش ازین نیست و بسي فتنه که انکس که این علم میخواند و مي ورزد
خود مبتدع مي کردد و ازینجا است که علما سلف دیکران را نهي کرده اند از خواندن این علم و کفته
مَنْ طَلَبَ الدِّينَ بِالْكَلَامِ تَزَنْدَقَ و اما علم قصص و تواریخ هر قصه که در قران و حدیث امده
است تشاید که کویند و شنوند زیرا که محتمل صدق و کذب است و حکم حکایات بر هم
جنین است اکنون ازین جمله و این تفصیل معلوم شد که این علوم و هیچ یکي نه علم اخرت
و در قیامت هیچ یکي دست کیر مرد نخواهد بود و باتفاق علما هیچ یکي ازینها تحصیل کردن ان
فرض عین است اندیشه باید کرد تا کدام است و ان علم وحي است یعني علم شرع است جون
علم تفسیر و حدیث و مذهب و حقایق و علم احوال ما بعد الموت جون علم جراغ کور و نور
عرصات و صراط و عمل برین علم سبب خلاص و نجات از دوزخ و درکات او سبب رفعت
درجات و سبب رسیدن بهشت و نشستن در غرفات و اسباب قربانست و این که ما بي
کوییم جراغ صراط و نور عرصاتست از ان جهت مي کوییم که رب العالمین جل جلاله جند
جاي در قران یاد کرده است جنانک يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا
إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ و جنانک قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ

مبین

مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ
رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ جنانک وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ جنانک فَآمِنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا و امثال این در قران بسیار است و درین مختصر این قدر کفایت باشد

فصل

جون ازین جمله معلوم شد بیان کنیم عالم اخرت کوی که کدامست و کیست که
شاید که کوش و سخن او کنند و سخن او شنوند و ما این را در شش اصل بیان کنیم

اصل اول

بدانک باتفاق است میان جمله پیغمبران صد و بیست و جهار هزار تا جندانک بوده اند که حقیقت
معلوم نیست که جند بوده اند اخ در صحاح امده است هشت هزار است و رب العالمین جل جلاله
مي فرماید وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ جون اعداد ایشان
بمصطفي نشود نه بس حقیقت نتوان دانست که جند بوده اند القصه جندانکه بوده اند میان
ایشان باتفاق است و صد و جهار کتاب منزل بدو کواه است که نجاة و خلاص ادمي در دنیا
و اخرت از عذابها و رسیدن ایشان بدرجات و ثوابها در دو جیز است در علم و عمل اما نه از علم
که از نفوس و عقول خلق برامده باشد جون محسوسات و موهومات و مخیلات و معقولات بل
که ان علم که از حضرت رب العالمین جل جلاله در امده باشد نامنسوخ نامبدل نامحرف باغراض
فاسد و بر مراد منزل فهم کرده و اکر کسي کوید جکونه توان دانست که کي ایتي بر وفق مراد
خداي تعالی فهم کرده است ما نه کوینه اکر مراد یک ایت معلوم نیست مراد نور کتب و جمله
قران معلوم است و ان دو جیز است علم ترسیدکاري و عمل پرهیزکاري و دلیل برین سخن انست
که رب العالمین جل جلاله مي فرماید وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا و هر علم و هر واعظ که تفسیر ایتي از قران کوید و دران
ایت نه علم ترسیدکاري و عمل پرهیزکاري کوید ان ایت نه بر مراد خدا فهم کرده باشند

اصل دوم

همچنین اتفاق است میان پیغمبران و کتب منزل اندان
گواه است که این علم منزل هرکسی نتوان ستد الا پیغمبری و این پیغمبر کسی باشد که اموزنده از خدا
باشد و اموزانندهٔ خلق باشد و او را خاصیتی چند باشد که دیگر کس را ممکن نبود و ان خصایص
بسیار است و بعضی از ان پیش ازین یاد کرده شد و ازینجا بگه سه خاصیت یاد کنیم **خاصیت اول**
انست که او را مهری باشد مادرانه و شفقتی پدرانه بر خلق باشد بی غرضی چنانکه مادر با طفل
کند و کار طفل کند پیغمبر با امت کند و کار امت کند بی غرضی **خاصیت دوم** انست که احوال
ماضی و مستقبل داند بی اموختن از خلق و ان دانستن موافق کتب باشد **خاصیت سوم**
انست که چیزی چند کند و نماید که مخالف عقل باشد و خرق عادات باشد و معتاد و مالوف اهل
عصر نباشد چنانکه ماه دو نیمه کرد و اب از میان انگشتان بیرون اورد و امثال این که انرا
معجزات خوانند و اگر ضرب المثل کسی بوده است که او را امثال این معجزات بوده است و او را
مهری و رحمتی بی غرض بر خلق نبوده است او نه پیغمبر بوده است و این کسرا پیغمبر که
پیش از پیغمبر ما بوده است که بعد از پیغمبر ما صلوات الله علیه خود پیغمبری ممکن نیست زیرا
که وی خاتم انبیا بود **اصل سوم** اتفاق است میان جمهور پیغمبران و کتب منزل بدان ناطق است
که هر پیغمبری که بیامد دینی و ملتی نهاد و بعضی دین و ملت انست که اخلاق و اعمال را در
زاد از خلق بگردانیدند و اعمال و اخلاق خدا فرستاده در خلق نهادند زیرا که اگر اعمال و
اخلاق را در زاد نیک بودی خود پیغمبران بخلق نفرستادندی **اصل چهارم** هم خبر اتفاق
است میان پیغمبران و کتب منزل بدان ناطق است که اصل و بنیاد هر دعوت و دین و ملت که
بوده است و هست برین دو کلمه بوده است که لا اله الا الله و دلیل برین سخن انست که رب العالمین
جل جلاله می فرماید و ما ارسلنا من قبلک من رسول الا یوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون

اصل پنجم

انست که چون بدانستی که بنیاد همه دعوتها و ملتها برین دو کلمه
است پس همه کس را واجب باشد که این کلمه بشنوند و بگویند و بدانند و باور کنند و بعمل اورند
و اگر چنانکه کسی نشنود یا بشنود و نگوید یا بگوید و معنی ان نداند یا معنی از داند و باور نکند
یا باور کند و بعمل نیاورد خونش مباح گردد و مال شرع شود **اصل ششم** انست که چون رستگاری
خواهد از عذاب اخرت باید که کلمه از پیغمبری بشنود و چون در عصری باشد که پیغمبری نباشد
چون عصر ما که پیغمبر نیست و نخواهد بود باید که از نایبی از روی بشنوند که اگر در نبوت بسته است
در نیابت نبوت نبسته است چنانکه رسول خدا علیه السلام می فرماید **یبعث الله علی راس کل مائة
سنة من یجدد له دینی من بعدی له دینی** یعنی رب العالمین بر صد سال کسی برانگیزد که
دین وی زنده گرداند و جایی دیگر می فرماید **اللهم ارحم خلفائی من بعدی الذین یروون
احادیثی** و روایتی برون احادیث و معنی این حدیث از پیش یک پیغمبر و جایی دیگر می فرماید **رحم الله امرا
سمع مقالتی فوعیها و اداها کما سمعها** یعنی رب العالمین جل جلاله بر ان مردی رحمت کناد که
مقالات من بشنود یعنی گفتار و سخن من بشنود و نگاه دارد و بر ان بگزارد با امت و ما گوید چنانکه
شنیده باشد یعنی مراد از سخن من بدانند و با خلق گوید و انکس که چنین گوید و نایب مصطفی
باشد صلوات الله علیه و در حدیثی دیگر فرمود **یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون
عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و زیغ الجاهلین** و در حدیثی دیگر می فرماید **لا یزال
طایفة من امتی قایمة بامر الله ظاهرین علی الحق ظاهرین علی من ناواهم لا یضرهم من
خالفهم و لا من خذلهم و لا من کذبهم حتی یاتی امر الله و هم علی ذلک** و در حدیثی دیگر
می فرماید **رب مبلغ اوعی من سامع** و رب العالمین جل جلاله می فرماید کونوا ربانیین
بما کنتم تعلمون الکتاب و جایی دیگر می فرماید **و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر** تبیین

وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

از جمله دلایل است که
معانی قرآن و حدیث چنانکه مراد خدای تعالی است و چنانکه مراد رسول خدا است با خلق
می گوید او نایب مصطفی است علیه السلام چون از جمله معلوم گشت بدانکه هر کسی این دعوی نتواند
کرد که من نایب رسولم و این عزیز در غایت مسطور است چون کتاب احیا علوم الدین که امام غزالی کرده است
و چون کتاب قوت القلوب که امام ابوطالب مکی کرده است ایشان خبر گفته اند که
آنکس که تربیت خلق کند و ایشان را براه آخرت خواند و ایشان از بدعت و ضلالت و بی راهی و اعتقادات
باطل باز خواند و ایشان را براه آخرت برد و از تعصبها و منکرات و محدثات بیرون آورد و ایشان را
بر روی قرآن و حدیث و اعتقاد اهل سلف دارد باید که این کار آنکه کند که شایستگی دارد و استعداد
نایبی مصطفی علیه السلام دارد و اگر این شایستگی ندارد نشاید که این کار کند و آیات قرآن و احادیث
رسول بدلیل بیاورده اند و گفته اند کسی شاید که این کار کند که او را این پنج علم باشد
و در این پنج علم راسخ باشد و کامل و مفتی و با این علوم پنجگانه او را دوازده نشان باشد و اگر
علم پنجگانه دارد و این نشان دوازده گانه بعضی درو نباشد و بعضی باشد هم نشاید که
تربیت خلق کند بلی روا باشد که فتوی دهد یا قضا کند و اگر تربیت کند افساد و اضلال در بخش
وی بیش باشد که اصلاح پس دلیل است که این علوم پنجگانه و این نشان دوازده گانه تمامی
درو موجود باشد پس اما آغاز کنیم و علوم پنجگانه بشرح و بسط بگوییم **علم اول**
علم لغت است باید که این کس لغت نیک داند زیرا که قرآن و حدیث بلغت عرب است و باید
که در لغت منسوبات و اصطلاحات عرب نیک داند **علم دوم** باید که تفسیر نیک داند
و در تفسیر قصه و شأن نزول نیک داند و سبب نزول نیک داند و جای نزول و مراد نزول نیک
داند مکی و مدنی داند لیلی و نهاری داند خاص و عام داند ناسخ و منسوخ داند آمر و زاجر آیتها داند

مجمل

مجمل و مفصل داند محکم و متشابه داند حذف و اضمار داند زیادات و صله داند اعراب و
وجوه از داند تدریج بیان داند منسوخ الحکم و ثابت التلاوه داند ثابت الحکم و منسوخ
التلاوه داند این جمله در علم تفسیر باید که استاذ باشد **علم سوم** باید که علم حدیث
داند و در حدیث باید که صحیح و سقیم داند مشهور و موضوع داند مسند و غریب داند
مرفوع و متفق علیه داند مرسل و منقطع داند احاد و تواتر داند و در علم الرجال معتمد
و نامعتمد داند و معرفة الرجال او را حاصل باشد جرح و تعدیل رواة داند مجهول و مقدوح
داند منکر و مطعون داند تاریخ راوی ثقه است تاریخ آمدن هر یک از صحابه که در اسلام آمدند
و درجه تاریخ آمدنا ند که هر که مقدم بود یعنی که بیشتر در مسلمانی آمد این جمله در حدیث
باید که داند **علم چهارم** باید که فقه و مذهب نیک داند و در این علم باید که اجتهادات
صحابه داند و همچنین از تابعین قرنا بعد قرن از قرن ابوبکر تا دور خود و استنباط و اجتهاد
ایشان در مذهب داند و هر مسئله دلیل از قرآن و حدیث داند و این در اصل می گوییم نه در محصور است
فرع **علم پنجم** باید که علم اجتهادات و قیاسات و اصول قیاسات داند زیرا که وقایع
باشد که مسئله در افتد و مسطور نباشد باید که او را این قوت باشد که از آیتی قرآن یا حدیثی
بدلیل آورد و آن مسئله پیدا باز رساند این است علمهای پنجگانه که بی این علوم نشاید که کسی فتوی
دهد یا قضی کند و اگر این علمها داند و این دوازده نشان که گفتیم او را نباشد نشاید که تربیت
کند و پیر مریدی کند و آنکس که این علمها داند و این دوازده نشان درو باشد او را عالم ربانی
گویند و نشانها دوازده گانه این است **نشان اول** است که چون سخنی گوید از امر و نهی
از اعمال و اعتقاد و اخلاق خود بجای آورده باشد و پس بخلق فرماید تا موثر باشد و اگر خود
بعمل نیاورده باشد در باب العالمین حاطلاه او را بسکی خوانند چنانکه بلعام را خوانده است که فمثله
کمثل الکلب

وجای دیگری فرماید هم در حق ایشان و ایشانرا خر می خواند چنانک کمثل الحمار یحمل اسفارا
و آیتها قرآن درین معنی بسیارست و باید که از احوال و اخلاق و اعمال بد پاک باشد و از
احوال و اخلاق و اعمال نیک بهره مند باشد و رسول صلوات الله علیه می فرماید در حق جماعتی
علما که علم بعلم دنیا ورند یوتی بالعالم فیلقی فی النار فیندلق الی آخر الحدیث **نشان دوم**
انست که مال دوست و جاه دوست نباشد یعنی بغرض مال و جاه سخن نگوید و نشان این باشد
که مداهنه نکند و در پیش وجه سلطانی چه پاسبانی و تعلیم کردن او و نصیحت کردن
او خلق نه بغرض دنیاوی باشد و بدان مزد نخواهد و اجرت نستاند که قل لا اسألکم علیه اجرا
و نشان دیگر آن باشد که چون کسی خواهد که مرید وی باشد و او داند که از وی کسی دانا
تر هست این کس را بپیش وی فرستد و گوید او از من داناتر است به پیش وی رو و مرید
وی باش که او اولیتر چنانک علی سهل شبلی را بپیش جنید فرستاد و گفت دم تربیت او دارد
بیش او رو و باید که غرضش کمال مرید باشد نه جاه خود **نشان سوم** آنست آن
علم که گوید نه بتقلید گوید و نه از سماع و شنیده راه خدای نماید بلکه از سر بصیرت سخن
گوید و پیغمبر صلی الله علیه می فرماید **کفی بالمرء اثما ان یحدث بکل ما سمع** یعنی بس است
این بزه مرد را که باز گوید آنچه شنیده باشد که نه بر بصیرت سخن گوید و نه از یقین گوید بلک
که چون گوید از شنیده گوید و بس گوید العهدة علی الراوی و کس نباشد که گوید که سخن تو
می گویی چون عهده بر دیگری باشد اگر بشت چون آفتاب روشن نیست مگوی و بگوی که من نمی
دانم که بر خوانده و شنیده و بگمان راه خدای نتوان نمود از سر مکاشفه توان نمود و این کس که
بر گمان سخن گوید مثال وی همچنانست که کسی دلیل راه قافله باشد و بقافله گوید که
من شنیده ام و سماع دارم که راه اینست و محتمل باشد که خود و قافله هلاک کردند دلیل راه کسی

باید که راه رفته و راه دیده باشد و بدان تا مثال بصیرت و صاحب بصیرت اینست که ترا
خواهم گفت بدانک بسیار حدیث است که پیغمبر گفت و حاضران فهم نکردند و غایبان فهم
کردند **چنانک** حدیث گرگ و گاو روزی رسول خدا علیه السلام با جمعی از صحابه می گفت که مردی
گاوی می راند و مانده شد و بر گاو نشست گاو با وی در سخن آمد و گفت **ما لهذا خلقنا**
صحابه را از آن سخن عجب آمد گفتند سبحان الله گاو سخن گوید پیغمبر گفت امنت به انا و ابو بکر و عمر
یعنی باور کردم و دانستم که چه می گویم من و ابو بکر و عمر و ایشان خود هر دو آنجا نبودند و هم چنین حدیث
گرگ که بسخن آمد هم چنین گفت حاضران گفتند سبحان الله ذیب یتکلم رسول گفت بلی امنت به
انا و ابو بکر و عمر و ایشان حاضر نبودند و رب العالمین جل جلاله می فرماید **قل هذه سبیلی ادعوا
الی الله علی بصیرة** انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین **نشان چهارم**
انست که در علم حق گفتن ثابت قدم باشد و چون سخنی حق گوید بدلیل و برهان و آیتها قرآن و
حدیث صحیح و اجماع علما امت گوید و اگر خلایق برخلاف آن باشند از آن سخن باز نیاید و اگر
خود صد هزار باشند و از پادشاهان و سلاطین و امرا نترسد و نیندیشد چنانک شافعی در
همه خود سخنی می گفت حق و اورا دو بار سیاست فرمودند تا باشد که از آن باز آید و باز نیامد
و همچنین احمد حنبل سخنی حق بگفت که قرآن قدیم است نه مخلوق و اهل آن عصر برخلاف این
بودند و اورا بگرفتند و چوب بسیار بزدند تا از آن بگردد نگردید بس فرمودند تا اورا صلب کنند
هیچ فایده نداشت و از آن سخن خود نگردید و گفت من از دوست تر دارم که من نمانم و حق
بماند نه من بمانم و حق نماند و رب العالمین جل جلاله می فرماید و لا تتبع اهواء الذین لا یعلمون
نشان پنجم انست که در مستمعان یقین بپرورانند نه علم بسیار گوید و اگرچه سخن مکرر می شود
تا مستمعان را یقین گرداند که عمل صاحب یقین در یک سال چندان تاثیر کند که عمل صاحب تعلیم در
ده سال نکند

و باید که عوام را در چهار مقام تعین برواند **مقام اول** یقین در ذکر اول است
خلاقی و قهاری و صمد داری و همه کن خدا تعالی در ایشان برورد که هرچه می کند و می رود همه
او می کند یا بامر و ند بی رضا یا حکم و تقدیر و قضا و مخلوقات و موجودات در مسخری او هم
چنانست که قلم در دست کاتب چون این چیز در مرید بنشاند چنانکه ایشان را تعین شود بسیار
اخلاق نیک در ایشان نشیند و بسیار اخلاق بد از ایشان برخیزد **مقام دوم**
تعین در ضمان رب العالمین جل جلاله با رزاق خلق در ایشان بپرورد که آنکه خالق اجسام است
مدبر ارزاق است و آنچه ارزاق خلق است معلوم است در ازل و مکتوب است در لوح و بس
مقدر است و بس مقسوم است قیمی چنانکه نه بیفزاید و نه بکاهد و نه بگردد بسعی و جهد خلق
مقام سوم یقین در باب ثواب و عقاب ایشان را چنان یقین گرداند که مثلا کسی
که سیری طلبد او را از قوت نگزیرد و کسی که چون طلبد باید که از زهرها بگریزد
همچنین آنکه بهشت طلبد او را از طاعات نگزیرد و آنکه از دوزخ ترسد باید که از معصیت
بگریزد چون این مقام یقین ایشان کرداند عوام بگناه کردن نروند و روز و شب خواهان طاعت
باشند و گریزان از معصیت باشند **مقام چهارم** است که یقین ایشان کرداند
که چنانکه مخلوق بر ظاهر خلق بینا اند خالق بر باطن خلق بینا است و مطلع است که یعلم السر
واخفی پس چون این مقام یقین ایشان کرداند ایشان چنانکه ظاهر خود آراسته داشته
اند با رایش و زینت دنیاوی باطن خود آراسته دارند باخلاق و اعتقادات آخرتی چنانکه
پیغمبر گفت علیه السلم **اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی واجعل علانیتی صالحة** و در تعین بسیار اخلاق بد برخیزد و بسیار بسیار اخلاق نیک نشیند **نشان**
ششم است که اگرچه علوم بسیار دانند علم حق نافع گوید یعنی در مستمعان نگاه کند

که در ایشان رکن ظلم اعمال بد یا اخلاق بد یا اعتقاد بد غالب است در آن کوشد که بعلاج و
برهان از ایشان بردارد و علمی گوید که نافع حال ایشان باشد و نافع اهل روزگار باشد و در آن
کمال مرید حاصل گردد نه چیزی گوید که در آن کمال خود نماید چون مسایلها و قصها و حدیثها و
نکتها غریب و دقیق که عوام را نه در دنیا بکار آید و نه در آخرت و مثال وی چنان باشد که
طبیبی که رنجوری در پیش وی رود و او را علت صفرا بر وی غالب باشد پس این طبیب در ابتدا و
با آن رنجور حقیقت علت صفرایی گوید و شرح دهد که این علت صفرا از چه خیزد و از چه منشؤ کردد
و هم در ابتدا و مسیلها دقیق طبی و تشریح اعضا با این رنجور می گوید و شرح می دهد زبان حال
با این طبیب می گوید که ای احمق این رنجور را این مسایل بچه کار آید و چه لایق حال وی است اگرچه
این مسایل همه نیکو است و شریف است اما نه نافع حال رنجور است بلکه نافع حال وی است
که او را سکنجبین فرماید و شرح دهد که چگونه باید برداختن و چگونه باید خوردن و در میانه
از چه احتمای و پرهیز کند سوال آید کردن تا سکنجبین نافع آید و علت و بیماری صفرا از وی زایل گردد
نشان هفتم است که در تعلیم کردن خلق طیاش و سبک نباشد و در جواب سوال تعجیل
نکند و در جواب فتوی اندیشه کند تا کسی کامل تر از خود بداند یا نه اگر کاملتر از خود کسی
بداند وی شناسد در آن موضع و در آن وقت حواله بوی کند چنانکه اهل سلف می کردند در عصر
خود روزی یکی بمجمعی آمد که بیست مرد از صحابه حاضر بودند و از ایشان مسیله پرسید و همه
عالم بودند و شایسته از کار بودند یکی حواله بیکی می کرد و آن دیگر بدیگری می کرد تا آن مسیله
اول رسید و آن جواب نداد زیرا ایشان نه از غل و صنعت بود که غل و صنعت کردند در علم نادر و
باشد بلکه هر کسی اندیشه می کردند که مگر از من کاملتر کسی باشد و از من بدین کار اولیتر کسی حاضر
و همچنین روزی یکی مسیله از عبدالله عمر پرسید گفت تا بدرم حاضر باشد من چگونه جواب دهم

شد

بار پادشاه گفت ضع هذا في عنق هذا الامير
الذي تولى امور الناس الى نفسه یعنی در گردن این امیر کن که کار مردم
در خود گرفته است و آن فتوی را بدو افکنند **نشان هشتم** آنست که بی روی
اهل عرف عادت نکند و در بند نام و ننگ نباشد و در مطعم و ملبس و مسکن و تکلف نباشد اگر
چه پیش عقلا عیب ناک شد بلکه آن کند که در شریعت و طریقت راست باشد و صحابه گفته اند
که هیچ کس بکمال ایمان نرسد تا آنکه که عقلا او را دیوانه خوانند و باید که در بند عادات
روزگار نباشد و احتیاط در عادات نکند در حلال و در حرام کند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم می فرماید
انا و اتقیاء امتی براء من التکلف و رب العالمین جل جلاله می فرماید وما انا من المتکلفین
نشان نهم آنست که مخالطه با پادشاهان و اهل عرف و عادات نکند الا بنصیحت
و موعظه و دخول بر ایشان روا نیست الا بسه شرط چنانکه اکل میته حرامست الا بدو شرط
و از شرایط سگانه **شرط اول** آنست که آن پادشاه ظالم خیر از عالم متاثر شود و این عالم
بشر او متاثر نشود و دعا برو نکند که در ضمن آن دوام ظلم خواسته باشد چنانکه گوید عمرت دراز
باد و ترا بقا باد یا جاوید زیاد زیرا که اگر او بماند عالم بنماند و باید که دعاوی بدین عبارت
باشد که خدا ترا خیر دهاد **شرط دوم** آنست که محابا و مداهنه کن نباشد و ظلم ایشان
بر ایشان بتعریض و تصریح پیدا کند و از ملامت وی احتراز نکند و در بند جستن سلامت نباشد
و سخن او پیش ایشان باید که چنان باشد که سخن نوح پیش جمشید و سخن ابرهیم پیش نمرود
سخن موسی پیش فرعون و سخن رسول صلی الله علیه وسلم پیش قوم خود **شرط سوم**
آنست که چون پیش آن پادشاه می رود غرض وی آن باشد که تا خیری بخلق رساند یا شری
و ظلمی ز خلق باز دارد و آن کار اقویا باشد نه کار ضعفا و اگر آن پادشاه این عالم را چیزی دهد

از مال خود اگر حرام صرف است نستاند و اگر شبهت است در او دو قول است اگر از اقویا است شاید
که بستاند که او را از باز ندارد و در مصالح صرف کند و اگر از ضعفا است نشاید که بستاند زیرا
که چون ضعیف باشد بسبب آن دوست وی گردد و چون دوست وی گردد عمر وی خواهد و چون
عمر وی خواهد ظلم و خرابی عالم و افساد خواسته باشد **نشان دهم** آنست که از علم عطا
بهرمند باشد و آن را حکمت و فصل الخطاب خوانند بزبان قرآن نه آن حکمت که خلق از دین اسلام
بیاورد بلکه مراد از آن حکمتی است که خضر علیه السلام داده اند که اصح قول آنست که او پیغمبر
نبود و همچنین آن حکمت که بلقمان داده اند و بعمر خطاب و علی ابوطالب داده اند شنیدی که
امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفته است **لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا**
و جای دیگر گفته است سلونی عما دون العرش و جای دیگر گفت لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا
من تفسیر فاتحة الکتاب پس معلوم شد که چنین علم نه کسبی باشد بلکه فضلی است از جمله فضلها
رب العالمین جل جلاله و در حکایت آورده اند از جنید رحمة الله علیه پرسیدند که چه گویی
در خرقه کسی که در علم شریعت یعنی و مناظر است و از اجازت است که تربیت خلق کند گفت لا و لما
بلا علیه یعنی زبان و بلا بی باشد او را گفتند و اگر از آن حال بیزار دارد شاید که تربیت کند گفت
نعم ذاک المرید بالترسیان یعنی نیک است آن هم چنانست که مسئله و خواهم و نشان علم
عطا آنست که سخن نا خوانده و نا شنیده گوید و موافق حدیث و اجماع امت باشد **نشان
یازدهم** آنست که اگر در باطن وی است بر ظاهر وی پیدا باشد و در رفتن غافل
نباشد و بیدار و حاضر باشد تا بدان غایت که پای چپ نخست در مسجد ننهد بلکه چون آغاز
رفتن کند پای چپ در پیش نهد و پای راست نخست در آبخانه ننهد و بقهقهه نخندد و آثار
بطر بر وی نباشد و باندرون گریان باشد از ترس خدای تعالی و بظاهر خندان باشد از رحمت خدای
تعالی

و باید که خلق بدیدن او پند گیرند و بدیدن او خدای را یاد آورند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت
نشان مردان خدا آنست که خلق در صحبت ایشان از خدای تعالی غافل نباشند و نشان آن
باشد که همه وقت مراقب باشند **نشان دوازدهم** آنست که از محدثات امور محترز
باشد و اگر چه جمله خلایق بر خلاف آن باشند و هر چه دانند که در شریعت و طریقت از محدثات
است خود در بند آن نباشد و نیز مردم را بران دارد تا ایشان نیز بران نباشند اگر چه مالوف
و معتاد اهل روزگار باشد و اگر چه خیری باشد مثلاً مسجدها بتکلف کردن بنقش و نگار
کردن کاری خیر است نیکو اما از محدثات امور است و محدثات امور بسیار است اگر خواهیم که بر شماریم
سخن دراز شود و از محدثات یکی رد بیراست زیرا که در عصر پیغمبر علیه السلام نبود و مناره نبود
و بانگ نماز بالحان گفتن نبود البته ما لیته باید که تا تواند ازین محدثات بپرهیزد و خلق را
نیز از آن باز دارد اینست علما و نشانها که شرح داده شد و هر عالم و هر واعظ که بمجلس که
و این علوم و این نشانها درو نباشد نشاید که سخن او شنوند و هر عالم که درو این نشانها
نباشد او را عالم دنیا باید خواند و علم او علم دنیا باشد یعنی در دنیا بکار آید و افساد خلق
و خرابی جهان از علما چنین باشد زیرا که هر آن عالم که دروی این علمها و این نشانها
نباشد البته مداهن و محابا کن باشد و سخن او از بهر کاسه و کیسه خلق گوید و چون چنین
باشد سخن بر وفق هوا خلق و عوام گوید و ایشانرا بر معاصی دلیر گرداند و برحمت خدای مغرور
گرداند و ایشانرا گوید اگر چه معصیت بسیار می کنید مترسید که خدای تعالی کریم و رحیم است
و این سخن راست است که خدای تعالی کریم و رحیمست و غفور و حلیم اما پس از توبت و استغفار
و اصلاح کار و حال بکفارت و رد مظالم چنانکه آدم صلوات الله علیه توبت کرد و بخدای
باز گردید و دویست سال بر گناه خود بگریست و باستغفار و عبادت اصلاح کار و حال

کرد

کرد تا خدای تعالی توبت وی قبول کرد و او را بیامرزید و رحمت بروی کرد زیرا که دانست که
رحمت خدای بر آن توبت کاران است و نیکوکاران و محسنان نه آن فاسقان و عاصیان است و
قرآن بدین ناطق است و شاهد آنجا که می فرماید ان رحمة الله قریب من المحسنین نه گفت من
الفاسقین والعاصین والشاربین الخمر پس هر آنکس که خواهد که از نکومستان تر شود و
طاعت دوست شود و دنیا دشمن شود و آخرت دوست شود باید که سخن از عالمی شنود که
او را این علم بیگانه و این نشان دوازده گانه باشد تا هر روزی که برآید مطیع تر و منقادتر و
بخدا نزدیکتر باشد و از شیطان دورتر باشد **فصل** این فصلی است که یاد خواهیم
کرد از جهت جماعتی که طالب علم راه آخرت اند تا بخوانند و بدانند و بعمل آورند تا
شایسته علمی چند بکار شوند که سالک راه خدا برا آن ناگزیر باشد بدان ای طالب علم
حق تا فتح که ما سه اصل درین فصل یاد خواهیم کرد که هر که بر دست گیرد و بعمل آورد و بدان
عمل و مت نماید علمها آموخته سودمند در راه دین روی نماید و از فهم کردن علمها سودمند نا
آموخته باز ماند و شوق و تشنگی وی بعلمها دینی و مقامها بلند در راه خدای تعالی پایدار
گردد **اصل اول** تطهیر دل و جانست یعنی پاک کردن و پاک داشتن دل و جان از همه
نجاستها است و پلیدیها و اصل نجاستها میل کردنست بعالم سفلی چنانکه رب العالمین جل جلاله
می فرماید اَخلَدَ اِلَی الاَرضِ وَاتَّبَعَ هَوٰیهُ و عبارت از زمین دنیا دوستی و جیفه دنیا چنانکه
رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرماید **حُبُّ الدُّنیا رأسُ کُلِّ خَطیئَةٍ** **اصل
دوم** تقلیل علایق است یعنی کم باز کردن علایقها و آویزشها و دل بستگیها و کارها و شغلها
و امردم این جهانی **اصل سوم** مواظبت نمودن بر نوافل عبادات و طاعات و اوراد
و اذکار بعد از فرایض اعمال و اتباع سنن مصطفی علیه السلام از سر علمی و معرفتی تمام آموخته از علماء ربانی

وبیران طریقت صاحب حال راه رفته کار افتاده کاردان این کاره که چشمها افت بین دارند
ودستها افت شکن دارند واز زمرهٔ آن برگزیدگان باشند که رب العالمین جل جلاله
در حق ایشان می فرماید اولی الایدی والابصار یعنی خداوندان دستها و نظرها و چشمها
یعنی نظر افت شناس راه بین راه نمای دارند و دست افت شکن دارند یعنی علم تربیت
قلوب و ارواح ایشان باشد و قدرت بر ترکیب اجسام و نفوس ایشان باشد از اخلاق
واعمال بد اما فایدهٔ اصل اول که تطهیر دل و جان است برخاستن قساوت و ظلمات
وسیاهی است از دل و جان چه مادر زاد و چه مکتسب که از بی روی هوا و شهوات و ارواح مصالح
عقلی این جهانی نشسته باشد و فایدهٔ اصل دوم که تقلیل علایق است آزادی و بکستن
از وحشت علایق دنیا و عالم فنا است و پیوستگی و دل بستگی و انس است با عالم غیب و عالم بقا
وفایدهٔ اصل سوم و آن ملازمت بر نوافل اعمال است روشن شدن دل و جان و روان است و معرفت
وشناختن اسرارها و حقایقها و خصایصها و صفتها کاینات و مخلوقات و موجودات است
بر سبیل الهامات و مکاشفات و هدایات بقدر امکان اکنون بدانکه این هر سه اصل که شرط
است تعلق بکسب و سعی و جهد خود دارد و این سه فایده که مقصود است تعلق بفضل و کرم و عنایت
ملک تعالی دارد و هرگاه که آدمی در این هر سه اصل که تعلق بکسب و سعی و جهد وی دارد می افزاید
شایسته تر و بهتر آن سه فایده که تعلق بفضل و کرم و عنایت خود ارزانی گردد رب العالمین
جل جلاله او را در این هر سه فایده از فضل خود می افزاید بس چون آدمی در این هر سه اصل بقدر استطاعت
خود بکمال رسیده باشد رب العالمین جل جلاله او را در این هر سه بکمال رسانیده باشد و نشان بکمال
رسیدن او آن باشد که در دل و جان و تن و نفس او هیچ اعمال و اقوال و اعتقادات و علوم ناپسندیده
نا محمود و سهمی باطل نماند و در دل و جان و تن و نفس او همه اعمال و اقوال و اعتقادات و علوم پسندیده

محمود مرضی معمور پیدا شود در این مقام او را عارف خوانند و راه رو و سالک راه خدای خوانند
و دل او محل فراست و الهام خدا باشد بشرط آنکه هرچه گوید از فراست و الهام گوید و هرچه نماید از
کرامات که تعلق بمصالح دین و آخرت خلق دارد نه بحظ خود و دنیا خود و دیگر آنکه موافق آیات
محکمات از قرآن و احادیث صحاح رسول علیه السلام باشد و هم چنین موافق فتاوی ائمه دین
و اجماع امت و مومنان باشد چنانکه رب العالمین جل جلاله می فرماید و من یشاقق الرسول
من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا
اکنون بدانکه تطهیر دل و جان که اصل اول است راهها و طریقها است و اول ترا مهم
طریقی باز داشتن و باز بستن این اعضا و جوارح هفتگانه است از آن گناهها که تعلق بدین
هفت اعضا دارد و این هفت اعضا سمع و بصر و دست و پای و بطن و فرج و زبان است و
گناهها که تعلق بدین اعضا دارد خود معلوم است اما چند چیز که بر آدمی غالب تر است یکی و بهم
آنکه این عضو که شوان از همه عضوها بیشتر است و غالب تر است و سکون این شکل تر است زبان است
این بهر آنکه دروغی و نصیحتی که مصطفی صلی الله علیه و سلم تربیت معاذ جبل رضی الله عنه می کرد
این حدیث بفرمود که معاذ خود روایت می کند می گوید قلت یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی
الجنة و یباعدنی من النار قال یا معاذ لقد سألت عن عظیم و انه لیسیر علی من یسره الله
علیه تعبد الله و لا تشرک به شیئا و تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة و تصوم رمضان و تحج البیت
ان استطعت الیه سبیلا ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر الصوم جنة و الصدقة تطفئ
الخطیئة کما یطفئ الماء النار و صلوة الرجل فی جوف اللیل ثم قرأ تتجافی جنوبهم عن المضاجع
یدعون ربهم خوفا و طمعا الی قوله بما کانوا یعملون ثم قال الا اخبرک براس الامر و عموده
و ذروة سنامه قلت بلی یا رسول الله قال راس الامر الاسلام و عموده الصلوة و ذروة سنامه
الجهاد

۱۶۸

ثم قال الا اخبرك بملاك

ذلك كله قلت بلى يا رسول الله فاخذ بلسانه وقال كف عليك هذا فقلت يا رسول الله
انا لمواخذون بما نتكلم به قال ثكلتك امك يا معاذ وهل يكب الناس في النار على مناخرهم
او قال على وجوههم الا حصايد السنتهم ودر حديثي ديكر فرموذ كي من يضمن لي ما بين لحييه
وما بين رجليه اضمن له الجنة يعني هركه از من برخوذ كيرد و نكاه دارد انج در ميان
دو زفروي ست يعني زبان وانج درميان دو پاي وي است يعني فرج و نه جنبانذ الا بدستور
شرع من ضمانی وي كردم بهشت وجايي ديكر فرموذ كه من وقي شر قبقبه وذبذبه
ولقلقه دخل الجنة يعني هركه از من برخوذ كيرد او را نكه دارند از شر ان سه افت
يعني بطن و فرج و زبان در بهشت رود و ايات قرآن واحاديث درين معنی بسيار است و در حديثي
ديكر مي فرمايد كه كلام ابن ادم كله عليه لا له ورب العالمين جل جلاله مي فرمايد لا
خير في كثير من نجويهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس و درين معنی
سخن بسياري توان كفت وما مختصر كرديم تا سخن دراز نكردد اكنون بدانك انج تعلق بزبان دارد
سه قسم است قسمي انست كه كفتن ان بهتر از ناكفتن چون ذكر خداي تعالى و خواندن قرآن و نصيحت
خلق واين همه وقت بايد كرد و بايد خواند كه در سپيدی و راستی و روشنی دل موثر است و قسم
دوم انست كه ناكفتن ان بهتر است از كفتن چون دروغ و بهتان و غيبت بلكه اينها خوذ
نبايد كفت و حرام است كفتن ان و ديكر چيزی كه ناكفتن بهتر از كفتن است انست كه چون نكويند
كويند بكفتن ان نه ثواب و نه معاقب كه سخنهاي مباح كه از كفتن نه سوذی بكوينده باز
كردد و نه زياني اما دروغ و بهتان و غيبت حرام است و خوذ نبايد كفت كه در سياهي و تاريكي
و نكونساري دل عظيم موثر است قسم سوم انست كه كفتن و ناكفتن آن برابرست و يكسانست هم
اولیتر انست

كه نكويند

الخامس عشر

۱۶۷

كه نكويند كه مضرت كمترينش تضييع روزكار است كه هر نفس جوهري است و در حديث امده است
كه اين شبانروز كه بيست و چهار ساعت است در قيامت بر بنده عرض كنند بصورت بيست و
چهار خزانه از ين خزانها بعضي پر از نور وضيا بينند وان ساعتها طاعات و عبادات وي باشد
چندان شادي كه بوی رسد كه هشت بهشت در جنب ان مختصر نمايد و بعضي از ين خزانها
پر ظلمت و تاريكی بينند وان ساعتها معصيت وي باشد چندان هول و فزع بدل وي در ايد كه
كويي كه جملی مرا خوذ بيافريندی و بعضي از ين خزانها تهي و خالي بينند و ان ساعتها باشد
كه وي بمباحات مشغول شده باشد حسرتي بسيار در دل وي ايد كه چرا
ان ساعتها را ضايع كرده است ثمره تضييع اوقات اينست كه كفتيم و ما خواستيم كه درين موضع
زبان بر شما رسم اما احتراز از تطويل سخن كرديم مالك تعالى ما را از شر زبان نكاه دارد بمنه وجوده وكرمه

فصل في بيان كبائر الاثم واعدادها وحقوقها وكفاراتها و دلايلها من الايات والاخبار

بسم الله الرحمن الرحيم بدانك انبه انكه در سنت الهي چنان رفته است كه وجود
حيوانات در ميان زمين عالم بي نفس اماره صورت نمي بندد و بي حب شهوات و بي روي شهوات
نمي توانند بوذن و نمي توانند ماندن و اين شهوات بر نفس ادمي راسته كردانيده شده است
از شهوت زن و فرزند و سيم و امثال اين كه خداي كويد زين للناس حب الشهوات من النساء
والبنين و اين شهوات و ارزوها كويا در خلقت و طينت انسان معجون است از انك خلقت ادمي
از او شر وحما مسنون است و درانجا سري هست كه از كافه عقلا نهانست و در يافتن
سر و حكمت ان كار بزركان و صاحب دلان است سر شجره خوردن ادم و هبوط او بدين عالم
خوذ انست و نيز رب العالمين از خلف ما باذكرده است كه و يريد الذين يتبعون الشهوات

ان تميلوا ميلا عظيما

يريد الله ان يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفا ومعني ضعيفي آدمي آنست كه هر شهوتي
وهر آرزويي وهوايي او را بجنباند وبجنباند وسخره واسير وزبون خود كرداند
واز شهوات وآرزوها وهوايها صبر وشكيبايي ندارد پس كه خلقت انسان چنين است
هر آدمي كه از كناهي وزلتي وخرده خالي نباشد نادر افتد الا آنانكه در عصمت رحمت
خدا مانده باشند كه خداي كويد الا ما رحم ربي پس كه رب العالمين ضعف در خلقت
انسان دانسته است در علم ازلي خود لطف ورحمت وعنايت فرموده است وكناهها و معصيتها
بدو قسم ياد كرده است در كتابها كه فرو فرستاده است خصوصا در قرآن قسمي ازان كبائر
وكبائر الاثم خوانده است وقسمي صغيره وسيآت ولمم خوانده است چنانك الذين يجتنبون
كبائر الاثم والفواحش الا اللمم وچنانك ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر
عنكم سيئاتكم وچنانك لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصيها وچنانك
وكل صغير وكبير مستطر اما كبائر از كناهها است كه بعضي ازان حدي وكفارتي
معين است با عذابي وعقوبتي از عالي بران موعود است يا هم حد اين جهاني وهم عقوبت
آن جهاني هستانرا چنانكه دزدي وراه زدن اكرچه دست وپاي مي برند او را باني
كشند چون مظلمه نداده است در آن جهان نيز او را عذاب عظيم موعود است كه ذلك
لهم خزي في الدنيا ولهم في الآخرة عذاب عظيم وان كبائر از كناهها است كه
با كردن آنها يا بعضي ازانها واصرار بران هيچ خيري وعبادتي وعملي صالح وطاعتي مقبول
وپذيرفته حضرت رب العالمين نيست ونمي باشد باتفاق علما ونزد بعضي علما اتفاقي نيز
امام حسن بصري وپي روان ومقتوي نيز درست نيست كه خداي كويد انما يتقبل الله من المتقين

ص ل

يعني بدرستي وراستي كه خداي سزاي پرستش قبول مي كند ومي پذيرد نماز وروزه وطاعت
وعبادت وخيرات از پرهيزكاران از شرك وكناهها كبائر ترسيدكاري خدا برا واتفاق
است ميان علما اهل تفسير از صحابه وتابعين چون عبد الله عباس وعبد الله عمر وامثال ايشان
رضوان الله عليهم اجمعين كه متقي آنست كه از شرك وكناهها كبائر پرهيزنده باشد
ترسيدكاري خدا برا وعبد الله عباس رضي الله عنهما در معني متقي كفته است كه المتقي
الذي يتقي الشرك والكبائر والفواحش واز عبد الله عمر رضي الله عنهما سوال كردند در معني
تقوي كفت كه مثل تقوي آنست كه كسي در خارستاني كذر كند وجامه خود ازان
نكه مي دارد تا دران نكيرد تقوي آنست كه وجود خود از خار كناه نكاه دارد ترسيدكاري
خدا برا يعني نه بهر ملامتي را ونه جستن سلامتي را واين كبائر از كناهها كه با كردن آنها
يا بعضي ازان هيچ طاعتي وعبادتي نه فريضه ونه نافله مقبول حضرت خدا نيست ازانكه
در صحيح است ومرتضى علي كرم الله وجهه روايت مي كند كه رسول خدا صلوات الله
عليه مي فرمايد حديث ذمة المسلمين واحدة يسعى بذمتهم اقصيهم وهم يد
واحدة على من سواهم فمن اخفر مسلما ذمته فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين لا يقبل الله تبارك وتعالى منه صرفا ولا عدلا

معني حديث

ذمة المسلمين واحدة رسول خداي فرمايد كه ميان مومنان ومسلمانان ازين امت
درين ملت عهدي وذمتي وزينهاري هست كه بدان عهد وذمت وزينهار خون ومال
وزن وفرزند از يكديكر ايمن اند ودر سلامت اند كه آن عهد وذمت وزينهار در حق آحاد
مومنان ومسلمانان ويكي يكي از ايشان همه يكي است ويكسان است چه پادشاهي چه كدايي
چه معروفي چه مجهولي چه توانكري چه درويشي چه بزركي چه خردي در غيبت وحضور

درحيات وممات يبتغي بذلك منهم بايدكه بدان عهد وذمت وزينهار غم خوار يكديكر باشند وبيعي
كنند دركار يكديكر باشند اقصيهم لا ذ ناهم دورتريان ايشان نزديكتريان او بالاتر از
زبرتريان او بزرگتريان كوچك تريان نزد او وهم وايشان يكديكر يعني درنصرت وياري يكديكر
ودردفع شر وبلا وزيان از يكديكر ودر رسانيدن راحت ومنفعت وسود بيكديكر يد واحدة
دستي واستند على من سواهم برجز ايشان فمن بس هركي اخفر كه بشكست يعني شكند
مسلما درحق مسلماني ذمته عهد وذمت وزينهار او يعني راحت ومنفعت نرساند ونيز
شر ومضرت رساند چنانك خون او ريزد بباطل يا مال او برد بباطل يا فاحشه كند با زن وفرزند
او يا زبان دروغ وبهتان درعرض او نهد فعليه بس بروي است وبروي باد لعنة الله لعنتها
نامه بزرگ مهين خدا والملائكة واز ملائكه خدا والناس واز مردمان اجمعين كافه مردمان لا يقبل
الله خداي تعالى نمي پذيرد وقبول نمي كند منه ازوي صرفا هيچ علمي وطاعتي وخيري وعبادتي ونه سنت
نافله ولا عدلا ونه هيچ عملي وطاعتي وخيري وعبادتي فريضه حديث ونيز از حديث اصحاب صحاحا
وعبد الله عمر روايت مي كند رسول خداي فرمايد لا يقبل الله صلوة شارب الخمر اربعين
يعني خداي سزاي پرستش قبول نمي كند ونمي پذيرد نماز آنكس كه خمر ميخورد يا آنكس كه خمر خورد
چهل شبانه روز واگر خود يك مستي كرده باشد واگرچه طاعت وعبادت صاحب كبيره بفتوي
ايمه درست است وتيغ از گردن بيفكند درحضرت خدا مقبول وپذيرفته نيست يعني سبب
نجات وخلاص از عذابها از عالمي نمي گردد وعمل درست فتوي جدا است وعمل مقبول بودن جدا است
عمل درست فتوي تيغ از عالمي از سر بيوكند وعمل قبول بودن عذاب از عالمي از وي بيوكند ودافع
ومانع ايد از سر صغاير از گناهها است كه مواظبه بر فرايض اعمال بعد از اجتناب وپرهيز
كردن از كبائر بر كفارت نها مي گردد چنانك خدا در قرآن ياد كرده است ان تجتنبوا كبائر ما تنهون

عنه

نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم

مدخلا كريما معنى ايه ان تجتنبوا اگر شما به پرهيزيد ودور شويد كبائر از گناهها
بزرگ ما تنهون از گناهها كه شما نهي كرده مي شويد وباز زده مي باشيد عنه از آن نكفر ما كه خدا
دركذرانيم وبيامرزيم عنكم از شما سيئاتكم گناهها شما يعني صغاير وندخلكم ودر آوريم
شما را مدخلا در آوردني كريما جايي بسيار سود بسيار راحت بسيار منفعت يعني بهشت حديث
ونيز در صحيح است ورسول خداي فرمايد رمضان الى رمضان والجمعة الى الجمعة والصلوة
الى الصلوة كفارات لما بينهن ما اجتنب الكبائر يعني حديث روزه فرض رمضان
تا روزه فرض رمضان نماز جمعه فرض تا نماز جمعه فرض نماز پنج گانه تا نماز پنج گانه كفارت
وسبب آمرزش گناهها است هر اينچه مومنان ومسلمانان در آن ميان كنند وگويند مادام تا از كبائر
گناهها پرهيزنده باشند حديث ونيز در صحيح است ورسول خداي فرمايد ارايتم لو
ان نهرا بباب احدكم يغتسل فيه كل يوم خمس مرات فهل يبقى من درنه شي قالوا لا يا رسول الله
فقال رسول الله ذلك مثل الصلوات الخمس كذلك يمحوا الله تبارك وتعالى بهن الخطايا حديث
ونيز در صحيح است ورسول خداي فرمايد الا ادلكم على ما يمحوا الله به الخطايا ويرفع به الدرجات
قالوا بلى يا رسول الله قال اسباغ الوضوء على المكاره وكثرة الخطى الى المساجد وانتظار الصلوة
بعد الصلوة فذلكم الرباط فذلكم الرباط فذلكم الرباط اين حديث برهان وبيان آنست كه فرايض اعمال
مواظبت نمودن بر آن بعد از اجتناب كبائر كفارات صغاير مي گردد پس جايي كه فرايض اعمال
بعد از اجتناب از كبائر كفارت صغاير مي گردد چگونه نوافل عبادات وفضايل اعمال كفارات
كبائر گردد خصوصا باكردن كبائر پس اين احاديث كه در ثواب فضايل الاعمال آمده است از نماز
تسبيح ورغايب واستفتاح وروزه روز عرفه وعاشورا وغير آنها اگر در صحيح است ورسول
خدا ثوابي بر آن

وعده داده است از محو گناهان صغایر می‌فرماید نه بر کبایر که کبیره را خود حدی
و کفارتی معین هست و در آیات قرآن و احادیث صریح و مبین است اما بر شمردن صغایر
گناهان که چند است و کدام است درازنایی دارد اما شمردن کبایر که چند است و کدام
است اختلافست میان علما ملت رسول از صحابه و تابعین بعضی بر آنند که هفت است
رسول خدای گوید **اجتنبوا السبع الموبقات** و بعضی بر آنند که هفتاد است و بعضی
بر آنند که ده است و بعضی بر آنند که سیزده است و بعضی بر آنند که هر چه نافرمانی
خدای است کبیره است و از عبد الله عباس رضی الله عنهما سوال کردند که کبایر گناهان هفت است
یا هفتاد گفت الی السبعمائة اقرب یعنی هفتصد نزدیکتر است اما آنچه اکثر علما
ملت رسول و بزرگان امت رسول بر آنند آنست که کبایر گناهان هفده یا هژده است که ما یاد
خواهیم کرد و دلیل و برهان تمام هر یک بگوییم از آیات قرآن و احادیث صحیح تا از آن پرهیز
کنند و اجتناب نمایند و سبب قبول مذنب و بد رفته گشتن طاعات و عبادات و اعمال
صالح گردد و سبب کفارات صغایر گردد و سبب نجات و خلاص از دوزخ و درکات و
طبقات گردد و سبب دخول در بهشت و فوز بدرجات باشد **چنانک** خدای گوید ان
تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما

فصل

کبیره اول شرک بخدا است و معنی شرک بخدا در بند فرمان و رضا و جانب‌داری
آفریدگان چیزی یا کسی رفتن است یا در بند آفریده بودن بر خلاف فرمان و رضا خدا یا بباطلی از
حقی وا ماندن و در آن ماندن یا بتعصب و تقلید باطل از فرمان خدای بدر بردن اغراض
نفسانی شهوانی را جاهی یا مالی اما بدانک معنی شرک از شرکت است و شرکت انبازی باشد
اما در شریعت اشراک اینست که کسی را یا چیزی را شریک خدای کنند در عملی و کاری

جدا را

خدا را کند یا در معرفت و شناختن خدا و پرستش و بندگی و فرمانی خدا در بند چیزی و کسی بود
بهوا و اختیار خود بر خلاف فرمان و رضا خدا اما اگر اعتقادی است و پندارد که چنان می
باید و چنان نیکو است خود کفر صریح است و شرک بزرگ پیدا است خون و مال مباح
گرداند شرعا و اگر نه اعتقادی است بلکه باختیار و عقل خود داناست و می داند که
نه رواست و اغراض نفسانی را باشد شرک کوچک نهانست و ریا است نماز و روزه و
طاعت و عبادت از محل قبول و پذیرائی حضرت رب العالمین دور کند و بر این سخن دلیلها و برهانها
بسیار است از آیات قرآن و احادیث صحیح که بعضی از آنک یاد کرده اید چنانک در صحیح است
پیغمبر صلوات الله علیه می فرماید **حدیث** تعس عبد الدینار تعس عبد الدرهم تعس عبد
الخمیصة تعس ولا انتعش و اذا شیک فلا انتقش **معنی حدیث** خاکسار و نگوسار
و بروی افتاده باد عبد الدینار بندهٔ دینار تعس خاکسار و نگوسار و بروی افتاده است خا
و نگوسار و بروی افتاده باد عبد الدرهم بندهٔ درم تعس خاکسار و نگوسار و بروی افتاده
است خاکسار و نگوسار و بروی افتاده باد عبد الخمیصة بندهٔ گلیم تعس خاکسار و نگوسار
و بروی افتاده است و بروی افتاده باد و لا انتعش بر نخیزاد و اذا شیک و هر گاه که
خاری در وی رود فلا انتقش بر میاریاد یعنی اگر در رنجی و بلایی و غصتی افتد از شر خلاص
مباد هر که در بند دینار و درم و گلیم است بر خلاف فرمان و رضا خدا و نیز در صحیح است که
صحابی حضرت رسول خدا صلوات الله علیه آمد و گفت **حدیث** یا رسول الله من طاعت و عبادات
و صلة الرحم و صدقه بسیار می کنم و آن بهر خدا می کنم اما دوست می دارم که کسی مرا بستاید
و گوید مردی نیک است این خوش افتادن شرکی باشد و طاعت و عبادت من باطل گردد یا نه رسول
خدا او را جواب [illegible] رب العالمین این آیت بفرستاد که فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا

١٧٤

صالحا ولا يشرك بعبادة

ربه احدا **يعني** هر آنكس كه اميدواري دارد بلقاء پروردگار خود وا بايد كه عملي كند خالص
خدا برا كند و دران عمل كسي را يا چيزي را انباز خدا نگرداند يعني چون روي در خلق است
خلق ترا چه سود و ذم خلق ترا چه زيان پس كه عمل خدا را ستد چرا بگفت غيري خرم گردد
اين خوش آمدن هم نوعي از انواع شرك است **حديث** و نيز در صحيح است و پيغمبر صلوات الله
عليه مي فرمايد **قال الله جل جلاله انا اغنى الشركاء عن الشرك من عمل عملا
اشرك فيه معي غيري تركته وشركه** و خود هر كه طاعتي و عبادتي مي كند
از نماز و روزه و زكوة و غير ان غرض او از ان طاعت و عبادت جاهي باشد يا مالي يا
صيت و آوازه نيك مردي و نام صالحي را آنكس مشرك و مرايي باشد و آن عمل و طاعت در
حضرت خدا باطل و ناحاصل باشد **چنانك** خدا در قرآن ياد كرده است من كان يريد
الحيوة الدنيا وزينتها نوف اليهم اعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون اولئك الذين ليس
لهم في الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا فيها وباطل ما كانوا يعملون **يعني**
هر آنكس كه طاعتي و عبادتي و خيري كند و دران طاعت و عبادت ارادت كامراني حيوة
اين جهاني دارد يعني مال و نعمت را يا جاه و حرمت را يا صيت و ريا و سمعت را ما كه خداييم
جزا عمل ايشان تمام بدهيم دران جهان و هيچ نقصاني بكنيم ايشان را نه چنانكه نباشد
ايشان را دران جهان الا آتش و باطل گردد دران صنعت كه كرده باشند و هلاك باشند از عملي
كه كرده باشند **چنانك جاي ديگر مي فرمايد** من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما
نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما مدحورا **وچنانك** من كان يريد حرث
الآخرة نزد له في حرثه ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له في الآخرة من نصيب **و**

١٧٥

چنانك فمن الناس من يقول ربنا

آتنا في الدنيا وما له في الآخرة من خلاق وامثال اين آيات در قرآن بسيار است و هم
چنين باطلي از حقي وا ماندن بتقليد پدران يا بتقليد اهل روزگار يا باعتقادي خطا
يا بظني كاذب از علمي حق وا ماندن يا بر مقتضي تعصبي سخني گفتن يا كردي و كوششي نمودن
يا كسي را بر تعصب خواندن و بر ان داشتن اين همه از انواع شرك است و از اعمال جاهليت است
از انك در صحيح است و پيغمبر صلوات الله عليه فرموده است **حديث** من تكلم
عصبية او قاتل عصبية او قاتل تحت راية عمية فموته جاهلية **يعني** هر آنكس كه
بتعصب سخني گويد يا كسي را بر تعصب خواند و بر ان دارد يا بتعصب جنگي و كوششي نمايد يا در
زير علمي كور جنگ كند كه پيدا نيست كه حق است يا باطل اگر بر ان بميرد مرگ كافران
و جاهلان مرده است اما اگر كسي پيغمبري را يا بزرگي را دوست دارد و غرض او از ان
دوست داشتن خدا برا باشد و آن بزرگ كردي يا گفتني كند كه روي او در خدا باشد ياري
دادن دين بنفس و مال و فعل و قول نه تعصب باشد و آن محبت خدا باشد و اين در ان
اين داخل است كه خداي گويد يا ايها الذين آمنوا كونوا انصار الله **و ديگري مي فرمايد**
ولينصرن الله من ينصره **وچنانك** ان تنصروا الله ينصركم **وچنانك** وجاهدوا
باموالهم وانفسهم في سبيل الله اولئك هم الصادقون پس هر انجا كه محبت خدا پيش است مقبول
است و پسنديده خدا است و انجا كه تعصب هواي است همه جهل و كفر است و مردود حضرت
خداي است و سبب نگونساري است و فرق ضلالست از جهودي و ترسايي و گبري و غير ان چرا
از بهر آنك بتعصب موسي از محمد صلوات الله عليه وا ماندند جهودي است و بتعصب عيسي از محمد وا ماندند
ترسايي است محبت انست كه بتعصب يكي از يكي وا نماند و تفريقي ننهد چون قرآن در بيان است جمله

کتابها در بیان است و چون محمد در سخن است همه پیغمبران در سخن اند سخن مومنان است
که خدا ما را تعلیم کرده است که لا نفرق بین احد من رسله و ما از همه ایشان شرک بخدا در پیش
همه کار بر داشتیم که رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است حدیث ایاکم و لو فان
لو تفتح عمل الشیطان یعنی بر شما باد که نگویید اگر که اگر کنتی نماز را محل تصرف دیو
کرداند و نیز در صحیح است که صحابی بیفتاد و برخاست و گفت تعس الشیطان یعنی
بروی افتاده باد دیو رسول خدای او را نهی کرد و گفت لا تقل تعس الشیطان لانه
یتعاظم ملی البیت یعنی مگوی بروی افتاده باد دیو که او همچنانه بکبر و
گوید من نیز چیزی ام و کاری کردم صحابی گفت چگو بم قل ما شاء الله کان یعنی
بگوی آنچه خدا خواسته است باشد اکنون اگر دیو باشد و اگر نباشد کبیره
دوم نافرمانی مادر و پدر کردن است که چیزی فرمایند که موافق فرمان و رضای خدا باشد
پس اگر چیزی فرمایند که نه موافق رضا خدا باشد فرمان نباید برد اما نباید رنجانید و
احسان و مردمی وا نباید گرفت این قرآن که خدای گوید وان جاهداک علی ان تشرک بی ما
لیس لک به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفا واتبع سبیل من اناب الی
معنی آیه وان جاهداک و اگر مادر و پدر با تو کوشش کنند و جهد نمایند علی ان تشرک
بی بر آن تا تو چیزی کنی و در بند چیزی و کسی روی بر خلاف فرمان و رضا خدا ما لیس لک به علم
و ترا در آن علمی نباشد یعنی بر خلاف آن علمها است که از حضرت خدا منزل است فلا تطعهما
فرمان ایشان مبر و صاحبهما و صحبتی ایشان مبر و میکن فی الدنیا در دنیا یعنی در جهان
معروفا بنیکی بسندیدگی یعنی ایشان را مرنجان و میازار و احسان و مردمی وا مگیر واتبع و پی روی
و متابعت کن سبیل راه من اناب الی آنکس که من وا من گشته است یعنی پی روی آنکس کن که برو
فرمان منست

مرقان مرد ۱ ر

و فرمان برداری آنکس کن که فرمان بردار منست و جای دیگری فرماید وان جاهداک علی ان تشرک
بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما الی مرجعکم وجنانک واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا
و بالوالدین احسانا وجنانک اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما
اف و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریما و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة و قل
رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و این معنی در قرآن بسیار جای هست و برهان آنکه چون
چیزی فرمایند که مخالف رضای خدا باشد فرمان نباید برد هر که گویدا انست
که رسول خدای گوید حدیث لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق یعنی فرمان برداری
آفریدگان نیست در نافرمانی آفریدگار اما بدانکه حق پیغمبران بر خلق و علم علما ربانی و نایبان
پیغمبران بر خلق زیادت تر و بالاتر از انست که حق مادر و پدر بر فرزندان که مادر و پدر
سبب حیوة فانی این جهانی اند و پیغمبران و علما ربانی سبب حیوة باقی آن جهانی اند و سبب
رسیدن بملک بقا اند و سبب رسیدن بمشاهده وجه و لقا اند پس حق ایشان بر خلق
زیادت و بالاتر است از حق مادران و پدران بر فرزندان که هر آنکس که تربیت ایشان قبول بر د
و هرگز نمیرد و بحیوة جاویدانی شود و هر که تربیت ایشان نپذیرد هرگز نه بمیرد و نه
که لا یموت فیها و لا یحیی در صحیح است که پیغمبر صلوات الله علیه در مسجد رفت و
صحابی را دید که در نماز ایستاده بود رسول خدای او را بخواند و او جواب نداد چون از
نماز فارغ شد رسول از او سوال کرد که چه ترا منع کرد که مرا جواب ندادی که ترا بخواندم
نه خدای گوید یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم
یعنی جواب پیغمبر او را دادن فاضل تر از نماز است پس نزدیک هر که نماز فرض کند و پیغمبر او را
بخواند و جواب ندهد بقصد عاصی باشد هر که نماز نافله کند و عالم ربانی او را بخواند و بقصد جواب
ندهد عاصی باشد

۱۷۸

کبیرهٔ سوم گواهی بدروغ دادن است بقصد

زیان کردن بنفس و مال کسی که در عصمت شریعت است و در ذمت و امان مسلمانست
اگر خود جهودی باشد یا بقصد زیان کردن بدین و ایمان کسی علما و واعظان و قاصان
و قصاصان و منبرداران صاحب حدیثان که حدیثی گویند که دانند که دروغ است
یا یقین نباشد که راست است یا حدیث درست است و مراد ندانند که رسول خدا بدان
چه خواسته است و پس از گفتن آن زیانی بدین و ایمان کسی باشد چنانکه از طاعتی
کاهل گردد یا بر معصیتی دلیر گردد یا خطایی باعتقاد کند یا بگناه بکرم و
رحمت مغرور گردد و آن مجلس کردن و وعظ گفتن در گواهی دادن بدروغ داخل است و
جزا و عقوبت و عذاب این صعبتر و صعبتر است از زیان کردن بنفس و مال از آنک زیان
بر نفس و مال بر حیوة این جهانی می افتد و بقصاص و عوض و تدارک و توبت بر خیزد
و آن زیان بدین و ایمانست و بر حیوة آن جهانی می افتد و توبت و تدارک آن دشوار است و
درین معنی احادیث صحاح بسیار است چنانک رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است
حدیث كفى بالمرء اثما ان يحدث بكل ما سمع یعنی بس است مرد را این بزه که باز گوید
هر آنچه شنیده است بی آنک داند که گوینده بدان چه خواسته است حدیث و نیز
در صحیح است و رسول خدا می گوید ان العبد ليتكلم بالكلمة لا يبتغى بها بأسا فتزل بها
ابعد ما بين الثريا الى الثرى او قال ابعد مما بين المشرق الى المغرب معنی حدیث
بدرستی و راستی که مرد باشد که سخنی گوید و در آن خیری و صلاحی و اصلاحی نداند و بدان
سخن از حضرت خدا بغزد و دور افتد دورتر از ثریا تا بزمین یا گفت دورتر از آنجا
که آفتاب بر آید تا آنجا که آفتاب فرو شود حدیث و نیز در صحیح است و رسول خدا

می گوید

۱۷۹

می گوید نضر الله امرأ سمع مقالتي هذه فوعيها فحفظها فاداها كما سمعها رب مبلغ هو اوعى من سامع رب
حامل فقه الى من هو افقه حدیث و نیز رسول خدا فرموده است در حدیثی که
یاد کرده است الا فليبلغ الشاهد الغائب فلعل بعض من يبلغه اوعى له من بعض من سمعه
و امثال این احادیث درین معنی بسیار آمده است و رب العالمین جل جلاله در قرآن گواهی
بدروغ و بت پرستی یاد کرده است چنانک می فرماید فاجتنبوا الرجس من الا وثان
واجتنبوا قول الزور حنفاء لله غير مشركين به و نیز رب العالمین ثنای گوید بر
کسانی که گواهی بدروغ ندهند آنجا که می فرماید والذين لا يشهدون الزور و اذا
مروا باللغو مروا كراما و رسول خدا در تهدید و وعید گواهی بدروغ
می فرماید حدیث يبعث شاهد الزور يوم القيمة مدلعا لسانه یعنی بر انگیزانند
گواهی دهنده بدروغ روز قیامت زبان بدر افکنده و در پای افتاده و ما از بهر آن این
هر سه گناه از شرک و عقوق و شهادة الزور بر دیگر گناهها تقدیم کردیم و در پیش دا شتیم
که رسول خدا صلوات الله علیه بدین ترتیب یاد کرده است حدیث در صحیح است حدیث
الا انبئكم باكبر الكبائر قالوا بلى يا رسول الله قال الاشراك بالله و عقوق الوالدين و كان
متكيا فجلس فقال الا و قول الزور الا و قول الزور الا و قول الزور و برواية قال الا و شهادة
الزور معنی حدیث الا انبئكم آگاهی دهم شما را باكبر الكبائر بر بزرگترین گناهها
بزرگ قال صحابه گفتند بلی يا رسول الله ای فرستادهٔ خدا قال گفت رسول خدا الاشراك بالله
شرک بخدای تعالی و عقوق الوالدين و نافرمانی پدر و مادر کردن و كان متكيا و رسول خدای تکیه
زده بود مجلس و تمام بنشست و قال و گفت الا و قول الزور بدانید که گواهی بدروغ الا و قول
الزور

بدانید وگواهی بدروغ **الا وقول الزور** بدانید وگواهی بدروغ

کبیرهٔ چهارم خون بناحق ریختن است و رب العالمین می فرماید ولا
تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا
یسرف فی القتل انه کان منصورا **یعنی** بکشید هیچ نفسی که خدای تعالی آنرا حرام کردانیده
است الا بحق یعنی الا بدستوری شرع و هر آنکس که بظلم و ناحق کشته آید ما که خداییم کرده
ایم و ساخته ایم ولی مقتول را بر قاتل سلطانی و حاکمی یعنی ولی مقتول بر قاتل حاکم است که
اگر خواهد قصاص راند و اگر خواهد دیت ستاند و اگر خواهد آزاد کرداند ورا و عفو کند و پس
می فرماید ولی مقتول را فلا یسرف فی القتل یعنی در قصاص راندن نباید که اسراف کند که
یکی را ده عوض بکشد یعنی نفسی را نفسی عوض ما شد و نیز رب العالمین قتل ناحق را و بت
پرستی یاد کرده است **چنانکه** والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی
حرم الله الا بالحق ولا یزنون **یعنی حدیث** امیر المومنین عمر رضی الله عنه از رسول خدا
صلوات الله وسلامه علیه سوال کرد قال و گفت یا رسول الله ای فرستادهٔ خدای ای الذنب
اکبر از گناهها بزرگ کدام گناه بزرگتر است قال گفت رسول خدای ان تجعل لله
ندا آنکه خدا را ندی سازی یعنی فرمان جز خدای بری برخلاف فرمان و رضا خدا **وهو
خلقک** و توحید آنی که او ترا آفریده است **قال** گفت عمر **قلت** گفتم **ثم ای** و پس کدام
گناه دیگر بزرگتر است **قال** گفت رسول خدا **ان تقتل ولدک** آنکه فرزند خود بکشی او را
مخافة از ترس و بیم **ان یطعم معک** آنکه با تو طعام خورد یعنی بیم درویشی و ناداشتی **قال**
گفت **عمر ثم ای** و پس کدام گناه دیگر بزرگتر است **قال** گفت رسول خدا **ان تزانی**
آنکه زنا کنی **بحلیلة جارک** با زن همسایه تو **فانزل الله تصدیقه** پس بر تصدیق قول رسول

صرا

خدا علیه السلام رب العالمین آیت فرستاد که **والذین لا یدعون مع الله**
الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون و نیز در صحیح است
و پیغمبر صلوات الله علیه می فرماید حدیث **من اعان علی قتل امرء مسلم ولو بشطر کلمة
جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله** یعنی هر آنکس که یاری دهد
بر قتل مردی مسلمان و اگر خود نیم کلمه باشد چنانکه گوید اق و تمام نگوید روز قیامت می آید
و بر میان هر دو چشم وی نوشته است که نومید است از رحمت خدای تعالی **حدیث** و نیز
در صحیح است و رسول خدا می فرماید **لا یزال الرجل المسلم فی فسحة دینه ما لم یصب دما حراما**
یعنی همیشه مرد مسلمان در دین خود فراخنایی دارد مادام تا خونی حرام در گردن ندارد یعنی
چون قتل ناحق کرد وجود شرع ریب است و عرصهٔ دین بر وی تنگ گردد که هر گناهی دیگر
توبه آن آسان تر باشد **حدیث** و نیز در صحیح است و رسول خدا می فرماید لزوال الدنیا
وما فیها اهون عند الله من قتل امرء مسلم **یعنی** برخاستن دنیا و هر چه در دنیا است در حضرت
خدا آسان تر از کشتن مردی مسلمان و امثال این احادیث بسیار آمده است که همه یاد نتوان کرد
اما باید که هر قتل و خون ریختن که نه بدین سه طریق ریخته آید یا آمده است از آن خون است کفر
و ارتداد بعد از مومنی و مسلمانی بقول و فعل و اعتقاد اما کفر قولی چنانکه کلمهٔ رده گفتن و بر آن
مصر بودن و کفر فعلی چنانکه نماز نا کردن و روزه نا داشتن و زکوة نا دادن و امتناع نمودن و ولی
توبت نیاوردن **دوم** زنا کردن بعد از حلال چشیدن **سوم** خونی بناحق که ریخته باشد و
عفان رسول خدا صلوات الله علیه بدین سه ترتیب یاد کرده است و حدیث در صحیح است و عثمان
رضی الله عنه روایت کرده است **حدیث** لا یحل دم امرء مسلم الا باحدی خصال ثلث کفر بعد
سه خصلت ایمان و زنا بعد احصان و قتل نفس بغیر حق **یعنی** حلال نباشد ریختن خون هیچ مسلمانی الا بیکی از

سه سبب کافری و مرتدی بعد از مومنی و مسلمانی و زنا کردن بعد از حلال بخشیدن و قتل
نفسی بی اذن شریعت بقصاص

فصل

اما بدانک قتل ناحق در جمله بر سه قسم است
قسمی قتل عمد محض و عدوان خوانند و قسمی شبه العمد و عمد الخطا خوانند و قسمی خطا محض
خوانند **اما قسم اول** که عمد محض عدوان خوانند آن باشد که کسی قصد قتل مسلمانی کند
بآلتی و سازی و سببی که غالبا از ان قتل آید چون تیغ و کارد و دهره و دورباش و تبر
و ناوک و سنگی بزرگ و چوبی بزرگ و امثال این اینجا قصاص واجب آید و پیش امام ابو حنیفه
رضی الله عنه اگر بآلتی جارح است قصاص لازم است و اگر نه بآلتی جارح است قصاص لازم
نیست اما دیت واجب است و پیش شافعی رحمة الله علیه هر آلتی که زهوق روح از ان حاصل
است اگر جارح است و اگر غیر جارح قصاص لازم است پس اگر ولی مقتول خون بخشد
و از سر آن برخیزد دیت واجب آید و آن صد شتر است سی حقه و سی جذعه و چهل خلفه
و یعنی حقه ماده سه ساله باشد پای در چهارم نهاده و جذعه ماده چهار ساله باشد
پای در پنجم نهاده و خلفه ماده آبستن باشد که بچه در شکم دارد پس اگر از ین اشتران
بدین صفت عاجز آمد هزار دینار سرخ بباید داد یا دوازده هزار درم نقره و پیش امام
ابو حنیفه ده هزار درم نقره بباید داد یا هزار دینار و این دیت مغلظه خوانند یعنی
سخت کردانیده و این تغلیظ بر سه چیز باشد یکی آنک قاتل از مال خود بباید داد و دوم
آنک در حال بباید داد و تاخیر در آن نیست و سوم آنک مثلث بباید داد یعنی سی حقه
و سی جذعه و چهل خلفه **اما قسم دوم** که شبه العمد و عمد الخطا خوانند و آن آنست که
کسی قصد کسی کند بآلتی و سازی که غالبا مردم از ان قتل نیاید چنانک تلی کو جلکاردی
مشتی تازیانه چوبی کوچک نه بقصد قتل از بهر تخویف یا تهدید یا تادیب و آن کس بقتل آید اینجا
دیة واجب آید

١٩ ال حم

و آن هم صد شتر باشد که رسول خدا فرموده الا ان فی قتیل عمد الخطا قتیل السوط و العصا
مائة من الابل اما این شتران بر عاقله باشد که بدهند و عاقله عبارتست از عصبات
غیر از پدر و فرزند و پیش شافعی پدر و پسر در عاقله داخل نباشند و پیش ابو حنیفه داخلند
و این شتران را به سه سال بباید داد **قسم سوم** که خطا محض خوانند و آن
آنست که کسی خود قصد قتل کسی نکند نباشد چنانک تیری بصیدی
بیندازد و بر کسی آید یا چیزی بکسی می اندازد و بر غیری آید ایرا کفارت هست و
دیت هست و آن هم صد اشتر هست مخمس بیست بنت مخاض و بیست بنت لبون و بیست
ابن لبون و بیست حقه و بیست جذعه و هم عاقله را بباید داد و به سه سال و اما
الکفارت آنست که بنده آزاد کند درست اعضا مومن کامل الرق و قاتل از مال خود
بباید داد و پس اگر نتواند دو ماه پیاپی روزه دارد چنانک اگر یک روز تاخیر کند دو ماه
دیگر بباید داشت و اگر این مقتول خطا مستامنی باشد یا ذمی یا کافری حربی معاهد
دیت آن بیک دیت مسلمانان نباشد و اگر مقتول کبری باشد دیت آن هفتصد درم نقره
است و این جمله رب العالمین در قرآن یاد کرده است آنجا که می فرماید وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ
يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى
أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ
إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ
[illegible] شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

فصل

بدانک طفل را در شکم بر پا نا وردن یا زن نه در گور کردن هم در قتل
اگر چه جزا و عقوبت آن نه چند آن جزا و عقوبت قتل است

۱۸۴ ونه هم چنانست و رب العالمین از آن نهی کرده است یک دو جایگاه در قرآن آنجا که
می فرماید وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ **وجای**
دیگری فرماید وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ
خِطْئًا كَبِيرًا **معنی آیه** وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید و بزیان مبرید أَوْلَادَكُمْ فرزندان
شما خَشْيَةَ به ترس إِمْلَاقٍ درویشی و ناداشتی نحن ما که خدائیم نرزقهم روزی دهیم
و خواهیم داد ایشانرا و ایاکم و شما نیز روزی می دهیم و خواهیم داد إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی
و راستی که کشتن ایشان و بزیان آوردن ایشان کاری هست و بوده است در حضرت خدای
تعالی خوبا خِطْئًا خطائی و گناهی كَبِيرًا بزرگ یعنی گناه کبیره بوده است و هست

فصل و بدانک محققان اهل تفسیر و اهل معانی و ارباب قلوب فرزند را از در
کوذکی و اکسب و کار و معاملات دنیاوی فرستادن و ایشانرا حرفها و پیشها
این جهانی در آموزانیدن از بیم فقر و فاقت و ترس ناداشتی و درویشی و ایشانرا علم دین
و ملت و مسلمانی و آن علمها که از فروض عیانست نیاموزانیدن از در خون ناحق ریختن
و در شکم بزیان آوردن و زنده درگور کردن داخل است و جزا و عقوبت و عذاب این صعبتر
است و صعب تر از کشتن که کر این کشتن فوت کردانیدن حیوة فانی این جهانی است
بر فرزند و آن فوت کردانیدن حیوة باقی آن جهانی است بر فرزند و رب العالمین می فرماید
یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ **معنی
آیه** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای شما که مر خدای و سزاواری و معبودی [illegible] ایمان آورده اید و می کنید و سخنها و پیغامها من از رسولان و فرستادکان [illegible] کرده اید و می کنید
قُوا نگه دارید و پرهیزانید أَنْفُسَكُمْ تنها خودرا وَأَهْلِيكُمْ زنان و فرزندان خود را نَارًا آتشی

۱۸۵
وَقُودُهَا النَّاسُ که همه از آن آتش و آتش افروزان
مردمانند وَالْحِجَارَةُ و سنکها است یعنی فرزندانرا علم دین و ملت و مسلمانی در آموزانید و ایشانرا
خدادوست و دانا و آخرت دوست از بار براورید نه خوددوست و نادان و حریص و دنیا دوست

کبیره پنجم زنا کردن است و معنی زنا در عرف فقها کویند که ادخال
فرج فی فرج مشتهی طبعا محرما قطعا یعنی بعضی از عورتی در عورتی غایب کردنست که
طبعا وابسته است و قطعا حرام و از زنا شایسته است پس که چنین باشد غلام باری کردن در
زنا داخلست و حد آن حد زنا است بیش شافعی و بیش امام ابوحنیفه حد غلام باری حبس است
و نوعی دیگر از عذابها و چنانک بر فاعل و مفعول غسل واجبست بر فاعل و مفعول حد لازم است
الا اگر مفعول بنده باشد و صاحب اختیار نباشد از نکاه قولا واحدا بر فاعل حد لازم باشد
و بر مفعول حد لازم نباشد که الحدود تندرا بالشبهات و رب العالمین از زنا کردن و علماء ترا
نهی فرموده است و آنرا بکاری زشت و راهی بد خوانده است آنجا که می فرماید وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا
إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا **معنی آیه** وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیکی مکنید و کرد
مگردید الزِّنَا زنا کردن إِنَّهُ بدرستی و راستی که آن کاریست و بوده است فَاحِشَةً
کاری زشت وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی است اما زناکننده اگر حلال نه شیند است حد آن صد
چوبست بر ملا و یک سال از مقام و وطن خود آواره کردن تا ما ذکر صد چوب زدن نص قرآن نست
که خدای گوید الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ و ذکر بر ملا چوب زدن
هم در قرآنست که خدای گوید وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و نباید که چون زانی را حد
زنند کسی برایشان [illegible] رافتی و دلسوزی بود که خدای گوید وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي
دِينِ اللَّهِ و بیش امام ابوحنیفه آواره کردن منسوخ است اما صد چوب بر ملا باقی است و بیش شا فعی

اواره کردن نیز هست حدیثی را که ماخوذ باذ کنیم اما اگر زنا کننده حلال بخشیده است حد آن
سنگساریست چنانکه در احادیث صحاح است که رسول خدا ماعز مالک را و زن غامدیه را
و دیگرانرا سنگسار کرد و چنانکه باتفاق و اجماع مومنان ثابتست **وچنانکه** آیتی
قرانست که قراة آن منسوخ است و حکم آن باقیست و در بعضی مصاحف صحابه مکتوبست الشیخ
والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم و در مبدا اسلام چنان
بودی که اگر زانی حلال بخشیده بودی او را صد چوب بزدندی و پس سنگسار کردندی و در
حدیثست که مرتضی علی کرم الله وجهه روز پنجشنبه زانی را چوب زد و آدینه سنگ
سار کرد حدیثی را که رسول خدا روایت کرده است **حدیث** خذوا عنی خذوا عنی البکر
بالبکر جلد مایة وتغریب عام والثیب بالثیب جلد مایة والرجم اما پیش علما چون حلال بخشیده
است چوب زدن منسوخ است و رجم باقیست و چون حلال نبخشیده است صد چوبست و
یکسال آواره کردن حدیثی دیگر را که در صحیح است **حدیث** که دو مرد تحاکم و داوری
بحضرت مصطفی صلوات الله علیه بردند و یکی گفت یا رسول الله ان ابنی هذا کان عسیفا
علی فلان فزنی بامرأته فاخبرونی ان علی ابنی الرجم فافتدیت منه بمایة شاة وجاریة لی فسالت
اهل العلم فاخبرونی ان علی ابنی جلد مایة وتغریب عام وعلی امرأته الرجم فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اما الغنم والجاریة فرد علیک واما علی ابنک جلد مایة وتغریب عام وامر انیس الاسلمی اغد یا انیس
الی امرأة هذا فان اعترفت فارجمها فغدا انیس الی المرأة فاعترفت فرجمها **معنی حدیث**
آنست که دو مرد تحاکم و داوری بحضرت رسول صلوات الله علیه آوردند یکی از آن دو گفت یا رسول
الله این پسر من فلان کس را مزدور بود و با زن او زنا کرد و مرا گفتند که پسرت را سنگسار باید
کرد و من پسر مرا واخریدم بصد گوسفند و کنیزکی که آن من بود و پس از علما سوال کردم و مرا خبر دادند

که پسرت را صد چوب بر ملا حدست و یکسال آواره کردن و بر آن زن سنگساری واجبست
رسول خدای گفت آنرا که گوسفند و کنیزک از تو است اما پسرت که حلال نبخشیده است حد او صد
چوبست و یکسال آواره کردن و انیس نامی حاضر بود رسول خدای ورا فرمود که برو ای انیس بر آن
زن و سوال کن از وی اگر معترف آید او را سنگسار کن و پس انیس بر آن زن رفت و او اعتراف آورد
و او را سنگسار کرد و این حدیث دلیل امام شافعی است که چون زانی حلال نبخشیده است حد او صد
چوبست بر ملا و یکسال آواره کردن و چون حلال بخشیده است حد او سنگساریست و پس آنکه
حد او عالی بر زنا کننده بدو چیز لازم گردد یا باقرار خود یا بگواهی چهار عدل که از اهل جرا دیدن
باشند و حکایت میل و سرمه دان کنند و همه مثل یکدیگر گواهی دهند پس اگر نه مثل یکدیگر گواهی
دهند بر هر چهار حد بهتان لازم آید یعنی هشتاد چوب بر ملا

فصل

اگر مردی با زنی جهود باشد که زنا کرده باشد پیش شافعی هم سنگسار کردنیست که پیش
شافعی کفار باحکام شریعت مخاطب اند و پیش ابو حنیفه مخاطب نیستند اما شافعی
این حدیث روایت می کند که جهودی دست و روی او سیاه کرده بودند و او را بر خری
بوذند و در بازارگاه مدینه می گردانیدند یعنی زنا کرده است و رسول خدا گفت در کتاب
موسی یعنی توریت حد زنا هم سنگساریست و ایشان بپوشیدند که تحجیم و پس رسول
خدا عالمی از ایشان بخواند که کتاب توریت بهتر از کس میدانست و برو سوگند نهاد که
حد زنا در توریت چیست پس او گفت سنگساریست و لیکن علما ما اجتهاد کردیم از آنکه زنا
بسیار می رود پس چون معروفی زنا کند او را دست و روی سیاه کنیم و بر خر نشانیم و بگردانیم
و او را چون ضعیفی بی نوایی باشد او را سنگسار کنیم و رسول خدا توریت خواست و علما توریت را
حاضر کردانید و ایشان اوراق از وی کردند و دست بر سر آیت رجم می نهادند و پس عبد الله
سلام رضی الله عنه

انجا حاضر بوذ بذان نکاه کرد و بذان جهوذ کفت که دست بر ایت رجم نهاذه بوذ کفت
دست از انجا بر کیر پس که دست بر کرفت فاذا ایة الرجم تلوح راست ایت رجم
بر درخشیذ از میان زرد و کفت یا رسول الله از ایت رجم است پس رسول خذا بفرموذ تا ان
جهوذ را سنکسار کردند و پس رسول خذا کفت اللهم انا اول من احیا سنتک و پیش شافعی
این حدیث را کفار باحکام شرع مخاطب اند

کبیرهٔ ششم

دزدی کردن و در معنی دزدی داخل است مال غیری بر کرفتن که
در عصمت شریعت و در ذمت وامان رسول است یا تصرفی فاسد یا نکار در مال کسی کردن
بی اذن و دستوری شریعت و بی رضای خذاوند مال اکر این تصرفات در مال غیری نهان است
دزدی و خیانت خوانند و اکر اشکار است غارت و راه زدن و مصادره خوانند و هر
یکی جرمی و عقوبتی و جزایی جداکانه هست ان جهانی یا ان جهانی یا هر دو جهانی که هر یک
در جای خوذ کفته اید اما اکر این مال بر کرفته بی اذن و دستوری شرع و بی رضا خذاوند
بنهان بر کرفته است و ان مال دانکی و نیم سرخ است یا دانکی و نیم سرخ می ارزد و از جایی
بر کرفته که فقها انرا حرز مثل خوانند که ما خود یاد کنیم دست بریذن لازم این بعد
از مال ستدن پیش شافعی و اکر مال تلف شده باشد و پیش امام ابو حنیفه و اصحاب و اکر مال
باقی باشد رد کردن و اکر تلف شده باشد ضمان مال بروی نباشد و پیش مالک اکر غنی باشد
ضمان بروی واجب است و اکر فقیر است بروی ضمان نباشد و بدانک فرقی نباشد میان انکه
دزد زن باشد یا مرد یا ازاذ باشد یا بنده اما شرط است که بالغ و عاقل باشد و اورا
در ان مال شبهتی نباشد و از حرز مثل بر کرفته باشد و نصابی باشد یعنی دانکی و نیم سرخ
باشد یا چیزی که دانکی و نیم سرخ ارزد و پیش امام ابو حنیفه نصاب ده درم است چون این

قدر باشد انکاه دست بریذن لازم کردد و پیش مالک نصاب سه درم است و از کردن دست
باید و بریذن یعنی سر دست و پیش بعضی علما از عضد باید بریذن و بدانک اکر کسی دزدی کند
دست راست او باید بریذن و اکر بار دوم دزدی کند پای چپ او باید بریذن از کعب و اکر
بار سوم دزدی کند دست چپ او برند و اکر بار چهارم دزدی کند پای راست او برند
و اکر دیکر دزدی کند او را تعزیر کنند و پیش امام ابو حنیفه و احمد چون دست راست و پای چپ
او برند دیکر دزدی کند بروی قطعی دیکر نباشد و لکن او را تعزیر کنند و بدانک بدین
ترتیب که یاد کردیم بکوئیم اول دست راست برند و در دوم پای چپ و در سوم دست چپ
در چهارم پای راست و جز چنین نشاید که برند تا حدی که اکر کسی را دست راست باید
بریذن و دست چپ ببرند و قاطع داند در حالت بریذن که دست چپ است که می برد
و داند که با بقا یمین نشاید که یسار ببرند بر قاطع قصاص ید واجب باشد اما اکر قاطع
دعوی کند که من نه پنداشتم که دست راست است که می برم ما کوید دانستم که چپ است
اما پنداشتم که چون چپ ببرم قاطع یمین از سارق بیفتد انجا قول قول قاطع باشد با
سوکند و بروی دیت دست چپ سارق واجب نکردد و قطع یمین از سارق بیفتد و واجب باشد
یمین وی بریذن اما اکر سارق را دست راست نباشد بعوض دست راست پای چپ باید
بریذن و بدانک فرقی نباشد میان انکه مال دزدیده طعامی باشد یا مرغی باشد یا چیزی
که در اصل مباح بوذه باشد و پس ملک شده باشد چون هیزم و کیاه و صید و پیش ابو حنیفه
طعام پخته و میوه تر و چیزی که اصل ان مباح بوذه باشد بدزدیدن ان دست بریدن
واجب نکردد و بدزدیدن قران دست بریذن واجب اید و پیش امام ابو حنیفه واجب نباید
و بدزدیدن الات فسق چون چنک و طنبور و مزمار و امثال ان دست بریذن واجب نباید

واگر کسی مالی بدزدد نه از حرز مثل یا مالی از کسی بربایند یا در امانتی خیانتی کند دست بریدن
واجب نیاید واگر مالی بدزدد که او را در آن شبهتی باشد چنانک از مال شریکی چیزی
بدزدد یا از بیت المال یا بنده مال خواجه یا فرزند مال پدر یا مال مادر یا ایشان از فرزند
در این مواضع دست بریدن واجب نیاید اما اگر زن و شوهر مال یکدیگر بدزدند دست بریدن
لازم آید و پیش ابو حنیفه واجب نشود و بدانکه فرقی نباشد میان آنکه در دیوار سوراخ کند
و مال ببرد و میان آنکه بر دیوار فرو رود و قفلی بگشاید یا در آغوش گیرد یا ریسمانی فرو
کند و برکشد اما آنکه گفتیم که دست بریدن آنکه شرط است که مال از حرز مثل
بدزدیده باشد بدانک حرز هر مالی بر عادت مختلف باشد در نگاه داشتن مثلا از مال چنانک
حرز زر و سیم و جامها نفیس صندوق و خزینه باشد اگر از میان سرای و صفه چیزی
از این جنسها بدزدند دست بریدن لازم نیاید که صفه حرز فرش و فراش باشد و صحن
سرای حرز اوانی و اثاث باشد و پایگاه حرز چهارپای و متاع آن باشد و پیش امام ابو حنیفه
آنجا که حرز یک چیز باشد حرز همه چیز باشد و پیش او در حرز مال چه صندوق و خزینه
وچه پایگاه همه یکسان باشد و دلیل و برهان آنکه دست بریدن واجب است دزد را آنست
که رب العالمین میفرماید وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا
مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ **معنی آیه** وَالسَّارِقُ و مرد دزد وَالسَّارِقَةُ
و زن دزد فاقطعوا ببرید ایدیهما دستهای هر دو را جزاءً جزایی و پاداشی بسبب آن فعل
که کرده اند نکالا نکالی و عقوبتی و عذابی من الله از خدای یعنی از حضرت خدا
و بفرمان او والله و خدای سزای پرستش عزیزٌ دشخوار است در اسرار کارها و گفتارهای
او و عقول بشری دشوار رسد و خود همه عقلها نرسد حکیم درستکار و درست گفتار است

مرجه

هر چه او فرماید و هر چه او کند و هر چه او گوید از حکمتها و شفقتها و مصلحتها حیوة دو عالمی
خالی نباشد **حدیث** و نیز در صحیح است که رسول خدا صلوات الله علیه فاطمه مخزومیه را دست
برید بسبب سرنیزه نقره که دزدیده بود و چون رسول خدا بفرمود که از زن دست برند قریش
در کار او غمگین شدند و گفتند که کی باشد که در حق این زن سخنی گوید در حضرت رسول تا
که رسول خدا دست این زن نبرد که او خویش و پیوسته قریش است و عاری و ننگی باشد قریش
را گفتند و خود که یارد گفتن این سخن در حضرت رسول الا اسامة زید که او دوست رسول
است و پس با اسامه گفتند و اسامه در حق این زن شفاعت کرد بر رسول و رسول خدا بخشم آمد
چنانک رنگ روی مبارک او بگشت و گفت یا اسامة أتشفع في حدٍّ من حدود الله **یعنی**
ای اسامه شفاعت می کنی در حدی از حدها خدای و می گفت و از سر خشم باز می گفت و پس نماز
دیگر رسول خدا خطبه کرد و گفت آنانکه پیش از شما بودند بدان هلاک گشتند که چون معروفی
در میان ایشان دزدی کردی او را رها کردندی و چون ضعیفی بی نوایی دزدی کردی او را حد زدندی
و پس سوگند یاد کرد و گفت بدان خدا که در قبضه جان محمد است که اگر بجای این فاطمه مخزومیه
خود فاطمه دختر محمد بودی که من حد خدا بروی براندمی و پس گفت چرا کسی که شفاعت او
حایل و مانع گردد و در پیش حدی از حدها خدا افتد بدرستی و راستی که ضدیی خدا کرده
است در ملک و پادشاهی او و ضدیی خدایی کند اما این حدیث در صحیح مسلم است بدین عبارت
ان قریشا اهمتهم شان المراة المخزومية فقالوا من يكلم فيها رسول الله فقالوا ومن يجترئ
على ذلك الا اسامة بن زيد حب رسول الله فكلموا اسامة فكلم اسامة رسول الله فتلون وجه
رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال يا اسامة أتشفع في حدٍّ من حدود الله ثم خطب بعد العصر وقال
انما اهلك من كان قبلكم انهم اذا سرق فيهم الشريف تركوه واذا سرق فيهم الضعيف اقاموا عليه الحد

باشد
پیش

والذي نفس محمد بيده لو كانت فاطمة بنت محمد لقطعت يدها و برواية ايضا قال من حالت
شفاعته دون حد من حدود الله فقد ضاد الله في ملكه **حديث** و نيز در صحيح است و
رسول خداي گويد لعن الله السارق يسرق البيضة فتقطع يده و يسرق الحبل فتقطع يده
يعني لعنت خداي باد بر دزد و خود در لعنت است چون دزدي آهني بدزدد كما اندك غايه از دزد
و دست او مي برند و ريسماني بدزدد دست او مي برند **حديث** و نيز در صحيح است قطع
رسول الله يد سارق في مجن او قال في جحفة ثمنها ثلثة دراهم **يعني** رسول خدا دست دزدي
ببريد در دزدي سپري كه قيمت آن سه درم نقره بود و اين حديث دليل مالك است **حديث**
و نيز در صحيح است و رسول خداي فرمايد لا قطع الا في ربع دينار او ما قيمته ربع دينار
فصاعدا و اين دليل شافعي است **حديث** و نيز در صحيح است و رسول خداي فرمايد تقي الارض
افلاذ كبدها يوم القيمة كامثال الاسطوان من الذهب و الفضة فيجي السارق و يقول
في هذا قطعت يدي **معني حديث** تقي قي كند و بدر اندازد الارض زمين **افلاذ كبدها**
گوشها جگر خود يعني گنجها يوم القيمة روز قيامت **مثال الاسطوان** مانند ستونها **من الذهب**
از زر **والفضة** و از نقره **فيجي** و مي آيد **السارق** مرد دزد **و يقول** و مي گويد **في هذا** در
و بسبب اين **قطعت يدي** ببريدند دست من و روايتي ديگر نيز گفت **و يجي القاطع و يقول**
هذا قطعت رحمي يعني و مي آيد برنده رحم و مي گويد در اين بسبب اين از رحم بريدم يعني هر كه
بسبب دنياوي در حرب و كار بيني فتاده باشد از زر حرب و تشويه خوار او پشيمان و در عذاب
بي گويد وي گويد من بسبب اين در عذاب افتادم

فصل اما اگر اين مال بر گرفته از
محرز است نه از حرز مثل استر چون كم فضل نيزاز و وجه و برنج بردن بحضرت طعامها تعزير لازم
است و تعزير بر عقوبتي است كمتر از حد اصل و براي امام مجتهد مفوض است تا چه صلحت بيند از حبس و چوب
و دراه

وگفتن هر آنچه دافع آن بيدا از نكار **فصل** و اگر اين مال بر گرفته بي دستوري شريعت
و بي رضاي خداوند بيدا و آشكارا است چون غصب و غاره و مصادره و راه زدن خود را حد بي
و عقوبتي خداگانه هست كه خود كفتن نمايد اما حكم قاطع الطريق آنست كه نظر كنند و ببينند اگر
اين دزد راه زن بر راه زدن روند و مال ببرند و قتل نكنند دستها و پايها ايشان بخلاف ببايد بريد
يعني دست راست و پاي چپ و اين متعين است ببرند و چنين نشايد كه ببرند و اگر اين دزدان
كه بر راه زدن روند و آنكه مال مي ببرند قتل كنند ايشانرا ببايد كشتن و كشته بر او بختن در مانند تا ببينيس
بر يك قول آنست كه سه روز رها كنند همچنان آويخته و پس فرو آرند و بشويند و كفن كنند و بقولي
ديگر ايشانرا بكشند و پس بشويند و در كفن پيچند و بر ايشان نماز كنند و پس بر او برند و رها
كنند تا ببرند و اگر مردمانرا از رنج رسد ايشانرا فرو گيرند و دفن كنند و قولي ديگر هست كه
ايشانرا در بغل افكنند و بر او بزنند و چيزي بر ايشان زنند و بكشند پس اگر نه مال برده باشند
و نه قتل كرده باشند اما راه مخوف مي دارند ايشانرا از آن بقعه بيايد جهانيد و آواره كردن چون
لشكر امام عادل تقاضاي دزدان كنند و بديشان رسند از تقاضاي ايشان و ايشانرا ببايد كشتن تا آنگاه
كه ايشانرا از آن ديار و بقعه بجهانند و آواره كنند و اين كشتن و آويختن و دست و پاي بريدن و
آواره كردن خود رسوائي و عذاب و عقوبت اين جهاني است و ايشانرا در سراي آخرت عذاب عظيم
هست چنانكه رب العالمين در قرآن ياد كرده است انما جزاء الذين يحاربون الله و رسوله و يسعون
في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم و ارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض ذلك لهم
خزي في الدنيا و لهم في الآخرة عذاب عظيم **معني آيه** انما بدرستي و راستي كه جزاء جزا و پاداش
الذين آنكسانيند يحاربون الله كه با خداي تعالي برابر آوردند يعني سر از فرمانها خداي بدر برند و رسوله
و با رسول خدا برابر آوردند يعني سر از فرمان شرع بدر برند فسادا كردن را و يسعون و سعي كوشش نما

فِي الْأَرْضِ فَسَادًا در زمين فساد كردن يعني ۱۹۴

خون ريزند و مال مسلمانان برند أَنْ يُقَتَّلُوا جزاء ايشان انست كشتن باشند او يصلبوا او بس
ازكشتن شان بر او بزند وا نزو او يعني واو است يعني و يصلبوا و اين همچنانست كه خدا در قران
ياد كرده است كه وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ يعني و يزيدون او تقطع تا ببرند ايديهم
وارجلهم دستها و پايها ايشان مِنْ خِلَافٍ برخلاف يكديكر يعني دست راست و پاي جب چون
مال ببرند و خون نريختن و جراحت نكنند او يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ يا ايشان را از ديار و بقعه
و اقليم بجهانند و اواره كنند چون راه مخوف مي دارند و جراحتي نكرده اند و مالي نبرده اند
ذلك لهم انست ايشان را يعني اين كشتن و او يختن و دست و پاي بريدن و اواره كردن خزي
رسوايي و عقوبتي و عذابي في الدنيا درين جهان ولهم و ايشان راست في الاخرة در سراي
آخرت وان جهان عذاب عذابي عظيم بزركوار **حديث** و نيز در صحيح است كه جماعتي از عرب
كه ايشان را وفد عرينه كفتندي بحضرت مصطفى صلوات الله عليه امدند و مسلمان شدند
و هواي مدينه ايشان را نساخت و كو براوردند و رسول خدا ايشان را بيش شتر كله خود فرستاد
تا شير شتر مي خورند و بول از دخو مي ماليدند معالجت را بس ان قوم زماني معالجت
مي كردند و صحت يافتند و بس شفا و ه از اي ايشانرا بر از داشت كه شبانان شتر كله را بكشتند
و كله را براندند و ببردند بس رسول خدا صلوات الله عليه از ان واقعه خبر كردند و رسول خدا
بفرمود تا جماعتي از ياران از بس ايشان تاختند و بديشان رسيدند و ايشان را كرفتند و ايشان
و بس ماندن رسول بر ايشان غالب امدند و ايشان را جمله بكرفتند و بحضرت مصطفى صلوات الله عليه
آوردند و رسول خدا بفرمود تا چشمها ايشان بر آوردند و بروايتي ميخ در چشمها شان كوفتند و دستها
و پايها شان برخلاف يكديكر ببريدند و ايشانرا بر سنكستان مدينه انداختند و تشنكي

و ايشان

بر ايشان غالب امد و فرياد مي كردند و اب مي خواستند و اب شان ندادند تا ان زمان كه از عطش ۱۹۵
بمردند اما جنين كردن و اب نا دادن درين عصر منسوخ است كه مي كويند شتر شبانان كه
را كه رسول و او كاشته بود چشم او مي كندند و اب ندادند ورا و رسول خدا اين بعوض از كرد
اما دست و پا بريدن باقي است **فصل** اما اكر ان مال بر كرفته بيند و اشكارا بر طريق غصب
و غارت است بيش شافعي همچنانست كه حد قاطع الطريق اكر در ان قصد خون ريختن
كرده باشند و بيش امام ابو حنيفه حد آن حد دزدي ست اما ظلم و مصادره جون غوغا باشد
كه از ان دفع ايد دفع ان بر احاد مسلمانان واجب ست با حسن ترو جهي اكر بلطف دفع توان
كرد بعنف نكنند و اكر بفرياد و استغاثت دفع توان كرد بدست نكنند بس اكر باستغاثت
دفع نتوان كرد بدست دفع كنند و اكر بدست دفع نتوان كرد بچوب دفع كنند و اكر بچوب دفع
نتوان كرد بسلاح دفع كنند و در جمله دفع شر و زيان از يكديكر بر احاد مسلمانان واجب ست
يا بدست قدرت يا بزبان نصيحت يا بدل و ياري و نيت و دعا و چون از اين هر سه يكي نيست
ايمان نيست چنانك رسول خدا صلوات الله عليه مي فرمايد **حديث** ما بعث الله من نبي الا كانت
له حواريون و اصحاب يهتدون بهداه و يستنون بسنته ثم يخلف من بعدهم خلوف
يقولون ما لا يفعلون و يفعلون ما لا يؤمرون فمن جاهدهم بيده فهو مؤمن و من جاهدهم
بلسانه فهو مؤمن و من جاهدهم بقلبه فهو مؤمن ليس وراء ذلك مثقال حبة خردل من ايمان

كبيره هفتم

خمر خوردن است و هرچه مستي كند
اكر افرينش خدا باشد و اكر كرده خلق باشد حرامست كه بيغمبر مي فرمايد
حديث كل مسكر حرام يعني هرچه مستي كند حرامست و هر شرابي كه بسياري از مستي كند اندكي
آن تا قطره خمر است حرامست و پليد است و اكر بر جامه افتد نماز نرود و اكر در طعامي افتد

مایع پلید گردد و حرام شود و بر خورنده آن حد لازم است بقول شافعی چهل چوب. بر ملا
و پیش امام ابوحنیفه و قول شافعی هشتاد چوب. بر ملا و آنکه نماز و روزه و طاعت و عبادت
او مقبول حضرت خدا نیست و گواهی او در هیچ حال مسموع و مقبول نیست اگر ولی نکاح است در
نزد قول شافعی و باصح طرایق علما اتقیا آن نکاح درست نیست و اگر داماد است که خمر خواره است
و دختر طفل است قول او حد نکاح درست نیست عدم کفاءت را و بی اعتباری برضا
دختر را و اگر گواهان نکاح اند در حضور ایشان نکاح درست نباشد الا اگر چه ایشان
از صلحا و عدول دو شخص حاضر باشند **فصل** اما اینکه ما یاد کرده ایم که پیش
شافعی زن را بولی حاجت است و چون ولی فاسق است نکاح درست نیست. برهان آن است
که شافعی این حدیث بدلیل آورده که رسول خدا فرموده است حدیث **لا نکاح الا
بولی مرشد و شاهدی عدل** و این لا نکاح پیش شافعی سلب اصل است نه سلب کمال
چنانکه خدای گوید لا ریب فیه و این حدیث را نیز روایت می کند که رسول خدا می فرماید
حدیث **ایما امراة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل فنکاحها باطل فنکاحها باطل
فان استجروا فالسلطان ولی من لا ولی له** و اصحاب شافعی می گویند که بعبارت زن
نکاح منعقد نگردد نه بوکالت و نه بولایت و نه باصالت و نه بوصایت که المراة مسلوبة
العبارة فی عقد النکاح وکالة و اصالة و وصایة اما حکمت آن است که زن را بولی حاجت است
که زن ناقص عقل است و کامل شهوت است. برهان آنکه کمال شهوت دارد آن است که خدا در قرآن
یاد کرده است آنجا که ذکر زانی فرموده است زن بر مرد تقدیم کرده است کما الزانیة والزانی فاجلدوا
و آنجا که ذکر دزدی کرده است مرد در پیش داشته است که والسارق والسارقة و آنکه زن با شهوت
تعلق دارد آنجا زن در پیش داشته است و دزدی بمردی تعلق دارد و دلاوری آنجا مرد در پیش
داشته است

اما برهان نقصان عقل او آن است که رسول خدا گفت **ما رأیت من ناقصات عقل و دین
اذهب للب الرجل الحازم من احدیکن** و زنی سوال کرد که چرا عقل ما ناقص است گفت
از آنکه گواهی دو زن مردی را گیرند و هم آن زن گفت که نقصان دین ما چیست گفت **تقعد
احدیکن شطر الدهر لا تصلی و لا تصوم** یعنی نیمه روزگار شما آن باشد که نماز نکنید و روزه
ندارید یعنی بعلت حیض اما زن پس پیش شافعی زن را بولی حاجت است که چون زن ناقص عقل و
کامل شهوت باشد مبادا که بنقصان عقل و کمال شهوت باختیار خود را در دست مردی افکند
و در حکم او رود و پس او را نه لایق باشد و طلاق در زبان مرد است و سود ندارد پس منبع
فسادها باشد البته بولی حاجت است و ولی مردی باید بالغ عاقل مسلمان آزاد که ولایت
زن طفل و دیوانه و بنده و کافر و فاسق درست نباشد و باید که کامل دین و کامل شفقت باشد
پس کم می باید که این شرایط در ولی باشد و ولی فاسق است و این صفت ندارد و لا بد او در
نباشد که اگر عقلی داشتی لذت حالی را عذاب مآلی اختیار نکردی و شفقت ندارد که آنکه
بر وجود خود مشفق نیست چگونه بر غیری مشفق باشد و برهان آنکه گواهی فاسق درست نیست
در مذهب آن است که گواهان از بهر آن طلب کنند تا اگر از احد الزوجین یکی جحود کند گواه
گواهی دهد بر آنکه فاسق است و بر دین خود امین نیست چگونه بر دنیا غیری امین باشد و آنکه
از خدای نترسد و خمر خورد امکان دارد که از خدای نترسد و دروغ گوید پس گواهی فاسق و
ولایت او درست نیست پیش شافعی و وجود و عدم او یکسان است و بدانکه رب العالمین تحریم
خمر در آیتها قرآن یاد کرده است و خلق را اجتناب از آن بامر حزم فرموده است و باعمال مشرکان
و بت پرستان یاد کرده است و پلیدی عمل شیطان خوانده است و بپرهیز کردن از آن وعده
رستگاری زعفلها داده است آنجا که می فرماید یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب و
الازلام رجس من عمل

الشیطان فاجتنبوه لعلکم

تفلحون **معنی آیه** یا ایها الذین امنوا ای شما که مرا خدای و سزاواری و معبودی و فرمان دهی باور کرده اید و می کنید و تخنها و پیغامها من از رسولان و فرستادگان و پیغامگزاران من باور کرده اید و می کنید انما بدرستی و راستی که الخمر خمر خوردن و المیسر و قمار باختن و الانصاب و سنگها و بتان که بر افرازند اعراض جاهلیت را و الازلام و چوبها که می گردانیدند در میان قوم و بدان قسمت کنند رجس پلیدی است من عمل الشیطان از کار و عمل شیطان فاجتنبوه بپرهیزید و دور شوید لعلکم تا مگر شما تفلحون رستگار آیید از عذابها دو جهانی و عده رستگاری از عذابها دو جهانی بر اجتناب و پرهیزکاری از اینها داده است و بلفظ اجتناب یاد کرده است و اجتناب از جانب است و جانب کنار باشد یعنی باید که مرد در جانبی باشد و خمر در جانبی و بت در جانبی و این از تحریم صریح است و نیز رب العالمین در تحریم خمر می فرماید قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم **معنی آیه** قل بگوی ای رسول انما بدرستی و راستی که حرم حرام کردانیده است ربی خداوند و دارنده و پرورد گار من الفواحش زشتیها و کارها و حالها زشت ما ظهر منها الخ از اعضا ظاهر می گردد یعنی اعمال بد و اقوال بد چون خمر خوردن و دزدی و قتل و دروغ و غیبت و بهتان و امثال این و ما بطن الخ در نفسها پنهان می باشد یعنی اخلاق و احوال بد چون کبر و عجب و حرص و حقد و سوء الظن و بخل و حسد و امثال این و الاثم خمر و بعضی مفسران آورده اند که نام اثم در این آیت نام خمر است و عرب در اشعار خود آورده اند در این یعنی **شعر**

شربت الاثم حتی ضل عقلی
کذاک الاثم یذهب بالعقول

و هم عرب گوید در این یعنی **شرب الاثم بالصاع جهارا**
وتری المسک بیننا مستعارا و نیز رب العالمین جای دیگر در قرآن حرام کردانید از خمر نموده است

الذین یتبعون الرسول النبی الامی

الی قوله تعالی و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث **معنی** رسول پیغمبری نا خواننده و نا نویسنده همه دانند که امر معروف می فرماید ایشان را و نهی منکر می کند و هرچه پاک و حلال است بر ایشان حلال می کند و هرچه پلید است بر ایشان حرام می کند و خمر مادر همه پلیدیها است و از اینجا است که ام الخبائث می خوانند و رسول خدا صلوات الله علیه در خمر شش کس را لعنت کرده است و حدیث در صحیح است حدیث **لعن الله شارب الخمر و عاصرها و بایعها و شاربها و حاملها و المحمولة الیه** یعنی لعنت خدا باد و خود در لعنت است خورنده خمر و فشارنده خمر و فروشنده خمر و خرنده خمر و برگیرنده خمر و آنکس که خمر پیش او برند و بروایتی دیگر گفت و اکل ثمنها یعنی و خورنده بها خمر اما آنکس که خمر میخورد و آنکه در لعنت خدا است او را حد واجب است و اینها دیگر در لعنت اند از آنکه عون بر معصیت است و عون بر معصیت عین معصیت است **قال الله تعالی** و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان **حدیث** و نیز در صحیح مسلم است و رسول خدا می فرماید **من شرب الخمر کان حقا علی الله ان یسقیه من طینة الخبال قیل یا رسول الله و ما طینة الخبال قال عصارة اهل النار** یعنی حدیث است که هر آنکس که خمر را خورد حقست بر خدا یعنی درست است از خدا که اینه او را خورد او دهند طینة الخبال گفتند یا رسول الله طینة الخبال چیست قال گفت خونابه که از دوزخیان برود و در این یعنی احادیث بسیار آمده است یعنی در صحاح و بعضی در مسانید چنانکه از رسول روایت است که خمر خواره را روز قیامت سیاه روی و ازرق چشم و زشت خلقت بر انگیزانند و دیگر روایت است که خمر خواره هر شب عروس شیطان باشد و دیو با او صحبت کند که **یا تعروسا للشیطان** و در این یعنی احادیث بسیار آمده است **فصل**

و بدانکه از خمر تا شرابها دیگر که سکر دارد دیک فرق است و آن است که هر که خمر خورد و اعتقاد دارد

که حرام است فاسق است و بروی حد واجب است واگر با اعتقاد آن خورد که حلال است باجماع و
اتفاق امت مسلمانان کافر است و خون و مالش مباح است و شرابهاء دیگر که سکر آورد چون
با اعتقاد آن خورند که حرام است خورنده آن فاسق است و بروی حد واجب است اما اگر با اعتقاد
آن خورند که حلال است کافر نباشد از آنکه در جمله مسکرات شبهتی هست که در خمر نیست
اکنون بدانکه هر مسلمانی بالغ عاقل مختار داننده تحریم خمر که بی عذری شرعی خمر باز خورد فاسق
و عاصی باشد و بروی حد لازم است مادام که اعتقاد دارد که حرام است اما آنچه گفتیم مسلمانی
احتراز کردیم از کافر ذمی که ایشان چون خمر خورند حد واجب نشود اما عاقل و بالغ
احتراز کردیم از کودک و دیوانه که ایشان مکلف و مخاطب نیستند اما مختار احتراز کردیم
یعنی اگر کسی را باکراه و اجبار بر آن دارند یعنی ظالمی قاهری او را تخویف کند بقتل یا بضرب یا مصادره
و داند که اگر باز نخورد با وی آن چیز خواهد کرد و از بیم آن خمر باز خورد بروی حد واجب نگردد
بخلاف زنا کردن که اگر کسی را اکراه کنند بر زنا کردن و زنا کند بروی حد لازم باشد اگرچه
مکره باشد اما عالم بتحریم خمر احتراز کردیم از کسی که قریب العهد باشد بمسلمانی و بروی روشن نه
باشد که در اسلام خمر حرام است چون خمر خورد بروی حد لازم نباشد و همچنین کسی که خمر باز خورد و
نداند که خمر است و پندارد که شرابی دیگر است و پس از خوردن بداند که خمر بوده بروی حد واجب
نگردد اما بی عذر شرعی از بهر آن گفتیم که اگر کسی نان خورد و لقمه در گلوی وی بماند بیم هلاک
باشد و پیش وی آب نباشد و آن ممکنت نیست که بطلب آب رود و خمر حاضر است اگر آن مقدار
باز خورد که بدان آن لقمه فرو برد رخصت است و بروی حد لازم نگردد اما در حال تشنگی که کسی بغایت
تشنه باشد و بیم هلاک باشد و آب نباشد و خمر باشد بعضی از علما جایز داشته اند بی
ضرورتی خمر باز خوردن دفع تشنگی او و بعضی روا نداشته اند که یعنی خمر دفع تشنگی نباشد بلکه

تشنگی زیادت گرداند و بدانکه اگر کسی بیمار باشد و او را علتی باشد که اطبا معتمد حاذق گویند که
مداوات خمر است روا نباشد که خمر خورد از آنکه رسول خدا فرموده است ان الله تعالی لم یجعل
شفاءکم فیما حرم علیکم که اگر خمر خوردن علت جسم زایل گردد و برخیزد علت دل بنشیند
و اگر علت بیرونی زایل گردد علتی اندرونی حاصل گردد اما اگر گویند مداوات این علت آنست که بول الاغ
خوردن روا است که باز خورد و همچنین مداوات کردن بچیزها نجس چون معجونی که در آن خمر نیز باشد
یا گوشت مار یا گوشت سرطان چون اطبا معتمد گویند غیر این مداوات دیگر نیست روا است

فصل

چون این معلوم شد بدانکه اگر کسی که خمر خورد انگاه بروی حد واجب گردد که گوید من خمر خورده ام
یا فلان شراب مسکر خورده ام یا دو کس از اهل شهادت بروی گواهی دهند و بمجرد آنکه بوی خمر از وی
یا از دهن وی آید بحد واجب نگردد و چون خود معترف شود یا دو کس از اهل شهادت بروی گواهی دهند
و امام خواهد که بروی حد براند باید که او را چوبی زنند که بغایت خشک باشد که اندام را ریش گرداند
ضع و نیز چوبی نزنند که بغایت تر باشد که خود او را بدرد بیارد بلکه چوبی میانه باید زد و بر یک عضو
نباید زد بلکه پراکنده زنند و بر مقتل گاه نباید زد چون پهلو او سینه و فرج که بیم هلاک باشد
و بروی نزنند که جای شریف است و بر سر شاید که زنند و پیش ابو حنیفه هم نشاید و چون زنند دستش
نبندند و بروی در نیفکنند و مردان ایستاده باشد بزنند و اگر زنی باشد او را نشانده زنند و جامه
در وی بپیچند تا اندام وی منکشف نشود و زخمی که زنند بغایت سخت نزنند و دست بالا سر نبرند
و بقولی چهل بیش نباید زد و بقولی دیگر پیش ابوحنیفه هشتاد چوب بباید زد و اتفاق است بر ملا
چوب زدن و روا نباشد که این چوب هشتادگانه یا چهلگانه بهشتاد روز یا بچهل روز بزنند اما اگر
در یک روز بدو دفعت بزنند روا باشد و اگر بحد و زیر حد هلاک گردد بقولی هیچ چیز لازم نگردد هم چون
کسی که در زیر حد زنا یا قذف هلاک گردد و بقولی دیگر دیت واجب آید بر عاقله امام و بقولی دیگر از بیت
المال اه

کبیرهٔ هشتم

قذف محصنات است یعنی پاکان
و پارسایان را بپلیدی و ناپارسایی یاد کردن چنانک پارسایی را ناپارسا خواندن یا حلال
زاده را حرام زاده خواندن هشتاد چوب لازم آید برملا و گواهی ایشان قبول ناکردن در
هیچ چیز بقولی هرگز و بقولی دیگر بعد از توبت و اصلاح گواهی ایشان قبول باید کرد در رب
العالمین میفرماید والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة
ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئك هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان
الله غفور رحیم **معنی آیه** والذین وانکسانی که برمی‌زنند یعنی تهمت میزنند بپلیدی
ناپارسایی المحصنات پاکان و پارسایان را ثم پس لم یاتوا نیاورند بدان سخن باربعة شهداء
چهار گواه که در شریعت گواهی ایشان معتبر باشد و آن شرایط که صحت عدالت و شهادتست
در ایشان موجود باشد و مأخوذ یاد کنیم فاجلدوهم بزنید ایشان را ثمانین جلدة هشتاد
چوب برملا ولا تقبلوا و قبول مکنید لهم ایشان را شهادة هیچ گواهی در هیچ چیز ابدا
هرگز واولئك هم و ایشان اند ایشان الفاسقون بیرون شدگان از بعضی فرمانها خدا الا
الذین الا آنکسانی تابوا که توبت کنند یعنی شرمسار شوند از کلمه هرگز نگویند من بعد ذلك پس
از آنکه گفته باشند واصلحوا و اصلاح کنند یعنی خود را بدروغ زن بینند از آنجا که
گفته باشند و حلالی خواهند فان الله پس بدرستی و راستی که خدای سزای پرستش
غفور همه آمرز و بسیار آمرز و همیشه آمرز است رحیم مهربان و رحمت کن و کمال بخشایشست بعد
از توبت و اصلاح اما در صحت گواهی ایشان در شریعت دو قولی است قولی آنست که هرگز قبول
نباید کرد گواهی ایشان اگرچه توبت کنند اتباع لفظ آیت را که خدای گوید ولا تقبلوا لهم شهادة
ابدا بلفظ ابد یاد کرده است و بقولی دیگر بعد از توبت و اصلاح گواهی قبول باید کرد این دیگر را که
فرموده است

الا الذین تابوا

یعنی چون بعد از توبت و اصلاح ذکر مغفرت
ورحمت کرده است گواهی نیز قبول باید کرد پس اگر این فحش و بهتان که بگوید نه زنا
باشد بلکه جرمی دیگر باشد چنانک اضافت دزدی یا خیانت یا بدعت و ضلالت یا
ظلمی و نسبتی با کسی کند و آن چیز دزدی نباشد اینجا تعزیر لازم آید و تعزیر عقوبتی باشد کمتر
از حد اصل و آن برای به مجتهد و خلفا عادل از زمان مفوض است تا چه مصلحت بینند و چند مصلحت
بینند چنانک گفته اید **فصل** و بدانک اگر دو مرد بر چیزی گواهی دهند و قاضی
بآن بر آن حکم کند پس از گواهان هر دو از گواهی دادن باز آیند و خود را تکذیب کنند
و اعتراف آورند که ما این گواهی بدروغ داده‌ایم بقصد تا باری فلان کس را مواخذت و عقوبت
کنند اکنون اگر بقصاص گواهی داده باشند در نفس یا طرفی قصاص رانده باشد یا در حد زنی گواهی
داده باشند چهار مرد و محدود هلاک شده باشد بر گواهان قصاص واجب بود مادام که بقصد
داده باشند اما اگر گواهان گویند که ما را سهو افتاد و او را بدیگری غلط کردیم اینجا
قصاص لازم نیاید بلکه دیت واجب بود بر عاقله گواهان اگر عاقله ایشان تصدیق ایشان
کنند در آن گفت و اگر عاقله ایشان را تکذیب کنند دیت بر ایشان باشد نه بر عاقله
و عاقله عبارتست از عصبات غیر از پدر و فرزند و اگر این گواهی دهند که فلان شخص زن خود را
طلاق داده و قاضی حکم کند بر وقوع طلاق پس رجوع کنند و خود را تکذیب کنند طلاق
افتاده بر نخیزد و لیکن بر گواهان واجب باشد که مهر المثل آن زن بشوهر رد دهند و همچنین
اگر گواهی دهند که فلان شخص فلان بنده خود را آزاد کرد و قاضی بر آن حکم کند بنده آزاد
گردد پس اگر گواهان رجوع کنند آزادی بنده باطل نگردد یعنی دیگر بنده نخواهد گشت
اما بر گواهان واجب باشد که بها بنده بسید وی دهند و اگر گواهی دهند که فلان کس را

صد دینار بر فلان است و قاضی حکم کند و صد دینار از مدعی علیه بستانند و بمدعی دهد پس
گواهان از گواهی باز آیند آنچه زر از مدعی باز نستانند و ضمان صد دینار بر گواهان باشد
بقول اصح شافعی و بمذهب ابو حنیفه نشاید که کسی بر چیزی گواهی دهد الا بعد از علم و دانش
و علم و دانش بر سه قسم است قسمی آنست که تا بچشم نبینند نشاید که گواهی دهند چون گواهی دادن
بر قتل و اتلاف مال و قسم دوم آنست که تا بچشم نبینند و بگوش نشنوند نشاید که بر آن
گواهی دهند چون گواهی دادن بر خرید و فروخت و معاملات و قسم سوم آنست که بسماع شاید
که گواهی دهد چون گواهی دادن بر نسب چنانکه کسی چندین مدت باشد که از مردم می
شنود که فلان کس پسر فلان است یا فلان زن دختر فلان است و همچنین اگر کسی مدت مدید
ملکی در دست کسی بیند که وی در آن تصرف می کند بی منازعی روا باشد که گواهی دهد که ملک
وی است اکنون بدانکه شرط شهادت آنست که مرد مسلمان باشد و عاقل باشد و بالغ باشد
و آزاد باشد و متورع و پارسا باشد و صاحب مروت باشد و متهم نباشد یعنی گواهی
کافر و جهود و فاسق و دیوانه و بنده مسموع نباشد و همچنین آنکس که صاحب مروت
نباشد یعنی ادب النفس ندارد در سیرت و عشرت و عادت و امثال خود در حرکات
و سکنات و لباس و سخن گفتن پس آنکه گواهی قوال و سرودگوی و دف زن و پیشه زن و
رقاص مسموع نیست الا اگر احیانا با خود بیتی گوید یا رقصی کند مادام که بر آن مداومت ننماید
و گواهی دادن کسی که در گواهی دادن متهم باشد مسموع نباشد چون کسی که بر چیزی گواهی دهد
که از آن نفعی بوی باز گردد یا شری از وی مندفع گردد

کبیره دهم
قمار باختن است و آن را در لغت عرب و در شریعت میسر خوانند و هر کاری
و هر بازی و هر مواضعه نه شرعی که مردم میان یکدیگر بنهند تا بدان چیزی از یکدیگر

ببرند یا زیانی مالی یا نفعی برسد و نفسها در کردن آن راغب است و در غرامت دادن آن کاره
است قمار خوانند و میسر خوانند کبیره است و حرام است کردن آن و باختن آن و بر ساختن
و هر آن مالی که بدان بدست آورند هم چنین حرام است و حلال داشتن آن کفر است و حرام داشتن
و کردن آن کار فسق است و معصیت است تا گرو نهادن نیز حرام است الا گرو نهادن در چیز
هر یک بسه شرط که ماخوذ یا در کتب شرایط ملکی اسب دوانیدن است یا شتر دوانیدن
و در تیر انداختن و رب العالمین در قرآن قمار باختن با عمل مشرکان و بت پرستان یاد
کرده است و بکار و عمل شیطان خوانده است و پرهیز کردن از آن را مر جزم فرموده است و بر
پرهیز کردن از آن وعده رستگاری از عذابها دو عالمی داده است آنجا که می فرماید یا ایها الذین
آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و
نیز اثم و بزه که در قمار باختن است بکبیره خوانده است و با کبیر خوانده است آنجا که یاد
کرده است یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما

معنی آیه
یسئلونک از تو سوال کنند ای رسول عن الخمر از خمر خوردن و المیسر
و قمار باختن قل بگو ای رسول فیهما در آن هر دو اثم کبیر گناهی بزرگ است و منافع للناس
و سودی چند است مردمان را و اثمهما و بزه از هر دو اکبر بزرگتر است من نفعهما از سود آن
هر دو یعنی سود آن دنیاوی است و بجسم و تن تعلق دارد و زیان آن جهانی است و بروح و جان
و بدل و ایمان تعلق دارد و جای دیگر یاد کرده است انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم
العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون

یعنی
دیو میخواهد که بسبب خمر خوردن و قمار باختن در میان شما و کینه دشمنایگی و کین و اید یکدیگر
و شما را پر کرداند و مشغول گرداند از یاد خدا و از نماز کردن شما از اینها توبه خواهید کرد و از آن

واخواهید ایستاد و چون رسول خدا این آیت برو باز خواند عمر رضی الله عنه گفت انتهینا
انتهینا یا ربّنا یعنی وا ایستادیم و توبت کردیم و در نرد باختن خاص حدیثی آمده است
اگرچه نه بگرو زنند و حدیث در صحیح است حدیث من لعب بالنردشیر فهو کمن غمس
یده فی لحم الخنزیر ودمه یعنی هر آنکس که نرد بازد همچنانست که گویی دست در گوشت و
خون خوک نهاده است

فصل

و بدانکه همه گروها که نهند در شریعت حرامست
و قمار است الا گرو نهادن بدو چیز که از در شریعت حلال و مباح است اول گرو نهادن
در اسب دوانیدن و شتر دوانیدن بشرط آنکه مرد سوار باشد و علم از کار داند یعنی مال هیچ معلوم
باشد و اسبان و شتران از جانبین در قوت یکسان نباشند و معین باشند و ابتدا و انتهای میدان
باشد و عوض ایشان از خدا بر آ باشد و محلل در میان نباشد دوم گرو نهادن در تیر انداختن
همچنینکه گفتیم و در تیر انداختن اگر شرط کنند که هرکه خواهد کمان بدل کند روا باشد و اگر
کمان بشکند روا باشد که کمانی دیگر برگیرد اما اگر در مرکب دوانیدن شرط کنند که هرکه
خواهد مرکب بدل کند روا نباشد و اگر مرکب یکی هلاک گردد عقد برخیزد و بدانکه گرو نهادن
با سب تاختن و تیر انداختن بر سه گونه است دو حلالست و یکی حرام اما آن دو نوع که حلالست
نوع اول آنکه مال غیری باشد نه از ایشان که تیر اندازند یا اسب تازند چنانکه
یکی گوید دو مرد سوار را که شما هر دو اسب بدوانید تا فلان جای هرکه سبق برد من دیناری
بوی دهم پس ایشان بدوانند هرکه سبق برد دیناری از آن او باشد و آن بروی حلال باشد
و در پیشی گرفتن اعتبار با خرمیدان باشد نه در اول و نه در میان و اگر یکی در میان میدان
در پیش افتد و آن دیگر با خرمیدان ظفر او را باشد که با خرمیدان در پیش افتد و اعتبار
بکتف شتران باشد اگر مرکوب شتر باشد و اگر مرکوب اسب باشد اعتبار بگردن اسب باشد

چون

بدیناری اید

چون بعضی از گردن یک اسب در پیش افتد ظفر او را باشد و در تیر انداختن همچنین اگر یکی
گوید دو مرد تیر انداز را که شما هر یک ده تیر بیندازید هرکه از شما پنج بر نشانه زند من پنج
دینار بوی دهم روا باشد و شرط آنست که بدید کنند که بعد چند تیر بیندازند و چند بر نشانه
نوع دوم آنست که مال از یکی از سواران باشد نه از یک جانب مثلا دو تن گویند ما هر دو اسب
بدوانیم تا فلان جای اگر تو در پیش افتی من چندین بدهم و اگر من در پیش افتم بر تو هیچ نباشد
یا در تیر انداختن گویند هر یک ده تیر بیندازیم اگر تو پنج بر نشانه زنی من ده دیناری بدهم و اگر
من زنم تو هیچ مده این چنین هم رواست و درست باشد پس اگر دست او را باشد که مال بر خود
گرفته است هیچ ندهد و اگر دست آن دیگر را باشد مال بستاند و بروی حلال باشد اما آن
نوع که حرامست آنست که مال از هر دو جانب باشد چنانکه سواران یکدیگر را گویند اگر تو در پیش
افتی من ده دیناری بدهم و اگر من در پیش افتم تو ده دیناری بمن ده و بر این قرار افتد و در تیر انداختن
همچنین شرط کنند که اگر تو از ده پنج بر نشانه زنی من ده دینار بدهم و اگر من زنم تو بده و بر این قرار
افتد این روا نیست و قمارست و کبیره است و هرچه بدان بستانند مظلمه باشد اما اگر در این صورت
سیمی در میان آورند بدان شرط که اگر او پیشی گیرد زر دو دیناره بستاند و اگر بماند هیچ ندهد
رواست و درست باشد و آن کس را محلل خوانند از بهر آنکه مال بسبب او حلال می‌شود و اگر ده تن
باشند یا زیادت یک محلل در میان ایشان باشد کفایت باشد و اسب محلل باید که بقوت هم
چون اسب ایشان باشد پس اگر محلل سبق برد بر ایشان و ایشان هم باشند یا از پس یکدیگر باشند
زر دو دیناره واجب باشد که محلل دهند و اگر ایشان هر دو سبق برند بر محلل نظر کنیم اگر هر دو
هم با خرمیدان رسند معا معا بر هیچ یک هیچ چیز واجب نگردد و اگر از ایشان هر دو یکی بر یکی
سابق گردند بر آن یکی که واپس افتاده است واجب باشد که زر یک دیناره بدان سابق
دهد

است
و اگر محلل یا یکی از ایشان از هر دو بسو میاید زر ستاند و از دو یکی و ابس ماند هر زن کسی که وا پس مانده
زر بکذارد بیاره واجب است که با ایشان هر دو دهد و اگر محلل در میان نباشد بر آنکس که از پس
محلل است مال مسمی واجب است که بدان کس دهد که بر محلل سابق است و حکم تیراندازی هم برین
قیاس می کند که گفتیم

کبیره دهم

ربا دادن استدن و معنی
ربا در لغت عرب زیادتی است و در شریعت مالی بقرض بدادن است و زیادت ستدن از آن
که بداده باشد و ستدن آن انواع است و اقسام و ما از قسم یاد خواهیم کرد که باتفاق
علما از ربا است و حرام است و بدانکه هر قرضی و وامی که سودی بدهند آورد مالی یا منفعتی
اندک یا بسیار از ربا است و حرامست تا میزری که بکرو کنند و بکرو ماوه برند یا انگشتری
که بکرو کنند و در انگشت کند ربا است از آنکه رسول خدا صلوات الله علیه می فرماید حدیث
کل قرض جر منفعة فهو ربوا یعنی هر قرضی که سودی بدهند آورد ربا است و در ربا بچهار
کس نص رسول بلعنت آمد دهنده و ستاننده و گواه و نویسنده چنانکه فرموده است حدیث
لعن الله آکل الربوا و موکله و شاهدها و کاتبها و دو کس دیگر بقیاس بهم بزه کارانند
قاضی که داند که آن ربا است و بران حکم کند و مفتی که داند و بران فتوی دهد و بحجت آنکه
از آنکه عون بر معصیت است والعون علی المعصیة معصیة قال الله جل جلاله و تعاونوا
علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و بدانکه چنانکه ربا دادن و ستدن
حرام است خوردن آن هم حرام است اگر چه خورنده از آن مال زکات رنکند و خدای تعالی
از خوردن آن مومنان را نهی فرموده است که یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا الربوا اضعافا مضاعفة
واتقوا الله لعلکم تفلحون معنی آیه یا ایها الذین آمنوا ای شما که سر از خدایی و سزاواری
و معبودی و فرمان دهی با ور کرده اید و می گروید و سخنها و پیغامهای او رسولان و فرستادگان

و پیغا

سود
و پیغامگزاران من باور کرده اید لا تاکلوا مخورید الربوا مال ربا اضعافا مضاعفة سود در
فزوده زیادت بر زیاده کرده واتقوا الله و بترسید از خدا و سیاستها و عقوبتها و دو جهانی او
و بپرهیزید از خوردن لعلکم تا مگر شما تفلحون رستگار باشید از عذابها دو جهانی و وعده رستگاری
بر ناخوردن مال ربا داده است و نیز رب العالمین جل جلاله مثلی زده است در قرآن ربا خوارانرا
تا از کسانی کنشان دیو در اندرون رود و بدیشان بپیوندد و در دست و پای و لکدکوب دیو افتند
و ایشانرا از این جانب بدان جانب و از این سو بدان سو می اندازد و می آورد و بی بردی اختیار او
چنانکه یاد کرده است الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک
بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا واحل الله البیع وحرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی
فله ما سلف وامره الی الله ومن عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یمحق الله الربوا ویربی
الصدقات والله لا یحب کل کفار اثیم معنی آیه الذین آنکسانی یاکلون که می خورند الربوا
مال ربا لا یقومون برنخیزند در آن جهان الا کما یقوم مگر همچنانک یقوم برخیزد الذی آنکسی یتخبطه
الشیطان که دیو در اندرون او رود و بدو پیوندد و در دست و پای و لکدکوب و پای مال دیو
افتد من المس از سود زدیو او را ذلک بانهم این بدان سبب است که ایشان قالوا گفتند از سر
بنادانی که داشتند انما البیع که خرید و فروخت و بیع و شری که خدای تعالی حلال کرده است
مثل الربوا مانند ربا است که ایشان بقیاسات عقل حلال می کنند بجهت آنکه ایشان می پندارند
واحل الله البیع و خدای تعالی بیع و شری و خرید و فروخت حلال کرده است و حرم الربوا
و ربا حرام کرده است یعنی حرام آنست که خدا حرام کرده است و حلال آنست که خدا حلال
کرده است قیاسات عقلی را در امور مناهی شرعی مدخلی ندارد فمن جاءه پس هر آنکس که آمد است
و پیوسته است بدو موعظة موعظتی و اندرزی و نصیحتی من ربه از پروردگار او بزبان

فَانْتَهَى فَلَهُ

رسولان پیغام گزاران او وبس وا ایستاد وازان توبت کرد
اورا است مَا سَلَفَ آنچه گذشته است پیش ازین ... ناد نی وعفو است اورا بعد ازرد مظله
وَامْرُهُ اِلَى اللّٰه وکار او وا خدا است وَمَنْ عَادَ وهرکه وا سر کار رفت یعنی ربا دادن بر
آنک نیک است ودادنی است وحلال دارد یعنی وَمَنْ عَادَ مُسْتَحِلًّا فَاُولٰئِكَ پس ایشانند اَصْحَابُ
النَّار که اهل دوزخ اند وهم صحبتان یکدیگرانند درآتش هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وایشان درآن
آتش جاویدانند جاویدانند با کافران ومشرکان یعنی اگر توبت بکنند ازان ومظله وا ندهند وحرام
حلال دارند يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا خدای تعالی محو ونیست گرداند مال ربا بدست آورده وتمتع
وبرخورداری ازان ندهد وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ ومال صدقه داده بپروراند وبیفزایاند واگر
خود برابر دانه خرما باشد کوهی گرداند چنانک در صحیح است ورسول خدا می فرماید حدیث مَنْ
تصدق بعدل تمرة من كسب طيب ولا يصعد الى الله تبارك وتعالى الا الطيب فان الله تبارك
وتعالى يتقبلها بيمينه جل جلاله ثم يربيها كما يربي احدكم فلوه حتى يكون مثل الجبل او قال مثل
احد ثُمَّ قَرَأَ يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ اَثِيمٍ معنی حدیث
مَنْ تَصَدَّقَ هر آنکس که بصدقه دهد بِعَدْلِ تَمْرَةٍ برابر خرمایی یعنی اگر خود دانه خرما باشد
که بدهد مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ از کسبی پاک وحلال وَلَا يَصْعَدُ اِلَى اللّٰه وخود برخدای نرود وراه
یا لا نرود یعنی خدای تعالی نپذیرد وقبول نکند اِلَّا الطَّيِّبُ الا مالی حلال پاک فَاِنَّ اللّٰهَ پس
بدرستی وراستی که خدای سزای پرستش يَتَقَبَّلُهَا آن صدقه پاک حلال قبول کند وبپذیرد
بِيَمِينِهِ بدان صفت که اورا است که آنرا یمین خوانند جل جلاله ثُمَّ يُرَبِّيهَا وپس بپروراند آنرا
كَمَا يُرَبِّي همچنانک بپرورد اَحَدُكُمْ یکی از شما فَلُوَّهُ بچه اسب حَتَّى يَكُونَ تا باشد آن صدقه
مِثْلَ الْجَبَلِ مثل ومانند کوهی اَوْ قَالَ گفت مِثْلَ اُحُدٍ مانند کوه احد ودر ترازوی حسنات آنکس نهند

ثُمَّ قَرَأَ يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا

وپس بخواند این آیه که خدای می فرماید
وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ خدای تعالی محو ونیست گرداند مال ربا داده آورده واگر خود چندکوهی
باشد کاهی گرداند ومال صدقه داده بیفزاید وبپروراند واگرچه چند دانه خرما است کوهی
گرداند وَاللّٰهُ وخدای سزای پرستش لَا يُحِبُّ دوست نمی دارد كُلَّ كَفَّارٍ هر ناسپاس نعمتی وهر ناشاکری
که مال نه بفرمان دارد ونه بفرمان خرج کند وتصرف دران کند اَثِيمٍ هر گناه کاری بزه کاری
بزرگ رب العالمین می فرماید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَاِنْ لَمْ
تَفْعَلُوا فَاْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ اَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ وَ
اِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلَى مَيْسَرَةٍ وَاَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ
فِيهِ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ معنی آیه يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای شما که مرا
بخدایی وسزاواری معبودی وفرمان دهی باور داشته اید وگرویده اید وسخنها وپیغامهای من از
رسولان وفرستادگان وپیغام گزاران من باور کرده اید ومی کنید اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید وخود نگه دارید
از خدای وسیاستها وعقوبتها در جهانی او وَذَرُوا ورها کنید ودست بدارید مَا بَقِيَ آنچه مانده
است مِنَ الرِّبٰوا از مال ربا یعنی ناستده ستانید وان ستده واده ورد کنید اِنْ كُنْتُمْ اگر
هستید شما مُؤْمِنِينَ مومنان وباور کنندگان وبراست دارندگان پیغمبران وپیغام گزاران و
پیغام رب العالمین فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید آنچه ما فرموده ایم ومی فرماییم یعنی وا ایستادن
از ربا خوردن وحلال داشتن فَاْذَنُوا بدانید واگاه وباخبر باشید بِحَرْبٍ بجنگی ومحاربه مِنَ اللّٰه
از خدای یعنی بدانید که خدا در جنگ شما است وَرَسُولِهِ وبدانید که رسول خدای در جنگ شما است
تا از عمل کنید وتوبت نکنید وهر آنکس که خدا ورسول در جنگ او است خود ومال او وهر آنچه اورا است
در دو جهان بر خطر وهلاک وتلف است وَاِنْ تُبْتُمْ واگر توبت کرده اید وتوبت می کنید فَلَكُمْ
شما را است

رُؤُسُ اَمْوَالِكُمْ راس مال شما یعنی اصل از مال که بداده
باشید واستانید یعنی دیناری دیناری لا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم کنید وزیادت ستانید ولا تُظْلَمُونَ
ونه بر شما ظلم کنند وکم وادهند یعنی انجه بداده باشید واستانید دیناری دیناری نه زیادت
ونه نقصان وان کان ذو عسرة واکر این کس که سلم ازو خریده است غله ندارد که بدهد یا زر ندارد
که وادهد ودرویش شده است فَنَظِرَةٌ اورا مهلت دهند وتاخیر او کنند الی میسرة تا انکاه
که توانکر وفراخ دست کردد وان تصدقوا واکر خود بصدقه دهید ورا وازسر بر خیزند خَیْرٌ
لَکُمْ ان بهتر ونیکوتر است یعنی نه همه جیزاست که شما را درین جهان بکار اید وَاتَّقُوا یَوْمًا
وبترسید ازان روزی ترجعون فیه که شما را مراجعت باشد دران روز الی الله واخرت
خدا ثم توفی وپس تمام داده شود وتمام رسانید ایدجزا وپاداش کل نفس هر نفسی را ما کسبت
انجه کسب کرده باشند وهم لا یُظْلَمُونَ ونه ایشان در جزا ستدن مظلوم باشند ونه ماکه خدا ایم
در جزا دادن ایشان ظالم باشیم

فَصْلٌ

اما بدانکه انچ ما یاد کردیم که یعنی ربا
مالی مخصوص بقرض دادنست وزیادت تر از انجه داده باشند واستدن نه همه مالی بلکه
بعضی از اموال جنانک عباده صامت رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا می فرماید
حدیث لا تبیعوا الذهب بالذهب ولا الفضة بالفضة ولا البر بالبر ولا الشعیر بالشعیر
ولا التمر بالتمر ولا الملح بالملح الا یدا بید عینًا بعین سوا بسوا فمن زاد او ازداد فهو ربا ولکن
بیعوا الذهب بالفضة والفضة بالذهب والبر بالشعیر والشعیر بالبر والتمر بالملح والملح
بالتمر یدا بید کیف شئتم **معنی حدیث** انست که رسول خدا می فرماید مفروشید
زر بزر ونقره بنقره وکندم بکندم وجو بجو وخرما بخرما ونمک بنمک الا دست بدست عین
بعین برابر ببرابر هر که بران بیفزاید ربا است ولیکن بفروشید زر بنقره ونقره بزر وکندم

بجو

بجو وجو بکندم وخرما بنمک ونمک بخرما دست بدست جنانک خواهید اما مراد انک رسول فرموده است
که یدا بید یعنی دست بدست قبض کردن هر دو عوض است در مجلس عقد که اکر پیش از قبض عوض
از یکدیکر جدا کردند بیع باطل شود ومراد انک فرموده است **کیف شئتم** یعنی جنانک
خواهید انست که جون جنس مختلف باشد که روا باشد که یکی زیادت از یکی باشد جنانک
یک من کندم بدهد ودو من جو واستانند یا دیناری زر بدهد وپنج دینار نقره بستانند
اما بدو شرط که خود یاد کرده اید

فَصْلٌ

اما بدانکه ربا مخصوص نیست بدین
شش کانه جیز که در حدیث آمده است بلکه ربا بعلتی ثابت شده است که علما از شرع جیز
استنباط کرده اند وعلما درین علت خلاف کرده اند بعضی گفته اند که علت انتفاع است
وان قوم هرجه علت منتفع به است ربا دران ثابت دارند وبعضی گفته اند علت قوت است
وان قوم هرجه قوت را بشاید ربا دران ثابت دارند وان مذهب مالک است وپیش ابو حنیفه
علت در زر وسیم انست که موزونست پس هرانجه موزونست تا مس وبرنج واهن وروی وهمه
جمله ربا دران ثابت دارد وعلت دران جهار جیز دیکر جون کندم وجو وخرما ونمک انست
که مکیل است پس هرجه مکیل است تا عدس ونخود وامثال این ربا دران ثابت دارد وهرانجه
مکیل است ونه موزون بلکه بعدد فروشند جون خربزه وخیار وبادنجان وامثال این ربا دران
ثابت ندارد وپیش شافعی علت در زر وسیم نقدیت است که قیمت جیزها بدان کنند وعلت دران
جهار جیز دیکر است طعم است پس هرجه خورند تا میوه‌ها وترها ودارو‌ها ربا دران ثابت دارد
اما انجه کفتیم که ربا مالی بقرض دادنست وزیادت تر ازان واستدن یعنی هم از جنس معین است
که اکر کسی یک من کندم بدهد ویک من وده درم بستاند ربا باشد زیرا که جنس یکی است اما اکر یک من
کندم بدهد ودو من جو بستانند ربا نباشد وروا است اما بدو شرط ومنجنین اکر دیناری زر بدهد

ودیناری وجبه واستانند ربا باشد اما اگر دیناری زر بدهد و پنج دینار نقره بستانند روا است
و ربا نباشد اکنون بدانک اگر شخصی مالی بمالی بفروشد یعنی این بدهد و آن بستاند بنگریم اگر
هر دو یک جنس باشد چون زر بزر یا سیم بسیم یا خرما بخرما اینجا سه چیز حرام باشد
یکی زیادت شدن و دادن و یکی نسیه نه بنقد و سیم تفرق قبل القبض یعنی از یکدیگر
پراگنده شدن پیشتر از قبض هر دو مال و اگر دو جنس باشد نظر کنیم اگر ربا در از هر دو مال
بیک علت حرام است چون زر و سیم یا جو و گندم اینجا تفاضل حلال گردد و از دو دیگر حرام
باشد و اگر ربا در از هر دو مال بدو علت حرامست چون زر بگندم و سیم بجو اینجا هر سه حلال
گردد هم تفاضل هم نسیه هم تفرق قبل القبض

فصل اکنون بدانک خلاص از
ربا بر قطع نتواند بوزن یا بکیل و هرچه در عصر رسول صلوات الله علیه مکیل بوده
است بیع بعضی از آن ببعضی روا نباشد الا بکیل و هرچه موزون بوده است بیع بعضی از آن ببعضی
روا نباشد الا بوزن و هرچه در عصر رسول معلوم نیست که موزون بوده است یا مکیل بعضی
علما بر آنند که جز بکیل نشاید و بعضی بر آنند که جز بوزن نشاید و بعضی بر آنند که اعتبار با اهل
روزگارست اگر اکثر مردمان بکیل فروشند جز بکیل نشاید و اگر اکثر مردمان بوزن فروشند
جز بوزن نشاید و اگر انباری گندم با انباری گندم بفروشند که کیل آن معلوم نباشد یا زری
چند بزری چند بفروشند که وزن آن معلوم نباشد بیع درست نباشد و اگرچه بعد از آن
معلوم گردد که متساوی بوده است و هر کجا که راستی در معیار شرط کنیم راستی در حالت
کمال آن چیز باشد و جز در آن حال بیع آن بیکدیگر روا نباشد چون بیع گندم با آرد و نان یا آرد
این هیچ روا نباشد و قومی بیع گندم با آرد روا دارند و مذهب مالک و احمد اینست و بیع انگور با انگور
و خرما تر بخرما تر روا نباشد و پیش بعضی علما روا است و بیع مویز بمویز و خرما خشک بخرما خشک

روا باشد و بیع مویز بانگور و خرما خشک بخرما تر روا نباشد و پیش بوحنیفه روا باشد و
بیع انگور بهرچه از انگور کنند روا نباشد و بیع بادنجان چون خیار بخیار و بادنجان ببادنجان بنجان
روا نباشد با صح قولین و چون جنس مختلف باشد چون خیار با بادنجان و سیب بانار روا باشد
چنانک خواهد بعدد یا بگزاف دست بدست و اگر دیناری مغشوش بدیناری مغشوش بفروشند
روا نباشد و اگر دیناری شکسته و دیناری درست بدو دینار درست بفروشند روا نباشد
و اگر دیناری درست دارد و خواهد که بدیناری و دانگی شکسته بدهد روا نباشد و اگر آن
یک دینار بچیزی بدهد و پس آن چیز بدهد و دیناری و دانگی بستاند بفتوی روا است اما
بتقوی حرام باشد و بفتوی مالک هم روا نباشد و اگر انگشتری مثلا بوزن یک دینار باشد
و میخواهد که بدیناری و نیم یا کمتر بفروشد روا نباشد اما اگر آن انگشتری بمتاعی بدهد
و آن متاع بدیناری و نیم بفروشد بفتوی مالک هم روا نباشد زیرا که این ذریعه است
بربا اگر کسی مثلا ده دینار بقرض بکسی دهد و متاعی بر سر آن نهد که دیناری ارزد و بسه دینار
بوی دهد چنانک عادت رباخواران عصر است این بفتوی روا است اما بتقوی حرام است و
ربا است و بفتوی مالک هم حرامست زیرا که اگر نه سبب آن ده دینار قرض بودی این شخص آن
متاع بسه دینار نخریدی و بیع گوشت بگوشت چون جنس یکی باشد روا نباشد و چون
از هر دو یکی تر باشد روا نباشد اما اگر هر دو خشک باشد و جنس مختلف باشد و عین نمک
بر از هر دو نباشد روا باشد بوزن برابر یکدیگر و بیع گوشت و جانور زنده روا نباشد چنانک عادت
توانگرانست که گوسفند بگوشت بقصاب دهند هر گوسفندی بچندین من گوشت درست و بیع
نباشد و حرام باشد و بیع رطب بخرما درست نباشد و اگر رطب بر سر درخت باشد و خرما
بر روی زمین هم روا نباشد الا در عرایا که رخصت است فقرا را که رسول خدا علیه السلام ایشان را

رخصت داد که خرما خشک بدهند و بدل رطب بخرند بر سر درخت کم از پنج خروار شرعی
تا روز بروز چنانک خواهند از درخت بر می‌چینند و می‌خورند و خلافست میان علما که توانگران
نیز بدین قدر مرخص اند یا نه و صورت عقد عرایا چنانک رطب بر سر درخت حزر کنند و
بقدر آن خرما خشک بباید داد و آن را خریدن هم در مجلس عقد خرما قبض کردن و درخت
رطب تسلیم کردن و زیادت از پنج خروار روا نباشد

کبیره یازدهم

مال یتیمان بظلم و باطل خوردنست و اگرچه مال همه کس بظلم
و باطل خوردن حرام است و کبیره است اما در حق مال یتیم خاص رب العالمین نهی فرموده
است یک دو جایگاه در قرآن آنجا که می‌فرماید ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن
معنی آیه ولا تقربوا و نزدیک مشوید و گرد مگردید مال الیتیم مال یتیم را الا
بالتی الا بجهتی و طریقی هی احسن که آن بهتر و نیکوتر و سودمندتر باشد بمال یتیم
یعنی در زیادتی و نما و رسول خدای می‌گوید **حدیث** ابتغوا فی اموال الیتامی خیرا کیلا تاکلها
الصدقة **یعنی** بجویید خیری و سودی و منفعتی در مالهای یتیمان تا باری زکوة و صدقه
فرض از مال ایشان نیست نگرداند و فنا نکند و این حدیث دلیل امام شافعی است که در مال یتیم
زکوة واجبست و بر اولیاء ایتام واجبست که زکوة از مال ایتام بدهند و نیز
رب العالمین می‌فرماید اولیاء ایتام را و پدر طفلان را و آنانک یتیم داری و یتیم پروری کنند و ایشان را
نهی کرده است که مال بد خود بمال یتیمان بدل کنند چنانک گوسفندی لاغر بفربهی یا جامه
درشت بجامه نرم یا قماشه فرومایه بقماشه گرانمایه و دیگر نهی کرده است که مال ایشان
خورند بتاویل و رخصت و قیاس و حجت که یعنی اگر ما از مال ایشان مخوریم ایشان نیز
از مال ما می‌خورند از این جمله نهی کرده است آنجا که فرموده است ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب

ولا

وَلَا تَاْكُلُوا اَمْوَالَهُمْ اِلَى اَمْوَالِكُمْ

اِنَّهُ کَانَ حُوبًا کَبِیرًا **معنی آیه** ولا تتبدلوا و بدل مکنید الخبیث بالطیب
مال بد خود بمال نیک یتیمان چنانک گوسفند لاغر بفربه و جامه درشت بجامه نرم ولا تاکلوا
و مخورید شما اموالهم مالهای ایشان الی اموالکم با مالها خود یعنی بتاویل و رخصت و قیاس و
حجت که یعنی ایشان نیز مال ما می‌خورند نه بدرستی و راستی که از بدل کردن و خوردن
کان هست و بوده است در حضرت خدا حوبا کبیرا گناهی کبیرا بزرگ خلاصه یعنی اینست که
روا نباشد که اولیاء ایتام و پدر طفلان و آنانک یتیم داری کنند چیزی از مال خود بمال یتیمان
بدل کنند و نشاید که مال خود بمال یتیمان بیامیزند و خود و عیال یتیمان از هر دو مال
بخورند بلکه مال ایشان جدا باید داشت و از خود جدا تا کاسه و کوزه و دیگ و کارزوماي
و امثال این و آنجا که رخصتست که مال یتیم چیزی خورد هر چند شرط موقوفست که ما
خود یاد کنیم و نیز رب العالمین می‌فرماید ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما
وارزقوهم فیها واکسوهم وقولوا لهم قولا معروفا وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان
آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ولا تاکلوها اسرافا وبدارا ان یکبروا ومن کان غنیا
فلیستعفف ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم
وَکَفَی بِاللهِ حَسِیبًا **معنی آیه** ولا تؤتوا و مدهید السفهاء بی عقلان را و نافهمان را یعنی
کودکان و آنانک محجور علیه باشند یا معتوه اموالکم مالها شما التی آن مالها جعل الله که کرده است
و ساخته است خدای تعالی لکم شما را قیاما قیام زندگی و قیام وجود و سبب معاش و کار
راستیها چون آن جهانی وارزقوهم و روزی و قوتی بدهید ایشان را فیها در آن مال واکسوهم
و کسوتی و جامه‌ای بدهید ایشان را یعنی شما که ملازان بالغان و عاقلانید از طفلان و یتیمان ذلك

مال بد را بد

وایشانرا در از مال قوتی و معه نوشتی و کسوتی و عورت پوشی می دهید وَقُولُوا لَهُمْ و بکویید
ایشانرا قولاً یعنی مَعْرُوفًا نیکو و پسندیده یعنی نصیحتها و وعظها و اندرزها که در صلاح
دین و دنیا و اصلاح ان بکار اید وابتلوا الیتامی و می ازمایید یتیمانرا یعنی در زیرکی و نجابت و
رشد و صلاح دین و دنیا و اصلاح ان حتی اذا بلغوا النکاح که بالغ گردند و چنان
شوند که نکاح توانند کرد یعنی چون زن اوی در حلم او تواند کرد فان انستم منهم پس اگر شما
درایشان بدیده باشید و از ایشان دیده باشید رُشْدًا رشدی و زیرکی و دانایی و بینایی
و می دانید که ایشان مصلح دین و دنیا اند و مال در فسق و فجور و نابسامانی و هوسات بیهوده
خرج نخواهند کرد و بنادانستن تصرفات زیرکانه و نا داشتن کیاست و فطانت و عاقلانه
اتلاف و اهلاک مال نخواهند کرد فادفعوا الیهم پس وا ایشان دهید و وا ایشان سپارید اموالهم
مالهای ایشان و لا تاکلوها و شما مخورید ان مال را ای اولیا ایتام اسرافا بظلم و بیداد و بی
نافرمانی خدای تعالی و بدارا تعجیل کردن بپیش دستی نمودن ان یکبروا پیش از انکه بالغ و بزرگ
گردند و مال خود واستانند و من کان غنیا و هرکه از اولیا ایتام بمال خود بی نیاز و توانگر است
فلیستعفف تا عفیف و پارسا و کوتاه دست و بی طمع گردد از مال ایشان و ایشانرا از زهر
خذا بدارد و من کان فقیرا و هر انکس که درویش و محتاج است و اگر رعایت ایتام میکند از کسب خود
باز می ماند فلیاکل تا بخورد بالمعروف پسندیده یعنی ان قدر که در ان مال کنجد و در خور مزد کار
او باشد بچند شرط که خود بکوییم فاذا دفعتم الیهم پس انکه که سپرده باشید و داده باشید
وا ایشان اموالهم مالهای ایشان فاشهدوا گواه بر گیرید علیهم بر ایشان و کفی و بس است بالله
خدای معبود و فرمان ده بسزا حسیبا حساب کننده خلق با و تهدید و وعید و سیاست اکل
مال یتیم بظلم رب العالمین می فرماید اِنَّ الَّذِینَ یَاْکُلُونَ اَمْوَالَ الْیَتَامٰی ظُلْمًا اِنَّمَا یَاْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ

نارا

نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیرًا

معنی ایت

ان بدرستی و راستی الذین انکسانی یاکلون که می خورند اموال الیتامی مالها یتیمان
ظلما ناحق و ظلم و نا واجب انما بدرستی و راستی که یاکلون میخورند فی بطونهم در شکمها
ایشان نارا آتشی یعنی نه نعمت و مال است که میخورند بلکه اتش است که میخورند و سیصلون
سعیرا و زود باشد که در روند در اتش تیز و بسوزند یعنی چنانکه امروز ایشان اتش
میخورند فردا قیامت اتش ایشانرا خورد چنانکه در صحیح است و رسول خدا از بهر عاصیان
امت یاد کرده است حدیث یحترقون فی النار الا دارات وجوههم او قال الا صورهم
او قال الا اثر السجود یعنی کاه کاه از امت در اتش اند که بسوزند الا دایره روی ایشان
یا گفت الا انکار صورت شان یا گفت الا اثر سجود حدیث و نیز رسول خدا صلوات الله علیه
اکل مال یتیم در ان کبایر هفتگانه یاد کرده است که گفت اِجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ
یعنی بپرهیزید از هفتگانه کناهها که هلاک کنندگان اند یا باقی و هلاکت نه هلاکت
جز باشد که بر ثواب طاعات و عبادت افتد که از محل قبول بیفتد براثر رحمت رب العالمین
بیفتد و دافع و مانع عذابها از جهانی نگردد و تا بدان گناه سوخته نگردد ورا از دوزخ
نجات و خلاص نباشد

فصل

و بدانکه اولیا یتیمانرا رسد که در مال ایتام کود
تصرف کنند بوجه نظر غبطت و حفظ مصالح جه که اینر اولی پدر باشد وجه که جد
باشد وجه که وصی باشد وجه که قیم باشد یعنی کسی که قاضی او را نصب کند و باید که ان قیم
متدین باشد و روا باشد که قیم مال ایتام مال یتیمان بنقد فروشد و بنسیه فروشد اما
که در ان مصلحت یتیم بیند و چون بنسیه فروشد باید که بزیادت تر از ان باشد که بنقد
فروشد و باید که لجه احتیاط باشد بجای اورد از رهن ستدن و گواه بر گرفتن و اگر این
احتیاط نکند

کان

دام

ضمان مال بر وی باشد و روا باشد که مال یتیم بزد سفر و شد یا بعروض تجارات فروشد
اگر غبطتی در آن بینند و قاضی مسلمان نگاه بر صحت آن معاملت حکم تواند کرد که دو مرد
گواهی دهند که در آن بیع و این معاملت غبطت یتیم هست و اگر عقار فروخته باشد
گواهی بدو چیز یکی آنکه غبطت یتیم حاصلست و یکی آنکه یتیم محتاج فروختنست و روا باشد
که مال یتیم را خود بسفر برد و بضاعت فرستد بدست امینی چون راه ایمن است و اگر راه
مخوف است روا نباشد و بر ولی یتیم چند چیز واجب است در مال یتیم **اول** آنست که
چندان تصرف کند در آن مال که اصل مال یتیم نیست نگردد **دوم** زکوة و کفارات و عشر
و صدقهٔ فطر و ارش جنایات از مال وی بدر کردن اگر از وی طلب کنند و اگر نکنند **سوم**
نفقهٔ خویشان یتیم را از مال یتیم بدر کنند اگر از وی طلب کنند **چهارم** بر وی واجبست که
نفقهٔ یتیم از مال وی بدو دهد بی اسراف و بی اقتار یعنی چندانکه او را بکار باید در خور وی
باشد و اگر زیادت از قدر کفاف بوی دهد ضمان بر وی واجب باشد و یتیم بعد از بلوغ
تواند که از وی طلب کند

فصل

اکنون بدانکه ولی یتیم را جایزست که نفقهٔ
خود از مال یتیم برگیرد بدو شرط **شرط اول** آنکه درویش باشد و بسبب حفظ مال
ایشان و تصرف کردن در آن از کسب و کار خود باز مانده و اگر مکسب و کار خود می‌رود و از
حفظ مال یتیم و از تصرف کردن در آن و رستن مال وی باز نماند چون چنین باشد روا نباشد
او را که نفقهٔ خود از مال یتیم برگیرد آن قدر که اجرت وی باشد یک شرط اینست که درویش
باشد **شرط دوم** آنست که بدستوری قاضی که گماشتهٔ امام اعظم باشد یا نایبی از آن
او برگیرد شرط آنکه شرایط قضا در وی موجود باشد و چون آن نفقه که اجرة المثل وی
باشد برگیرد چندانکه ایشان معین کنند و مصلحت بینند او را حلال باشد و بر وی ضمان نباشد

یعنی

یعنی بر وی واجب نباشد که عوض آنچه برگرفته است رد کند اما اگر اجرة المثل
بی اذن قضاة و حکام اسلام برگیرد هم برگیرد و لیکن در ضمان وی خلافست میان علما بیک
قول شافعی و مذهب مجاهد و سعید جبیر آنست که بر وی ضمان مال واجبست همچون مضطر
که مباح است او را که مال غیری بخورد و لیکن ضمان بر وی باشد و بقول شافعی و مذهب حسن
بصری و عطا آنست که ضمان بر وی واجب نیست یعنی رب العالمین مباح کرده است بی
شرط ضمان که و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف و این همچنانست که امام اعظم که رزق خود از بیت
المال برگیرد اما اگر ولی یتیم توانگر است هیچ نوع روا نباشد که چیزی از مال یتیم برگیرد
یا بخورد که خدای گوید و من کان غنیا فلیستعفف

کبیرهٔ دوازدهم

الفرار من الزحف یعنی از مصاف کافران از جنگ و محاربه
و ایشان پشت کرده نبینند و منهزمت شدن و هر مصافی که شرع متقرر باید بی عذری
شرعی و عذر شرعی دو چیز است پای وا پس نهادن تا بر گوشهٔ تنگتر و ضعیفتر زدن
یا آنها است و دوم جمعی را فتد که وا ایشان در جنگ رود بی این هر دو عذر پشت کردن
و منهزمت شدن موجب غضب خداست و دوزخ او را ماویست چنانکه قول خدا است
آنجا که می فرماید یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم تهم
یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله وماویه جهنم
و بئس المصیر **معنی آیه** یا ایها الذین امنوا ای شما که مرا خدایی و سزاواری و
معبودی و فرمان دینی باور کرده اید و می کنید و بحقها و پیغامها من از رسولان و فرستادگان
و پیغامگزاران من باور کرده اید و می کنید اذا لقیتم آنگاه که بر رسید شما الذین کفروا
بر آنانکه کافرانند و در حجب مانده اند یعنی حجاب نفس سبعی و طبع بهیمی و عقل شیطانی

و نقلیه با واجداد زَحْفًا و بجمعیت و انبوهی بجنگید و می آیند بجنگ شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ روی بگردانید از ایشان و پشت مکنید بر ایشان وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ و هر که روی گرداند از ایشان را و پشت دهد آن روز یعنی روز مصاف و گاه جنگ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ مگر که برکناره ایستد لقتال کارزار و جنگ را أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ یا پس تنها است و جمعی می آید که وا ایشان در مصاف رود پس هر که بی این دو عذر روی بگرداند و پشت دهد فَقَدْ بَاءَ پس بدرستی و راستی آنکه بازگشت بغضب و خشم و سیاستی و عذابی من الله از خدا یعنی از حضرت خدا و مأواه جهنم و مأوی جایگاه او دوزخ است طبقه زیرتر و بئس المصير و بد جایی است دوزخ و کشتن آنکه ایشان را از پی کردند و وا از پی روند

فصل

بدانک جهاد با کافران و اهل بغی و اهل رده دو قسم است یک قسم فرض عین است و یک قسم فرض کفایت است اما فرض عین آنگاه باشد که کافران در دار اسلام آیند بقهر و بر در شهری از شهرها مسلمانان فرو آیند فرض عین باشد بر اهل آن شهر از مردان که هر که بالغ و عاقل و تندرست و بینا باشد جهاد کند توانگر و درویش آزاد و بنده و بنده را بدستوری خواجه حاجت نباشد و بر زن و کودک و دیوانه و نابینا و زمن و بیمار جهاد نیست و بجز از مردم آن شهر هر که بدیشان نزدیک است بر ایشان نیز فرض عین است که معاونت اهل شهر روند با کافران جهاد کنند و هر که از آن شهر دور باشد در حق ایشان جهاد فرض کفایت باشد و اگر مردم آن شهر با آن کافران بس نباشند بر دوران فرض باشد که معاونت اهل آن شهر روند که رسول خدای فرماید يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَقْصَاهُمْ أَدْنَاهُمْ وَهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ و نوعی دیگر از فروض کفایت است که کافران در ولایت و بلاد خود باشند بر امام اعظم واجب باشد هر سال غزو کردن بنفس خود یا لشکری فرستادن تا جهاد معطل نماند و کفار

در اسلام و ولایت مسلمانان طمع نکنند و این نوع که فرض کفایت است بر بنده واجب نباشد و بر آزادی درویش که آلت جهاد ندارد هم واجب نباشد هم چنانکه بر کودکان و عاجزان واجب نباشد در فرض عین و هر آنگاه که جمعی بغزا روند با کافران کفایت باشد جهاد در حق دیگران سنت باشد و نشاید که مسلمانان را با جرة بگیرند تا جهاد از بهر ایشان کنند از بهر آنکه چون بحربگاه روند جهاد خود بر ایشان فرض عین گردد و بر گزاردن فرض مزد دادن نشاید سنت اما اهل کتاب را روا باشد که بمزد بگیرند و در جهاد با ایشان با آن کافران کنند که بدار اسلام نزدیک باشند الا اگر خوف زدوران بیشتر باشد و در مبدا اسلام چنان بود که یک مسلمان از ده کافر بر نتابیستی گشت و اگر برگشتی کبیره بودی و از کبایر و عاصی بودی و خدای تعالی لطف و عنایت فرمود و تخفیف کرد که تا در مقابله هر مسلمانی دو کافر بیش نباشد روی نباید گردانید و اگر پشت دهد عاصی باشد و از کشتن ایشان کبیره باشد الا اگر نیت آن پشت دهد تا کمین سازد یا بمدد قومی رود که در ایشان ضعیفی بیند و رب العالمین فرموده است در قرآن که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

معنی آیه

يا ايها النبي ای پیغمبر آگاه گرداننده از نهانها و آگاهی دهنده خلق از آنها حسبك الله بس است ترا یاری ده و نصرت کننده و عاصم خدای سزاوار پرستش ومن اتبعك و آنانکه پی روان تو اند من المؤمنين از مومنان گروندگان راستان صادق يا ايها النبي ای پیغمبر آگاه گرداننده از نهانها و آگاهی دهنده خلق از آنها حرض رغبت کن و انگیزان و تحریض کن المؤمنين مومنان و صادقان را على القتال بر جنگ و کارزار ان يكن منكم

اگر باشند از شما ها عشرون بیست کس صابرون صبر کنندکان و ثبات نمایندکان خدا برا و عالم
عقبی را یغلبوا پیروز آیند و غالب گردند مائتین بر دویست بر دویست اگر کافران و ان یکن منکم
و اگر باشند از شما ها مائة صد کس یغلبوا غالب گردند و پیروز آیند الفا بر هزار تن
الذین کفروا از آنانکه کافر اند بانهم قوم که ایشان قومی اند لا یفقهون که فتنه
و دانایی ندارند و این آیت است که حکم آن منسوخ است و در مبدا اسلام چنین بودی که یک
مسلمان زده کافر برنیابیتی گشت پس خدای تعالی لطف و عنایت کرد و تخفیف گردانید بدین
آیت الآن این ساعت خفف الله عنکم لطف و عنایت کرد خدای تعالی و تخفیف کرد و سبک
گردانید از شما و علم و دانست در علم ازلی خود ان فیکم که در میان شما ضعفا ضعیفانند
و چون ضعفا بنصب خوانند معنیش آن باشد که خدای تعالی دانست که در شما ضعف
و ناتوانی هست فان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائة صد کس صابرة صبر کنندکان و ثبات
نمایندکان خدا برا و عالم آخرت را یغلبوا غالب و پیروز گردند و ظفر یابند مائتین بر دویست
اگر کافران و ان یکن منکم و اگر باشند از شما ها الف هزار کس یعنی صابران و ثابتان در راه خدای
یغلبوا غالب گردند و بظفر آیند الفین بر دو هزار باذن الله باذن و دستوری خدا و فرمان او
والله و خدای سزای پرستش مع الصابرین بظفر و عنایت و لطف و رحمت و نصرت با صابران
است و ثابتان در راه خدا حدیث و رسول خدا صلوات الله علیه الفرار من الزحف در از کبایر هفت
گانه یاد کرده است که موبق ثواب اعمال صالح و طاعات و عبادات و خیرات است که اجتنبوا
السبع الموبقات و ماخوذ یعنی این یاد کرده ایم والله اعلم

کبیرة سیزدهم سحر و جادوی کردن است و فرمودن یعنی سحر و جادوی قصد کردن است
بگردانیدن تنها و دلها و بگردانیدن عین چیزها در حب و مودت و بغض و نفرت بواسطه
نوشتن تعویذها

وطلسمها و خواندن دعوتها و افسونها و ساختن نیرنجها و تزویقها و برآتش نهادن و فشاندن چیزها
و امثال آن نه بر مقتضی شرایع پیغمبران نه امر و رضا و دستوری خدا اغراض نفسانی شهوانی را جاهی
یا مالی یا صیت و آوازه را حرامست کردن آن و فرمودن آن و هر آن مالی و جاهی که بدان بدست
آرند تا حدی که اگر کسی مقر آید که من فلان کس را بجادوی بکشتم قصاص لازم آید یا گوید
من بجادوی زیانی بفلان کس بکردم غرامت لازم آید پس اگر این سحر و جادوی میان دو حلال
کنند تا در میان ایشان الفت و محبتی پدید آید هم حرامست از آنکه شرعا مامور نیست و نیز مقدور
بشر نیست دوستی کسی در دلی نهادن بلکه چون رب العالمین خواسته است و نهاده
است نتوان نهاد اگرچه هرچه در زمین ملک و مال او باشد چنانکه خدا در قرآن یاد کرده است
که لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم و اگر این سحر و جادوی
میان دو حلال با یات قرآن با نامها اعظم خدا کنند هم حرامست کردن آن و فرمودن آن و مزد
دادن و مزد خواستن آن از آنکه آیتها قرآن زبهر آن منزل است تا در کارها آخرتی باقی اعمانی
بر کار گیرند نه در کارها دنیاوی فانی شهوانی و تا بدان حد که اگر کسی خوش آواز باشد
و قواعد قرآن بخواند زبهر آن تا دلی برباید و چیزی از دنیاوی بستاند آن هم در سحر داخل
است و آنچه بستاند حرامست و از کاران عمل یعنی سحر خود از تعلیمات و ابهامات و القاآت
شیاطین کافر است که خدا در قرآن یاد کرده است وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ
وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ
وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ
الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا
لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

فصل

وبدانک نه هر قصد کردن تغییر و بگردانیدن نبی یا ولی یا عین چیزی سحر و جادوی باشد بل
که بگردانیدن نبی و ولی و عین چیزی چون بفرمان و موافق رضا خدا باشد و غرض از آن
تغییر و بگردانیدن تربیت ارواح را باشد چون نجات و ذاتی را و ترکیب نفوس را باشد کاکتساب
بهشت و درجات را و اصلاح اجسام را باشد عمارت عالم را چون این غرضها را باشند نه سحر
باشد بلکه معجزه و کرامات است و چون غرض جاه و مال است یا صیت و آوازه و صید خلق است
از سحر و کهانت است و برهان بر این سخن آنست که رب العالمین در قرآن ما ذکر کرده است که موسی
علیه السلم چون او را بفرعون فرستادند و پیش او عصا بینداخت و ثعبان گشت و ید بیضا
وانمود فرعون از ملک خود بترسید و بر جاه و مال خود بترسید و بموسی گفت که تو آمده که
ملک و زمین ما بجادوی بدست فرو گیری و ما را از خان و مان بیم مانی که خدای گوید قالوا

أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ

یا موسی و پس جادوان را بخواند تا جواب موسی وادهند و میخواست که بنی اسرایل در خود
معتقد کند و در موسی نا معتقد کند و از جادوان نعمه چونها و ریسمانها سحر و جادوی بر ساختند
هستند و بر موسی علیه السلم کرد آوردند و موسی علیه السلم از آن ترسی در نفس گذاشت
و از بی نیازی خدا بترسید که فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى و آن همه چنان ساخته بودند که جادوی
که در خیال موسی چنان آمد که آن ماران حقیقی اند و می دوند که يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا
تَسْعَى این سحر خوانند چرا از آنک نه بفرمان خدا بود و مراد از آن جاه و مال بود که بفرعون میگفتند
أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ و موسی علیه السلم میخواست که بنی اسرایل را در خود معتقد
کند و در فرعون نا معتقد کند و چون سحر آن همه جادوها ساخته بود در ملا الخلق بینداختند و موسی
علیه السلم عصا داشت

نینداخت تا رب العالمین او را بفرمود و بوحی که وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ و بینداخت و از همه سحر ایشان
باطل کرد و دانیدند این را معجزه خوانند چرا از آنک بفرمان خدای بود و غرض موسی ترکیب نفوس و تربیت
ارواح و اصلاح اجسام خلق را بود و بس اگر کسی بر روی دریا گذر کند و قدم او تر نگردد و در
آتش در رود و نسوزد و بر هوا طیران کند و بر این غرض او جاه و مال باشد یا صیت و آوازه از سحر و کهانت
است و نماینده آن ساحر و کاهن خوانند و اگر غرض او از آن نمودن نه جاه و مال است بلکه ترکیب نفوس
و تربیت ارواح و اصلاح اجسام باشد آن کرامات است و نماینده آن صاحب کرامات است و صاحب همت است

کبیرهٔ چهاردهم

قطع رحم است یعنی از خویشان و پیوستگان صلاح
بار سام جستن بریدن که و ایشان را باید پیوست
کبر و غرور و انفه و استنکاف و عار را با خلق و ممکن مدبری را کبیره است و رسول خدای فرماید حدیث
لا یدخل الجنة قاطع یعنی در بهشت نرود برنده رحم یعنی و نیز در صحیح است و رسول خدا
می فرماید قال الله جل جلاله للرحم انا الرحمن انت الرحم شققت لک اسما من اسمی فمن وصلک وصلته
ومن قطعک بتته حدیث و نیز در صحیح است و رسول خدا می فرماید خلق الله تعالی الخلق
فلما فرغ قامت الرحم فاخذت بحقوی الرحمن جل جلاله فقال الله جل جلاله لها مه قالت هذا مقام
العائذ بک من القطیعة قال الله تعالی لها اما ترضین ان اصل من وصلک واقطع من قطعک قالت
بلی قال الله تعالی فذاک لک فاقرؤا ان شئتم فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم
حدیث و ابن حدث در مسانید است و از رسول خدا روایت است که گفت زمانی زمان باشد که
چندان از حضرت رب العالمین باید که همه عالمیان برسد یکی را نصیبی و بهره رطایفه
نرسد و ازان بی بهره و بی نصیب مانند و شایستگی بفرمودن رحمت ندارند طایفه اول آنانک
از خویشان ببریده باشند که و ایشان را باید پیوست یعنی خانهٔ زیارت ندکانی کنند که موافق رضا خدا باشد

طایفهٔ دوم

آنانکه نافرمانی در وی بدر کنند در فرمانی که موافق رضا خدا باشد

طایفهٔ سوم آنانکه خمر خواره باشند **طایفهٔ چهارم** آنانکه کینه در دل دارند که

دوست باید داشت یعنی مومنان و صالحان و متقیان که خدای تعالی ایشانرا دوست دارد

حدیث و بنزدیک صحیح است و رسول خدا می فرماید ثلثة تحت العرش القران له ظهر و بطن یحاج

العباد و الامانة و الرحم تنادی صل من وصلنی و اقطع من قطعنی **حدیث** و رسول خدا می گوید

من سره ان یبسط له فی رزقه و ینسا له فی اثره فلیصل رحمه و در این معنی آیات قران و احادیث صحیح

بسیار آمده است بعضی در عقوبت بریدن رحم و بعضی در ثواب پیوستن رحم چنانکه خدای

گوید والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل یخشون ربهم **و چنانکه** و یقطعون ما امر الله به ان

یوصل و یفسدون فی الارض اما قطع رحم آنگاه از کبایر باشد که از خویشی صالح مصلح ببرد که

پیوستن با ایشان واجب است یعنی چنان زندگانی کند که موافق رضا خدا باشد چون از خویشی

چنین ببرد کینه و انفه و عار را یا بخل و ممسکی و مدبری را نا یاری بجای ایشان احسانی و

شفقتی نباید کرد این قطع از کبایر باشد اما اگر از خویشی ببرد که دروی کفری یا بدعتی اعتقادی

بد یا ظلمی یا فسقی و کبیرهٔ بیند و غرض از بریدن آن باشد که تا از آن فسق و فجور و نا بسامانی

توبت کند و غرض نه نام و ننگ و عار و بخل را باشد این قطع نه کبیره باشد و این وعیدها در حق وی

نباشد اما اولیتر آن باشد که دست احسان و کرم و مردمی از وی باز نگیرد خصوصا که در وی عجز و

بی نوایی بیند آیت قران که خدای می گوید و لا یاتل اولوا الفضل منکم و السعة ان یوتوا اولی القربی

والمساکین والمهاجرین فی سبیل الله و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم

معنی آیه و لا یاتل نباید که سوگند خورند اولوا الفضل خداوندان فضل و توانگری و مال

منکم از شما و السعة و خداوندان فراخ دستی ان یوتوا از شما که بخشایش و شفقت نمی کنند و

بخشش نکنند

اولی القربی

خویشاوندان والمساکین و مسکینان والمهاجرین

و مهاجرین فی سبیل الله در راه خدا و لیعفوا باید که از و درگذرانند و عفو کنند و لیصفحوا

و از وی درگذرانند ان جرم الا تحبون شما دوست ندارید و نمی خواهید ان یغفر الله لکم که خدای

تعالی شما را بیامرزد و از شما درگذراند والله و خدای سزای پرستش غفور همه امرزیده

امرزیسیار امرزاست رحیم مهربان و رحمت کننده است بعد از توبت و عمل صالح سبب نزول این آیت

آن بود که افک عایشه رضی الله عنها بگفتند ابوبکر رضی الله عنه خواهرزاده داشت که نام او

مسطح بود و نفقه خوار ابوبکر بود و چون منافقان آن دروغ و بهتان می گفتند مسطح بشنید

و با ایشان بگفت و ابوبکر رضی الله عنه سوگند خورد که نفقهٔ او ندهد پس رب العالمین آیت

فرستاد که یعنی این مسطح خویش است و درویش است و مهاجر است و پس ابوبکر رضی الله عنه

نفقهٔ او و واجبی نماز دوان سوگند را کفارت کرد و نیز رب العالمین می فرماید در حق خویشان نه هم

صفتن و نه هم دین و ملت که لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من

دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین **یعنی** چون این خویشان نه هم صفت

و نه هم دین و ملت با شما جنگ و کارزار نکردند و شما را از خانمان بجهانیدند شما نیز احسان

و شفقت و مردمی از ایشان باز نگیرید و خدای تعالی شما را نهی نمی کند که وا ایشان نیکوئی کنید

کبیرهٔ پانزدهم

سوگند بدروغ خوردن است و آنرا در شریعت یمین غموس خوانند و معنی غمس در لغت عرب چیزی را در آب

فرو بردن است و این سوگند را از بهر آن غموس خوانند که خورندهٔ آن را در آتش فرو برد و اگر

بر آن سوگند مالی از کسی ببرده است کبیره است و مظلمه در گردن وی است و در خشم خدا است

چنانکه در صحیح است و رسول خدا صلوات الله علیه می فرماید **حدیث** من حلف علی یمین صبر

لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِءٍ مُسْلِمٍ لَقِيَ اللهَ
تعالى وهو عليه غضبان معنى حديث من حلف هركه سوكند خورد على يمين
برسوكندى صبر سخت دروغ كه نفس او را باكواه بازدارد ليقتطع بها تا او ببرد
بدان سوكند مال امرء مسلم مال مردى مسلمان لقى الله تعالى بر خداى تعالى واجب كردد
كناه وهو عليه غضبان و خداى تعالى بر وخشمناك باشد حديث و نيز در صحيح است
و رسول خداى فرمايد ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر اليهم ولا يزكيهم ولهم
عذاب اليم قيل من هم يا رسول الله خابوا وخسروا قال المسبل المنان والفقير المختال
والمنفق سلعته بالحلف الكاذب معنى حديث ثلثه سه طايفه اند كه لا يكلمهم الله
كه خداى تعالى سخن بعنايت وا ايشان نكويد يوم القيمة روز قيامت ولا ينظر اليهم
و نظر رحمت و عنايت وا ايشان نكند ولا يزكيهم و ايشان را پاك نكرداند از الايشى كه
سبب عذابست ولهم عذاب اليم و ايشان راهست عذاب دردناك سخت صعب قيل صحابه
كفتند يا رسول الله اى فرستاده خدا من هم كه اند ايشان خابوا وخسروا زيانكار
كه ايشانند نوميد از رحمت كه ايشانند قال كفت رسول خدا المسبل المنان منت نهنده
برنهنده والفقير المختال و درويش وا بار نامه يعنى نادانسته وا بندانسته والمنفق سلعته
بالحلف الكاذب و آنكه قماشه و متاعى كه رواجى ندارد بسوكند دروغ بركار كند و رب
العالمين مى فرمايد إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي
الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
معنى آيه ان بدرستى و راستى الذين آنكسانى يشترون كه بخرند بعهد الله بعهدها و نذرها
كه با خداى تعالى كنند وايمانهم و بيمانها و سوكندها كه بخورند ثمنا قليلا بهاى اندک را جاهى يا مالى

اولئك ايشانند لا خلاق لهم كه هيچ نصيب و بهره از رحمت نيست ايشان را فى الآخرة در آن
جهان ولا يكلمهم الله و خداى تعالى سخن بعنايت وا ايشان نكويد ولا ينظر اليهم و هيچ
نظر رحمت و عنايت بر ايشان نكند يوم القيمة روز قيامت ولا يزكيهم و ايشان را پاك
١ نكرداند از الايشى كه سبب عذابست ولهم و ايشان راهست عذاب عذابى اليم دردناك
سخت صعب و در اين معنى آيات قرآن بسيار است چنانك واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم
ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا ان الله يعلم ما تفعلون
ولا تكونوا كالتى نقضت غزلها من بعد قوة انكاثا وچنانك ولا تتخذوا ايمانكم دخلا بينكم
فتزل قدم بعد ثبوتها وچنانك ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قليلا وچنانك واوفوا بالعهد ان
العهد كان مسئولا وامثال اين آيت در قرآن بسيار است فصل و بدانك هر سوكندى بدروغ
كه خورند بر دو قسم است يا بر ماضى خورند يا بر مستقبل اكر بر ماضى سوكند خورده است چنانك
كويد والله كه چنين بود يا بالله كه چنين كردم و نه چنان بوده باشد كبيره است
و موجب كفارت نيست واكر بر مستقبل سوكند خورده است چنانك كويد بالله يا والله
يا تالله كه چنين كنم يا چنين خواهم كرد آن بر سه قسم است اكر خيرى است خود بايد
كرد و سوكند نكاه داشتن و اكر شرى و معصيتى است نبايد كرد و كفارت بكرداند اكر
چيزى مباح است مخير است اكر كردن آن مصلحت دينى و نزديكتر است بكند واكر مصلحت
نيست نكند و كفارت بكند اما هر سوكندى كه بچيزها آفريده خورند چون كعبه و نان
و نمك و جوانمردى وامثال اين بدروغ خورند بزه است اما موجب كفارت نباشد و هر
دارد سوكندى كه بچيزها نيافريده خورند چون خدا و صفات خدا و كلام خدا چون بدروغ خورند كبيره است
و موجب كفارت است اما نذرها و عهدها كه با خدا كنند و چيزها كه از خدا خواهند

كه سوكند اما اگر نذر لجاج است كه در ان التزام چيزي بخود كرده است چون روزه يا صدقه
خود ان چيز بجاي بايد اورد و كفارت نذر نيست واگر به كه مطلق نذر كرده است هم اين
بيل دارد كه سوگند اگر چيزي است كه بران نذر كرده است كفارت بكند و نذر وفا
كند واگر معصيتي و شري است كه نذر كرده است خود منعقد نگردد كه رسول خداي فرمايد حديث
لا نذر في معصية الله و قولي است كه كفارت نبايد يعني معصيت نبايد كرد و كفارت
نبايد كرد اما كفارت سوكند است كه رب العالمين در قران مي فرمايد لا يواخذكم
الله باللغو في ايمانكم ولكن يواخذكم بما عقدتم الايمان فكفارته اطعام عشرة مساكين
من اوسط ما تطعمون اهليكم او كسوتهم او تحرير رقبة فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام ذلك
كفارة ايمانكم اذا حلفتم واحفظوا ايمانكم كذلك يبين الله لكم اياته لعلكم تشكرون
معني ايه لا يواخذكم الله نگيرد شما را خداي سزاي پرستش باللغو بيهوده وبي قصد
دل في ايمانكم در سوكندها شما يعني خداي تعالي شما را معاقبت ومواخذت نكند كه بي قصد
دل سوكندي بر زبان شما برود ولكن يواخذكم وليكن بگيرد شما را بما عقدتم الايمان
بدانچه بقصد دل سوكند خورند فكفارته پس كفارت باشد ان سوكند را اطعام
طعام دادن عشرة مساكين ده مسكين را من اوسط ما تطعمون از ميانه ان طعامها كه شما
مي دهيد اهليكم زن وفرزند وعيال خود را واوسط بر اغلب افتد و بر وسط وميانه افتد
او كسوتهم يا جامه دادن ده مسكين را او تحرير رقبة يا ازاد كردن بنده فمن لم يجد پس هر انكس
كه نيابد يعني هر انكس كه درويش باشد فصيام بروي است كه روزه دارد ثلثة ايام
سه روز ذلك اينست كفارة ايمانكم كفارت سوكندها شما اذا حلفتم هر انگاه كه
سوكند خوريد واحفظوا ايمانكم ونگاه داريد سوكندها شما كذلكم همچنين كه مي شنويد يعني

دانيد ومي بينيد يبين الله بيدا وهويدا وروشن كند خداي معبود وفرمان ده بسزا لكم شما را اياته
نشانها رحمت ومهرباني وبخشايش خود لعلكم تا مگر شما تشكرون شكر گزاري كنيد نعمتها
خداي را وفرمانها او بجاي اوريد اما كيفيت كفارت سوكند بيش علما بر ترتيب است چنين كه
در اين قران مذكور است وبيش بعضي به بر تخيير است اما اگر ان كفارت كننده از توانگران است
تخيير است بر سه چيز يا بنده ازاد كردن يا ده پاره جامه به ده مسكين دادن يا ده مسكين طعام
دادن اما اگر بنده را ازاد خواهد كرد بنده بايد درست اعضا مومن كامل الرق بيش شافعي
يعني اگر كافر باشد بنده كه ازاد كند يا مكاتب يا ام الولد روا نباشد وبيش امام ابو حنيفه اگر بنده
كه ازادي كند كافر است يا مكاتب است روا است در همه كفارات الا در قتل خطا كه مقيد است
بمومن كه خداي گويد وتحرير رقبة مومنة وبيش شافعي روا نيست در هيچ كفارتي الا بنده
مومن اما اگر جامه خواهد دادن ده پاره جامه وبايد از هر جنس ده جبه يا ده پيراهن يا ده
سراويل يا ده ميزر وهر مسكيني را يكي بايد دادن واگر طعام خواهد دادن ده مسكين را طعام بايد
دادن هر يكي را مدي بمد رسول و ان رطلي است وثلث رطلي وبيش ابو حنيفه اگر گندم است
كه مي دهد نيم صاع بدهد واگر نه گندم است صاعي بدهد وبيش شافعي روا نيست كه زر
يا نانان يا عوضي ديگر بدهد وبيش ابو حنيفه روا است وبيش شافعي بايد كه بده مسكين
دهد بيك بار وبيش امام اعظم ابو حنيفه اگر به ده روز به يك مسكين دهد روا است واگر بيك
مسكين دهد در روز هم روا است اما اگر كفارت كننده از فقرا است سه روز روزه بايد
داشت وبيش شافعي بيايي است بقولي وبقولي گشاده بدارد وبيش بعضي به هم بيايي بدارد
قرائتي را كه خوانده اند فصيام ثلثة ايام متتابعات واگر كفارت بر حنث سابق است روا است
بيش شافعي الا كفارت بروزه كه اول سوكند دروغ كند وبس روزه دارد و بنده ازاد كردن وجامه

آکر بیش از حث باشد روا است واکر قصد دل سوکند خورد کفارت لازم نیاید بلکه خدای می کوید
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم **کبیرهٔ شانزدهم**
باکناه بسیار نومید شدن است از رحمت خدا و مغفرت رب العالمین و بواسطه توبت و
انابت واستغفار و کفارت طلب رحمت و مغفرت خدا نا کردن و تن بر کناه کردن نهادن
و دل بر عذاب دوزخ نهادن چنانکه کوید چون خدای تعالی مرا نخواهد آمرزیدن من نیز
تا توانم کناه می کنم یا کوید من نهالیچهٔ خود در دوزخ او کنده ام من سجادهٔ خود در دوزخ
انداختم یا کوید اکر مرا در بهشت نکذارند در دوزخم بر چشم کیرند یا بطنز و طیبت کوید
چنانکه عادت جاهلانست که مرا بهشت نمی باید که آنجا جای زاهدان و صوفیان و
سالوسانست و تماشا است مرا دوزخ خوشتر که جای مطربان و معروفانست زیرا که نشست این کلمات
و امثال این کلمات بزه است و کبیره است و تجدید کلمهٔ شهادت از آن لازم است و اکر
از اعتقاد کوید کفر صریح است و رب العالمین نومیدی از رحمت بکفر خوانده است آنجا
که یاد کرده است ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
معنی آیه ولا تیأسوا و نومید مشوید و طمع مبرید من روح الله از رحمت و لطف و اسایش
که خدای تعالی بندکان را می بخشد انه بدرستی و راستی که لا ییأس نومید نشود و نومیدی نبستند
من روح الله از رحمت و لطف رب العالمین الا القوم الکافرون الا قومی کافران و نیز رب العالمین
لطف و عنایت فرموده است و بیغمبران فرستاده است و کناهکاران را توبت و انابت و اصلاح
و کفارت و وعدهٔ مغفرت و رحمت و کناه آمرزیدن داده است و وعدهٔ همه آمرزیدن داده است
و شایستکی رحمت ما را در آموزانیده است خصوصا در قرآن که برسول خود فرستاده است یعنی
یاد کرده است آنجا که برسول می فرماید قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله

ان الله

ان الله یغفر الذنوب جمیعا

انه هو الغفور الرحیم وانیبوا الی ربکم واسلموا له من قبل ان یاتیکم العذاب ثم لا تنصرون
واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یاتیکم العذاب بغتة وانتم لا تشعرون
معنی آیه قل بکو ای رسول یا عبادی ای بندکان من الذین آنکسانی اسرفوا که
اسراف کرده اند در نافرمانی خدای تعالی و ظلم و بیداد کرده اند علی انفسهم بر تنهای خود
لا تقنطوا نومید مشوید و طمع مبرید من رحمة الله از رحمت و آمرزش خدای تعالی ان الله بدرستی
و راستی که خدای تعالی برستش یغفر می آمرزد الذنوب کناهها جمیعا همه بیکبار انه
بدرستی و راستی که او هو اوست الغفور همه آمرز و همیشه آمرز الرحیم مهربان و رحمت کن
بعد از توبت و اصلاح و کفارت و انابت وانیبوا و توبت کنید و واکردید الی ربکم وا بروردکار
شما یعنی عمل بر قرآن هر آنچه بهتر و نیکوتر و زیباتر کنید من قبل پیشتر از آن ان یاتیکم که آید بشما
العذاب عذابها و عقوبتهای دو جهانی بغتة ناکاه و ناخبر وانتم لا تشعرون و شما ندانید یعنی
زودتر از آنکه تا از عذاب این جهانی بسر آید توبت کنید و جای دیکر می فرماید و من یقنط
من رحمة ربه الا الضالون یعنی **یعنی** خود که نومیدی نماید از رحمت بروردکار خود الا الضالون
الا ضالان از کمراهان و نیز رب العالمین در قرآن می فرماید بخلق که سارعوا الی مغفرة من ربکم
یعنی بشتابید بمغفرة و آمرزش بروردکار شما و دیکر می فرماید که سابقوا الی مغفرة من ربکم
یعنی مسابقت نمایید و در پیش یکدیکر افتید بمغفرة و آمرزش بروردکار شما و معنی مسارعت
و مسابقت خود را قابل و مستعد رحمت و مغفرت کردانیدن است که میان ما و رحمت او نه مسافتی
و دوری است بل که خود لازم ما است کناه کردن بزه است و این مسارعت و مسابقت که رب
العالمین فرموده است نه بنقل اقدام و خطوات است و نه قطع مسافات است بلکه بترک خطیات و
سیئات است

ومواظبه بر حسنات و صالحات است و تغییر و تبدیل اعمال و اقوال و اخلاق و صفات است
پس معلوم بود که بر گناه کردن و مواظبت و ملاومت نمودن و توبه نا کردن و طمع از رحمت
بریدن از کبیره است و بی توبت و کفارت و اصلاح و انابت طمع بامید رحمت داشتن جهل
و حماقت است چنانک رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است و حدیث در صحیح است
الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والاحمق من اتبع نفسه هواها وتمنى على
الله الامانی یعنی زیرک آنست که نفس خود را مقهور گرداند یعنی بی روی شهوات و عملی که کند
آن کند که بعد از مرگ او را بکار آید و احمق آنست که متابعت و اینت نفس کند یعنی بی روی
شهوات کند بر خلاف رضا خدا و بس آرزوها بر خدای کند

کبیره هفدهم

امن بودن است از مکر خدای و ساختنها نهانی او و مغرور شدن و این امن و غرور بر دو قسم است

قسم اول آنست که بر گناه کردن ملاومت و مواظبت نماید و طلب توبه و اصلاح و کفارت
نکند و برحمت و کرم رب العالمین مغرور گردد و گناهها می کند و می گوید خدا غفور و رحیم است
و نداند چنانک غفاری و رحیمی صفت اوست قهاری و شدید العقابی هم صفت اوست و باهمال
و تاخیر عذاب که گناهکار را موعود است مغرور گردد و اعتماد و تکیه بر آن کند و تفکر و اندیشه
نکند که هر گناهی را عذابی لازم است آن جهانی یا این جهانی و رب العالمین در قرآن یاد کرده است
هلاکت هر قومی را که بنا فرمانی خدا هلاک گشتند و نیز در اینجا دیگر در نهد بید و وعید گناهکاران را
و ایشان که از مکر خدا و ساختنها نهانی او امن باشند یاد کرده است که ولو ان اهل القرى امنوا واتقوا لفتحنا
علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون افامن اهل القرى ان
یاتیهم باسنا بیاتا وهم نائمون او امن اهل القرى ان یاتیهم باسنا ضحى وهم یلعبون افامنوا مکر الله
فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون **معنی آیات** ولو ان در حقیقت آنست که اگر

اهل

اهل القرى اهل شهرها و دیهها و خیمها و کوه ما نها و اینجا که مجتمع خلق است **آمنوا**
ایمان آوردندی و باور کردندی و براست داشتندی سخنها و پیغامها ما که خدایم از زبان پیغمبران و رسولان
و پیغام گزاران واتقوا و پرهیز کردندی از ناکردنیها و گناهها ترسیدگاری خدا را لفتحنا
هر آینه ما که خدایم بگشادمانی و روا نهادمانی علیهم بر ایشان برکات برکتها و زیادتها
و فزونها من السماء از آسمان والارض و از زمین یعنی برکات سماوی که قوت و غذا و سبب پرورش
جانهای ایشان است یعنی علم و حکمت و برکات ارضی که غذا و قوت و سبب پرورش جسم ایشان است
یعنی نانها و ثمرات ولکن کذبوا و لیکن ایشان سخنها و پیغامها باور نکردند و بخود بر تکبر
و پیغام گزاران را دروغ زن و صاحب غرض داشتند فاخذناهم ما که خدایم بگرفتیم ایشان را
بما کانوا یکسبون بسبب و فعل بد که کرده بودند افامن ایمن اند اهل القرى اهل شهرها
و دیهها و خیمها یعنی گناهکاران آنجا ان یاتیهم که بدیشان آید باسنا عذابها و عقوبتها
و سیاستهای ما که خداییم بیاتا نیم شبی وهم نائمون و ایشان خفته باشند یعنی غفلت شبیخون
آورد و ایشان خفته گیرد او امن یا بس ایمن اند اهل القرى گناهکاران شهرها و دیهها ان
یاتیهم که بدیشان آید باسنا عذابها و سیاستها و عقوبتهای ما که خداییم ضحى چاشتگاهی
وهم یلعبون و ایشان بمعاملت دنیاوی و بازیهای این جهانی مشغول شده باشند افامنوا ایمن شده
اند مکر الله از مکر خدای و ساختنها نهانی او فلا یامن ایمن نگردد و ایمن نیستند مکر الله از مکر خدای و سا
ختنها نهانی او فلا یامن ایمن نگردد و ایمن نیستند مکر الله از مکر خدا و ساختنها نهانی خدا الا القوم الخاسرون
الا قومی زیانکاران جهانکه در دنیا شان نگذارند و در آخرت شان نگذارند که عبارت از آن
ازانست که خدای ... النار الکبرى ثم لا یموت فیها ولا یحیى **قسم دوم** از امن و
غرور آنست که بطاعت و عبادت و خیرات بسیار خود مغرور گردد و تکیه و اعتماد بر آن کند

وبندارد که خود روا باشد که خدای تعالی او را در دوزخ کند و عذاب دهد و از عاقبت و خاتمت
نترسد و این اعتقاد و ظن از جمله کبایرست و رسول خدا علیه السلام می فرماید **حدیث** ان الرجل
لیعمل بعمل اهل الجنة حتی لا یبقی بینه و بین الجنة الا ذراع او قال شبر فیسبق علیه الکتاب فیعمل
بعمل اهل النار فیدخل به النار **معنی حدیث** بدرستی و راستی که مرد باشد که در
ایستد و چندان عمل اهل بهشت بکند از نماز و روزه و طاعت و عبادت که میان او و میان
بهشت الا یک گز یا گفت یک وجب و بس نماند از آن پس رسد و علی از عمل دوزخیان بکند و بدان
عمل در دوزخ رود یعنی همه اعمال طاعات که کرده باشد دافع آن عذاب که جزا آن گناهست نگردد
و تا بدان گناه سوخته نگردد او را از دوزخ نجاة و خلاص نباشد و در این معنی قصه بلعام
باعورا خود معروفست که از همه طاعات و عبادات علم و زهد و ورع که او را بود و عاقبت
او بدان انجامید که مثل او بسگ زدند که خدای گوید در حق او که فمثله کمثل الکلب و نیز
برصیصا که از همه طاعات و عبادات داشت بیک نافرمانی که ازو در وجود آمد عاقبت
او بدان انجامید که مثل او بشیطان زدند که خدای گوید کمثل الشیطان اذ قال للانسان
اکفر فلما کفر قال انی بری منک **الی قوله** فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها و ذلک
جزاء الظالمین پس باید که بنده البته و اصلا از مکر خدای تعالی غافل و ایمن نباشد
و از عاقبت کار و خاتمت حال ترسان و هراسان باشد و پناه بخدای تعالی برد و اگرچه طاعات
و عبادات بسیار دارد و اگرچه در راه خدا بمقامها بلند رسد و صاحب کرامات گردد که
همه کارها بعاقبت و خاتمت مرهونست که والامور مرهونة بخواتیمها و سخن بزرگانست که
**الناس کلهم هلکی الا العالمون والعالمون هلکی الا العاملون والعاملون هلکی الا المخلصون
والمخلصون علی خطر عظیم** و بحکایت بلعام و برصیصا و سامری و غیر ایشان قصص و حکایات

زهاد و عباد و علما که عاقبت ایشان بخسران انجامید در کتابهای منزل خصوصا در قرآن و احادیث
بسیار آمده است و قصص و حکایات ایشان نه از بهر افسانه مذکور باشد که بشنوند و حکایت
آن و غیری کنند بلکه از بهر آن مذکورست که چون آن قوم از جهان رفتند و قصه در میان
ناچار از بهر اهل عصر و زمان و قرنهاست تا هر عاقلی آن را استماع کند و بدان متعظ شود و پند گیرد
و هرچه صالح تر و عالمتر و داناتر و متقی تر باشد از خدای تعالی ترسان تر باشد که خود هرکه
خدای شناس تر و بخدا عالم و عارف تر از خدای تعالی ترسان تر که خدای فرماید انما یخشی الله من عباده
العلما و هرکه در حضرت خدا گرامی تر نشان آن نیست که از گناهها پرهیزکارتر و از خدا ترسان تر
که خدای گوید ان اکرمکم عند الله اتقیکم و نیز رب العالمین پیغمبران را و مومنان را و کافه مردمان را
ترسیدگاری از خود فرموده است **وخانک** یا ایها النبی اتق الله **وخانک** فلا تخشوا الناس واخشون
وجانک یا ایها الذین امنوا اتقوا الله **وجانک** یا ایها الناس اتقوا ربکم **وجانک** خافونه فارهبون
فاتقونه و امثال این آیات در قرآن بسیارست و رسول خدا از بهر خود یاد کرده است **والله لاعلمکم
بالله واتقیکم لله واخشیکم لله لانا**

کبیره هجدهم

اصرار بر صغایرست یعنی گناهها خرد کوچک بسیار کردن که هر از گناهی که یک بار
یا دو بار از کسی بدید آید یا احیانا در بعد از کسی واقع شود صغیره باشد اما چون آن صغیره
عادت گردد کبیره گردد چنانکه مثلا دروغی یا دو دروغ احیانا بگوید صغیره باشد اما چون
دروغ گفتن عادت گردد کبیره گردد و مرد بدان فاسق گردد و گواهی او نامسموع گردد
یا فحش و هذیان گفتن چون بدان عادت کند کبیره گردد و مرد بدان تنها فاسق گردد و همچنین
یک نماز از وقت رها کردن یا دو نماز ضروری را که اتفاق افتد آن صغیره باشد اما چون نماز
از وقت رها کردن عادت کند کبیره گردد و مرد بدین فاسق گردد و گواهی او نامقبول گردد

وسه نماز که ترک کند بقصد خود و مباح کردد اکرچه بدین ترک کافر نباشد الا اکر جاحد وجوب
باشد و پیش امام احمد ترک نماز کفر است اکرچه اعتقاد دارد که نماز کردن واجب است
حجتی آنکه روایت می کند که رسول خدای فرماید بحدیث بین العبد وبین الکفر
ترک الصلوة وحدیثی دیکر روایت می کند که رسول خدای کوید من ترک الصلوة
فقد کفر و دلیل آنکه اصرار بر صغایر هم از کبایر است آنست که رب العالمین می فرماید
والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب
الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین معنی آیه والذین و آنکسانی اند که اذا فعلوا
آنکاه که بکنند فاحشة کاری زشت یا کرداری زشت او ظلموا یا ظلمی و بیدادی کنند انفسهم
بر نفسها خود ذکروا الله خدای را یاد آورند و محنتها و پیغامها خدای یاد آورند ز عذابها و عقوبات
که کناهکاران را موعود است فاستغفروا و پس آمرزش خواهند یعنی توبت کنند و از درکاه
خداوند لذنوبهم کناهها خود را و خود را قابل و مستعد مغفرت و آمرزش کردانند
ومن یغفر و خود که آمرزد و که تواند آمرزیدن الذنوب کناهها الا الله جز خدای معبود
و فرمان زده بسزا ولم یصروا و اصرار ننمایند علی ما فعلوه بر آنچه کرده اند یعنی دیکر واپس نکنند
وهم یعلمون و ایشان میدانند که آن کناه است و ناکردنی است اولئک ایشانند آنانند جزاؤهم که جزا
و پاداش ایشان است مغفرة آمرزشی من ربهم از پروردکار ایشان وجنات و باغها و بهشتها
که در آن کام و آرزو و ابد تجری می رود من تحتها از زیر درختانها الانهار جویها ابد روان
نه آبی که سبب حیوة باشد آبی که عین حیوة باشد و از آن فرموده است که روان نه آبی که سبب حیوة
باشد آبی که عین حیوة باشد و از آن فرموده است که روان باشد هردم که بر آید نه آن باشد

یعنی

یعنی هردم حیوتی نو بخشد خالدین جاوید آن بمانند فیها در آن بهشتها یعنی در نعیم بهشتها
باشند و همه بهشتها وا ایشان را باشد ونعم و نیک است اجر العاملین مزد کارکنان و عمل عاملان
فرمان و دستوری او و نیز رب العالمین در قرآن جایی دیکر یاد کرده است که اجتناب و پرهیز
کردن از کبایر و مواظبت بر فرایض اعمال سبب کفارت کناهها کرده است ان تجتنبوا کبایر
ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما حدیث و نیز در
صحیح است و رسول خدای می فرماید رمضان الی رمضان وجمعة الی الجمعة والصلوة
الی الصلوة کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبایر و نیز برهان آنکه مواظبت بر فرایض
اعمال سبب کفارات صغایر است آنست که در صحیح است که حدیث اعرابی بحضرت مصطفی
صلوات الله علیه آمد و کفت یا رسول الله اصبت حدا فاقم فی کتاب الله یعنی
حد خدا بر من بران چه در کتاب خدا است بر من بران رسول ازو سوال کرد که چه کناه کرده
راوی حدیث در کمانست که از اعرابی چه کفت یا کفت عالجت قبلة من امرأة یعنی قبله
از زنی بیکانه برده بودم یا کفت لمستها او غمزتها یعنی اورا بوسیدم یا کفت نظرت الیها یعنی نظری
بروی کردم رسول خدا آن اعرابی را کفت بنشین و آن اعرابی بنشست تا ساعتی بر آمد و پس دیکر بار
برخاست و کفت یا رسول الله حد خدای بر من بران رسول خدای اورا کفت بنشین تا سه بار
یا چهار بار برخاست و پس وقت نماز در آمد و آن اعرابی با رسول خدا نماز فریضه بجماعت بکزارد
و چون از نماز فارغ شد اعرابی برخاست و کفت یا رسول الله حد خدا بر من بران رسول خدا اورا
کفت هل صلیت معنا یعنی نماز فریضه با ما کزاردی اعرابی کفت بلی یا رسول الله رسول خدا
اورا کفت ذاک کفارتک یعنی آن نماز فریضه که با ما کزاردی کفارت تو است و پس رب العالمین
اینت فرستاد که واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات

پس آن اعرابی رسول را گفت الی یا رسول الله یعنی
این ثواب نه بهر من خاص است رسول خدای گفت نعم لک ولمن عمل عملک یعنی آری
از بهر تو است و آنرا نیز که این عمل از وی در وجود آید بنا دانی چنانک از تو آمد و از عبد الله
عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار
باری تعالی ما را از کردن صغایر و کبایر مصون و محروس داراد و از دم شیاطین الانس والجن
محفوظ داراد و ما را بر آن طاعات و عبادات و حسنات و صالحات داراد که بدان
آثار سیئات و اوزار خطیئات محو کرداند و ما را پاک نفس و روشن دل و پرورده جان کرداناد
و آن عالم ربانی که مزکی ارواح و مزکی نفوس و مطهر قلوب است و رب العالمین او را این
فضل ارزانی داشته است باری تعالی برین دم قدسی عیسوی و بتزکیت نفوس و تربیت ارواح
و تنویر قلوب و اصلاح اجسام مستدام داراد بحق محمد و آله

فصل

فی بیان کبایر الاثم التی ذکرناها

ودلایلها من آیات القرآن والاحادیث الصحاح عن النبی صلی الله علیه
وسلم بسم الله الرحمن الرحیم بدان وفقک الله للطاعات که این کبایر
مجموعه که نه که ما یاد کردیم آن گناهها است که با کردن آنها یا بعضی از آن و اصرار بر آن هیچ طاعتی
و عبادتی مقبول و پذیرفته حضرت خدا نیست نه فریضه و نه نافله باتفاق علما اگرچه
بفتوی درست است چنانک برهان و بیان آن یاد کرده آمد اکنون بدانک گناه صغیره امیدوار
تر است بعفو خدای تعالی از کبیره ولیکن بعضی از اسباب خطر آن نیز بزرگ است و آن اسباب
شش است اول آنکه بیوسته کند چون کسی که پیوسته سماع اوتار و مزامیر کند که هر معصیتی

که بردوام رود تا بیکی دل را عظیم موثر باشد هم چنانک قطره آبی که بردوام رود در نوردد و شنی
دل موثر باشد سبب دوم آنکه گناه خرد و حقیر دارد و بچشم حقارت بدان نگاه کند و با خود
گوید در جنب رحمت خدای تعالی این گناه من کجا و دید آید و آن قدر ندانند که خشم خدای
تعالی در معاصی پنهانست و ممکن باشد که خود در آن گناه پنهان است که وی حقیر می
دارد قال الله تعالی وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم سبب سوم آنکه خرم گردد بگناه
و بدان مباهات کند و فخر آورد و گوید چون کردم که فلان کس را بزدم و دشنام دادم و استهزا
بروی کردم و بفریفتم و خجل کردم و هر که بهلاک خود شاد گردد نشان آنست که دلش سیاه
شده باشد سبب چهارم آنست که چون مهلت می یابد بدان مغرور می شود و بندارد که
این عنایت ملک تعالی است که ورا مهلت می دهد و اندیشه نکند که این مهلت دادن
وی خود خشم خدای تعالی است تا وی یکبار هلاک شود سبب پنجم آنست که ستر از خود
بر گیرد و گناه خود با هر کسی گوید تا دیگران نیز در آن گناه رغبت نمایند و هیچ گناه
بتر از آن نیست که معصیت در چشم دیگران بیارایند سبب ششم آنست که گناه کسی کند که
عالم باشد تا بسبب وی دیگران دلیر شوند و گویند اگر نه بایستی کرد وی نکردی چون عالمی که
جامه ابریشمین پوشد و غیبت مردم کند و بر دنیا حریص باشد و نزدیک پادشاهان رود
و عطا و صلت ایشان ستاند و در خصومت سفاهت کند و بیهوده گوید و بکثرة جاه و مال فخر
کند و هر چه مردم فرماید خود نکند هر عالمی که چنین باشد و مردم بوی اقتدا کنند و بزه همه در
گردن وی باشد فصل این حکم گناه صغایر است که گفتیم و حکم این گناهها کبایر
مجموعه که نه آنست که هر که مرتکب بعضی ازین گناهها باشد هر طاعت و عبادت که کند
چه فرض و چه سنت قبول حضرت رب العالمین جل جلاله نباشد چرا که مرد نه متقی است و خدای
تعالی

طاعت وعبادت از متقیان قبول می کند چنانکه خدای می گوید انما یتقبل الله من المتقین اکنون
بدانکه تارک این گناهها آنگاه متقی باشد که خدا را ترک این گناهها بکند نه از بهر ملامت وی نه
از بهر جستن سلامت وآنکه از بیم ملامت خلق ترک کند یا از بهر جستن سلامت او متقی نباشد
بلکه چنانکه خدای تعالی طاعت وعبادت صاحب کبیره نپذیرد رحمت ومغفرت خدای تعالی
نیز بدو نرسد وهیچ تواند بدو رسیدن چرا که شایستگی رحمت ومغفرت ندارد وآنگاه شایسته رحمت
ومغفرت گردد که توبت کند بدان شرایط که گفتیم ودلیل برآنکه صاحب کبیره شایستگی
رحمت ومغفرت ندارد آنست که خدای تعالی می گوید ان الذین آمنوا والذین هاجروا وجاهدوا
فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله وجای دیگر می فرماید ان رحمة الله قریب من المحسنین
وجای دیگر می فرماید ورحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة
وجای دیگر می فرماید وهذا کتاب انزلناه مبارک فاتبعوه واتقوا لعلکم ترحمون وجای دیگر
فرماید در قصه نوح علیه السلم او عجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم
ولتتقوا ولعلکم ترحمون وجای دیگر می فرماید والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض
یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة ویطیعون الله ورسوله اولئک
سیرحمهم الله وجای دیگر می فرماید الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
وجای دیگر می فرماید ثم ان ربک للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلک واصلحوا ان ربک من
بعدها لغفور رحیم وجای دیگر می فرماید که حمله عرش وآن فرشتگان که پیرامن عرش اند
توبتکاران را ونیکوکاران را وراه روان راه خدا را وپی روان امر ونهی را رحمت وآمرزش
بخواهند آنجا که می فرماید ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک
وقهم عذاب الجحیم واز بهر دیگران که نه توبتکارانند ونه نیکوکارانند آمرزش ورحمت نه

خواهند زیرا که می دانند که ایشان شایستگی رحمت ومغفرت ندارند وآیه ویستغفرون
لمن فی الارض باتفاق علما منسوخ است بدین آیت فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک زیرا که
نزدیک علما اصول اتفاقی است که آیت خاص آیت عام را نسخ کند وآیه ویستغفرون لمن فی الارض
عام است وآیت فاغفر للذین تابوا خاص پس درست شد که این ناسخ وآن منسوخ وآیت
هو اهل التقوی واهل المغفرة خود درین معنی صریح است از بهر آنکه ذکر تقوی بر مغفرت سابق
است یعنی آمرزگاری خدای تعالی ادنیا تر بعد از تقوی وپرهیزکاری از کبایر حاصل شود
وامثال این آیت در قرآن بسیارست وخلاصه این آیت آنست که تا بنده متقی نگردد طاعت
وعبادات وخیرات وی مقبول حضرت خدا تعالی نگردد چه فرایض وچه نوافل واینجا سخن در
قبول است نه در صحت تا در غلط نیفتی زیرا که عبادت از صاحب کبیره درست است
یعنی از گردن وی بیفتد باتفاق جمله علما الا حسن بصری که وی می گوید چنانکه قبول نیست
درست نیز نیست وپیش ما درست است اما قبول نیست الا بعد از توبت

فصل

اکنون بدانکه صاحب کبیره با آنکه قابل وپذیرنده رحمت ومغفرت نیست الا بعد از توبت خدای
تعالی خود بروی رحمت نکند الا بعد از توبت چرا که رسول خدا صلوات الله علیه می فرماید
والله لا یرحم الله من لا یرحم الناس انما یرحم الله من عباده الرحماء ارحموا من فی الارض یرحمکم
من فی السماء واگر اندیشه وتفکر کنی خود بدانی که صاحب کبیره که چون بر خود رحمت
نمی کند خدای تعالی نیز بروی رحمت نکند الا بعد از توبت یا بعد از آنکه بقدر گناه در دوزخ بماند
نعوذ بالله من عذاب النار ومثال این گناهها که بر نهاد صاحب کبیره مثال است و
نمناکی بر فتیله چراغ وشمع ومشعله تا مادام که فتیله نمناک است آتش در خود نگیرد ونتواند
گرفت واگرچه آتش همه جهان بوی نزدیک گردد چرا که شایستگی آن ندارد که آتش در خود گیرد

آنکه شایسته کرد و آتش در خود گیرد که ابا زو بیفشارند و نمناکی از و بستانند و بسوزند غز
جرب کنند همچنین شاکاه کبیره است و مثل نمناکی ازما قبیله است و مثل توبه فشردن است از
قبیله و مثل اصلاح کار و حال است مثل نمناکی بستدن است از قبیله و مثل طاعت روغن است که قبیله را
بدان چرب کنند و مثل رحمت خدای تعالی مثل آتش است پس از این مثلها معلوم شد که نه هر صاحب
کبیره قابلی و بذیرایی رحمت خدای تعالی ندارد و رحمتها خود نتواند گرفت و اگرچه رحمت
خدای تعالی بسیار است و بی اندازه الا بعد از توبه و اصلاح کار و حال تا در وی شایستگی
آن وا دید آید که رحمتها خود تواند گرفت و بجز از آنکه او خود قابل رحمت نیست خدای
تعالی بر و رحمت نکند الا بعد از توبه چنانک خود می فرماید در حق جماعتی که شایستگی رحمت
ندارند لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا

فصل

اکنون بدانک معتقد بعضی
از صحابه و جماعتی از تابعین و اتباع ایشان آنست که صاحب کبیره جاوید در دوزخ خواهد
بود و این آیت متمسک ایشانست که ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها مع چنین احادیثی
چند تمسک کرده اند که در صحاح است مثل این حدیث که ومن وجا بطنه بحدیدة جاء یوم
القیمة وحدیدته فی یده یجا بها بطنه خالدا مخلدا فی نار جهنم و این حدیث دیگر که من تردی من جبل
فقتل نفسه فهو فی نار جهنم یتردی فیه خالدا مخلدا فیها ابدا و این حدیث دیگر که من تحسی سما
فقتل نفسه فسمه فی یده یتحساه فی نار جهنم خالدا مخلدا فیها ابدا و چند حدیث دیگر هست که
متمسک ایشانست اما مذهب اهل سنت و جماعت نه اینست بلکه اعتقاد ما آنست که صاحب
کبیره خالد و جاوید در دوزخ نیست تا فرقی باشد میان وی و کافر از که اگر کو همه او جاوید
در دوزخ بماند و کافر جاوید بماند پس چه فایده باز دهد اسلام و مسلمانی وی و آن احادیث که ایشان
برابر خود ساختند همه موول است پیش اهل سنت و جماعت و اما آن آیت ومن یقتل مومنا متعمدا خا

بمقبین صحابه و بدانک هر که ایمانی راست صادقانه و اعتقادی درست از سر علم و معرفت
در جان و دل او ثابت و مستقر باشد و او با چنین اعتقاد و چنین ایمان از دنیا مفارقت
کند اگرچه صاحب کبیره بود و بی توبت مرده باشد البته از دوزخ خلاص یابد و خدای
تعالی بسوی رحمت کند و بیامرزد و از دوزخ نجاة دهد

فصل

اکنون بدانک
اگر کسی در کبیره افتد و نعوذ بالله بی توبت بمیرد ظاهر قرآن و حدیث آنست که در دوزخ
رود چنانک در حدیث مدعم است و مدعم غلامی بود که بادشاهی و را تحفه بخدمت
رسول صلی الله علیه و سلم فرستاده بود و کنیت این غلام ابو کرکره بود و خادم خاص بحل می کرفت
بود و با وی بغزا خیبر بود روزی ایستاده بود و بار از شتر رسول علیه السلم از شتر فرو
ناکاه از گوشه تیری بوی آمد که انداخته بیناند نبود و از آن مجروح گشت و نالان شد
و از دنیا مفارقت کرد پس صحابه بیکبار بر مزد کان زبان برآوردند و می گفتند هنیا له الجنة
استشهد مدعم یعنی نوشش باد بهشت که شهید گشت مدعم چون پیغمبر صلوات الله علیه
این سخن شنید گفت کلا یعنی نه چنینست که شما می گویید رایته فی النار رایته
فی النار یعنی من او را در آتش دیدم من او را در آتش دیدم فی عباءة غلها در گلیمی که بدزدیده بود
و بروایتی دیگر چنین گفت ماله وللشهادة یعنی او از کجا شهیدی و شهادت از کجا رایته فی
النار فی شملة یشتعل علیه نارا یعنی آن شمله شعله آتش شده بود و بروی می سوخت
و بروایتی دیگر چنین گفت ان العباءة لیلتهب علیه نارا یعنی آن گلیم زبانه آتش شده
بود و ... بالای وی می سوخت و بروایتی دیگر ان الشملة التی اخذها من المغانم
لم یصبها المقاسم لیلتهب علیه نارا یعنی آن شمله که برگرفته بود پیش از قسمت غنیمت شعلها آمد
آتش شده بود و بروی می سوخت صحابه چون این سخن شنیدند خوفی عظیم در ایشان پدید

یکی از ایشان برفت و دو دوال نعلین یا بکی بیاورد و گفت یا رسول الله من این را گرفته بودم
و رسول خدا علیه السلام نگاه کرد و گفت نیک کردی که باز آوردی و اگر نه دو دوال آتشین شدی
در پای تو یا یک دوال **فصل** شراکان من نار او قال شراک من نار آکنون بدانک
اگر کسی سالها بسیار طاعات و عبادات و خیرات کند از فرایض و نوافل و پس نعوذ بالله
در کبیره از آن کبایر هر ده که نامه افتد و بی توبت بمیرد ثواب آن همه طاعات و عبادات
و خیرات دفع عذابی و عقوبتی که جزای آن کبیره است از وی نتواند کرد تا آنگاه که
بقدر آن کبیره بسوزد بعد از آنک بقدر گناه و جرم سوخته باشد از دوزخ خلاص و نجاة
یابد و دلیل این سخن از آیات قرآن و احادیث صحاح بسیار است اما آنچه از قرآن یکی آنست
که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالکم یعنی ای مومنان فرمان
خدا برید در هرچه گوید و فرماید و فرمان رسول برید در هرچه گوید و فرماید و اعمال خود
باطل مکنید امام محیی السنة و امام واحدی و دیگر مفسران در تفاسیر خود آورده اند از امام
حسن بصری رحمة الله علیه و غیره که معنی این آیت چنین گفته اند که ولا تبطلوا اعمالکم بالمعاصی
والکبایر و مراد امام حسن از ابطال عمل نیست که ثواب طاعتها و عبادتها وی در دفع
عذاب باطل است یعنی مفید نیست و جای دیگر رب العالمین جل جلاله می فرماید یا ایها
الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی یعنی ای مومنان زکوة و صدقه خود باطل
مکنید بمنت بر درویش نهادن و رنجانیدن او و مراد از این آیت نه آنست که منت و اذی
مبطل عین زکوة است و صدقه بلکه مراد آنست که بثواب آن از دوزخ خلاص و نجاة نیست و
ثواب آن دافع عذابی که جزای منت و اذی است از و نتواند کرد تا آنگه که بجزای آن بسوزد و بعد
از آنک بقدر آن جرم سوخته باشد از دوزخ خلاص و نجاة یابد در معالم التنزیل آورده است

که هذا مثل ضرب للمنافق والمرائی والمومن الذی یمن علی الناس بصدقته و رب العالمین
جل جلاله جای دیگر می فرماید که اعصار فیه نار فاحترقت و عبد الله عباس رضی الله عنهما
در تفسیر این آیت چنین آورده است هذا مثل ضرب لرجل غنی عمل بالطاعات ثم عمل
بالمعاصی این مثلی است که زده اند مردی توانگر را که طاعت بسیار بکند و بعد از آن
در معاصی و کبایر افتد و این سخن در معالم التنزیل همچنین است و هم چنین در وسیط آورده اند
و این احترقت یعنی ثواب طاعات و عبادات وی افتد یعنی ثواب طاعات و خیرات
دفع عذابی و عقوبتی که جزای کبایر است از و نتواند کرد و ما معنی این آیت ایود احدکم
که در آن فایده ها بسیار است **معنی آیه ایود** دوست دارد یکی از شما
آن نکوی که باشد له او را جنة باغی من نخیل از خرما ستانها و کومی و اعناب و انگورها
کوناگون تجری می رود من تحتها از زیر درختستانها الانهار جویها آب روان له
باشد آن خداوند باغ را فیها در آن باغ من کل الثمرات از همه لونه میوه ها که ممکن باشد که
رب العالمین در جهان آفریده است و اصابه رسد بوی الکبر
پیری و بزرگی و خوفی چنانک فرتوت شود و از دست و پای باز ماند و از کسب و کار ناتوان
گردد و له و او را باشد ذریة فرزندی چند ضعفاء ضعیف خرد و آن خداوند باغ هیچ
وجه و معیشتی و اعتماد حیوة خود و عیال و فرزندان خود بجز آن باغ کرده باشد فاصابها
و پس بآن رسد اعصار گرد باد فیه نار که در آن باشد صاعقه و عذابی و آتشی فاحترقت
و آن باغ را با آن میوه ها گوناگون بر هم سوزاند رب العالمین جل جلاله سوال می کند و میگوید هیچ کس از
شما دوست دارد و خواهد که چنین باشد لذلک هم چنین که می شنوند و می دانند و می بینند
یبین الله بیدا و هویدا و روشن کند خدای تعالی برای رستن لکم شما را الآیات نشانها قهاری

حبی

احدکم

بها

وجباری وبی نیازی خود **لَعَلَّکُم** تا مگر شما ها تتفکرون لعلّه
کینه و بتر بیند از زیانها و عقوبتها که وعده داده است و بپرهیزید از ناکردنیها و
گناهها و در تفسیر آورده اند مثل امام محیی السنة و امام واحدی که در عهد خلافت امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه روزی با جمعی از صحابه نشسته بودند و از هر نوعی بحثها علمی می رفت
عمر رضی الله عنه معنی این آیت از ایشان بپرسید که چیست و در حق کیست و این مثل
بکه زده است ایشان گفتند الله اعلم عمر در خشم شد گفت نمی پرسم از شما که خدا دانا
تر گوئید که دانیم یا ندانیم عبد الله عباس گفت توان گفت که دانیم که هر چه ما
دانیم خدای تعالی دانا تر از آن داند و نتوان گفت که ندانیم که هر کسی بقدر خود از معنی این
آیت چیزی دانیم و مرا از معنی این آیت چیزی در دل می آید اما چگونه گویم که بزرگان و پیران
صحابه حاضر اند عمر گفت یا ابن اخی لم تحقر نفسک تقول ها هنا یعنی ای برادر زاده من چرا
خود را حقیر می داری پیش منزلتی مقام واجلسه پس عبد الله عباس برخاست و عمر او را
پیش خود بنشاند و گفت قل یا ابن اخی ولا تحقر نفسک یعنی بزرگ آنکس است که حال بزرگوار دارد
نه آنکه سال بسیار دارد پس عبد الله گفت این آیت در خوانده است که سالها و عمرها طاعات و
عبادات و خیرات بسیار کنند و پس در کبیره افتند از کار برود ثواب آن همه محو گردد و نیست شود
چنانکه آن صاعقه باغ و میوه ها محو و نیست گرداند یعنی ثواب آن اعمال و طاعات در حق
دفع عذابی و عقوبتی که جزای آن کبیره است محو و نیست گردد یعنی ثواب آن طاعات و عبادات
بسیار در دفع دخول آن صاحب کبیره نکند از دوزخ تا آنکه که کبیره بسوزد و بعد از آنکه بقدر
آن سوخته باشد از دوزخ خلاص یابد مراد از محو و نیست شدن آن نیست نه آنکه طاعات و عبادات
چندین ساله محو و نیست گردد و وی مفلس ماند و اگر از ما کسی نه چنین فهم کرده است یا نه چنین نوشته است

خطا فهم کرده است و نوشته است و همچنین معنی احادیث چند که درین کتاب آورده ایم درین
معنی اینست مثل این حدیث که ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة حتی لا یبقی بینه و بین الجنة
الا ذراع او قال الا شبر فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخل النار یعنی
بدرستی و راستی که مرد باشد که چندان عمل بهشتیان بکند که میان او و میان بهشت نماند
الا قدر یک گز یا گفت الا قدر یک وجب پس عملی از عمل دوزخیان بکند و بدان در دوزخ رود بگفت
در دوزخ رود و جاوید بماند یعنی آن همه طاعات و عبادات دفع دوزخ از و نکند مراد اینست
نه آنکه آن کبیره آن همه طاعتها وی برباد دهد و نیست گرداند چنانکه وی مفلس بماند و نامه
وی از حسنات پاک گردد اینست معنی این حدیث و ما جز چنین نگفته ایم و هر که از ما نه چنین و کفت
و نه چنین نوشت و نه چنین فهم کرد ما از آن گفت بیزاریم و مثل این حدیث دیگر که دب فیکم
داء الامم من قبلکم الحسد والبغضاء هی الحالقة هی الحالقة لا اقول
تحلق الشعر بل اقول تحلق الدین یعنی نرم نرم و نهان در شما می رود و می خزد درد امتها
پیش از شما حسد و بغضا و پس گفت آن سترنده است آن سترنده است نمی گویم موی بسترد
بل که می گویم دین بسترد معنی حدیث نه آنست که آنکس که حسد و بغضا دارد جاوید در دوزخ
ماند بلکه معنی آنست که هر که عملی و طاعتی و عبادتی می کند که و از حسد و بغضا باشد
ثواب آن عملها و طاعتها و عبادتها دفع عذاب و عقاب از آن عامل و عابد نکند و او را خلاص
و نجات از دوزخ ندهد الا بعد از آنکه حسد و بغضا بسوزد مراد از این حدیث اینست نه آنکه حسد
و بغضا حسنات مرد نیست گرداند و معنی این حدیث دیگر که ان الحسد یاکل الحسنات
کما تاکل النار الحطب هم اینست و این حدیث دیگر در سنت صحیح است که رسول خدا صلوات
الله علیه بر دو گور بگذشت که تو نهان ه بودند و بیستاد و گفت انهما لیعذبان و ما یعذبان
فی کبیرة

یعنی این هر دو در عذاب اند بلکه هر دو بصغیره در عذاب اند یکی سخن چینی کرده است و یکی از
بول پرهیز نکرده است پس رسول خدا صلوات الله علیه چوبی خرما خواست و بدو پاره
کرد و یک نیمه بدین گور فرو برد و یک نیمه بدان گور دیگر و گفت تا این هر دو چوب تر باشند
عذاب این هر دو سبکتر باشد و معلوم است که گور دو کافر نه از آن صحابه بوده است بدلیل
آنکه نبوذ و چون رسول خدا صلوات الله علیه فرموذ که نه بسبب کبیره در عذاب اند
که بسبب دو صغیره در عذاب اند و معلوم است که از هر دو مرد صحابی را طاعت و عبادت
بسیار بوده باشد پس از همه طاعات و عبادات ایشان دفع عذابی که جزا گناه صغیره است
از ایشان نکرد چگونه دفع عذابی که جزا گناه کبیره است بکند این جمله آیات قرآن و احادیث
صحیح که گفتیم بیان و برهان است که پنجاه سال بلکه صد سال نماز و روزه و طاعات و
عبادات و خیرات کند از فرایض و نوافل و فضایل و بعد از آن در کبیره افتد از کبایر مشرده
کانه و بی توبت و کفارت و اصلاح کار رحلت از دنیا برود ثواب آن اعمال پنجاه ساله دفع
عذابی و عقوبتی که جزای آن کبیره است از و نکند و در خور دفع عذابی موبق و محبط و باطل است
و معنی آنست که خود نیست و تا بدان کبیره نسوزد از دوزخ خلاص نیابد و هر جا که ما گفتیم کبیره
محبط عمل است این پرسش خواستیم یعنی در دفع دخول در دوزخ باطل نه آنکه عین عمل و ثواب عمل
باطل و نیست کرد زیرا که رسول خدای صلوات الله علیه فرموده است حدیث یخرج قوم فی
النار الا اثر السجود و جای دیگر فرموده است که اعرفهم باثار السجود یعنی من
دوزخیان را که از دوزخ بدر آورم و شفاعت کنم ایشان را باثار سجود وا شناسم و از اینجا معلوم
می شود که اگر کبیره محبط عین عمل بوذی اثر سجود در پیشانی ایشان نمانده بوذی پس
محبط عین عمل نیست که محبط ثواب است بدان معنی که گفتیم نه بدان معنی که ثواب عمل بکلی
نیست گرداند

و مرد مفلس و بی طاعت کند و اگر کسی نه چنین از ما فهم کرده است و نوشته است از نقصان فهم
وی بوده است نه از نقصان گفت ما

فصل

اکنون بدانکه از گناهان کبایر
یکی آنست که پیغمبر صلوات الله علیه فرموده است که کننده آن را شفاعت نکنم روز قیامت
و آن دزدی است و دلیل بر این سخن حدیثی است که در دو صحیح آورده است و ابوذر غفاری
رضی الله عنه روایت می کند و حدیث اینست الا لا القین احدکم یوم القیمة وعلی رقبته
بعیر له رغاء فیقول یا محمد اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا قد بلغتک الا لا القین
احدکم یوم القیمة وعلی رقبته بقرة لها خوار فیقول یا محمد اغثنی اغثنی فاقول لا املک لک من الله
شیئا قد بلغتک الا لا القین احدکم یوم القیمة وعلی رقبته شاة لها یعار او قال شاة
یثغوا وقال لها ثغاء فیقول یا محمد اغثنی اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا قد بلغتک
الا لا القین احدکم یوم القیمة وعلی رقبته فرس له حمحمة فیقول یا محمد اغثنی اغثنی فاقول لا املک
لک من الله شیئا قد بلغتک الا لا القین احدکم یوم القیمة وعلی رقبته نفس لها صیاح فیقول یا محمد
اغثنی اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا قد بلغتک الا لا القین احدکم یوم القیمة وفوق
راسه رقاع تخفق فیقول یا محمد اغثنی اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا قد بلغتک

معنی حدیث آنست که بدانید و آگاه باشید البته البته که من هر یکی از شما را بینم
روز قیامت و بر گردن وی باشد شتری و آن شتر بانگی می دارد و آن مرد می گوید یا محمد بفریاد من رس
پس من گویم من امروز در حق تو در حضرت خدای تعالی هیچ شفاعتی نتوانم کرد که من در دنیا
بزبان خود و بزبان پیغام گزاران و نایبان خود بتو رسانیدم که شتر مدزد و فرمان نبردی و دز دزدی
بدانید و آگاه باشید البته که من هر یکی از شما را روز قیامت و بر گردن وی نهاده باشد
گاوی و آن گاو بانگ همی دارد و آن مرد می گوید یا محمد بفریاد من رس پس من گویم من امروز در حق تو

در حضرت خدای تعالی هیچ شفاعت نتوانم کرد که من در دنیا بزبان خود و بزبان پیغام
گزاران و نایبان خود بتو رسانیدم که گاو مدزد فرمان نبردی و دزدیدی بدانید نباید
البته البته که من برکلی از شما هارسم روز قیامت و بر گردن وی نهاده باشد گوسفندی و آن
گوسفند بانگ می دارد و آن مردی گوید یا محمد بفریادم رس بفریادم رس من گویم من امروز
در حضرت خدای تعالی در حق تو هیچ شفاعتی نتوانم کرد من در دنیا بزبان خود و بزبان
پیغام گزاران و نایبان خود بتو رسانیدم که گوسفند مدزد فرمان نبردی و دزدیدی بدانید
نباید البته البته که من برکلی از شما هارسم روز قیامت و بر گردن وی نهاده باشد اسپی و آن اسپ
شیهه می کند و آن مردی گوید یا محمد بفریادم رس بفریادم رس من گویم که امروز در حق تو
در حضرت خدای هیچ شفاعت نتوانم کرد من در دنیا بزبان خود و بزبان پیغام گزاران و نایبان
خود بتو رسانیدم که اسپ مدزد فرمان نبردی و دزدیدی بدانید نباید البته البته
که من برکلی از شما هارسم روز قیامت و بر گردن وی نهاده باشد غلامی و آن غلام بانگ می کند و آن
مردی گوید یا محمد بفریادم رس بفریادم رس من گویم من امروز در حضرت خدای تعالی
در حق تو هیچ شفاعت نتوانم کرد من در دنیا بزبان خود و بزبان پیغام گزاران و نایبان خود
بتو رسانیدم که برده و غلام کس مدزد فرمان نبردی و دزدیدی بدانید نباید البته البته
که من یکی از شما هارسم روز قیامت و بر بالای سروی باشد گویا سر او رها چون علمی و بادی زند
از او می جنباند و آن مردی گوید یا محمد بفریادم رس بفریادم رس من گویم من از بهر تو
امروز در حضرت خدای تعالی هیچ شفاعت نتوانم کرد من در دنیا بزبان خود و بزبان پیغام گزاران
و نایبان خود بتو رسانیدم که کرباس مدزد فرمان نبردی و دزدیدی پس رسول خدا صلوات الله علیه
بصحابه گفت این نه شمار آنها است و این آیت برخواند وما کان لنبی ان یغل ومن یغلل یات بما
غل یوم القیمة الایة

معنی آیه ما کان و نباشد و نسزد و روا نباشد لنبی هیچ پیغمبری را ان یغل که دزدی
و خیانت فرماید یا اضافت بیها بوی کنند ومن یغلل و هر که دزدی و خیانت فرماید یا کند
یات بما غل بیاورد آنرا و برابر آن دزدی و خیانت را یوم القیمة روز قیامت و بر روی پیکر برو و اورا
بدان بگیرند و پس توفی تمام داده شود و رسانیده آید کل نفس هر نفسی جزا بما داشت ما کسبت
آنچه کرده باشد و هم لا یظلمون و ایشان در آن جزا ستدن مظلوم نباشند و نه ما که خدایم در آن
جزا دادن ظالم باشیم **فصل** اکنون بدان که آن کبایر جمله گناهان که کبیره اجتناب بکردن
از آن و دور شدن از آن سبب قبول بودن عبادات است در حضرت رب العالمین جل جلاله و سبب
کفارت صغایر است و سبب نجاة و رستگاری از عذابها از جهانی ست و سبب دخول در بهشت
است اگر در ادا فرایض تقصیری رفته باشد یعنی بعد از اجتناب نمودن و دور شدن از این
کبائر عبادتها و طاعتها وی از نماز و روزه قبول حضرت خدای تعالی باشد و کفارت گناهان
صغایر گردد و از عذابها نجات دهد **چنانکه خود می فرماید** ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه
نکفر عنکم سیاتکم وندخلکم مدخلا کریما **معنی آیه** ان تجتنبوا کبائر اگر پرهیزید و دور شوید
از گناهان بزرگ ما تنهون عنه از گناهها که شما را از آن نهی کنید و از آن باز می زنند نکفر ما که خدا
درگذرانیم و بیامرزیم عنکم از شما سیاتکم گناهان شما یعنی صغایر اگر در ادا فرایض
تقصیری رفته باشد وندخلکم و در آوریم شما را مدخلا در آوردنی کریما جایی بسیار نیکو
بسیار راحت یعنی بهشت و در صحیح است که رسول خدا فرموده است **حدیث رمضان الی
رمضان والجمعة الی الجمعة والصلوة الی الصلوة کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبایر**
یعنی روزه فرض رمضان تا روزه فرض رمضان و نماز جمعه تا نماز جمعه و از نماز فرض تا نماز فرض کفارتها
است و سبب آمرزش گناهها است مادام که از این گناهها کبایر پرهیزند خلاصه معنی آیه

وحدیث است که چون که از گناهها باز پرهیزند و دور شوند نمازها فرض و روزها
فرض است امرزش و کفارت گناهها گردد چون نماز و روزه فرض که فاضل ترین اعمال است
وفاضل ترین عبادات است کفارت گناهها صغایر نمی گردد الا بعد از انکه از کبایر پرهیزند و
دور کردند نمازها نافله و صدقات نافله و ختم قران و صلوات و دعوات خواندن و استغفار
کردن چگونه کفارت گناهها کبایر گردد هرگز نگردد و نتواند گشت خصوصا و اکر دن کبایر
ودلیل بر انکه فرایض عبادات فاضلترین اعمال خیر و عبادات است انست که پیغمبر صلوات الله علیه
می فرماید که ملک تعالی جل و علا می فرماید ما تقرب الی عبدی المومن بمثل اداء ما افترضته
علیه یعنی نزدیکی من نجست و من نزدیک نگشت بنده من بهیچ خیری و طاعتی مانند انچ
من بروی فرض کردم

فصل

اکنون بدانکه از حدیثها که در ثواب اعمال و
فضایل اعمال وارد شده اند و در زبان قاضیان و واعظان بسی افتاده است و از سر منبرها با عوام گویند
که هرکه فلان سوره از قرآن بخواند اورا کفارت چندین ساله گناه گردد و هرکه فلان نماز
بکند چندین ساله گناه از دیوان وی محو کنند و هرکه فلان دعا بخواند کفارت چندین
گناه گردد و هرکه امروز چندین بار صلوات دهد بوی از گناهها وی بسترند و هرکه
امشب چندین رکعت نماز کند در هر رکعتی فلان سوره و فلان سوره بخواند اورا ثواب چندین
حج و چندین غزا باشد و از گناه چنان پاک گردد که چون از روزی که از مادر در وجود امده
باشد و هرکه فلان روز روزه باشد اورا چندین ثواب بنویسند که شصت سال بدوام
روزه داشته باشد و عوام مسکین بیچاره چون اینها بشنوند مغرور گردند و بر گناه دلیر گردند
و با خود گویند چه از این اسانتر ما نیز گناه می کنیم و این نمازها می کنیم و این روزها می داریم و این
دعوات می خوانیم و این صلوات می فرستیم تا کفارت خمر خوردن ما و زنا کردن ما و لواطت کردن

ما و دزدی کردن ما و قتل کردن ما می گردد و از ما عفو می گردد و این مسکینان نمی دانند که این
حدیثها چنین بیشتر خود دروغ است و انچه قدر که راست است مراد از ان گناهها صغایر
است نه کبایر زیرا که گناهها کبایر خود پیدا است که کفارت هر یکی چیست و اصلاح
هر یکی چه می باید کرد چنانکه یکی بجای یکی وا نمی ایستد چنانکه مثلا اگر کسی کفارت سوگند
دروغ می باید کرد و بکفارت ان هزار رکعت نماز کند یا سالی روزه بدارد یا هزار ختم قرآن
بکند از همه کفارات ان نگردد الا ان کفارتی که خدای تعالی در قرآن فرموده است و هر عامی
که امثال این غرورها در دماغ وی افتاد که از گناه وا بیستد و کی توبت کند هرگز که نکند و
هلاک ابد گشت و سبب هلاکت وی این واعظان اند و غرض این واعظان از گفتن امثال این سخن
انست تا از مجلسیان چیزی بربایند و بستانند که چون نگاه می کنند مجلسیان خود را می بینند که اغلب
فاسق و ظالم و خائن و نماز ناکن و خمر خواره و زنا کننده اند ایشان نیز میخواهند که چیزی گویند که
بگوش ایشان خوش باشد تا خوش دل گردند و از سر خوش دلی چیزی بدیشان دهند و این
عوام بیچاره نمی دانند که انچ این واعظان با ایشان می کنند هیچ پادشاه و هیچ قاطع طریق و
هیچ شبدزد با ایشان نکند زیرا که پادشاه ظالم بطریق مصادره دنیا از ایشان می
ستانند و همچنین دزد بطریق دزدی و قطع طریق از ایشان دنیا می ستانند و هیچ یکی از ایشان دین
نمی ستانند و نمی توانند ستدن و این واعظان هم از ایشان دین می ستانند و هم دنیا و ایشان دین
واعظان هم بدین باز می کنند و هم بدنیا چنانکه قرآن اشارت می کند که خسر الدنیا والاخرة
ذلک هو الخسران المبین و عجب از انکه این واعظان نیز در کار خود اندیشه نمی کنند که کار ایشان بتر
از دزدان راه زنست زیرا که دزدان راه از خلق دنیا ایشان می برند و ایشان هم دین خلق می برند و هم
دنیا اخر اندیشه نکنند تا ایشان را خود چه مقصود است که خلق را بر معاصی چنین دلیری می کنند اگر غرض ایشان
دنیا است

که تا از خلق چیزی بستانند اگر راست گویی کنند و خلق را براه راست خوانند و بر معاصی دلیر نکنند
این غرض ایشان هم حاصل گردد و اگر از ایشان این سوال کنی که چه تا این غرض است که خلق را چنین
دلیری گردانید بر معاصی جواب دهند که اگر نه چنین گوییم خلق از رحمت خدای نومید
می شوند کسی نیست که نه این قوم گویند که چرا نومید می شوند ما هرگز خلق را نگفتیم که در توبت
بسته است ما هرگز نگفتیم که توبت عاصیان و گناه کاران قبول نیست و با آنکه ایشان نگفتیم در
کبیره شان نزدیم بیان کردیم که از جمله گناه کبایر یکی آنست که با گناه بسیار از رحمت خدای تعالی
نومید شوند خلاصه سخن ما اینست که ما می گوییم بهشت جای پاکانست هر که بگناه و معاصی
آلوده است او را در بهشت جای نیست و نباشد تا آنگاه که او را از گناه پاک گرداند و آلودگی
گناه و معصیت از وی برود و این پاکی بدو چیز حاصل گردد و این آلودگی بدو چیز برود یا
اما در دنیا بتوبه و مجاهدت و اصلاح کار و حال یا اما در آخرت باتش دوزخ اگر مرد در دنیا
بتوبه و مجاهده خود را پاک و مطهر گردانید هم در دنیا شایسته بهشت گردد و اگر در دنیا خود را
بتوبه و مجاهده پاک نگردانید البته در قیامت او را باتش دوزخ پاک گردانند چون پاک گشت و
شایسته بهشت شد او را از دوزخ بدر آورند و به بهشت برسانند **هذا مضی** اندم بتمامی
جواب این واعظان و قاصان که بهم ای عاقلان اگر الله خود گرفتیم که این احادیث که شما در ثواب الاعمال
و فضایل الاعمال روایت می کنید و با عوام بیچاره می گویید خود همه راست است و صحیح است و در
است آخر بقرینه حال می دانید که عوام بر امثال این سخنها زبان پیش می کنند که سود ندارد که بر معاصی
دلیری می شوند و خوف و خشیت بیکبار از دل ایشان می رود و اوامر و نواهی شرع بیکبار بپشت
پای می زنند آخر نه سلف صالح گفته **الاولی لاهل الفتوی والوعظ سلوک سبیل التغلیظ**
والتشدید یعنی واعظان و مفتیان را اولیتر آنست که راه تغلیظ و تشدید سپرند و دلیل

این

این سخن آنست که یکی از سفین ثوری رحمه الله علیه پرسید که قاتل را توبت قبول است یا نه جواب داد
که **کان اهل العلم اذا سئلوا عن هذا قالوا لا توبة له واذا ابتلی الرجل به قالوا له تب** یعنی
سخن سفین آنست که چون از وی این مسله پرسیدند چنین جواب داد که اما اهل علم بودند
یعنی صحابه و تابعین چون این مسله و امثال این از ایشان می پرسیدند چنین جواب می دادند که
نه یعنی توبت از قاتل قبول نیست اما چون کسی قتلی می کرد و بدان مبتلا می گشت بوی می گفتند
توبت کن که دیگر قتلی نکنی و این دلیل است که ایشان با عوام سبیل تغلیظ و تشدید می سپردند
نه راه مساهله و مسامحه و هم چنین از عبدالله عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که روزی شخصی
از وی پرسید که هل للقاتل توبة فقال لا ثم جاء شخص وقال هل للقاتل توبة فقال نعم فقیل له فی
ذلک فقال للسایل الاول لم یکن قد قتل واراد ان یقتل واحل فقلت لا واما السایل الثانی کان قد قتل
فقلت نعم **یعنی آنست** که روزی یکی پیش عبدالله عباس آمد و از وی پرسید که قاتل را توبت قبول
است عبدالله گفت نه پس شخصی دیگر بیامد و هم این گفت که قاتل را توبت قبول است عبدالله گفت
بلی توبت وی قبول است جماعت حاضران گفتند چونست که سایل اول را گفتی قبول نیست و
باز دوم را گفتی قبول است گفت سایل اول قتل نکرده بود و خواست که قتل کند از آن جهت گفتم
نه تا منزجر گردد و نکند اما آن دوم قتل کرده بود و پشیمان گشته بود از آن جهت گفتم بلی تا توبت
کند و بخدای باز گردد و از رحمت و مغفرت نومید نشود از این جمله دو چیز معلوم گشت یکی آنکه ایشان
با عوام سبیل تغلیظ و تشدید سپردندی تا خلق از معاصی باز ایستند و منزجر گردند و دوم آنکه
مصالح خلق نگاه می داشتند چنانکه سایل اول را مصلحت آن بود که بوی گفت توبت قاتل قبول
نیست و سایل دوم را مصلحت آن بود که بوی گفت قبول است پس ما را نیز بایشان اقتدا باید کرد
و سبیل تغلیظ و تشدید سپردن تا خلق از معاصی باز ایستند و توبت کنند و بخدای باز گردند

وبطاعت در آیند تا هم ایشان نیک افتند و هم ما را و اما آنچه گفتیم از حدیثها که واعظان روایت
می کنند در ثواب الاعمال و فضایل الاعمال اکثر دروغ است عجب مدار که این نه ما می گوییم بلکه
جماعتی از بزرگان صاحب حدیث که استادان این کار و ائمه اعصار بوده اند چون شافعی و احمد
و سفین و مالک و یحیی معین و دار قطنی و حاکم ابو عبدالله و محمد اسمعیل بخاری قدس الله ارواحهم اکثر
این احادیث باز داده اند و قبول نکرده اند و موضوعات آورده اند و آنچ از این حدیثها درست است
ثواب قرائت بعضی از سورت قرآن و ثواب روزه عرفه و نماز چاشت و اگر درست است نه این معنی دارد
که واعظان می گویند که کفارات جمله گناهها است بلکه کفارت گناهها صغایر گردد و صاحب کبیره
باید که این غرور بخود راه ندهد و این خیال نبندد و اگر نه هلاک شود و این واعظان که این در دماغ
عوام افکنده اند یا از آن است که خود نیز ندانسته اند یا دانسته اند و از جهت خوش دلی عوام این ترغیب
با ایشان گفته اند تا ایشان خوش دل گردند و چیزی بدیشان دهند

فصل

اکنون بدانک اگر کسی را ارادت باشد که نمازی چند نوافل بکند در شب یا در روز همچنین خواهد
که نماز تراویح کند یا نماز نیمه شعبان یا نماز رغایب یا این نمازها سه ماهه رجب و شعبان و رمضان
که واعظان بخلق آموزانند و هم چنین چون کسی را ارادت باشد که روزه چند نافله بدارد چون روزه
سه ماهه و ده روزه و روزه دوشنبه و پنج شنبه و ایام البیض و ده روز اول ذوالحجه و اول محرم و امثال
اینها حال این کس از دو بیرون نیست یا در گردن وی نمازی چند فریضه و روزه چند فریضه هست یا
نیست اگر چنانک هست در ذمت وی فرایضی چند او را اولیتر آنست که بیشتر فرایض قضا کند بلکه
خود فرض است که نخست فرض گذشته از گردن بیفکند که اگر فرض گذشته قضا نکند و بمیرد
عاصی مرده باشد و اگر سنتها نکند و بمیرد عاصی نباشد و در شریعت مسله هست که اگر کسی زکوتی
چند در گردن دارد یا فرضی چند یا مظلمه چند و مال دارد و می تواند که بگزارد و آنکه بروزه و نماز ...

می دهد و بعمارت مسجدها و سقایها و پولها و ابدانها می کند اگرچه او را در آن ثوابها باشد
اما عاصی باشد زیرا که مامور است بزکوة دادن و فرضها گزاردن و مظلمها باز دادن و بدینها
که می کند مامور نیست اگر نکند عاصی نیست هم چنین بدان مسله نماز و روزه و اگر چنانک هیچ فرضی
در گردن وی نیست بلکه همه نمازها فریضه بشرایط و فرایض گزارده باشد و این خود از
جمله نوادر باشد این کس را مسلم باشد که بنوافل مشغول باشد و این دولتی عظیم باشد او را و با این همه
اولیتر آن باشد که این نافلها بنیت فریضه گذشته می کند که ممکن باشد که در آن فریضها که گزارده است
خللی بوده باشد و بدان سبب در محل قبول نیفتاده باشد و دیگر آنکه چون بنیت قضا کند ثواب نوافل
نیز حاصل باشد

فصل

بدانکه در حضرت رب العالمین جل جلاله هیچ طاعتی و عبادتی محبوب تر
از توبت کردن از گناهها و پاکیزه کردن نفس از خویها و خلقهای بد نیست چنانکه در حدیث صحیح است که

حدیث

رسول خدا صلوات الله وسلامه علیه می فرماید که رب العالمین جل جلاله می فرماید
والله لله افرح بتوبة عبده المومن من رجل اضل بعيره فی دوية مهلكة له عليه زاده ومتاعه فيطلبها
شاالله ان يطلبه ثم لا يجده فيرجع الى مكانه الذى كان فيه لينام فيضع يده ويضع عليها راسه ليموت
فيفتح عينيه فاذا راحلته عليها زاده ومتاعه والله لله افرح بتوبة عبده المومن من هذا براحلته

معنی حدیث

رسول خدا سوگند یاد کرد و گفت بخدا که خدای تعالی راضی تر باشد
و بهتر پسندد و بلفظ فرح فرموده است و فرح که در حق خدای تعالی اطلاق کنند مراد از آن رضا
باشد یعنی خدای تعالی راضی تر باشد بتوبه بنده مومن از مردی که شتری در بیابانی هلاک کننده گم کرده
و بر آن شتر باشد توشه این مرد از آب و زاد و فراش و قماش و آنچ او را از آن ناگزیر باشد و این مرد
تا خدا خواهد طلب آن شتر بکند و نیابد و چون نومید گردد باز جای خود رود و عقد و دست
بنهد و سر بر آن نهد و منتظر مرگ باشد بس ناگاه چشم باز کند و شتر خود بیند هم چنان با زاد و آب

وقماش و فراش این مرد چگونه خرم کرد د بس رسول خدا صلوات الله علیه سوگند خورد و گفت خدای
که خدای راضی نباشد بتوبه بنده مومن از این مرد که شتر خود باز یابد

فصل

اکنون بدانکه یک نیمه دین مسلمانی کردنها است و طاعت داشتن و یک نیمه نا کردنها است و از معاصی
دور بودن و ما از بهر آن نا کردنها مقدم داشتیم تا موافق قرآن باشد چنانکه رب العالمین جل جلاله
می فرماید الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی
هذا صراط مستقیم و دیگر کلمه شهادت که دعامت اسلام برانست کلمه نفی پیش از اثبات است یعنی
لا اله و پیش از الا الله است اکنون کردنها کنیم و بگوییم از مامورات و مفروضات و مسنونات
علمی و قولی و خلقی و اعتقادی و اسرار و حقایق آن و الله تعالی الموفق لاتمامه

فصل

فی بیان المامورات والمفروضات

بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه در دین و ملت مسلمانی بعد از بگفتن هر دو
کلمه شهادت و درست گفتن و بدانستن معنی آن و باور کردن و براست داشتن و باعتقاد کردن
و در دل بستن و دل در آن بستن بعد از آن نماز پنج گانه و اینها فرض است اما و اگر در نماز هیچ کاهلی
و در ارکان آن کنند وا کردن کناهها کبایر شرطهاست
که وا کردن کناهها طاعت و عبادت مقبول حضرت خدا نیست چنانک یاد کردیم اما از بهر آن
نکن ترتیب یاد کردیم که رسول خدا صلوات الله علیه بدین ترتیب یاران را تعلیم کرده است که
حدیث الایمان قول باللسان و تصدیق بالجنان و عمل بالارکان یعنی ایمان قول است و اقرار
و گفتار بزبانست و دانستن و باور کردن بدلست و عمل کردن بارکان یعنی ارکان دین یعنی
که عمل تن است با عضا تعلق دارد اما عمل بارکان دو قسم است اول ترقیمی و فرض است و واجب و دیگر قسمی
نوبت کردنست و وا ایستادن و وا کشتن از نا کردنها و کناهها خصوصا کبایر کناهها که یاد کردیم

قسم دوم

قسم دوم در وا ایستادن و کار فرمودن اعضا است در کردنیها و طاعت و عبادات و فرمودها
خدا یعنی فرضها و نمودها مصطفی یعنی سنتها که اول از همه نمازها پنجگانه است اما نماز کردن بی
وضو درست نیست و قبول نیست و وضو ادرست نیست الا با آب پاک باک کنده که ما خود یاد
کنیم اما برهان آنک نماز بی وضو درست نیست و قبول نیست آنست که رب العالمین می فرماید
یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم
و ارجلکم الی الکعبین معنی ای مومنان چون خیزید بنماز کردن را و اشویید رویها شما و دستها شما
تا آرنجها و دست تر بمالید بر سرها شما و بشویید پایها شما و اکعبها شما حدیث و در صحیح است
و رسول خدا می فرماید لا یقبل الله صلوة بغیر طهور و لا صدقة من غلول خدای تعالی نپذیرد
نپذیرد هیچ نمازی بی وضو و نه صدقه که از مال حرام دهند و نیز در صحیح است توضأ رسول الله
صلی الله علیه وسلم مرة مرة وقال هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به ثم توضأ فغسل
مرتین مرتین وقال من توضأ مرتین مرتین آجره الله مرتین مرتین ثم توضأ فغسل ثلاثا
ثلاثا وقال هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی و وضوء خلیلی ابرهیم یعنی رسول خدا علیه السلم
وضو کرد و هر عضوی یک بار یک بار بشست و گفت این وضو است که خدای تعالی هیچ نمازی بی این نپذیرد
الا باین و دیگر وضو کرد دو بار دو بار بشست و گفت هر که در وضو دو باره دو باره بشوید
خدای تعالی او را دو باره دو باره مزد دهد و بس دیگر وضو کرد و هر عضوی سه بار سه بار بشست
و گفت این وضو منست و وضو پیغمبران پیش از من و وضو دوستم ابرهیم علیه السلم و نیز در
صحیح است و رسول خدا علیه السلم می فرماید حدیث مفتاح الصلوة الطهور وتحریمها التکبیر
وتحلیلها التسلیم و نماز کردن با جنابت درست نیست و مقبول نیست و با جز تیمم جنب لا بعذری
شرعی که تیمم مباح کند یا واجبی و ضوا از کردن بیفکند از آنک رب العالمین می فرماید وان کنتم جنبا
فاطهروا

ولا جنبا الا عابري سبيل

وجنانکه حتی تغتسلوا و غسل جنابت بی نیتی درست نیست خصوصا بیش شافعی و انحدیث روایت
می کند که رسول خدا علیه السلام می فرماید حدیث انما الاعمال بالنیات یعنی هر کاری و عملی
که خدا برا است بنیتی درست است غسل جنابت هم عملی وکاری خیر است و خدا برا است بی نیتی
درست باشد اما نیت غسل جنابت جنین باید اوردن نیت اوردم که غسل کنم غسل فرض از
جنابت غسل می کنم غسل فرض از جنابت از انکه رب العالمین فرماید وان کنتم جنبا فاطهروا
انج بزبان نتوان گفت از نیت غسل جنابت اینست اما انج می باید که در دل دارند جنین است
یعنی قصد کردم بدل غسل کنم یعنی اب بهمه اندام برسانم و برانم غسل فرض یعنی نیت اوردم
فرموده خدا از جنابت یعنی دور شدن از نماز کردن و قران خواندن و قران برگرفتن بغسل کردن
ازخود بری دارم واین نیت در دل می دارد که خدای گوید وان کنتم و اگر باشید شما با جنبا
دور شدگان از نماز کردن و قران خواندن و قران برگرفتن فاطهروا غسل کنید و باکی کنید یعنی از

فصل

صفت ودر غسل جنابت دو چیز فرض است فرض اول نیت اوردن است یعنی اب بهمه اندام برسانیدن است و بر اندرون زیر بن همه موها از بر انکه از رسول خدا
که گفتیم فرض دوم
روایتست که گفت حدیث تحت کل شعرة جنابة بلوا الشعر وانقوا البشرة یعنی زیر بن هر
موی جنابتی است موها تر کنید و اندام باک کنید فصل وانها دیگر همه سنتها است جنانکه
در بدایا ذخدا کردن جنانکه گوید بسم الله و اب بجا نب راست ریختن بس بجب ریختن و بس بر سر
ریختن و دست همه جای مالیدن و انرا دلک خوانند و بیش مالک خود فرض است و وضو از غسل
تقدیم کردن و بای شستن را اخر غسل گذاشتن کردانند کردو اگر نداند کرد و نیز اب بسیار است
نخست غسل کردن بس وضو کردن و عوام الناس را جنین اولیتر که نخست غسل کنند بس وضو سازد

تا بغسل

تا بغسل جنابت برخیزد و بوضو حدث برخیزد و بسندیده است اب اندک ریختن و بلیدی
که بر اندام است بیش از غسل برگرفتن و سه مشت اب بر سر افشاندن و یک مشت اب زیر محاسن
بر زدن اما مضمضه و استنشاق بیش شافعی و مالک در غسل و وضو سنت است و بیش ابو حنیفه در
غسل فرض است و در وضو سنت است و بیش امام احمد اب در بینی اوکردن در غسل و وضو فرض است
کم
حدیثی اکه روایت می کند که رسول خدا صلوات الله علیه می فرماید حدیث اذا استیقظ احد
من منامه فلیستنثر فان الشیطان یبیت علی خیشوم احدکم اذا هو نام یعنی جون یکی
از شما ها از خواب در اید کو بینی بیفشانید که شیطان در اندرون دماغ شما خسبد همه شب
و خوابگاه او انجا است و بیش بعضی علما جون سخن او اینست مضمضه و استنشاق در غسل و وضو
فرض است و وقت نیت انگاه است که دست در اب کند اگر اب بسیار است یا اب فرا
دست کند اگر اب اندک است و ماخوذ اب اندک و بسیار و اب باک و بلید و مستعمل هر یک یاد
کنیم و عوام الناس را احتیاط اینست که دست تا نمازی در اب اندک و بسیار نکنند که او
مقدار اب اندک و بسیار ندانند و نیز نجاسات یعنی از حلی تمییز ندانند و از نجا است که بیش
امام احمد اگر از خواب برخاسته است سر دست شستن فرض است حدیثی اکه در صحیح است که
رسول خدا صلوات الله علیه می فرماید حدیث اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمس
یده فی الاناء حتی یغسلها ثلاث مرات فانه لا یدری این باتت یده یعنی جون یکی از شما
از خواب در اید تا دست در اب و ظرف اب نکند تا انگاه که سه بار دست بشوید که او نمی
داند که در شب دست او کجا بوده است وجه کار کرده است فصل فی المیاه واحکامه
بدانکه جمله ابها بر سه قسم است قسم اول ابی باشد باک باک کننده قسم دوم ابی باشد
باک و لیکن باکی نکند قسم سوم ابی باشد بلید اما قسم اول که هم باک است و هم باک کننده

آبی باشد که رب العالمین از آسمان فرو فرستاده باشد چنانک یاد کرده است وانزلنا من السماء
ماءً طهوراً یا از زمین بر آورده باشد چنانک خدا در قرآن یاد کرده است فسلکه ینابیع
فی الارض و بصفت خلقت خود مانده باشد و هیچ تغییر بدان راه نیافته باشد نه در رنگ و نه
در طعم و نه در بوی و مستعمل نبوده باشد برفع حدثی یا ازالت خبثی و در عبادتی کار نفرموده
باشد اما آن آبی که دیر بماند تا متغیر گردد به مرور ایام آن هم پاک باشد و هم پاک کننده اگر
چه تغییر بدان راه یافته باشد و اگر چیزی پاک که آب از آن نگاه نتوان داشت با آب آمیخته
گردد چون گل و جوی و خاک و گیاه و برگ درختان صفت طهوریت از آب زایل نگردد
و روا باشد بدان آب طهارت کردن و اگر پاره چوب یا پاره روغن در آب افتد و طعم آب یا بوی بگرداند
روا باشد طهارت بدان آب کردن **قسم دوم** که پاک است و پاک کننده نیست بر سه نوع
است **نوع اول** آبی باشد که با چیزی پاک آمیخته گردد که آب از آن نگاه توان داشت چون
اشنان و صابون و زعفران یا چیزی از مایعات چون شیر و سرکه و گلاب و آب بگرداند و آب
بدان چیز باز خوانند چنانک آب اشنان و آب صابون و آب زعفران این آب طهارت را نشاید
اما در نفس خود پاک باشد و پیش امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه این آب طهارت حدث را
نشاید اما طهارت خبث را شاید و پیش امام شافعی رضی الله عنه نه طهارت حدث را شاید و نه
طهارت خبث **نوع دوم** آبی باشد مستعمل یعنی کار فرموده و آن بر سه گونه است یکی از آن است
که بدان وضو ساخته باشند و دیگر آبی باشد که بدان غسل کرده باشند و دیگر آبی باشد که
بدان جامه پلید بشویند و متغیر نگردد **نوع سوم** آن آبی که از میوها یا از گیاهها بیفشارند
قسم سوم از آب که پلید است بر دو نوع است **نوع اول** آبی باشد اندک که نجاستی در آن
افتد آن آب پلید گردد و اگر چه متغیر نگردد **نوع دوم** آبی باشد بسیار که نجاستی در آن
افتد

و متغیر

و متغیر گردد صفت طهوریت باقی باشد و آب بسیار پیش شافعی قرب پانصد من است یا
زیادت بوزن مدینه و آب بسیار پیش امام ابو حنیفه حوضی باشد ده گز در ده گز در عمق یک — وجب
که اگر طرفی بجنبانند طرف دیگر نجنبد اینست حکم آب ایستاده **فصل** اما آب روان که — نک
نجاستی در وی افتد نظر کنیم اگر آن نجاست با آب می رود ما قبل و ما بعد نجاست پاک باشد و از
آب روان در حکم انفصالست اما آن جریه که نجاست بر آنست پلید است مادام که دو قله نباشد و اگر
نجاست ایستاده است و آب بر آن می گذرد ما قبل نجاست پاک باشد و ما بعد نجاست را نظر کنیم اگر
هر جریه دو قله باشد و متغیر نباشد پاک باشد و اگر هر جریه دو قله نباشد یا باشد و متغیر باشد
پلید باشد و پاک نگردد تا آنگاه که جای جمع شود و دو قله گردد یا زیادت و تغیر از آن زایل
گردد و پیش امام ابو حنیفه اگر آب ایستاده کم از ده گز در ده گز باشد و نجاستی در آب افکنند پلید گردد
و اگر ده گز در ده گز باشد پلید نگردد الا بتغیر و آب روان پیش او اگر چه اندک است و نجاستی در آن افتد — رتد
پلید نشود **فصل** و بدانک اگر موشی در چاهی افتد و پیش از آنکه موی باز گذارد از آن چاه بر آورند
و آب چاه دو قله باشد آب چاه پاک باشد و حاجت نباشد که آبی از آن چاه بر کشند اما اگر آنگاه
بر آورند که موی باز گذاشته باشد جمله آب آن چاه بر باید کشیدن اگر چه بسیار باشد و
طریق آنست که طول و عرض و عمق آب چاه بر کشند تا معلوم گردد که آب چاه جمله بر کشیده اند و بعد
از آن هر آبی که در چاه باشد پاک است و حکم جمله حیوانات که در چاه افتد و متعفن گردد اینست
که یاد کردم و پیش امام ابو حنیفه رضی الله عنه اگر موشی در چاهی افتد و موی باز نگذارد حکم آنست
که آب چاه جمله بر کشند و هر حیوانی دیگر که متعفن گردد اما اگر متعفن نگشته است نظر کنیم
اگر موشی یا گنجشکی یا جانوری دیگر که در جرم اینها باشد در چاهی بمیرد از آن چاه بیست دلو آب
بکشند و اگر کبوتری باشد یا مرغی دیگر که در جرم آن باشد یا گربه از آن چاه چهل دلو بر باید

واگر خری یا گاوی یا اسپی یا آدمی در چاه میرد آب چاه جمله بر باید کشیدن این است تفصیل
مذهب امام ابوحنیفه که یاد کردم رضی الله عنه

فصل فی حکم الحیوانات

بدانکه جمله حیوانات بپیش شافعی پاک است الا سگ و خوک و آنچه از میان یکی از ایشان و حیوانی
دیگر در وجود آید واگر خوکی یا سگی از ظرفی آب خورد که در آن ظرف کمتر از دو قله آب باشد آب
پلید گردد واگر بجز از سگ و خوک هر حیوانی دیگر از وحوش و طیور که از ظرفی آب خورد یقینی که
در ظرف مانده است پاک باشد واگرچه اندک باشد و بپیش امام ابوحنیفه هر ددی که از ظرفی
آب خورد یقینی که در ظرف مانده است پلید است الا گربه واگر خری یا اشتری از ظرفی آب
خورد یقینی که بماند بپیش او مشکوک فیه است و نشاید بدان طهارت کردن واگر مرغی که
گوشت وی حلال نباشد از ظرفی آب خورد یقینی که بماند مکروه است بدان طهارت کردن
و هر جانوری که او را خونی روان نباشد چون مور و مگس و زنبور و خنفسا و امثال این چون
در آبی یا در طعامی افتد و در آن بمیرد آن طعام و آن آب پلید نگردد بیک قول شافعی و نیز بپیش شافعی
هر آبی که طهارت حدث را نشاید طهارت خبث را هم نشاید بر خلاف مذهب ابوحنیفه که
بپیش او طهارت خبث را جمله مایعات طاهر چون گلاب و سرکه و شیر روا باشد واگر نجاستی در
چیزی مایع افتد چون گلاب و روغن و سرکه پلید گردد واگرچه بسیار باشد و بول و خون و
سرگین جمله حیوانات پلید است و بپیش ابوحنیفه سرگین کبوتر و گنجشک و خفاش پاک است و
بپیش مالک و قومی از علما هر حیوانی که گوشتش حلال است بول و سرگین او پاک است و هر مرغی که گوشت
او حلال است تخم آن مرغ پاک است و حلال واگر گوشت آن مرغ حرام است تخم آن حرامست و پلید است
و هر حیوانی که گوشتش حلال است شیر آن پاک است و حلال است و هر حیوانی که گوشت وی حرام
است شیر وی حرام است و پلید است الا شیر آدمی و همه مرداری حرام است الا ملخ و ماهی و هر حیوانی

که در حیوة حلال نیست مرگ پلید است الا آدمی که باصح قول شافعی پاک است و بپیش امام ابوحنیفه
آدمی مرگ پلید گردد و بپیش بعضی از علما بپیش از غسل پلید است و بعد از غسل پاک است و هر شرابی
که بسیار رسنان مستی کند اندک آن تا قطرهٔ پلید است و حرامست و حکم آن حکم خمر است و خمر
چون بنفس خود و اسرکه باشد حلال است و پاک است واگر معالجت و اسرکه کنند حرامست
و پلید است و بپیش ابوحنیفه هم حلال و پاک است و هر جانوری که در حال حیوة پاک است و بعد
از مرگ پلید باشد پوستش بدباغت پاک گردد هم ظاهر آن و هم باطن آن و روا باشد در آن نماز
کردن و بر آن نماز کردن بیع و شری در آن درست باشد و پوست سگ و خوک بدباغت پاک
نگردد و هر حیوانی که گوشتش حلال است چون موی و پر از وی جدا کنند یا جدا گردد در حال زندگی
پاک باشد و هرچه گوشت او حرام است هر موی و پر که از وی جدا کنند یا جدا گردد پلید است الا موی آدمی
که پاک است در همه احوال

فصل فی المیاه عند الاشتباه

اگر کسی فرا آبی رسد و آن آب
متغیر باشد و نمی داند که بچه متغیر شده است روا باشد بدان آب طهارت کردن الا اگر از آن
بوی نجاست آید واگر کسی دو ظرف آب دارد یکی پاک و یکی پلید و بروی پوشیده گردد و پاک
از پلید و انمی داند اجتهاد کند یعنی با دل خود مشورت کند و هر کدام که دل وی گواهی دهد
که پاک است کار فرماید واگر آن اشتباه در دو جامه افتد هم چنین کند و هر ظرفی که باشد استعمال
آن جایز باشد و طعام و شراب خوردن از آن روا است الا ظرفی که از زر یا سیم باشد که استعمال
آن حرام است و طعام و شراب خوردن از آن حرام است و رسول خدای از آن نهی کرده است و گفته است
که خورنده از آنها آتش دوزخ اندر شکم او بانگ کند و هم چنین نشاید بکفچه زرین و سیمین طعام و شراب
خوردن و از گلابدان زرین و سیمین گلاب بکار داشتن و از سرمه دان زرین و سیمین سرمه در چشم کشیدن

فصل فی ازالة النجاسة

چون خواهد که نجاستی از موضعی یا از جامه بشوید

باید که اب بر موضع نجاست فرو ریزد تا نجاست زایل گردد و نباید که موضع نجاست در آب فرو
کند که انگاه اب پلید گردد و موضع نجاست پاک نگردد الا اگر اب دو قله تمام باشد و چون
اب بمحل نجاست فرو می ریزد و می شوید و اب از موضع نجاست جدا گردد نظر کنیم اگر متغیر باشد
از اب وان موضع هر دو پلید باشد و اگر نجاست زایل گردد و ابی که از انجا جدا گردد متغیر نباشد
موضع و اب هر دو پاک باشد و این ابی اگر چه پاک است پاک کننده نباشد و بیش ابو حنیفه این پلید
است و اگر سگی از ظرفی اب خورد که در ان ظرف کم از دو قله اب باشد اب و ظرف هر دو پلید
گردد اب بباید ریخت و ظرف را باید شست هفت بار و یکی از ان هفت کرت با خاک پاک بباید شست
تا پاک گردد و باید که خاک پاک باشد و اب [illegible] نه در کرت اخر باشد و بیش ابو حنیفه اگر سه بار
بشویند پاک گردد و همانند این [illegible] سگ که بجای ترا بماند همین حکم دارد و بجای خاک هیچ چیز دیگر
نشاید نه صابون و نه اشنان و نه کرت هشتم با اب با صح قولین اما دیگر نجاسات چون رنگی و بوئی ندارد
یک اب که بر وی ریزند و بس بیفشارند کفایت باشد اما اولیتر انست که سه بار بشویند و اگر بشویند
و بیفشارند اصح و چنین است که پاک شود و بعد از غسل بوی نجاست باقی باشد پاک نباشد و اگر
اثری باقی نباشد و بوی ندارد معفو عنه باشد و اگر بول بر زمین ریخته اید بدلوی اب بر ان
ریزد چندانکه اب همه موضع نجاست برسد و فرو خورد آن زمین پاک گردد و کندن و خراشیدن
زمین شرط نیست بفتوی رسول علیه السلام و بیش امام ابو حنیفه زمین بباید کندن و خاک را نقل کردن
و هر بولی که بجامه رسد ان را بباید شستن الا بول کودک خرد که هنوز طعام نخورده باشد اگر
اب [illegible] بر ان زنند کفایت باشد یعنی انکه نم بماند یا بیفشارند و این مخصوص است به پسران و دختران خلافست

فصل فیما یوجب الغسل و بدانکه دو چیز غسل واجب کند **اول** انکه قدر یک
سر انگشت از عورت مرد در عورت زن غایب شود و هر عورتی که باشد غسل واجب گردد و اگرچه

اب منی بیرون نیاید و انرا بالتقاء ختانین خوانند و رسول خدا فرموده است **اذا جلس بین
شعبها الاربع والتقی الختان وجب الغسل وان لم ینزل** و از حدیث دیگر که هم رسول
خدا گفته است الماء من الماء منسوخ است بحدیثی و لکه یاد کرده شد که این حدیث در ابتدا
اسلام فرموده است و آن در اخر اسلام و رسول خدا ازین خبر و کامل تمام رها کرده است **دوم**
بیرون امدن اب منی بهر طریق که بیرون اید چه بطریق مباشرت و چه با استمنا و بشهوت
و غیر شهوت و بنظر و باندیشه و بخواب و بیداری و بصحت و بیماری بهر طریق که بیرون
اید غسل واجب گردد بیش شافعی و بیش ابو حنیفه اگر به بیماری بیرون اید و بی سیلان اید غسل
واجب نگردد و اب منی انست که در اغلب چون مرد در حال صحت است شش هفت نشان
دارد سپید است و سطبر است و دوسنده است و بوی شکوفه خرما دارد یا خمیر خشک و
جهنده است و بدفعات اید و بلذات اید و چون بر جامه افتد اثران بعد از شستن بماند و اب منی زن
زرد رنگ است و تنک و وقت وقت باشد که اب منی مرد به بیماری زرد گردد

فصل

و بدانکه رب العالمین در میان جماع اب فریده است که از یکی از انها غسل واجب است و ان اب منی
است که شرح داده شد و سه دیگر وضو واجب کند یکی از انها بول است که خود معروفست و یکی ودی
است و ان ابی سپید و سطبر نادوسنده و بوی ندارد و اغلب بیران را باشد و ضعفا را و از کثرت
رطوبت اید و سوم مذی است و ان ابی است زرد رنگ و تنک و دوسنده و بوی ندارد و در وقتی بیرون
اید که مرد با زن بطریق شهوت مزاحی کند و از ان جهت انرا اب نشاط خوانند و دلیل انکه از مذی و
ضو لازم است انست که مرتضی علی کرم الله وجهه روایت کرده است که کنت رجلا مذاء فاغتسلت حتی
تشقق ظهری فاستحییت ان اسئل رسول الله لمکان فاطمة عندی فامرت المقداد فسأله فقال الرسول الله علیه السلام
صلی الله علیه وسلم من المذی الوضوء ومن المنی الغسل او قال یغسل ذکره و یتوضا **مغیث** است که مرتضی علی می گوید کرم الله

که من مردی بوذم که آب منی بسیار بوذی و از آن غسل می کردم تا پشتم بدرد آمد و هیبت رسول
مرا نمی گذاشت که از رسول سؤال کنم و نیز حیا بوذ مرا از آنک فاطمه رضی الله عنها در خانه من بوذ
و من مقداد اسود فرموذم و او از رسول سؤال کرد و من بیاموختم و رسول گفت که از مذی وضو باید
کرد و از منی غسل باید کرد و از این اشارت معلومست که تا کسی ولی اولیا بوذ مسئلهٔ شرعی محتاج پیغمبر
بوذ پس این جماعت که علم شریعت ندانند و نیاموزند و بطاعت و عبادت روند نه از سر علم
و معرفت و بدان مغرور باشند و گویند ما را بعلم حاجت نیست مباحی باشند و ضال و گمراه اند
و این همه جمارا ب که ما یاذ کرد بر همه پلیذ است و چون بر جامه افتد باید شستن و
این قول که آورده اند که آب منی پاکست قیاس بر نخ عایشه کرده است ... عمر
می گوید ما آب منی رسول از جامه رسول همی پیذ ... اما قیاس آب منی رسول
بر آن دیگران نتوان کرد از آنک فضلات رسول طاهر و نمازی بوذی و آن دیگران پلید باشد
که در حدیث است که صحابی بول رسول باز خورد و رسول او را نهی نکرد که چرا خوردی و صحابه
دیگر همچنین خون پیغمبر خورد و رسول او را نهی نکرد و نیز او را مژده داد که آتش دوزخ در
تو نرسد پس این معنی خاص او را باشد نه دیگران را

فصل فی الحیض والاستحاضه

و بدانکه نمازی که نیت غسل جنابت آورند باید که همچنان آورند که مردان اگر نیت غسل حیض
آورند نه چنان باید آورد بلکه چنین آورند نیت آوردم که غسل کنم غسل فرض از حیض که
نماز کردن بر خود مباح و حلال کنم و هر آنچ بحیض ازین بر من حرام شده است بغسل کردن بر خود
مباح و حلال کنم و این آیت در دل آورد که خدای گوید ولا تقربوهن حتی یطهرن و بدانک
ده عبادتست که بحیض این بر زنان حرام گردد نماز کردن و روزه داشتن و قرآن خواندن و قرآن
برگرفتن و طواف کعبه کردن و در مسجد نشستن و در مسجد گذر کردن تقولی و با حلال صحبت کردن و چیزی

که نام

که نام خدای یا نام رسول بر آنست با خود داشتن و آیتی از قرآن تمام نخوانند و بعضی از آیة قرآن هم نشاید
که خوانند نه در حیض و نه در جنابت الا اگر بر سبیل ذکر گوید سبحان الله بسم الله و امثال این روا باشد
اما بقصد قرائت هم روا نباشد و بدانک حیض خونی است که خدای تعالی زنان را بدان مبتلا کرده بیند
است و کمتر سنی که زنان در آن حایض شوند نه سال باشد و اگر زنی را پیش از نه سال حیض افتد
آن خونی فاسد باشد که آن را حکمی نباشد و هر آن زنی که او را این علت رسد هر آنچه بر جنب حرام است
بر وی حرام باشد و بر وی یک چیز دیگر حرام باشد که بر جنب حرام نیست و آن مجامعت کردن
با شوهر است و چون خون منقطع گردد و همچنان غسل نکرده است و سر و تن نشسته است هر چیز بر وی
حرام بوذ همچنان حرام باشد تا آنگاه که غسل کند الا روزه که رواست که پیش از غسل دارد و هر نمازی
که در ایام حیض نکرده است قضای آن واجب نباشد اما روزه را قضا باید کرد و کمترین حیض یک شبانروز
است و اگر کمتر از یک شبانروز بیند آن خونی فاسد باشد که حکمی ندارد و غالب ترین حیض شش روز
یا هفت روز باشد و اکثر آن پانزده روز باشد و اگر از پانزده روز بگذرد آن را استحاضه خوانند
و آن زن را مستحاضه خوانند و کمترین پاکی که میان دو حیض بوذ پانزده روز باشد که بیشترین
حدی نباشد و پیش بوحنیفه کمترین حیض سه شبانروز است و اکثر آن ده روز است و خون حیض
خونی باشد سیاه ستبر و گرم و گنده و خون استحاضه خون زردی بوذ که بهمه وقت بیرون می آید
و آن زنان را که این علت باشد چهار گونه باشند یا مبتداه یا ممیزه یا معتاده یا ناسیه یا هم علت
دارند هم تمییز و ما حکم هر یکی را ذکر کنیم اگر خدا خواست آورد **اما مبتداه** زنی باشد که هرگز او را
این علت نبوذه باشد و ابتدا این علت بوی رسد حکم این زن آنست که انتظار کند تا خون چند روز منقطع
گردد پس اگر زودتر از یک شبانروز منقطع گردد آن خون نه خون حیض است بلکه خونی فاسد است که حکمی
ندارد و اگر بعد از یک شبانروز یا دو روز یا سه روز و همچنین تا تمامی پانزده روز خون منقطع گردد

آن چندانک دیده باشد هم حیض باشد و در آن مدت نماز نکند و روزه ندارد و هرچه بر جنب حرام است
بر وی حرام باشد و شوهر با وی مجامعت نکند اما با شرط نماز دون آن فرج روا باشد تا مدت
آن پانزده روز هر آنگاه که خون منقطع گردد غسل کند و هرچه بر وی حرام بود حلال گردد و اگر
از پانزده روز بگذرد و خون منقطع نگردد این زن را مستحاضه خوانند باید که آخر روز
پانزدهم غسل کند و نماز چهارده روز قضا کند و یک شبانروز حیض گیرد و پس از روز پانزدهم هر
نمازی فرض را وضوی می کند تا آخر ماه و پس در ماه دیگر روز اول یک شبانروز حیض گیرد
و پس غسل کند و پس هر نمازی فرض را وضوی کند تا روز پانزدهم و پس شانزدهم یک شبانروز حیض
گیرد و پس غسل کند و هر نمازی را وضوی می کند تا آخر ماه هم چنانک گفتیم و هم بدین طریق می باید
رفت تا باشد که حق تعالی این علت از وی بردارد و اگر تا آخر عمر این حال وی همچنین باشد
حکم وی همین باشد **اما ممیزه** آن زنی باشد که خون حیض از خون استحاضه شناسد یعنی مدتی خون
سیاه ستبر بیند و مدتی خون سرخ روشن بیند حکم این زن آنست آن مدت که خون سیاه بیند حیض
گیرد و چون آن مدت بگذرد و با سرخ افتد غسل کند و نماز کند و شوهرش را جایز است که با وی مجامعت
کند و پس هر نمازی فرض را وضوی می کند بدان زانک فرج بشوید و سخت ببندد **اما معتاده**
زنی باشد که او را هر ماهی مدتی معلوم حیض بوده باشد و پس مستحاضه شود و چون حیض از
خون استحاضه تمییز نتواند حکم این زن آنست که چون خون وی از عادت درگذرد انتظار
کند تا روز پانزدهم اگر با پانزدهم منقطع گردد جمله پانزده روز حیض گیرد و چنان گیرد که عادت
وی بیفزود و اگر از پانزده درگذرد آن قدر روزگار عادت وی بوده است حیض گیرد و
باقی روزگار تا پانزدهم نماز را قضا کند و از شانزدهم هر نمازی را وضوی می کند چنانک گفتیم پس از آنک
فرج بسته باشد و سخت بربسته باشد و بعد از آن هر ماهی بعادت خود کار می کند و چون از

عادت درگذرد هر نمازی وضوی می کند **اما ناسیه** آن زنی باشد که او را هر ماهی
مدتی معلوم حیض بوده باشد و پس مستحاضه شود و روزگار عادت فراموش کند حکم این زن
حکم مبتدا است که گفتیم اما آن زنی که او را هم عادت است و هم تمییز باید که کار بر تمییز کند
نه بر عادت **اما حکم نفاس** حکم حیض است و کمترین نفاس یک ساعت است و غالب
آن چهل روز است و اکثر آن شصت روز است و نفاس خونی باشد که بعد از فرزند آمدن آید
و اگر کسی را سلس البول باشد یعنی علی الدوام بول از وی می رود و این علت بیرون باشد حکم این
کس هم چنانست که حکم زن مستحاضه در وقت نماز فرج بشوید و سخت ببندد و وضو
کند و نماز کند و پس به یک وضو بیش از یک نماز فریضه نتوان گزارد و اگر در میانه نماز بر خود
بشناسد که بول وی منقطع شد نماز وی باطل گردد و وضو و نماز هر دو اعادت باید کردن هم
چنانک مستحاضه خود را سخت بربسته است و در میانه نماز خود بشناسد که وی منقطع
شد و باز رست نماز وی باطل گردد و بر وی واجب باشد که وضو و نماز هر دو اعادت کند والله اعلم

فصل فی الاستنجا

چون کسی بتقاضای حاجت خواهد رفت باید که اگر
چیزی دارد که بر آن نام خدا یا نام رسول باشد از خود دور کند آنگاه اگر در صحرا است
باید که از دیدار مردمان دور شود و آنکه در دست سنگی یا [illegible] و باید که سر برهنه
نباشد و پیش از آنک بنشیند سنگ استنجا با خود دارد و تا بر زمین نزدیک نرسد جامه از خود
بر نکند و بر زمینی که سخت باشد ننشیند و در مقابل باد ننشیند و روی و پشت بقبله
نکند الا اگر در پس دیواری باشد و روی در آفتاب و ماه نکند و در آن حال بازی نکند و با کس
سخن نگوید و تکیه بر پای چپ کند و بر آسمان ننگرد و بر راست و چپ ننگرد و در سایه جای
مردمان و در راه گذر مردمان و در زیر درختهای میوه دار و کنار جوها و سوراخها

٢٧٦

بول نکند و در آب ایستاده بول نکند و اگر در چهار دیواری خواهد رفت باید که پای چپ
در پیش نهد و پیش از آنکه در رود بخواند **اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث**
آنگاه در رود و اگر در چهار دیواری روی و پشت بر قبله باشد روا است و پیش ابوحنیفه
هم روا نباشد و اگر فراغت جایی تاریک باشد چراغ در رود و خدا را بر زبان یاد نکند و باید
که سنگ استنجا یا آب معد باشد و در سر فراغت جای استنجا با آب نکند و بسنگ شاید
که کند و استنجا کردن واجب است اما بسنگ و اما با آب و اگر بهر دو کند اولیتر باشد و استنجا
بسنگ تنها آنگاه روا باشد که نجاست از مخرج خود تعدی نکرده باشد یعنی منتشر شده
باشد و دیگر آنکه داند که چون باید کرد و کیفیت آنست که بسنگ بدست چپ بگیرد و بر موضع
نهد که پلید نباشد و براند تا موضع نجاست و پس سنگ بگرداند و نجاست می رباید و محترز
باشد تا نجاست از موضع خود نقل نکند یعنی فراتر نبرد که اگر از جای فراتر برد آنگاه
سنگ کفایت نباشد و آب بکار باید فرمودن هم بدین صفت که گفتیم سه سنگ کار فرماید
و اگر پاک نشود چهارم بکار دارد تا آنگاه سنگ کار فرماید
که صحیح الاپشی بسنگ و آنکه بر دوست آنست که ختم سنگها بطاق باشد پس اگر استنجا با آب
خواهد کرد باید که از موضع قضا حاجت واکناره رود و آب بدست راست می ریزد و
بدست چپ می مالد باطن انگشتان تا آنگاه که یقین کرد که اثر نجاست زایل گشت پس
چون فارغ شود دست چپ بر زمین بمالد یا بر دیوار و پس بشوید و آنکه برخیزد و چون
بیرون آید پای راست در پیش نهد و چون بیرون آید بگوید **غفرانک الحمد لله الذی اخرج
عنی ما یوذینی و ابقی علی ما ینفعنی** و اگر استنجا از بول خواهد کرد نخست استبرا کند
و آن آنست که قضیب بدست چپ بگیرد و دو سه گام بیاید و برود و پس بنشیند و انگشت بر
رگی نهد

که زیر

٢٧٧

که زیر اثنین است و براند و قضیب بدست چپ بقوت کشد و بمالد یا بر زمین یا بر دیوار
یا بر سنگی اکنون اگر بسنگ می مالد شاید که قضیب بدست چپ بگیرد و سنگ بدست راست
و شاید که قضیب بدست راست گیرد و سنگ بدست چپ اما این ادب نگاه دارد که بهر صورت
که باشد متحرک دست چپ باشد چه که سنگ در دست راست دارد و چه قضیب و اگر این
کس که استنجا می کند روزه دار است باید که چون استنجا کند قوت بر خود نکند و اگر نه آب بباطن
وی رود و روزه باطل گردد و باید که استنجا بچیزی کند پاک خشک نه املس و نه محترم و در
وقت استنجا این دعا بخواند **اللهم طهر قلبی من النفاق و حصن فرجی من الفواحش**

فصل فی فرایض الوضوا

بدانکه در وضو کردن هفت چیز فرض است پیش شافعی
و بقولی شش چیز و پیش امام ابوحنیفه چهار چیز فرض است و پیش امام احمد ده چیز فرض است
اما آنکه هفت گانه که پیش شافعی فرض است نیت **فرض اول** نیت آوردنست که رسول الله
ص فرماید انما الاعمال بالنیات و نیت چنین باید آورد که نیت آوردم که وضو کنم وضو فرض
نماز کردن را و اگر خواهد که بتازی گوید و معنی داند چنین گوید رفع الحدث و انوضا
للصلوة یا گوید استبیح الصلوة **فرض دوم** روی شستن است و حد روی از موی پیشانی
است تا زیر زنخ بدرازنای و از بن گوش تا بن گوش بپهنا و هر دو سوی پیشانی از روی
است و بیخ موی در روی فرض است آب بدان نها رسانیدن هر دو ابرو و هر دو مژه و سبلت
و بالا و زیر و عنفقه یعنی پیش زنخ و عذاران یعنی کنار و کنار روی اما محاسن اگر انبوه است
دست تر ظاهر آن در باید مالیدن در وضو و اگر تنک است آب بن آن باید رسانیدن اما
در غسل اگرچه انبوه است آب بن آن باید رسانیدن و اگر نه غسل درست نباشد **فرض سوم**
هر دو دست و آرنجها شستن است چنانکه آب بسر دست فرو آید و همه سر دست برساند

شستن آن باشد که اب بران براند که اگر دست تر دران مالد وضو درست نباشد **فرض چهارم**
مسح باره سر کردن است بیش ابو حنیفه و بیش شافعی چهار یکی فرض است که در تحت مسح اورد
وان چنان است که دو انکشت از دست راست و دو انکشت از دست چپ بیکدیکر وا نهد و بر
بیش سر نهد و براند تا میان سر و باز انجا دست راست بکوش راست فرو کشد و دست چپ بکوش
چپ و بیش مالک همه سر فرض است که مسح کند **فرض پنجم** هر دو پای وا کعب شستن است **فرض**
ششم بپای شستن است این اعضا چهار کانه بقول اصح شافعی و معنی بپای انست که اکر در
میانه وضو اب منقطع کردد و بطلب اب رود از اعضا شسته خشک نکشته باشد
در اعتدال هوا بس اکر خشک کشته باشد دیکر وضو را اعادت باید کرد بقول شافعی
فرض هفتم ترتیب نکاه داشتن است بدین صفت که یاد کردم چنانکه اول روی شوید
و بس دست و بس مسح سر و بس غسل پای که خدا در قران بترتیب یاد کرده است که فاغسلوا
وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا بروسکم وارجلکم الی الکعبین این سخن که طایفه کویند در
معنی وامسحوا بروسکم وارجلکم یعنی قدم را مسح می باید کرد بر خطا اند زانکه در قران خوانده
است وارجلکم بنصب اللام و چون بنصب لام خوانند عطفی باشد بر وجوهکم وایدیکم و معنی
غسل باشد و خود برهان این سخن انست که مبین قران کرد و کفت رسول است که خدای کوید
بر رسول فانما یسرناه بلسانک **و دیکر می فرماید** وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و دیدند
که رسول خدا صلوات الله علیه در وضو کردن قدمها را بشست و کفت **هذا وضوء لا یقبل**
الله الصلوة الا به یعنی این وضو است که خدا تعالی هیچ نمازی بنده بی او نپذیرد
صحیح است که صحابی وضو ساخته بود و باره از پاشنه پای اب نرسانیده بود قدر لمعه یعنی چند
نقطه و رسول صلوات الله علیه از دید و کفت **ویل للاعقاب من النار** یعنی وای بر پاشنها
از اتش

وسه بار

فصل فی سنن الوضوء وادابه

وسه بار باز کفت این جمله برهان است که غسل قدم فرض است
وادابه اما سنتها وضو یکی بر جای بلند نشستن است تا رشاشه اب نمازی بوی نرسد
که رسول خدای می فرماید حدیث **عامة عذاب القبر منه** یعنی عامه عذاب کور ازان باشد
و روی در قبله کردن که وضو کردن هم عبادتی است و در عبادت کردن اولیتر انست که
روی در قبله باشد و رسول خدای فرماید **الوضوء علی الوضوء نور علی نور** و ظرف اب
اکر سر فراخ است بر راست نهادن که سنت است و اکر سر تنک است بر چپ نهادن که از اداب
تصوف است و بسم الله الرحمن الرحیم کفتن سنت است و بیش امام احمد واجب است
که روایت می کند که رسول خدای فرماید کل امر ذی بال لم یبدا فیه ببسم الله فهو ابتر و بند بنده
کما این انست بخواند یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق
وامسحوا بروسکم وارجلکم الی الکعبین و در ابتدا این دعا بخواند **الحمد لله الذی جعل الماء**
طهورا والاسلام برکة و نورا بسم الله الرحمن الرحیم رب اعوذ بک من همزات الشیاطین
واعوذ بک رب ان یحضرون و هر دو سر دست شستن سنت است و سه بار شستن سنت است
و بیش امام احمد اکر از خواب برخاسته است سر دست شستن فرض است حدیثی که روایت
کرده است که رسول خدای می فرماید **اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمس یده فی الاناء**
حتی یغسلها ثلث مرات فانه لا یدری این باتت یده و سنت است که در سر دست شستن
این دعا بخواند **اللهم انی اسئلک الیمن والبرکة واعوذ بک من الشوم والهلکة** دوم بار
بخواند **اللهم احفظ کفی من السرقة والخیانة واجعلنی من الحافظین للعهد والامانة**
واکر تازی نتواند خواندن هر چه سر دست را نیک است چون حفظ العهد و دیانت و امانت
را سنی بدعا از خدای تعالی بخواستن و هر چه بد است چون غدر و بد عهدی و دزدی و خیانت

۲۸۰ ونماز استی ازان وبناه خذا رفتن واب بردهن کرفتن وسه بار کرفتن واکر بروزه نباشد مبالغت
کردن واب بن کاو رسانیدن هرانجه زبان را نیکاست جون صدق وراست کوبی وذکر
خذاي وقرآن خواندن ونصیحت کردن وامثال این بدعا ازخذا خواستن وهرانجه بد است جون
دروغ وغیبت وبهتان وسخن جینی وفحش وهرزه کوبی وامثال این ازان وبناه خذا رفتن واکر
خواهد بتازی بکوید جنین کوید اللهم امنع لساني من الكذب والبهتان والغيبة
والنميمة والثنا على النفس بغير الحق والفحش والتفحش والايذا دوم بار بخواند اللهم اعني
على تلاوة كتابك وكثرة الذكر لك وكثرة الثناء عليك واب بر بینی وکند وسه بار
وکند واکر بروزه نباشد مبالغت کردن واب بن بینی رسانیدن وبیش امام احمد اب بر بینی
افکندن فرض است حدیثی را که روایت کرده است اذا استيقظ احدكم من منامه فليستنثر
فان الشيطان يبيت على خيشوم احدكم اذا هو نام وهرجه بینی را نیکاست جون بوي
بهشت وبهشتیان بدعا ازخذا خواستن وهرانجه بدست جون بوی دوزخیان ودوزخ ازان
وبناه خذا رفتن وبتازی جنین کوید اللهم رحني رائحة الجنة وانت عني راض واعوذ
بك من روائح النار وسوء الدار ودو بار دیکر روي شستن وخلال ریش کردن سنت است
حدیثی را که رسول خذا روایت است رحم الله المتخللين من امتي في الوضوء والطعام
وخلال وضو خلال ریش کردن است وخلال انکشتان دست وباي وخلال در طعام خوردن
معروفست وهرجه روي را نیکاست جون تازه روی وکشاده روي ورضاي خذا
وامثال این بدعا ازخذا خواستن است وهرانجه بدست جون زشت روی وسیاه روي و
فضیحت ورسوایی وخجالت قیامت ازان وبناه خذا رفتن وبتازی جنین کوید اللهم بيض
وجهي بنورك وجهك الكريم يوم تبيض وجوه اولياءك ولا تسود وجهي بظلماتك يوم تسود
وجوه اعداءك

واجعلني

واجعلني من الفائزين ۲۸۱

المستريحين الامنين الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون دوم بار بخواند اللهم
املا وجهي منك حيا وقلبي بك فرحا وذلل جوارحي لعبادتك سوم بار بخواند اللهم نور وجهي بنور
وجهك الذي ملا اركان عرشك ودو بار دیکر هر دو دست شستن وخلال انکشتان دست کردن
از حدیث را که یاد کرد مر واب بر بالا بازو بردن از حدیث را که رسول خذای فرماید ان امتي
يدعون يوم القيمة غرا محجلين من اثار الوضوء وهرجه دست را نیکاست جون نامه بدست
راست دادن وحساب اسان کردن وتازه روی وخرمی دوجهانی بدعا ازخذا خواستن و
هرانجه بدست جون نامه بجب دادن وسیاه دادن واز بس بشت دادن وامثال این ازان
وابناه خذا رفتن وبتازی جنین کوید جنانکه در دست راست بخواند اللهم اعطني كتابي
بيميني يوم القيمة وحاسبني حسابا يسيرا ولقني من لدنك نضرة وسرورا او جهة وحبورا
در دست جب بخواند اللهم لا تعطني كتابي بشمالي ولا من وراء ظهري و[illegible] يوم العرض
والمقام يا ذا الجلال والاكرام وامني من اهوال يوم الفزع الاكبر ودو بار دیکر مسح
کردن ومسح همه سر کردن واکر سرما سخت باشد سنت است بیش شافعي وامام احمد که بار ازموي
سر وبیشاني مسح کشد وباقي بر عمامه مسح کشد حدیثی را که روایت است مسح رسول الله بناصيته و
عمامته وهرانجه سر را نیکاست جون نثار رحمت ومغفرت وسایه عرش وامثال این بدعا ازخذا
خواستن وهرانجه بدست جون نثار لعنت وغضب خذا وامثال این ازان وابناه خذا رفتن جنین کوید
بتازي اللهم غشني برحمتك وقني عذابك وانزل علي من بركاتك واظلني في ظل عرشك يوم لا ظل الا
ظل عرشك ومسح کوش کردن سنت است ظاهر وباطن وسه بار کردن هر بار دمابی نو جنانست
که انکشت کالوج در سوراخ کوش نهد وانکشت مهین در بس کوش نهد وانکشت خذاخوانی در میان کوش

نهد

وظاهر و باطن از مسح کند و هر آنچه گوش را نیکو و پسندیده است چون استماع قرآن و سخنهای صدق
و منادی بهشت و ندای بشیر بکیر و امثال این بدعا از خدا خواستن و هر آنچه بد است چون استماع دروغ
و بهتان و منادی دوزخ و آواز دوزخیان و ندای لا بشری از آن با پناه خدا رفتن و بتازی چنین
گوید اللهم اجعلني من الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اللهم اسمعني منادي
الجنة مع الابرار و مسح کردن گردن سنت است و سه بار رستن است هر بار آبی نو و هر آنچه
گردن را نیک است چون آزادی از فرضها مسلمانان و بیرون کنایات و مخلوقات و آزادی از رق
عبودیات بدعا از خدا خواستن و هر آنچه بد است چون سلاسل و اغلال و انکال آن را و پناه
خدا رفتن و بتازی چنین گوید اللهم اعتق رقبتي من النار واعتق من الديون والمظالم وفك رقبتي
من السلاسل والاغلال والانكال والاوزار و دو بار دیگر پای شستن و خلال انگشتان
پای کردن از حدیث را که گفتیم و سنت است که از کلوخ پای راست در گیرد و از بزرگ
بدر رود و در پای چپ از انگشت بزرگ در گیرد و از کلوخ بدر رود و آب بر ساق کشیدن
سنت است از حدیث را که یاد کرده و هر آنچه پای را نیک است چون استواری بر صراط مستقیم
و گذشتن بر صراط و ثبات در دین بدعا از خدا خواستن و هر آنچه بد است چون لغزیدن
و خزیدن از صراط و نا استواری بر صراط و سستی در عمل بردن آن را و پناه خدا رفتن و
بتازی چنین گوید چنانکه در پای راست خواند اللهم ثبت قدمي على الصراط المستقيم
ولا تزلهما يوم تزل الاقدام في النار و در پای چپ خواند اللهم لا تزل قدمي على
الصراط يوم تدحض فيه اقدام الظالمين والمنافقين والضالين ولا تبعثني في نار جهنم
و سورة انا انزلنا بخواند و اگر وسواس در وی راه یابد دارد دست تر بر نیفه سراویل افشاند
و مسواک کردن سنت است و بر آن ثوابها موعود است و در آن خصایل حمیده بسیار آمده است

وقت پسندیده است الا روزه دار را بعد از زوال مکروه است به پیش شافعی حدیثی را که روایت
می کنند که رسول خدای فرماید لخلوف فم الصائم اطيب عند الله من ريح المسك عندكم
یعنی بوی دهن روزه دار در حضرت خدا خوش بوی تر از بوی مشک نزد شما اما مسواک کردن
بچوب اراک سنت است و چون نیابد بچوبی دیگر درست است که شوخ از دندان بزداید و در وضو
کردن پسندیده است اعانت از کسی خواستن پس اگر ناچار است آنکه آب ریزد بر دست چپ وی
ایستد و در وضو پسندیده است آب وضو از خود خشک نا کردن پس اگر ناچار است آنکه
روی مال دارد روا است وی ایستد و نهی است در وضو سخن گفتن مادر میان نه وضو کاری
کردن پسندیده است در هر عضوی دست تر دارد تا آب ندود پس شستن و از اشرب خواند
و این رادت متصوفه است و چون از وضو فارغ گردد و برخیزد سنت است که بگوید اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله ونبيه اللهم اجعلني من
التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني من عبادك الصالحين واجعلني من الذين لا خوف
عليهم ولا هم يحزنون و چون سر سجاده می رود نماز کردن سنت است که اندر علی خواند اللهم اني
اسالك بحق السائلين عليك وبا وجه السائل اليك بحق ممشاي ومقامي وخروجي هذا اليك
اللهم اخرج ولم اخرج اشرا ولا بطرا ولا رياء ولا سمعة بل خرجت وقت اتقاء سخطك في الدنيا
والاخرة وابتغاء مرضاتك في الدنيا والاخرة وقضاء لفرضك واتباعا لملة نبيك محمد صلوات الله و
سلامك عليك اللهم اني اسالك ان تحرسني بالليل والنهار وان تعيذني ان تنقذني من عذاب النار
وان تغفر لي ذنوبي جميعا فانه لا يغفر الذنوب الا انت يا غفار يا غفور يا رحيم يا ودود

فصل فيما ينقض الوضوء

بدانکه چهار چیز است که وضو بدان باطل گردد و آن را نواقض وضو خوانند فصل اول

انکه اندامی از اندام مرد باندامی از اندامها زنی بازاید یعنی حایلی بقصد یا بسهو وضو باطل گردد
هر اندامی که باشد و بقول شافعی هر زنی که باشد اگرچه ان زن ذات [illegible] یا خواهر است یا
دختر است هم وضو باطل گردد اتباع لفظ ایت را که خدای فرماید او لامستم النسآء و مادر
و خواهر در نسا داخلاست و پیش شافعی بقولی دیگر بلمس مادر و دختر و خواهر که نه محل شهوتست
و در نکاح نتواند اورد وضو باطل نگردد و اگر ان زن نه محل شهوتست از غایت پیری یا از غایت
طفلی در بطلان وضو دو قولست و مثل امام احمد بلمس امردی که محل شهوتست وضو باطل
گردد و نزد امام ابوحنیفه بلمس زن وضو باطل نگردد و این لمستم النسآء لامستم میخوانند یعنی
جامعتم باشد و پیش مالک لمس زن اگر بعمداست وضوا باطل گردد و اگر بسهواست باطل نگردد
و لامس قولا واحدا وضوا باطل گردد و ملموس را دو قولیست **ناقض دوم** انکه کف دست بی
حایلی بعورت پیش و پس عورت خود یا غیری کوچک و بزرگ خویش و بیگانه مرده یا زنده
و همچنین زن که دست بفرج خود زند یا فرج غیری وضو باطل گردد رسول خدای گوید **من
مس ذکره فلیتوضا** و پیش ابوحنیفه مس عورت وضوا باطل نگردد حدیثی را که از رسول روایت
کردند که از مس عورت وضو کنید رسول گفت هل هی الا بضعة منک او مضغة و این حدیث پیش
شافعی منسوخ است بدان حدیث که او بدلیل اورده است شافعی میگوید که این حدیث که دلیل
امام ابوحنیفه است طلق علی روایت کرده است و میگوید رسول خدا انگاه گفت که مسجد قبا بنا
می کردند و چون مسجد قبا بنیاد کنند مبدا اسلام باشد و ان حدیث دیگر من مس ذکره فلیتوضا
ابو هریره روایت کرده است و ابو هریره از متاخران اهل اسلام بوده و خود دو سال فرقهم صحبت
رسول صلوات الله علیه دریافت و رسول خدا ترک کامل بما رها کرده است که الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس انچه اخر فرموده باشد ناسخ از اول
باشد

ومس عورت اگر بپشت دست باشد وضو باطل نگردد که پس از کف منادا است و میان انگشتان و قولی
است و مس زهار و انثیین و فرج حیوانات وضو باطل نگردد و پیش مالک اگر مس عورت بقصد
است وضو باطل گردد و اگر بسهواست وضوا باطل نگردد **ناقض سوم** انکه چیزی عادت رفته یا
عادت نارفته از پیش یا از پس بیرون اید عینی یا حکمی وضو باطل گردد تا اگر سنگریزه باشد
یا کلوخی که عادت نرفته است یا عادت رفته چون بول و غایط و اگرچه عینی نباشد
چون بادی هم وضو باطل گردد **ناقض چهارم** زوال عقلست چنانکه دیوانگی یا صرع
که بر دماغ غالب گردد و عقل زایل کند وضو باطل گردد تا خواب نیز الا سر خوابی نه
بیدار که متمکن و متربع نشسته باشد و پشت برجایی نهاده که اگر ان چیز باز گیرند
نیفتد این چنین خواب پیش شافعی مبطل وضو نیست حدیثی را که از رسول روایتست و پیش
امام ابوحنیفه خوابی که در هیئتی از هیات نمازست مبطل وضو نیست حدیثی را که از رسول
روایتست **اذا نام العبد فی الصلوة باهی الله به ملایکته** و این حدیث پیش شافعی
دلیل نیست این حدیث دلیلست که در صحیح است که رسول خدای علیه السلام وقتی بودی
که نماز خفتن دیر کردی و عمر رضی الله عنه اواز دادی در حجره رسول و گفتی یا رسول الله
نوم النسآء و الصبیان یعنی زنان و کودکان بخواب در می افتند و رسول خدای از حجره
بدر امدی و نماز کردی و ایشانرا اعادت وضو نفرمودی و پیش بعضی علما خواب بهر نوع
که باشد مبطل وضواست و این مذهب مرتضی علی کرم الله وجهه و این حدیث روایت میکند
که رسول خدا صلوات الله علیه می فرماید حدیث **العینان وکا السه فاذا نامت العینان
استطلق الوکا** یعنی هر دو چشم بند مقعد است چون هر دو چشم در خواب رود بند گشاده
شود اما عامی را احتیاط انست که بهر نوع که خواب بوی در افتد وضو کند که خواب عوام الناس

برخواب صحابه قیاس نتوان کرد که خواب ایشان محل مکاشفه باشد و ان دیگران خالی
نباشد پس احتیاط است که چون خواب بوی در افتد هر نوع وضو تازه کند **فصل**
فی التیمم وکیفیته بدانک تیمم کردن انجا رخصت است که مرد از استعمال اب عاجز اید
بسبب نایافتن اب یا بسبب علتی و بیماری که اطبا مسلمانان معتمد ان گواهی دهند که
اگر انکس اب کار فرماید هلاک گردد یا عضوی از اعضا او خلل پذیرد یا بیماری او دراز گردد
یا زشتی و قبحی بر ظاهر اعضا او بماند اما اگر عجز از استعمال اب بسبب نایافتن است رخصت
است که تیمم کند بعد از انک طلب اب کرده باشد در حوالی کاروان بقدر فرسنگی در طول
و عرض و بباید دانست که تا نماز اینده اب نخواهد رسید و نماز از وقت در خواهد گذشت
رخصت است و همچنین کسی را که تیمم کند بخاکی پاک که غبار ان بدست و روی و بازو رسد
و اگر عجز از استعمال اب بسببی دیگر باشد چنانک مثلا میان او و میان اب دشمنی باشد
یا دزدی که در رسیدن باب و کار فرمودن ان خطر مال است یا خطر تن است رخصت است
که تیمم کند اگرچه اب موجود است و همچنین اگر اب حاضر است اما بدان محتاج است تشنگی خود را
یا رفقا را یا حیوانی را همچنین رخصت است که تیمم کند و همچنین اگر اب موجود است و لیکن
نمی فروشند یا بزیادت از ثمن المثل می فروشد روی واجب نیست که بخرد بلکه رخصت است
که تیمم کند و اگر کسی تیمم کند و پیش از انکه در نماز رود از عذرها برخیزد ان تیمم باطل گردد
و بدان هیچ نمازی نتوان کرد **فصل** بدانک تیمم دو ضربت است در ضربت اول باید که
انگشتان گشاده ندارد از بهر مسح روی و در ضربت دوم باید که انگشتان گشاده دارد
از بهر مسح هر دو دست و در تیمم پنج چیز فرض است **فرض اول** قصد خاک پاک کردن است
که اگر مثلا باد بی قصد و اختیار او خاک بر دست و روی او نشاند و بر او نیت تیمم کردن است
نباشد

که خدا

که خدای گوید **فان لم تجدوا ماء فتیمموا** صعیدا
طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه **فرض دوم** نیت اوردن است و اگر ما حدث است یا اگر
با جنابت باشد نیت چنین اورد که نماز کردن بر خود مباح و حلال کنم **فرض سوم** بهمه روی
خاک مسح کردن است **فرض چهارم** هر دو دست تا مرفق مسح کردن است و واجب نیست
خاک بزیر موی روی و موی دست رسانیدن و اگرچه تنک باشد **فرض پنجم** ترتیب نگاه
داشتن است یعنی مسح روی پیش از مسح هر دو دست کردن **فصل** و سه چیز در تیمم
کردن سنت است اول در ابتدا تیمم کردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن **دوم** دست راست پیش
از دست چپ مسح کردن **سوم** موالاة نگه داشتن و اگر عجز از استعمال اب بسبب جراحتی
باشد که بر اعضا است تخت اعضا سلیم را بباید شست و پس از بهر موضع مجروح
و موضع دردناک تیمم باید کرد همچنانکه گفتیم دو ضربت بر خاک زند یکی روی را و یکی
دست را و اگر موضع مجروح بسته باشد مسح باب باید کشیدن و در مسح بخاک خلاف است
و پس هر نماز فریضه را تیممی باید ساختن از بهر ان عضو زیرا که بیک تیمم بیش از یک نماز فریضه
نتوان گزارد اما سنتها و نوافل چندانک خواهد توان کرد **فصل فی المسح علی الخفین** روی
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ایام ولیالیهن وللمقیم یوما ولیلة
اذا تطهر فلبس خفیه ان یمسح علیهما **یعنی** رسول خدا رخصت داد مر محدث را مسح موزه کشیدن
مسافر را سه شبانروز و مقیم را یک شبانروز پس از انکه وضو کرده باشد و بر طهارتی کامل موزه
پوشیده باشد و ابتدا این مدت سه شبانروز و یک شبانروز از وقت حدث باشد بعد از انک
بر طهارتی کامل موزه پوشیده باشد و شرط است که موزه بعد از ان پوشد که وضو تمام کرده باشد
که اگر یک پای بشوید و در موزه کند و پس پای دیگر بشوید و در موزه کند روا نباشد و پیش
امام ابو حنیفه

رضی الله عنه روا باشد و اجنب را روا نباشد مسح بر موزه کشیدن بعوض پای شستن بلکه او را موزه از
پای بدر باید کرد و غسل کردن بر طهارتی کامل موزه پوشیدن هر آن موزه که مسح را شاید موزه
باید که پاک حلالی که قدمها را تا کعب بپوشد باید که سخت باشد چنانکه آب بر نگذرد
و قوی باشد چنانکه آب بر نگذارد و نیز روش در آن توان کرد و اگر در مقابل کعب ها نه بر
کعب اندک سوراخی باشد چنانک پاها به از آن ظاهر باشد یا پای پدید باشد بر آن موزه مسح روا
نباشد و بیش ابو حنیفه اگر درین کمتر از سه انگشت باشد مسح بر آن روا باشد و اگر زیادت
از سه انگشت است مسح بر آن روا نباشد و بر جورب پشمین و کرباس و جوربی که صوف باشد مسح
روا نباشد و اگر دو موزه بر سر یکدیگر در پوشد مسح بر آن اول روا نباشد الا اگر آن زیرین ضعیف
باشد و بیش امام ابو حنیفه و یک قول شافعی روا باشد و اگرچه هر دو قوی باشند و سنت آنست
که زبر روزه بر موزه مسح بکند چنانک انگشتان دست راست بر انگشتان پای راست نهد و انگشتان
دست چپ بر پاشنه پای راست نهد و دست راست بر پشت پای بیاورد تا مقابل کعب و دست چپ
درز بر پای براند تا سر انگشتان و در پای چپ هم چنین باید کرد چنانک پشت پای بدست راست
مسح داده باشند و زیر پای بدست چپ و اگر بر مسح زیر پای اختصار کند روا نباشد و بیش امام ابو حنیفه
اگر بر مسح پشت پای اختصار کند روا است و مسح موزه چندان فرض است که اسم مسح بروی افتد
و بیش ابو حنیفه قدر سه انگشت فرض است بر پشت موزه و خوذ بر موزن مسح نکند و اگر کسی را مدت
مسح بگذرد و هر خان بوضو باشد یا در میانه مدت موزه از پای بدر کند و وضو دارد پای
شستن واجب باید و واجب نباشد که وضو از سر گیرد بقول اصح شافعی و اگر کسی در سفر مسح کند
و پس مقیم شود مسح مقیمان کند و اگر در حضر موزه پوشد و او را حدث افتد و پیش از مسح بسفر رود مسح
مسافران کند و اگر در حضر مسح کند و پس بسفر رود مسح مقیمان کند بیش شافعی و بیش ابو حنیفه مسح مسافران کند

فصل فی الصلوة و اوقاتها

بدانکه در دین و ملت مسلمانی بعد از گفتن هر دو کلمهٔ شهادة از سر علم و معرفت و ایمان و
اعتقاد یعنی آن روا اینست دانستن که با بر هژده کانه چنانک یاد کرده نماز کردن فرض است و
هر مسلمانی بالغ عاقل که بعد بی عذری شرعی یک نماز بگذارد و نکند بیک قول از اقوال شافعی
کشتن وی واجب گردد بعد از استتابت و بقولی دیگر تا سه نماز ترک نکند قصد کشتن وی واجب نگردد
و باید که بیش از وی توبت خواهند هم چنانک از مرتد توبت خواهند و اگر توبت کند قبول کنند
و اگر توبت نکند او را بشمشیر بکشند و فرقی نباشد میان آنکه گوید نماز نکنم یا گوید بکنم و نکند
و چون او را بکشند او را باید شستن و نماز بروی باید کرد و بگورستان مسلمانان دفن کنند هم چنان
کسی که بعدی زحد و حدنا بقتل او رسد و اگر نعوذ بالله جاحد وجوب نماز باشد یعنی گوید نماز
واجب نیست و نمی باید کرد خود کافر است از و توبت خواهند اگر نکند بباید کشت و نباید شستن و
نماز بر وی نباید کرد و در گورستان مسلمانان دفن نباید کرد و بمذهب بعضی از علما هر که یک نماز بعمد بگذارد
و نکند بی عذری شرعی کافر است چه که جاحد وجوب باشد و چه که نباشد و کودکان را هفت سالگی
نماز کردن باید فرمود و بده سالگی اگر نکنند باید زد و چون بالغ شوند و نکنند حکم اینست که
گفته شد و این نماز پنج گانه را هر یکی را وقتی معین است که جبریل صلوات الله علیه رسول را صلوات الله
علیه بیان کرده است و بیشتر نمازی رسول کرده است و رسول صلوات الله علیه ما را تعلیم کرده
است بدانکه اول نماز پیشین آنست که آفتاب بدر گردد بعد از استوا و وقت اختیار چندان بود
که کسی وضو سازد و چهار سنت بگذارد و بانگ نماز و اقامت بگوید و چهار رکعت نماز کند چون از زوال
این قدر گذشته باشد وقت اختیار گذشته باشد و وقت جواز مانده باشد تا سایه هر چیزی بمقدار آن
گردد در جز از سایهٔ زوال و چون از آن سایه اندک مایه بیفزاید وقت نماز دیگر باشد و وقت اختیار

نماز دیگر چندان است که سایه هر چیزی دو چندان گردد و پس از آن وقت جواز باشد تا آنگاه
که آفتاب فرو شود و چون کسی از اهل اعذار قادر شود که پیش از غروب آفتاب یک رکعت
نماز کند بروی واجب شود که نماز پیشین و نماز دیگر قضا کند از بهر آنکه وقت نماز پیشین
و وقت نماز دیگر هر دو یکی است در حال ضرورت پس چون آفتاب فرو شود و سیاهی از افق
مشرق برآید وقت نماز شام باشد و شام زاید وقت پیشین سود و آن چندان مقدار بود
که کسی جامه در پوشد و وضو کند و بانگ نماز و اقامت بگوید و سه رکعت نماز کند چون این
قدر در گذشته باشد وقت نماز شام فوت شده باشد بر قول اصح و بقولی تا شفق سرخ فرو
شود وقت نماز شام است و وقت نماز خفتن آنگاه است که شفق سرخ غایب گردد و تا ثلثی
از شب برود وقت اختیار بود و پس از آن وقت جواز بود تا صبح صادق برآید و اگر کسی
از اهل اعذار قدر یک رکعت دریابد پیش از برآمدن صبح صادق بروی واجب است که نماز
شام و خفتن قضا کند پس چون صبح صادق برآید وقت نماز بامداد بود و تا روشن شود
وقت اختیار بود و پس از آن وقت جواز بود تا آفتاب برآید و اگر کسی از اهل اعذار قدر تحریمی
دریابد پیش از طلوع آفتاب بروی واجب باشد که نماز بامداد قضا کند و اهل اعذار کودکی
باشد که بالغ گردد و کافری باشد که در اسلام آید و مغمی علیه که با هوش آید و زنی حایض یا
هوش آید و زنی حایض یا نفسا که پاک گردد و مستحب است که نمازها چنانکه باول وقت
گزارند از آنک پیش شافعی نماز باول وقت واجب می گردد و چون موسع یعنی اگر و آخر وقت
گزارند بزه نباشد و مرد آثم نباشد و رضای خدا در اول وقت است که رسول خدای فرماید
اول الوقت رضوان الله و پیش امام ابو حنیفه نماز در آخر وقت واجب می گردد که
رسول خدای فرماید صلوات الله علیه **آخر الوقت عفو الله** اما شافعی می گوید ذکر عفو

خدا

خدا جای کند که جرمی از آن افتاده باشد و پیش ابو حنیفه اگر نماز باول وقت گزارند روا است
و اگر کسی نماز کردن تا آخر وقت گذارد نه عذری و پیش از ادا بمیرد نه عاصی مرده باشد بقول
اصح قولین برخلاف حج که اگر کسی حج بروی واجب است یعنی استطاعت دارد و پیش از ادا بمیرد
عاصی مرده باشد و در نماز نیز قولی هست که عاصی مرده باشد **فصل فی الاوقات**
التی نهی عن الصلوة فیها و بدانک ازین اوقات که ما یاد کردیم پنج وقت است که نماز
تطوع در آن نهی است و مکروه است و نشاید کرد و نشاید که کنند یعنی نماز نا کردن درین اوقات
بهتر از کردن **اول** بعد از نماز بامداد تا آفتاب برآید **دوم** وقت برآمدن آفتاب تا قدر نیزه ای برآید
سوم وقت استوا تا آفتاب در گردد الا در جمعه کسی که بنماز جمعه حاضر باشد **چهارم**
بعد از ادای نماز دیگر **پنجم** وقت فرو شدن آفتاب تا آفتاب فرو شود و هر نمازی که آن را سببی باشد
که درین اوقات کنند چنانک کسی فریضه وقت نکرده باشد یا کسی که قضا فریضه کند یا کسی که
تحیه مسجد کند یا نماز جنازه یا سجود تلاوت یا سجود شکر یا وردی که دارد یا نماز کسوف این همه
روا باشد که کنند اگرچه درین اوقات مکروه باشد اما هر نمازی که آن را سببی نباشد نشاید که
درین اوقات کنند اما درین اوقات روا باشد که طواف کعبه کنند و در کعبه هر نمازی که درین
اوقات کنند روا باشد اگرچه آن را سببی نباشد و جماعتی از اهل علم نماز جنازه درین اوقات
روا نداشته اند **فصل فی الاذان و الاقامة** بدانکه بانگ نماز گفتن سنتی موکد است در هر
پنج نماز روا فا منهم جنبی یا بدیکه موذن بالغ و عاقل و ثقه باشد و عالم باشد باوقات نمازها
و خوش آواز بود و اگر موذن کودک باشد بانگ وی محسوب باشد باصح قولین و نشاید که
بانگ نماز پیش از وقت گویند الا بانگ نماز بامداد که مستحب است که دو بار گویند یکی پیش از صبح
و یکی بعد از صبح و باید که با ترجیع گوید و پیش شافعی ترجیع سنت است و ترجیع آن است که

شهادتین دو بار نرمک در خود بکوید و بس آواز بلند براورد و باز کوید و در نماز بامداد که بانک
کویند بعد از حي علی الفلاح دو بار بکوید الصلوة خیر من النوم و این را تثویب خوانند و
سنت است که چون موذن بانک نماز کوید وضو دارد و انکشت مسبحه در کوش نهد و چون حي
علی الصلوة کوید میل براست کند و در حي علی الفلاح میل بچپ کند بجنانک روی از قبله بکرداند
و در میانه بانک نماز سخن نکوید و بتانی کوید هر کلمه جند از یکدیکر و عنجره و الحان نکوید
و از جایی بلند کوید و سنت انست که هر که بانک نماز شنود و در نماز نباشد در جواب موذن
می کوید جنانک وی کوید و چون بحي علی الصلوة و حي علی الفلاح رسد بکوید لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و در نماز بامداد چون کوید الصلوة خیر من النوم جواب دهد که صدقت
و بررت و در اقامت چون موذن کوید قد قامت الصلوة جواب دهد که اقامها الله و ادامها
ما دامت السموات و الارض و چون موذن از بانک نماز فارغ شود این دعا بخواند اللهم رب هذه
الدعوة التامة و الصلوة القائمة ات محمدا الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة
وابعثه المقام المحمود الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد و اکر کسی در نماز بود و جواب موذن
باز دهد اکر نیت او ذکر خدا باشد نمازش درست است و اکر نیت او بانک نماز است نمازش
باطل کردد و اولیتر انست که در نماز جواب موذن نکوید اکر چه نیت ذکر باشد و سنت در
اقامت او را دست بیش شافعی الا تکبیر اول که دو بار بکوید و بیش امام ابو حنیفه اقامت
نیز مثنی باید کفت همچنانک بانک نماز و اکر کسی نماز تنها کند مستحب است که بانک نماز و اقامت
بکوید و اکر نمازی چند قضا خواهد کرد بانک نماز نکوید اما اقامت بکوید و سنت انست که
اقامت بسرعت کوید و زنان بانک نماز نکویند اما اقامت بکویند **فصل فیما یجب قبل**
الصلوة و هو شرایط الصلوة و بدانک بیش از شروع کردن در نماز شش چیز فرض است

وان شرایط صحت نماز است که چون یکی از انها نیست نماز درست نیست **شرط اول** ستر عورت است
بوشیدنی که حکایت چکونکی اندام نکند و عورت مردان از ناف است تا زانو و ناف و زانو داخل
نیست و بیش ابو حنیفه داخل است و عورت کنیزک همچون عورت مرد است و بظاهر مذهب روا است (margin: است) اصحاب
که کنیزکان بی بیزری در بندند و از ناف تا زانو بوشند و امردان نماز کنند و بیش بعضی از
شافعی کنیزک را سر و موی و اطراف روی عورت نیست و باقی عورت است اما زنان آزاد همه اندام
عورت است الا کردی روی و سر دست در نماز کردن بیش انانک خدای در قران یاد کرده است مباح
کردانیده است بیش بدر و برادر و عم و خال و امثال ایشان که خدای کوید الا ما ظهر منها الایة
و بیش شافعی بشت قدم زنان آزاد عورت است و در زیر قدم دو وجه است و بیش امام ابو حنیفه (margin: جبری)
قدم زنان آزاد عورت نیست چه بشت قدم چه زیر قدم و هر انچه کفتیم که عورت است اکر
از ان برهنه باشد اکر چه اندکی باشد نماز درست نباشد بیش شافعی و بیش امام ابو حنیفه
عورت دو قسم است **قسمی مغلظه** می خوانند **و قسمی مخففه** می خوانند و مراد از مغلظه سوأتین
است یعنی عورت بیش و بس و مراد از مخففه از ناف است تا زانو و بیش و اکر از مغلظه قدر درمی
یا کمتر ظاهر است نماز درست است و اکر زیادت از درمی ظاهر است نماز درست نیست و اکر از مخففه
قدر ربعی یا کمتر ظاهر است نماز درست است و اکر زیادت از ربعی ظاهر است نماز درست نباشد
و بیش مالک ستر عورت نه از شرایط نماز است زیرا که بیرون از نماز مردم خود ماموراند بستر عورت
و برهان و دلیل انک بیش از نماز ستر عورت فرض است انست که رب العالمین می فرماید یا بنی آدم
خذوا زینتکم عند کل مسجد **یعنی** ای فرزندان آدم برکیرید و بستانید لباسها و بوشیدنها خود هر
انکاه که نماز کنید **شرط دوم** استقبال قبله است یعنی روی در کعبه کردن است یا در ان جهت
که کعبه است و بدانک رسول خدا صلوات الله علیه تا در مکه بود قبله او بیت المقدس بود و نماز بدان

می کرد و جون هجره کرد و بمدینه امد هفده ماه تا هژده ماه هم جنان نماز فرا انجا می کرد و جنان
متغولست و دوست می داشت که کعبه قبله وی بودی روزی نماز بیشین بکرد و بعضا امد
و نظر در اسمان می کرد با مید امدن جبرئیل تا رب العالمین قبله وی بکرداند بس خدای تعالی این
ایت فرستاد که قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک شطر المسجد
الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره م رسول را فرمود صلی الله علیه وسلم که روی در
جانب کعبه کن و ما را می فرماید هر انجا که باشید روی در ان جهت کنند که کعبه است یعنی در
نماز کردن ازینجا معلوم شد که روی بقبله اوردن فرض است و شرط صحت نماز است
و بدانکه در هیچ حال نشاید که کسی در نماز قبله را بکذارد و روی در جای دیکر کند الا در دو حال
یکی در حالت جنگ و محاربه با کافران که جون کار زار سخت کردد و هر دو لشکر بیکدیکر بر ایند
و تیغ در یکدیکر نهند و را ازین حال کسی که نماز فرضه نکرده است جنانکه تواند و قدرت دارد
باشارت و غیر اشارت اکر بیاده باشد و اکر سوار اکر روی بقبله دارد و اکر ندارد جنانکه تواند
کردن نماز بکند و حالت دوم انست که کسی سفری می رود روا باشد که در حالت رفتن نماز کند
اما نافله و روی او در قبله نباشد و این حالت بر دو نوع تواند بودن یکی انکه بر نشسته باشد
روا است که جنانکه جهار بای می رود نماز می کند اکرچه روی قبله ندارد و دیکر کسی باشد که بیاده
رود روا باشد که نماز کند و اکرچه روی او در قبله نباشد اما بر بیاده یک جیز لازم است که در حالت
تکبیر اول و رکوع و سجود پشت بر قبله نکند و روی بقبله اورد و این بر بیاده سهل است و بر سوار
دشوار است و بجز این دو حال نشاید که کسی در نماز قبله بکذارد اکنون بدانکه حال نماز کننده
بر دو قسم است یا در مسجد الحرام است که نماز می کند یا نه انجا است اکر در مسجد الحرام است قبله او
عین کعبه است جنانکه اکر بجماعت نماز کنند باید که ان جماعت بیرامن خانه ایستند که اکر صف راست

ایستند هر اکه

الثالث والعشرون
الثالث والعشرون

ایستند هر انکس که از مقابل خانه خارج است نماز او درست نباشد و بیش ابو حنیفه درست باشد
زیرا که بیش او جهت کفایت است و بیش شافعی جهت در حق کسی کفایت است که از کعبه دور است
اما شرط نیست که کعبه شاهد باشد ازانکه اهل مکه را جایز است که در خانها خود نماز کنند
اما اکر انکه دور است کفایت است که روی در جهت کند ما دام که بیقین داند که جهت است و اکر
در صحرایی باشد یا در شهری از شهرها کفار و قبله بر وی بوشیده کردد اجتهاد کند یعنی بادل
خود مشورت کند و قبله بنوعی از دلایل طلب کند و روی در ان جهت کند که دل او کواهی دهد
که کعبه است و نماز کند و دلایل قبله بسیار است جون افتاب و ماه و ستارکان و بادها
بس جون اجتهاد کرد و روی بدان جانب اورد و نماز کرد و جون وقت نمازی دیکر در اید دیکر
باره اجتهاد کند اکر اجتهاد دوم موافق اجتهاد اول افتد خود مرحبا و اکر مخالف ان بود نماز
بدین جانب کند که اجتهاد دوم است و در هر نمازی هم جنین کند و اکر در شهری یا در دیهی
بود که ماوی مسلمانان بود باشد و محرابهای زده بر جای باشد در ان موضع اجتهاد
روا نباشد و روی در ان جانب باید کرد که محرابها است اما میل کردن بر است و جب روا است و اکر
در صحرایی قبله بر وی بوشیده کردد و اجتهاد کند و نماز کند و بس بیقین بداند که خطا کرد
اعادت باید کرد و اکر بیقین نداند اعادت نباید کرد و اکر اجتهادی بکند و نماز کند و جون
رکعتی کرده باشد در دلش اید که قبله جای دیکر است بر کردد و نماز بدان جانب کند
و اکر رکعتی دیکر بکند و در دلش اید که قبله جای دیکر است بر کردد و روی در ان جهت کند
و نماز او درست باشد و ازانکه باشد که خطا بکمان بداند اما اکر بیقین داند نماز را
اعادت باید کرد و اکر جهار نماز بجهار جهت بجهار اجتهاد کند و او را جهت خطا و صواب
معلوم نکردد هیچ یک را قضا نباید کرد و نابینا را نشاید که بی مقتدایی که قبله بوی نماید نماز
کند

وباید که مقلد کسی باشد که بالغ و عاقل و ثقه و مسلمان و قبله شناس و وقت شناس باشد
واگر مقتدی نمازی کند نماز را عادت باید کرد واگرچه صواب کرده باشد و هم چنین اگر مردی
بینا در تاریکی نماز کند و ظن وی چنانست که نماز بقبله می کند نماز را اعادت نکند واگرچه صواب
کرده باشد واگر کسی بر بام کعبه نماز کند نمازش درست نباشد الا اگر از بام کعبه قدری کل
چیزی در پیش او داشته باشد واگر کسی در جوف کعبه نماز کند نماز وی درست باشد
بهر جانب که روی آورد واگر روی بجانب در کعبه آورد و در کعبه فراکرده باشد هم
درست باشد واگر روی بجانب در کعبه آورد و در کعبه فراکرده باشد هم درست باشد
واگر در گشاده باشد و آستانه در مرتفع باشد قدر موخرهٔ رحلی هم درست باشد اما اگر
آستانه مرتفع نباشد نمازش درست نباشد و بیشتر فقها برآنند که نماز در جوف کعبه درست نیست بهیچ حال
شرط سوم پاکی تن است از جنابت و حدث و از نجاست و خبث که خدای میفرماید اذا قمتم الی
الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وان کنتم
جنبا فاطهروا و ما خود بیان این در غسل و وضو شرح داده ایم و **شرط چهارم**
پاکی جامه است و جایگاه از نجاسات از آنک رب العالمین میفرماید و ثیابک فطهر یعنی جامها
پاک و نمازی دار واگر از نماز بر در دیگر نمازی کنی یعنی تطهیر بر کثرت طهارتست می گویند
که در بنی اسرائیل عادت چنان بودی که چون جامه پلید شدی از نجاست از انجا مقراض
برو بریدندی یا آن جامه بینداختندی پس رب العالمین آن دشواری از تن امت بنها ذکره
خدا در قرآن یاد کرده است که و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم و رسول صلوات الله علیه
فرمود که چون جامه پلید گردد سه بار دو نجاست از انجا بر برند یعنی بشویند واگر پلید گردد دیگر بار
بشویند و آن سخن که جاهلان و عوام الناس گویند که دل می باید که پاک باشد جامه هرچگونه

کی باشد نشاید این سخن خطا است و جهل است و نزدیک کفر است از آنک این خطاب رسول
است و معلوم است که دل و از دل همه عالمیان پاکتر است و نیز و فرمودند که جامهات نیز
پاک و نمازی دار پس که مثل پیغمبری که دل و از دل همه عالمیان پاکتر است جامه نیز پاک می
باست چگونه دیگران را با جامه نانمازی نماز درست باشد و خود پاک داشتن جامه نشانی و
اثری از پاکی دل است که از رسول خدا روایت است که گفت **بنی الدین علی النظافة** یعنی بنیاد
دین بر پاک داشتن ظاهر و باطن بیرون و اندرون است و نیز در صحیح است که رسول خدا صلوات
الله علیه
نماز می کرد با جمع یاران در میانه نماز نعلین از پای بدر کرد یاران همه موافقت کردند و نعلین
از پای بدر کردند چون رسول خدای از نماز فارغ شد از یاران سوال کرد و گفت **ما لکم خلعتم**
نعالکم یعنی شما را چه بود که نعلین از پای بدر کردید ایشان گفتند **رأیناک خلعت**
فخلعنا یعنی ما ترا دیدیم که نعلین از پای بیرون کردی ما نیز موافقت کردیم و نعلین از پای
بدر کردیم رسول خدا گفت **اخبرنی جبریل بان فیه قذرا** یعنی جبریل علیه السلام مرا خبر داد
که پلیدی در آنست یعنی چیزی مستقذر یعنی برانند که این قذر خون قراد بود یعنی کنه
شتر و رسول نعلین بران نهاده بود کا شک که بر دو دید من نمازی بس که نماز مثل رسولی با
چیزی مستقذر درست نمی بود نماز هیچ کس با نجاست درست نباشد پس اگر کسی نماز کند و بعد
از آنکه نماز کرده باشد بر جامهٔ خود یا بر تن خود نجاستی بیند نجاستی غیر معفو که ما خود
یاد کنیم صحیح ترین قولی آنست که آن نماز قضا باید کرد اما آن قول که قضا نباید کرد می
گویند که در زیر نعلین رسول بود چیزی پاک مستقذر بود چون نخامه و بلغم و امثال این
و رسول خدا از این جهت نماز قضا نکرد اما درست تر قول آنست که نماز قضا باید کرد و بدانک
انجاسات هیچ معفو عنه نیست الا پنج چیز **اول** اثر نجاستی که در مقعد نماز کننده مانده باشد

بعد از انک استنجا که یاذکرده شد کرده باشد و همچنین اثر نجاستی که دراز بر موضع بماند باشد
بعد از انک در زمین تنک بمالیده باشد و ان در خوکی باشد که بر موضع بماند نکند **دوم** قطرات
طین شوارع ان قدر که از ان احتراز نتوان کرد در اکثر احوال **سوم** خون کیک الا اکر بسیار
باشد **جهارم** خون انبه و دم بثرات و لطخات دمامیل بشرط انک از بدن خود باشد نه از ان
غیری و اندکی باشد و در حد اندکی کفته اند بعضی علما که قدر ناخنی باشد یا قدر درمی
بنجم جهل نجاستست یعنی کسی که در جامه نا نمازی نه بقصد نماز کرده باشد و بس بداند
وان دو قول است که یاد کرده مر بدانک جنانک شرط است که جامه نمازی باشد همچنین شرط
است که جایکاه نیز نمازی باشد اکنون بدانکه هرجه مماس بدن نمازکننده است باید که
پاک و نمازی باشد و انجه نه مماس بدن وی است اکر پاک نباشد زیانی ندارد الا انجه برابر
سینه وی است اکرچه نه مماس بدن وی است باید که پاک باشد و اکر نه نماز درست نباشد
بیکی ز دو وجه و اکر کسی بر تختی نماز کند و پایه تخت بر نجاست باشد نماز درست باشد
و همچنین اکر زمینی نجس باشد و جامه بران بکسترانند نماز درست باشد اما مکروه باشد و
رسول خدا نهی کرده است نماز کردن در شش هفت موضع مزبله و مجزره و کورستان و حمامه
و شترخانه و شارع و کوما روه نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الصلوة فی السته مواضع
فی المزبلة والمجزرة واعطان الابل وبطن الوادی وقارعة الطریق والمقابر المنبوشة
والحمامات و بعضی ازین هر هفت انست که نماز کردن دران مواضع ازان نهی است که جای
نجاسات است و بعضی انست که ازان نهی است که حضور دل نتواند بود جنانک روذخانه
و شارع و شترخانه و درین مواضع انکاه نماز مکروه باشد که پاک باشد و اکر نجس باشد
خود نماز درست نباشد و اکر جامه بران بکسترانند نماز درست باشد و مکروه باشد

شرط

شرط بنجم

علم بدخول وقت نمازاست باید که داند که وقت نماز در امده
است که خدای فرمایدان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا یعنی خدای تعالی
نماز کردن بر مومنان فرض کردانیده است و با مدتها باز بسته است و در اینها دیکر تعیین
اوقات یاد کرده است **جنانک** فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون وله الحمد فی السموات و
الارض وعشیا وحین تظهرون **وجنانک** اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقران الفجر ان
قران الفجر کان مشهودا **وجنانک** وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن اناء
اللیل فسبح واطراف النهار لعلک ترضی **وجنانک** واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل وامثال
این ایات در قران بسیار است و ماخوذ تعیین اوقات نمازها یاد کرده مرو برهان انک علم بدخول
وقت نماز شرط است انست که اکر کسی در دخول وقت در کمانست و با این شک نماز کند
بی اجتهادی که بکند و جون از نماز فارغ کردد اورا معلوم شود که ان نماز در وقت اتفاق
افتاده او را ان نماز قضا باید کرد اکرجه در وقت اتفاق افتاد زیراکه در مبدا نماز عالم نبود
بدخول وقت و نیز بی اجتهاد کزارد اما اکر با اجتهاد کزارد و موافق ظن وی افتد قضا نباید
کرد و اکر مخالف افتد قضا باید کرد **شرط ششم** علم بفرضیت اصل نماز است وان علم
که در نماز کردن فرض است زیراکه هر عملی و کاری که کردن ان فرض است طلب علم ان عمل کردن فرض
است و رسول خدای فرماید بحدیث **طلب العلم فریضة علی کل مسلم** یعنی طلب علم مسلمانی کردن فرض
است بر هر مسلمانی بیش از مسلمانی کردن و رب العالمین در قران جنان می نماید که مالکه خدا بعمر قرانرا
از بهران فرستاد تا بدانید و باور کنید و بعمل اورید نه بخوانید یا بنویسند یا بحفظ اورند
وان بیجی در قران بسیار است جای یاد کرده است **جنانک** اعلموا فاعلموا لقوم یعلمون یفقهون تذکرون
یعقلون و نیز رب العالمین درانی دیکر صریحا یاد کرده است بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک ایات

۲۰۰

الکتاب المبین انا انزلناه قرآنا

عربیا لعلکم تعقلون پس قرآن از بهر آن بلغت عرب در فرستادند که عرب در یابند چنانک
توریت بلغت عبرانی در فرستادند تا موسیان در یابند و انجیل بلغت سریانی در فرستادند تا
عیسویان دریابند و کتب همه در صدق و راستی یکی اند و لغت مختلف است و مراد از فرستادن
همه دریافتن و باور کردن و انکار کردن است نه خواندن و نوشتن و بوسیدن پس آموختن علم دین مسلمانی
فرض است و نیز برهان آنکه علم نفرضی عین نماز بیش از نماز فرض است آنست که اگر کسی در نماز ایستد
و چنان پندارد که از تکبیر اول تا آخر نماز هرچه می خواند و هرچه می کند و هرچه می گوید همه
فرضها است بقولی نمازش درست نیست و بقولی درست است که بعضی سنتها و بعضی رسول از فرض
دانسته است و اگر پندارد که همه سنتها است قولا واحدا نمازش درست نیست که بعضی فرموده ها
خدای راست و بعضی رسول داشته است و اگر می داند که بعضی فرض است و بعضی سنت اما
تعیین فرض از سنت وا نمی داند اکثر اصحاب شافعی بر آنند که آن نماز درست نیست اگرچه همه بجای
آورد و بعضی در طلب علم مقصر بوده است که اولتر فرض است و این هم چنانست که طلاق مست که
واقع کرده باشد اگرچه اختیار نداشت در طلاق خوردن در خمر تا خوردن اختیار داشت بعضی
نمی بایست خوردن چیزی که اختیار از دست برفتی و طلاق خورد این نیز طلب علمی بایست
کرد و فرض و سنت نماز بیی بایست آموخت تا نماز وی درست بودی و قولی آنست که چون همه
بجای آورد اگرچه بتعیین نداند فرض از سنت هم از گردن وی بیفتد **فصل فی فرایض الصلوة**
و ارکانها بدانکه در دو رکعت نماز بیی و سه چیز فرض است **فرض اول** نیت است و در دست که
رسول خدای فرماید الاعمال بالنیات **یعنی** هر عملی و کاری که خدایرا است به نیتی درست است و نماز
کردن عملی و کاری خیر است و خدایرا است پس بنیتی درست باشد و خدای در قرآن یاد کرده است که

وما

۲۰۱

وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین

له الدین حنفا و اخلاص عمل دل است و عمل دل قصد و نیت تقرب بخدا است و بدانک یعنی نیت
قصد کردن دل است به کردن عملی و کاری معلوم معین کرده جدا کردن آن از دیگر عملها و یعنی
معین کردن آن عمل یعنی نماز چهار دانسته در دل داشتن و قصد و عزم کردن آن بدان متصل
و پیوسته داشتن **اول** باید که داند که چه می کند نماز می کند تا عادت از عبادت جدا
کرد **دوم** باید که داند که کدام نماز میی کند فرض یا سنت تا فرض از سنت و نافله جدا کرد
سوم باید که بداند که فرض کدام وقت است که می کند پیشین از دیگر و بامداد جدا
کرد **چهارم** باید که داند که فرض وقت است که می کند یا فرضی گذشته تا قضا از ادا جدا
کرد چون این هر چهار دانسته در دل میی دارد و قصد و عزم گزاردن آن بدان متصل و پیوسته میی
دارد بهتر آنست که بزبان عبارت کند درست است و تمام است و روا است اما اگر کسی فارسی
زبان است و بهتر آنست که چنین گوید نیت آوردم که بگزارم فریضه نماز این پیشین خدایرا
الله اکبر اگر تنها است و اگر بجماعت است این نیز بگوید بجماعت از پس امام خدایرا الله اکبر و اگر
امام است بگوید با مامت خدایرا الله اکبر و اگر خواهد که بتازی بگوید و یعنی از دانش حنیفی
گوید نویت ان اصلی فریضه صلوة هذا الظهر هذا العصر هذا المغرب هذا العشا الاخرة
هذا الصبح لله تعالی الله اکبر اگر تنها است و اگر بجماعت است بگوید بالجماعات متقدیا بالامام
لله تعالی الله اکبر و اگر امام است گوید لله تعالی اماما الله اکبر و بدانک محل نیتها در اعمال طاعات و
عبادات و خیرات و صالحات دل است اگر این هر چهار دانسته در دل میی دارد و قصد و عزم
گزاردن بدان متصل میی دارد و بزبان هیچ نگوید نماز درست است و اگر هر چهار در دل و بزبان نگوید
از آن خالی یا از بعضی خالی و غافل نماز درست نیست و اگر هر چهار در دل میی دارد و بزبان نیز
می گوید نماز درست است

نیت بتکبیر پیوستن سنت چنانک **فرض دوم** وتمام و زیبا ودر کمال است
قصد و عزم کردن کاری دیگر جز نماز کردن در دل نیاورد تا الله اکبر بگوید و تا اقتران خود اید
و معنی اقتران نه انست که شکل نکاری در خاطر نیاورد که این معنی خود ناممکن است که بای
خیال ز تصور اشکال این عالمی و اتوان بست و طایفه در ین وسواس کنند از سر جهل بس اقتران
انست که میان نیت و تکبیر قصد کاری دیگر در دل نیاورد که بکند الا آن نماز که می کند تا آنگاه
که الله اکبر بگوید **فرض سوم** تکبیر اول گفتن است بلفظ الله اکبر یا الله الاکبر و جز بدین لفظ
نماز منعقد نگردد پیش شافعی و هیچ لفظی دیگر بجای این نشاید چنانک الله اعز و اجل و اعظم و
اکرم و امثال این زانک رب العالمین بتکبیر تعیین فرموده است که وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا
وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ و رسول خدای فرماید که تحریمها التکبیر **فرض چهارم** ایستادن است
در نماز که اگر تواند ایستادن و نه نشیند نماز درست نباشد که رب العالمین فرماید
قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ و رسول خدای فرموده است **أفضل الصلوة طول القنوت** **فرض پنجم**
قران خواندن است و قراءة قران در نماز فرض است خارج نماز سنت است که خدای گوید فاقرءوا
ما تیسر من القرآن و این قران که خواندن در نماز فرض است پیش شافعی سورة الحمد
است و این حدیث روایت می کند که رسول خدای فرماید **کل صلوة لا تقرأ فیها بفاتحة**
الکتاب فهی خداج فهی خداج یعنی هر آن نمازی که در آن نماز نخوانند نیاید سورة الحمد پس
آن نماز ناقص است بل آن نماز ناقص است و خداج در لغت عرب بچه شتر باشد که بزاید
که اندام عضوی نباشد یعنی نه بکار آید و نه از آن کاری آید و حدیثی دیگر روایت می کنند
که از رسول خدا روایت است که گفت **لا صلوة لمن لم یقرأ فیها بفاتحة الکتاب** یعنی نماز
نیست آنکس را که نخواند در آن نماز سورة الحمد و پیش امام ابو حنیفه هر آن نمازی که در آن سورة

الحمد

الحمد نخوانند نماز درست است اما تمام نیست و پیش امام شافعی درست نیست بدانک در الحمد
خواندن هفت چیز فرض است **اول** ترتیب خواندن دوم تعجیل نخواندن سوم بیانی خواندن
چهارم چنان خواندن که بگوش خود شنود که چه میخواند پنجم چهارده تشدید هر یک
بجای خود نگه داشتن ششم میان ضاد و ظا نگه داشتن اگر تواند و اگر نتواند تکلف کند که
مبادا که ضاد مغضوب مشدد بگوید یا آنکه حرفی در الحمد فزوده باشد هفتم نظم معجز بجای
آوردن یعنی هم بدین عبارت که منزل است و نشاید که بعبارتی دیگر در نماز نخوانند الا
پیش امام ابو حنیفه روا است و امام ابو حنیفه در معنی لا صلوة می گوید سلب کمال است
چنانک رسول خدا فرموده است لا فتی الا علی و دیگر گفته است لا صلوة لجار المسجد الا فی
المسجد و پیش شافعی لا صلوة سلب اصل است چنانک خدای گوید الم ذلک الکتاب لا ریب فیه
و این حدیث نیز دلیل امام شافعی است که رسول خدا علیه السلام می فرماید **قسمت الصلوة**
بینی و بین عبدی نصفین و اذا قال العبد الحمد لله قال الله جل جلاله حمدنی عبدی
و اذا قال العبد رب العالمین الرحمن الرحیم قال الله جل جلاله اثنی علی عبدی و اذا قال العبد مالک
یوم الدین قال الله جل جلاله مجدنی عبدی و اذا قال العبد ایاک نعبد و ایاک نستعین قال الله
جل جلاله هذا بینی و بین عبدی و اذا قال العبد اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت
علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین قال الله جل جلاله هذا لعبدی و لعبدی ما سال **فرض**
ششم رکوع کردن است زانک رب العالمین فرماید یا ایها الذین امنوا ارکعوا یعنی ای مومنان
راکع گردید و رکوع کنید **فرض هفتم** در رکوع آرام گرفتن است و ساکن شدن تا زانک
رسول خدا با عرابی گفت چون نماز کردن بوی می آموزانید گفت فاطمئن راکعا یعنی در
رکوع آرام گیر و ساکن شو **فرض هشتم** از رکوع راست وا ایستادن است و از ایستادن
اعتدال خواهند

وازان فرض است که رسول خدا با اعرابی گفت ثم اعتدل یعنی و بس از رکوع راست وا ایست فرض
نهم در اعتدال آرام گرفتن است و ساکن شدن از آنکه رسول خدا با اعرابی گفت فاطمئن معتدلا
یعنی در اعتدال آرام گیر و ساکن وا ایست فرض دهم سجود کردنست از آنکه رب العالمین فرماید
یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا یعنی ای مومنان رکوع کنید و سجود کنید فرض یازدهم در
سجود آرام گرفتنست و ساکن شدن از آنکه رسول خدا با اعرابی گفت فاطمئن ساجدا یعنی در سجود
آرام گیر و وا ایست فرض دوازدهم نشستن میان هر دو سجده است از آنکه رسول خدا با اعرابی
گفت ثم اجلس یعنی و بس بنشین فرض سیزدهم در نشستن آرام گرفتنست و ساکن
شدن از آنکه رسول خدا با اعرابی گفت فاطمئن جالسا یعنی در نشستن آرام گیر و ساکن وا ایست
فرض چهاردهم سجود دوم کردنست از آنکه رب العالمین می فرماید واسجدوا لله واعبدوه
فرض پانزدهم در سجود آرام گرفتنست و ساکن شدن از آنکه رسول خدا با اعرابی گفت ثم اطمئن
ساجدا یعنی و بس در سجود دیگر آرام گیر و ساکن وا ایست این یک رکعت است فرض شانزدهم قیام
است رکعت دوم را فرض هفدهم خواندن الحمد است فرض هژدهم رکوع است فرض نوزدهم
آرام است فرض بیستم اعتدال است فرض بیست و یکم آرام است فرض بیست و دوم سجود است
فرض بیست و سوم آرام است فرض بیست و چهارم نشستن میان هر دو سجده است فرض
بیست و پنجم آرام است فرض بیست و ششم سجود دوم است فرض بیست و هفتم آرام است
فرض بیست و هشتم نشستن از بهر التحیات است اگر در آن سلام خواهد داد از آنکه رسول خدا
با اعرابی گفت ثم اقعد **فرض بیست و نهم** خواندن التحیات است
از آنکه رسول خدا با اعرابی گفت ثم تشهد و پیش شافعی این تشهد می باید خواند که عبدالله عباس
رضی الله عنهما روایت کرده است که رسول خدا صلوات الله علیه هر دو دست من در میان هر دو
دست

خود گرفت و مرا می آموزانید همچنانکه سوره قرآن می آموزانید التحیات المبارکات الصلوات الطیبات
لله سلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته سلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وسلم شافعی می گوید که رسول
خدا علیه السلام همچنانکه سوره قرآن آموزانید با شد احتیاط در آن بکمال تر کرده باشد خصوصا
که موافق قرآن است که خدای گوید تحیة من عند الله مبارکة طیبة این تشهد که عبدالله مسعود
رضی الله عنه روایت کرده است اختیار امام ابو حنیفه است التحیات لله والصلوات والطیبات
السلام علیک [illegible] فرض سی ام درود بر رسول دادنست وآن در نماز فرض است خارج نماز سنت
است وازان فرض است که رب العالمین می فرماید یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما فرض
سی و یکم درود بر آل رسول دادنست بقولی فرض است از آنکه کعب عجره رضی الله عنه
روایت کرده است که از رسول خدا سوال کردیم که کیف نصلی علیک یعنی چگونه درود فرستیم
ترا رسول خدا گفت قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وسلم فرض سی و دوم سلام باز دادنست
که رسول خدا با اعرابی گفت ثم سلم و اگرنه بسلام از نماز بیرون آید درست نباشد پیش شافعی
از آنکه رسول خدا سلام را تعیین کرد که تحلیلها التسلیم فرض سی و سوم ترتیب نگاه داشتن
است از آنکه رب العالمین ترتیب فرموده است گفت ارکعوا واسجدوا نخست رکوع فرموده است
و پس سجود و نیز رسول خدا بترتیب نماز اعرابی را آموزانید گفت ثم کبر ثم اقرأ ثم ارکع
ثم اطمئن الی آخر نماز پس ترتیب نبوی آموزانید و بدانکه این فرایض سی و سه گانه که یاد
کردم آن فرضها است که اگر نماز کننده از این فرضها یکی بقصد رها کند نماز نشود درست نبشت حدیث
اعرابی را که سه بار نماز کرد و رسول خدای گفت نماز نکردی نگفت تمام نکردی و ماخوذ
این حدیث یاد کنیم و پیش علما بعضی از این فرضها است که چون یکی از آن بیفتد نماز درست

یا تمام نیست یا زیبا و در کمال نیست تا حدیث اعرابی که دلیل امام شافعی است انست که
در صحیح است که اعرابی در مسجد رسول علیه السلم امد و نماز کرد و بیامد و بر رسول صلی الله علیه
وسلم سلام کرد و رسول او را جواب داذ و گفت ارجع فصل یعنی باز گرد و نماز کن اعرابی
گفت کردم یا رسول الله رسول خدا گفت لم تصل یعنی خود نکردی بار دوم باز کرد و بر رسول
سلام داذ و بنشست رسول خدا گفت قم فصل یعنی برخیز و نماز کن اعرابی گفت کردم یا رسول الله
رسول خدا گفت لم تصل یعنی خود نکردی بار سوم نماز کرد و بیامد و بر رسول سلام داذ رسول خدا
گفت اعد صلوتک یعنی نماز و اپس کن اعرابی گفت کردم یا رسول الله رسول خدای
گفت لم تصل یعنی خود نکردی نه گفت تمام نکردی پس که رسول خدای سه بار او را
گفته بوذ که نماز نکردی گفت یا رسول الله من انچ دانستم کردم من اموزان که
چگونه می باید کرد پس رسول خدای بدین ترتیب بوی اموزانید که بیان کرده امد

فصل پس اگر کسی ازین فرضها بی و سه گانه یکی بسهو بگذارد نماز ش درست باشد
اما باید که فرض متروک را تدارک کند و هر عملی که بعد از فرض متروک کرده است
محسوب نباشد چنانک مثلا در رکوع یاد ش اید که الحمد نخوانده است او را بقیام باز
باید امدن و فاتحه خواندن و پس دیگر بار رکوع کردن و در اخر نماز ها سجود سهو کند و چنانک
اگر در سجود یاد ش اید که رکوع نکرده است او را و اقیام باید امدن و رکوع کردن و
دیگر بار سجود کردن و اگر در اخر نماز یاد ش اید که یک سجود در نماز نکرده است و
نداند که در کدام رکعت بوذ برخیزد و یک رکعت دیگر بکند و سلام باز دهد بعد
از سجود سهو و اگر کسی نماز چهار رکانی کند و برکعت پنجم خیزد بسهو تا نماز سه گانه
کند و بچهارم رکعت خیزد بسهو پس یاد ش اید و تشهد باید امدن و پس نکرد اگر تشهد

خوانده

نخوانده است و برخاسته است تشهد بخواند و پس سجود سهو بکند و اگر تشهد خوانده است
چون بنشیند حالی سجود سهو بکند و سلام باز دهد و بدانک فرقی نباشد میان انک مطلقا
بیقین داند که رکنی بگذاشته است یا در گمان باشد و بروی واجب است که بنا بر یقین کند
و اگر در نماز شک افتد که نماز چهار رکعت کرده است یا سه رکعت از کمتر گیرد و تمام
کند این جمله که گفتیم حکم انست که ازین فرایض یکی بسهو رها کند و محل سجود سهو
پیش از سلام است پیش شافعی و از دو سجود است در اخر تشهد و در ان این دعا بخواند
سبحان الذی لا یسهو و لا یلهو و لا یغفل و پس سلام باز دهد

فصل و اگر ازین فرضها یکی بقصد بیفزاید نظر کنیم که از کدام قبیل است از قبیل افعالست
یا از قبیل اذکار اگر از قبیل افعالست چنانک دو بار رکوع کند یا سه بار سجود کند تا نمازی
که چهار رکعتست پنج رکعت کند نماز باطل گردد و اگر از قبیل اذکارست چنانک الحمد
و التحیات اگر بقصد تکرار کند مبطل نماز نباشد زیرا که اذکار مسنون مثل تسابیح که
تکرار می کند مبطل نماز نیست ذکر فرض که تکرار کند هم مبطل نماز نباشد و اگر سجود
سهو فراموش کند و نکند نماز درست باشد زیرا که سجود سهو سنت است و اگر بعد از
سلام زود ش یاد اید تدارک کند و اگر بعد از زمانی یاد ش اید نکند و نماز ش درست باشد
و پیش بوحنیفه سجود سهو بعد از سلام باید کرد

فصل فی سنن الصلوة وادابها اما سنتهای نماز هر دو دست برابر گوش برداشتن چنانک سر انگشت دستها برابر
دوش باشد و انگشت خرد خوانی را برابر سر گوش باشد و انگشت بزرگ را برابر بیخ گوش باشد
و انگشتان دست نه گشاده و نه بسته داشتن و چون برین صفت قرار گرفت فرو گذاشتن
و انرا ارسال خوانند و بر هم نهادن و راست بر چپ نهادن زیر سینه و بالای ناف نهادن

ودر قول بعضی مفسران فصل لربک وانحر معنیش اینست وسنت انست که بانگشت کالوح وان
دیگرا استخوان ساعد دست چپ بگیرد کما نراکوع خوانند وانگشت سبابه ووسطی دست
راست بر طول ساعد دست چپ دراز کردن ووجهت وجهی خواند ودعا استفتاح خواندن
یعنی اللهم انت الملک خواندن سنت موکد است پیش شافعی ودر صحیح مسلم است ومرتضی علی
کرم الله وجهه روایت کرده است که رسول خدا علیه السلم در هر نمازی فریضه خوانده است
وپیش بعضی علما که شیعه مرتضی علی اند خود فرض است واعوذ بالله گفتن وامین در آخر
الحمد گفتن وسورتی قران یا ایتی چند بعد از فاتحه خواندن واگر تنها است چنانکه خواهد
شاید که بخواند واگر امام است در نماز بامداد از طوال المفصل خواند ودر پیشین ودیگر وخفتن
از اوساط مفصل خواند ودر نماز شام از قصار مفصل سورتی خواند وطوال المفصل از سورة
الحجرات است تا سورة النبا واز سورة النبا تا سورة والضحی اوساط مفصل خوانند واز انجا تا
اخر قران قصار مفصل خوانند واگر خواهد که برافزاید برضا جماعت برافزاید اما نشاید
که این مقدار کم کند اما قراءت قران بعد از فاتحه در سوم وچهارم پیشین ودیگر وخفتن
ودر سوم شام پیش شافعی سه قول است قولی انست که بعد از الحمد قران بخواند حدیث
ابو سعید خدری را وقولی انست که حذف کند وبفاتحه اختصار کند حدیث ابو قتاده را
وقولی انست که بجماعت نظر کند اگر از صلحا ومتقیان اند که ایشان را حضور دل در نماز
باشد بعد از الحمد قران بخواند واگر از مشتاقان اسواق اند که ایشان را دل در نماز نباشد
بفاتحه اختصار کند وچون برکوع خواهد رفت هر دو دست واجای خود اوردن خرابت
بتکبیر رکوع تا پیوستن وهیبت رکوع انست که هر دو کف دست بر هر دو خفته زانو نهد وپشت
وسر وگردن راست دارد چنانکه اگر قدحی اب بران نهند بیکسو نریزد ودر رکوع سبحان

ربی العظیم

ربی العظیم گفتن سه بار گفتن یا هفت بار یا یازده بار وختم بطاق کند وسنت است که دران
این دعا بگوید اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک امنت خشع لک سمعی وبصری ومخی وعظمی وعصبی
وشعری وبشری ولحمی ودمی وما استقلت به قدمی لله رب العالمین وچون از رکوع باز اید
هر دو دست واجای خود اوردن سنت است که در اعتدال این دعا خواند سمع الله لمن حمده
ربنا لک الحمد ملی السموات وملی الارض وملی ما بینهما وملی ما شئت من شیء بعد اهل الثناء والمجد
حق ما قال العبد وکلنا لک عبد لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد
وچون بسجود خواهد شد نخست زانو نهادن پس دست وپس پیشانی وباید که بر هفت
عضو سجود کند که رسول خدای فرماید بحدیث امرنا ان نسجد علی سبعة اراب یعنی بمن
فرموده است که بر هفت عضو سجود کنم یعنی هر دو سر زانو وهر دو سر دست وپیشانی
وهر دو سر پای وباید که در سجود پیشانی برهنه بسجده گاه رسد حدیث خباب ارت را
که می گوید بحدیث شکونا الی رسول الله حر الرمضا فلم یشکنا یعنی شکایت کردیم وا رسول
خدای از سجود کردن بر سنگ گرم وان شکایت از ما زایل نکرد یعنی همچنان بگذارید تا بسوزد
ودر سجود شکم از روی ران بر گرفتن وبغلها را گشاده داشتن وانرا تخویه خوانند وعایشه
رضی الله عنها روایت می کند که رسول خدا در سجود چندان بغل بگشودی که بروه دران
گذر بودی ودر سجود همه زیر بر بالا گرفتن وانرا نکس خوانند وواجب ست وزنان اگر
نکنند شاید ودر سجود سبحان ربی الاعلی گفتن سه بار یا هفت بار یا یازده بار وسنت
است که در سجود این دعا خواند اللهم لک سجدت ولک اسلمت وبک امنت سجد وجهی للذی خلقه و
صوره فاحسن صورته وشق سمعه وبصره بحوله وقوته فتبارک الله احسن الخالقین سبوح
قدوس رب الملائکة والروح ودر میان هر دو سجده بر پای چپ نشستن وپای راست علقه

کردن و سر انگشتان در قبله کردن و انرا افتراش خوانند و سنت است که در جلسه میان هر دو سجده
این دعا بخواند اللهم اغفرلي وارحمني وعافني واعف عني وارزقني واهدني واجبرني و در نمازی
که چهار رکعت است یا سه رکعت در دو رکعت التحیات را بنشستن و التحیات خواندن و درود
برسول دادن و در تشهد هم چنان مفترش نشستن که در میان هر دو سجده و در آن تشهد که
سلام خواهد داد و سرین چپ نشستن و پای چپ از زیر پای راست بدر کردن و انرا تورک
خوانند و در تشهد خواندن هر دو دست بر روی ران نهادن و انگشتان دست راست فرو گذاشتن
چنانک عدد بیست و سه و چون بکلمه شهادت رسد در الا الله اشارت بانگشت خواننده
دست راست کردن و دعا اخر التحیات خواندن و دعا بسوی ما نوسلمانان کردن و از چهار چیز باز پناه
خدای رفتن از عذاب گور و عذاب آتش و فتنه دجال و فتنها اخر الزمان و بتازی چنین گوید
اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر وعذاب النار ومن فتنة المحیا والممات ومن فتنة المسیح الدجال
و سلام از دست چپ وا دادن و در سلام وا دادن میل براست کردن و چون نماز دراز کند
هر بندریکه دو رکعت از پای وا پای بیستادن وانرا مراوحه خوانند و بر ان ضعیفانرا
از سجود دوم وا قیام خواهند رفت توقف کردن و پس برخاستن سنت است وانرا جلسه استراحت
خوانند و همه تکبیرها در نماز سنت است الا تکبیر اول و دعا قنوت در نماز بامداد خواندن در رکعت
دوم در بازامدن از رکوع وانهمه کلمات است که رسول خدا علیه السلام حسن علی را رضی الله عنهما
اموزانیده است و ماخوذ کلمه و بیضان یاد کنیم **فصل** و بدانک اگر کسی تشهد اول بسهو
بگذارد و برخیزد و پس یادش اید نشاید که وا جای نشیند و اگر عمدا باز اید نماز باطل
گردد و چون برخاست نماز تمام کند و پس سجود سهو بکند و اگر پیش از انک تمام برخاسته است
یادش اید روا است که بنشیند پس اگر بقیام نزدیکتر است برخیزد و سجود سهو کند در اخر نماز

و اگر بقعود نزدیکتر است بنشیند و سجود سهو بکند و اگر از پس امامی نماز کند و امام بتشهد اول نشیند
و ماموم برخیزد او را باز باید امدن موافقت امام را و اگر قنوت در نماز بامداد فراموش کند و بسجود
رود اگر پیش از سجود یادش اید روا است که وا قیام اید و قنوت بخواند و اگر بسجود در رفته است
روا نباشد و اگر امام تشهد اول نخواند یا دعا قنوت نخواند بر ماموم واجب است که موافقت امام
کند و اگر نه برکنی وا پس افتد و نمازش باطل گردد الا اگر نیت مفارقت کند و اگر در نماز
بعد از رکعت اول در سوم رکعت بتشهد نشیند سهو و بعضی از تشهد خواند و پس یادش اید
که نه موضع تشهد برخیزد و چون نماز تمام کرده باشد سجود سهو بکند و اگر کسی از غفلت
غفلت عوض فاتحه تشهد خواند یا بعوض تشهد فاتحه خواند در اخر نماز سجود بکند و اگر
بعمد خواند نماز باطل گردد و اگر در نماز بشک افتد که او را سهوی افتاده است یا نه اصل
انست که نیفتاده است و پس سجود سهو نباید کرد و اگر ماموم از پس امام سهو افتد امام از و
تحمل کند و اگر امام را سهو افتد ماموم بموافقت امام سجود سهو بکند و اگر کسی در نماز بسهو
سخن بگوید و بسیار نگوید یا سلام باز دهد بیش از انک نماز تمام کند در اخر نماز سجود
سهو بکند و اگر کسی در نماز دو سه سهو بکند دو سجده سهو کفایت باشد و سجود
سهو در فریضه و سنت و نافله یکسان باشد و اگر شک باشد که دو رکعت کرده است یا چهار
رکعت و با این شک سلام باز دهد یعنی چنان گیرد که چهار رکعت کرده است نمازش
باطل گردد و اگر از پس امامی نماز کند و امام را سهو افتد ماموم گوید سبحان الله تا
امام بداند و اگر ماموم زنی باشد دست بر هم زند و اگر کسی در نماز سهوی کند و پیش
از سجود سهو سلام باز دهد تکبیری بگوید احرام سجود را و پس دو سجود بکند و باز نشیند
انست و تشهد بخواند و سلام باز دهد و این سنتها که ما یاد کردیم در نماز کردن چهار سنت

٢١٢ **اول** که چون یکی از نماز فوت کردد بسجود سهو کند و ان سنتها را بتازی یا بعاض خوانند
قعود از بهر تشهد میانین است **دوم** خواندن این تشهد است **سوم** دعا قنوت است **چهارم**
درود بر رسول در تشهد میانین و درود بر آل رسول در تشهد اخر دوم بدان نوع که سنتها است
فصل اما ادب نماز کننده انست که در قیام نظر بسجده گاه دارد و در رکوع نظر
بپشت پای دارد و در سجود نظر بسر بینی دارد و در تشهد نظر بخود دارد و چند ادب دیگر
هست که انرا الا که مخصوص بپسندد بس در عمل می اورند

فصل في الامامة وصلوة الجماعة

بدانکه نماز بجماعت سنتی موکد است و نشاید که فرو گذارند الا بعذر
شرعی چون بیماری یا سرمای سرد یا باران و وحل و بیش امام احمد نماز بجماعت واجب است و
و دران مسجد که جمع انبوه تر باشد انجا نماز اولیتر باشد الا اگر بدر سرای وی مسجدی
باشد و اگر این کس که بجماعت می رود مسجد ضایع می ماند و جماعت انجا متفرق می گردند
چنان اولیتر این کس را که هم درین مسجد قیام می نماید تا معطل نگردد و اگر چنانکه این مسجد
وان جماعت نه بوی باز بسته است بلکه با مامی هست که بدان قیام می نماید روا باشد
این کس را و امثال او که بجای دیگر روند که جمع انبوه تر باشد خصوصا که امام انجا نماز
ساکن تر و بتانی کند و مستحب است که بصف اول شتابد بشرط انکه پای بگردن کسی در ننهد
که رسول خدا از ان نهی کرده است و زنان را اولیتر انست که در صف واپسین ایستند
و بر ماموم واجب است که نیت بجماعت بیاورد و بر امام واجب نیست که نیت امامت
کند و روا است که مرد از پس کودک نماز کند و از پس بنده و از پس فاسق و مبتدع نماز
نکند و بیش بعضی علما خود درست نیست و اختیار بیشتر این است و نشاید که مرد از پس زن
نماز کند و زن از پس زن روا باشد و نماز قاری از پس امی روا نباشد و نماز امی از پس امی روا
باشد ه

وانکس که در قرات فاتحه حرفی بحرفی بدل کند نماز از پس وی درست نباشد الا نماز کسی که مثل او
باشد و اگر از پس امامی نماز کند و بعد از ان بداند که امام وضو نداشت نماز را اعادت نباید کرد
الا اگر نماز ادینه باشد که البته اعادت باید کرد و بیش بوحنیفه فرقی نباشد از ادینه
و غیر ادینه بلکه همه را اعادت باید کرد و اگر جماعتی جمع ایند که جمله استعداد امامت
دارند انکس اولیتر که فقیه تر باشد پس اگر در فقه یکسان باشند انکس اولیتر
که متورع تر باشد و اگر در ورع یکسان باشند انکس اولیتر که قاری تر باشد و اگر در قراة
یکسان باشند انکس اولیتر که بسال بزرگتر باشد و اگر بسال یکسان باشند اولیتر انکس را
که خوش اوازتر باشد پس کسی اولیتر که نیکو روی تر باشد و اگر در سرای باشند خداوند
سرای اولیتر و اگرچه دیگران متورع تر و فقیه تر و قاری تر و خوش اوازتر باشند و چون
کسی بامامت در پیش ایستد هر که دانا تر و پارسا تر باید که با امام نزدیک تر ن
باشد و باید که صف جماعت پیوسته بیکدیگر باشند و مردان در پیش ایستند و از پس مردان
کودکان و از پس کودکان زنان و اگر با امام یک تن باشد از دست راست امام بیستد و اگر مردی
و زنی باشند زن در پس مرد بیستد و اگر مردی از پس صف بتنها بیستد و اقتدا با امام کند
نماز وی درست باشد اما مکروه باشد و اگر کسی قصد نماز جماعت کند و چون برسد
امام بعضی نماز گزارده باشد در بقیت نماز با امام موافقت کند و چون امام سلام باز دهد
برخیزد و تمام کند و چنان اولیتر که صبر کند تا امام از هر دو سلام فارغ گردد انگاه برخیزد
و اگر امام انکه دریابد که از رکوع باز مانده باشد ان رکعت دریافته باشد اما اگر امام را در
رکوع دریابد ان رکعت دریافته باشد و انجا قراة الحمد بیفتد و اگر امام را در قیام دریابد
الحمد خواندن اغاز کند و چون بعضی از الحمد خوانده باشد امام برکوع رود یکی از دو وجه است که

الحمد قطع کند و موافقت امام کند و اگر در اول نماز با امام بوده باشد و امام زودتر از وی الحمد بخواند
و برکوع رود اینجا قول واحد آنست که الحمد تمام بباید خواند و اگر امامی در نماز حدث شد اقتدا کند یکی را
از ماموماں در پیش رود و با قوم نماز کند و روا باشد آنکه کسی را که فریضه می گزارد اقتدا کند بکسی
که سنت می گزارد و پیش امام ابو حنیفه و مالک روا نباشد و سنت گزارد را بکسی که فریضه
می گزارد روا است و اتفاق است اگر کسی اقتدا کند بامامی و بعد از آن خواهد که نیت نماز رقت
کند نظر کنیم اگر بعذری خود را از متابعت امام بیرون می آورد روا باشد بی کراهیتی و اگر
بی عذری بیرون می رود هم روا است اما مکروه باشد

فصل فی موقف الامام والماموم

بدانکه سنت آنست که موقف امام بر ماموم بر یک زمین هموار باشد اکنون
اگر موضع امام مرتفع تر باشد نظر کنیم اگر از جهت تعلیم خلق است روا باشد بی کراهیتی
که رسول خدا در ابتدا اسلام چنین کردی و گفتی صلوا کما رأیتمونی اصلی و اگر این غرض
نباشد مکروه باشد اکنون اگر امام در زیر مسجد ایستد و ماموم بر بام مسجد یا بعکس آن
نماز ماموم درست باشد بشرط آنکه واقف باشد بنماز امام و اگر امام در زیر مسجد باشد
و ماموم بر بام خانه باشد که آن خانه در زمین مسجد باشد یا در بیرون مسجد اینجا نگاه
نماز ماموم بدو شرط درست باشد یکی آنکه صف جماعت که در مسجد ایستاده اند متصل
باشد بدیوار آن خانه چنانکه هیچ فرجه نباشد بقلیل و کثیر میان دیوار آن خانه و میان
صف و شرط دوم آنست که بلندی این خانه کم از یک مرد بالا باشد چنانکه آنکس که
بر بام خانه ایستاده است زانوی وی برابر سر آنکس باشد که در مسجد ایستاده است و
اگر از این بلندتر باشد آنکس که در سرای باشد اقتدای وی با امام درست نباشد
و اگر ماموم بر بام خانه باشد که آن خانه از پس مسجد باشد هم چنین شرط آنست که بلندی

این

این خانه کم از قامت مردی باشد و نیز شرط است که میان آنکس که بر بام خانه ایستاده است
و میان آنکس که در مسجد ایستاده است بیش از دو گز یا سه گز نباشد و هم چنین اگر امام بر بام
خانه ایستاده است که در قبله مسجد باشد و ماموم در مسجد ایستاده باشد این دو شرط باید
تا اقتدا با امام درست باشد از این جمله در آنست که موقف امام و ماموم نه بر یک زمین هموار
باشد پس اگر بر یک زمین هموار باشد مثلا کسی در خانه باشد در زمین مسجد یا در بیرون مسجد
و از آن خانه دری در مسجد گشوده باشد و این کس می خواهد که اقتدا با امام کند این اقتدا
آنگاه درست باشد که صف جماعت وی متصل باشد چنانکه میان آنکس و میان آنکس که
در مسجد ایستاده است فرجه نباشد که جای یک تن باشد و اگر این کس در خانه ایستاده است
که آن خانه در پس مسجد باشد اقتدای این کس با امام آنکه درست باشد که صف جماعت
بوی پیوسته باشد چنانکه میان وی و میان صف که در مسجد ایستاده اند بیش از دو گز
یا سه گز نباشد و اگر آن خانه در قبله مسجد افتاده است و امام در آن خانه بیستد و ماموم
در مسجد شرط صحت آنست که میان امام و ماموم یا میان ماموم و صف پیش از آن نباشد
که از صفی تا صفی و اگر قدر دو گز باشد یا سه گز و اگر زیادت از این باشد اقتدا
درست نباشد و از این جمله که یاد کرده شد در آن صورتها است که میان این خانها و مسجد گشوده
باشد و اگر راه گشوده نباشد و لیکن مسجد و جماعت مشاهد باشد یعنی از این خانها
شبکه چند در مسجد دارند اینجا در صحت اقتدا با امام خلاف است از این جمله در آنست که
موقف امام و ماموم مختلف باشد اما اگر مختلف نباشد مثلا آنکه همه در یک مسجد باشند
یا در یک سرای باشند یا در یک صحرا باشند هر یک بیان کنیم ان شاء الله وحده و بدانکه
هر که در مسجد اقتدا کند با امام و امام و ماموم هر دو در مسجد باشند اقتدا درست باشد

چه که امام با ماموم نزدیک باشد وچه که امام دراز رباشد وماموم بربام وچه بعکس نماز امام
که ماموم واقف است حرکات وسکنات امام واگر امام وماموم در صحرا باشند بدو شرط اقتدا
درست باشد یکی انکه عالم وواقف باشد بر نماز امام ودوم انکه میان امام وماموم یا میان ماموم ماموان
وصفی که از پس امام ایستاده باشند بیش از علوه سهمی نباشد واین سیصد گام مقدر کرده اند
واگر بیش از ان باشد اقتدا درست نباشد واگر امام وماموم در سرایی باشند یا در مدرسه یا
در رباطی نکرم اگر امام وماموم هر دو بر صحن سرا ایستند اقتدا درست باشد بشرط قرب
وبشرط وقوف بر نماز امام وهم چنین اگر همه در صفه باشند یا در یک خانه اما اگر امام در صفه
ایستد وماموم بر صحن سرای یا بعکس ان اقتدا درست نباشد الا باتصال صفوف واتصال
صفوف انست که میان امام ومیان ماموم یا میان ماموم ومیان صف که از پس امام باشند
بیش از دو گز یا سه گز نباشد **فصل فیما یفسد الصلوة** اما مفسدات
نماز یعنی انها که نماز بدان باطل کردد بدانکه اعمال وافعال واقوال عادتی که نماز بدان باطل
کردد بسیار است اما در جمله هر انچه وضو باطل کند چون در نماز سر زد واقع کردد نماز باطل
کردد وان شرایط شش کانه که ما یاد کردیم که بیش از شروع در نماز شرط است اگر از ان
شرایط یکی زایل کردد نماز باطل کردد اما از اعمال وافعال عادتی که مفسدات نماز است
چهار جنس کفته که ان غالب تر است **جنس اول** اکل شرب است یعنی خوردن وآشامیدن
تا اگر خود طعم زنکار زرا است که در نماز بقصد فرو برد یا بقیت طعامی که در شکاف
دندان بمانده باشد فرو برد در نماز نماز باطل کردد **جنس دوم** خطاب واغیر خدا
در نماز بهر طریق که باشد تا اگر خود جواب سلام باشد یا جواب عطسه مبطل نماز است واگر
این خطاب واغیر ما بنی قرآن باشد هم مبطل نماز است چنانکه خواهد که کسی درآید گوید ادخلوها

بسلام آمنین یا گوید یا یحیی خذ الکتاب

بقوة وامثال این اما نه چون بقصد خطاب گوید مبطل نماز است **جنس سوم** بیان حرکتی
کردن بقصد که دو حرف از ان ظاهر کردد که قرائت نه در نماز نماز سور وفرسوده نباشد چنانکه چی چی
یا حی حی یا کرنه با اهای هایی ورد داختن که قهقهه اورد وبیش بعضی علما خنده بقهقهه
در نماز وضو باطل کرداند **جنس چهارم** سه فعل سایی کردن است چنانکه سه گام برگرفتن
یا سه بار دست بر کرستن چنانکه عادت خواجکان است وکلاه ودستار نکه داشتن سه بار یا بیش
وامثال این چون بقصد کند مفسد ومبطل نماز است اینست فرایض وسنن نماز که بیان کردیم فرضها و
سنتها نماز بفتوی درست نیست یا تمام نیست **فصل فی صلوة التطوع بسم الله الرحمن الرحیم** بدانکه نمازها سنت بر پنج قسم است **قسم اول** انست که جماعت
در ان سنت است وان پنج است خسوف وکسوف وعید فطر وعید اضحی واستسقا وبعد از
نماز فرایض هیچ نماز از این هر پنج فاضلتر نیست وبعد از عیدین کسوفین وبعد از ان استسقا
قسم دوم سنتها رواتب است وان یازده رکعت است دو رکعت بیش از فرض بامداد ودو
رکعت بیش از فرض پیشین ودو رکعت بعد از ان ~~دو رکعت بعد از ان~~ ودو رکعت بعد از فریضه شام
ودو رکعت بعد از فریضه خفتن ویک رکعت وتر ودر حدیث است که پیغمبر صلوات الله علیه
بر دوازده رکعت مواظبت نمودی وکفته است من ثابر علی ثنتی عشرة رکعة بنی الله له بیتا
فی الجنة وان دوازده کانه دو رکعت بیش از فریضه صبح است وچهار بیش از فریضه ظهر
ودو رکعت بعد از ان ودو رکعت بعد از فریضه شام ودو رکعت بعد از فریضه خفتن وعلما
دین بر این یازده شش رکعت بر افزوده اند چهار رکعت بیش از نماز دیگر تا ترغیب دعاء رسول
که فرموده است حدیث **رحم الله امرأ صلی قبل العصر اربعا** ودو رکعت

پیش از فریضه بپیشین چنانکه همه یکی یکی هفت رکعت باشد و از سنتها رواتب نماز وتر
پیش شافعی سنت است و پیش بو حنیفه واجبست و کم از سه رکعت روا نباشد و پیش شافعی
یک رکعت روا باشد و سه رکعت روا باشد و پنج و هفت و نه و یازده روا باشد و در زیادت
کردن بر یازده خلافست و ازین جمله بیک تشهد و یک سلام روا است و بدو تشهد و یک سلام
روا است و روا باشد که هر یک رکعت بیک سلام کند و یک رکعت آخرین بیک سلام کند و اگر بر سه
رکعت اختصار خواهد کرد اولیتر آنست که بدو سلام کند و اولیتر آنست که درین سه رکعت
در اول رکعت بعد از فاتحه سورة الاعلی بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورة الکافرون
بخواند و در رکعت آخر بعد از فاتحه سه بار سورة الاخلاص بخواند و المعوذتین و در نیمه آخر
رمضان در رکعت آخرین وتر بعد از رفع از رکوع دعا قنوت بخواند و پیش بو حنیفه سنت است
که همه سال در وتر قنوت خوانند بعد از قرائت و پیش از رکوع و در وتر در نیمه رمضان این
دعا خواند اللهم انا نحمدک و نستعینک و نستغفرک و نستهدیک و نؤمن بک و نتوکل علیک و نثنی
علیک الخیر کله نشکرک ولا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلی و نسجد
و الیک نسعی و نحفد و نرجوا رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق اللهم اهدنا فیمن هدیت
و عافنا فیمن عافیت الی آخره **قسم سوم** نمازی چند هست که آنرا سببی نباشد چنانکه مردم
بطوع و ارادت و رغبت خود کنند هم در شب و هم در روز اکنون اگر در شب باشد اولیتر آنست
که در هر دو رکعت تشهدی بخواند و سلامی دهد و در روز هم چنین از طریق اولی است اما
اگر چهار رکعت یا شش رکعت بیک تشهد و یک سلام کند روا است و بعضی علما بر آنند که نماز شب
چنین با یکی کرد اما در روز چنان اولیتر که هر دو رکعت بیک سلام کند و هم چنین چهار رکعت
سنتها بپیشین و دیگر بدو سلام و نماز شب در آخر شب فاضلتر که در اول شب و اولیتر آنست که

اخر

آخر نماز شب وتر باشد که رسول خدا گفته است **اجعلوا آخر صلوتکم
من اللیل وترا** و اگر کسی اعتمادی بر خود بیند که در آخر شب برخیزد در اول شب
وتر نکند و وا آخر شب گذارد و اگر اعتماد نباشد وتر بگذارد و پس اگر اتفاق و در آخر
شب برخیزد و نمازی چند بکند و چون از نماز فارغ شود دیگر وتر بکند تا وتر آخر نماز
وی باشد **قسم چهارم** نمازی چند هست که آنرا وقتی معین هست و نه تابع فرایض
است و از دو نماز است نماز تراویح رمضان و یکی نماز چاشت اما تراویح بیست رکعت است و
از تطوعات نمازها این فاضلتر است و هر کسی که حافظ قرآن نیست اولیتر آنست که بجماعت
کند و بجمیع رود که انبوه تر باشد و نماز سا کن تر کنند و نماز دوم چاشت است و اقل آن دو رکعت
است و وقت این نماز آنگاه است که آفتاب بقدر رمحی بر آید تا وقت زوال **قسم پنجم**
نمازی چند هست که با سبابی چند تعلق دارد چون تحیت مسجد که هر که در مسجد رود بنشیند
دو رکعتی بکند و پیش بو حنیفه بنشیند و پس برخیزد و دو رکعتی بکند و دو رکعت نماز
نماز را که از پیغمبر روایت است که گفت بین کل اذانین صلوة الا المغرب و دو رکعت
طهارت را که عوام الناس آنرا شکر وضو خوانند و هم چنین دو رکعت احرام را که مادر جای
خود باز گیرد و اگر کسی نماز نافله کند و نیت چیزی ورد که نماز کند برای خدا ای تعالی
که چند رکعت چندانکه خواهد تواند کرد و اگر مثلا نیت چهار رکعت کند و چون دو رکعت
کرده باشد سلام باز دهد اگر نیت اقتصار کند روا باشد و اگر او را این نیت نباشد نظر
کنیم اگر بنسیان سلام داده است و اسر نماز رود و بنا کند و در آخر نماز سجود سهو بکند
و اگر بقصد سلام داده نمازش باطل گردد **فصل فی صلوة المریض** اگر کسی را نتواند
باشد که از قیام نماز کند بنشیند و چون در موضع قیام باشد متربع بنشیند بقولی

وبقول دیگر چنان نشیند که در تشهد اول واگر کسی تا حدی بیمار باشد که از نشست
نماز نتواند کرد از خفته نماز کند و بر پهلوی راست بخسبد چنانکه روی وی در قبله
باشد و برکوع و سجود اشارت می کند و در حالت سجود سر فروتر برد و اگر از آن
نیز عاجز آید بچشم اشارت می کند و اگر کسی در نماز ایستاده باشد و در میانه نماز
ضعیفی برسد و نتواند ایستاد بنشیند و اگر از نشستن عاجز آید بخسبد و بنا کند و اگر از نشسته
نماز می کند و در خود قوتی بیند برخیزد و بنا کند و نماز سنت از نشست روا باشد و بعضی گویند که
چه بر قیام متوانا باشد **فصل فی صلوة المسافر** بدانکه هر سفر مباح که مسافر در آن
سفر کردن عاصی نباشد و آن سفر شانزده فرسنگ عربی باشد مسافر را در آن سفر چهار رخصت
ثابت است تا آنکه که مقیم شود **اول** نماز چهار رکعتی با دو آوردن **دوم** روزه ماه رمضان
بگشادن **سوم** میان نماز پیشین و دیگر و میان شام و خفتن جمع کردن **چهارم** سه شبانروز
بر موزه مسح کشیدن و پیش امام ابو حنیفه هر سفری که بیست و چهار فرسنگ باشد روا باشد
که تمام کند بلکه واجبست که قصر کند و همچنین واجبست پیش او که افطار کند
و پیش شافعی قصر و افطار واجب نیست بلکه رخصتست و اگر کسی بسفری بیرون رود چون
یک منزل برود باز گردد از جهت متاعی یا کاری را در باز گردیدن نشاید که قصر کند مادام که
بشهر خود باز پس گردد و در سفر قصر کردن فاضلتر از تمام و روزه فاضلتر از افطار اگر رنج
نخواهد آمدن و رخصتها سفر در حق مسافر آنگاه ثابت گردد که از عمارت شهر در گذرد و نیز
او را مقصدی معین باشد و آن مقصد شانزده فرسنگ عربی باشد و اگر او را مقصدی معلوم نباشد
چنانکه مثلا بطلب گریخته می رود و نداند که کجا است و بعزم آن می رود که هر جا که او را
دریابد باز گردد او را رخصت نباشد که قصر کند یا جمع کند یا افطار کند و اگر مسافری در شهری

رود و نیت اقامت سه روز کند در آن سه روز روا باشد که قصر و جمع کند و افطار کند
و اگر نیت اقامت چهار روز کند روا نباشد و پیش ابو حنیفه تا عزم اقامت پانزده روز کند
روا باشد و اگر مسافری بجایی می رود که آن مقصد شانزده فرسنگ باشد یا زیادت در راه
نماز قصر کند و افطار کند و در میانه راه بشهری برسد و نیت اقامت کند و تا چهار روز
آنجا بماند و بعد از آن برود ببیند اگر از این جایگاه تا مقصد وی شانزده فرسنگ باشد شاید
که قصر کند و جمع کند و افطار کند و اگر نه نتواند و اگر کسی بسفر معصیت بیرون شود
برخصتها سفر مرخص نباشد و سفر معصیت آن باشد که کسی که از سبب خود بگریزد
یا از سر زن و فرزند بگریزد و بنفقه ایشان قادر باشد یا از پیش قرض خواهان بگریزد
و بر ادا قرض قادر باشد یا براه زدن رود یا بتجارتی رود که در آن خمر فروشی یا خمر خوردن
یا بطریقی که شرع آن معامله روا ندارد نشاید که نماز قصر کند و جمع کند و افطار کند
و اگر کسی را نماز چند در حضر فوت شده است و خواهد که در سفر قضا کند قصر نتواند کرد و نزد
ابو حنیفه نتواند کرد اما جمع کردن میان دو نماز در سفری که شانزده فرسنگ باشد روا باشد
میان پیشین و دیگر و میان شام و خفتن اکنون اگر خواهد که تعجیل کند و نماز دیگر با پیشین آورد
و اگر خواهد تاخیر کند و نماز پیشین با دیگر برد و هر دو در وقت ادا کند اما جمع رخصت است
همچنانکه قصر اگر خواهد جمع کند و قصر نکند و اگر خواهد قصر کند و جمع نکند و اگر خواهد
قصر و جمع هم کند و اگر خواهد یک نماز قصر کند و یک نماز نکند و در جمع همچنین و جمع میان
دیگر و شام و خفتن و بامداد و پیشین روا نباشد اما اگر خواهد که میان پیشین و دیگر جمع کند
نظر کنیم اگر نماز دیگر را با پیشین خواهد آورد اینجا چهار شرط مرعی است یکی وجود و بقاء سفر
از اول هر دو نماز تا بآخر هر دو نماز شرط دوم نیت جمع آورد چون تکبیر خواهد بستن در نماز

اول یکی از تولیتین بیش از انکه از نماز اول فارغ کردد بقولی دوم شرط سوم ترتیب نکاه داشتن
است یعنی نخست پیشین کند و پس دیگر شرط چهارم تتابع و موالاة است یعنی چون سلام
داد از عقب آن نماز دیگر بکزارد چنانکه فصلی نباشد میان ظهر و نماز الاجند انکه قامت
بکوید و بقولی دیگر اکر چندان فصل باشد که قامت بکوید هم رواست و اکر نماز پیشین وا دیگر
خواهد برد انجا یکاه از نیت تاخیر نا کزیر است و اکر نیت تاخیر نکنند و پیشین و دیگر
برد پیشین قضا باشد نه ادا و هم چنین وجود و بقا سفر شرط است تا انکاه که از هر دو
نماز فارغ کردد و انجای ترتیب لازم نیست بر ظاهر مذهب یعنی اکر اول پیشین کند و پس دیگر
رواست و اکر اول دیگر کند رواست و در تتابع و موالاة دو وجهی است و پیش امام اعظم ابو حنیفه
رضی الله عنه جمع روا نباشد والله اعلم

فصل فی صلوة العیدین

در روز و شب هر دو عید چند چیز سنت است زنده داشتن هر دو شب بعبادت و غسل
کردن و نظافت با خود جامه اوردن و بوی خوش بکار داشتن و جامه نو پوشیدن و زود
رفتن و نزدیک منبر و صدقه کردن چندان که از دست خیزد و امام را سنت نه چنانست
که انکاه بمصلی رود که وقت نماز باشد و چون بمصلی رود بنشیند و نماز کردن اغاز کند و سنت
انست که بیاده رود و سنت انست که نماز عید در صحرا کزارند الا در مکه و امام در مسجد
شهر کسی را نصب کند تا نماز بیران و ضعفا بکند و سنت انست که براهی بروند و براهی دیگر
باز ایند و روا باشد بیش از نماز عید نوافل کزاردن مردان را و کودکان را و زنان را سنت است
که جامها نو و جامها نیکو پوشیدن و بیان کرده اید بر مردان که جه حرامست از جامها وجه حلالست
بدانکه نماز عید بیش سنت موکد است و بیش ابو حنیفه از واجبات است و بیش امام احمد از فروض
کفایات است و سنت است در هر دو عید تکبیرات کفتن و اواز بلند در مساجد و راهها و بازارها

و در راه مصلی تا انکاه که خطیب بیاید و در نماز روزه اما تکبیرات که از عقب صلوات می
کفتا بند ان از اول نماز پیشین است در روز عید تا انکاه که نماز صبح بکزارند
ایام التشریق یعنی از عقب پانزده نماز فریضه این طریق است که مزنی از شافعی روایت
و بقولی دیگر هم از شافعی ابتدا تکبیرات از عقب نماز صبح عرفه است تا اخر نماز دیگر
ایام التشریق یعنی از عقب بیست و سه نماز فریضه و این قول اختیار سریح است
در عید فطر ابتدا ان از اول شب عید است یعنی وقت فرو شدن افتاب تا انکاه که امام
از هر دو خطبه فارغ کردد و بیش ابو حنیفه تکبیرات کفتن در عید اضحی سنت است و در عید
فطر سنت نیست و کیفیت تکبیرات چنین است الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله
اکبر الله اکبر ولله الحمد علی ما هدینا وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله الله اکبر کبیرا
والحمد لله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا الله اکبر علی ما هدینا والحمد لله علی ما هدینا واولانا
و نماز عید نه واجب نیست که بجماعت کنند بلکه بتنها روا باشد و زنان را نیز روا باشد که کنند
هم بتنها و هم بجماعت و وقت نماز عید از انکاه است که افتاب بقدر رمحی بر اید تا وقت
زوال و در نماز عید فطر تاخیر سنت است و در عید اضحی تعجیل سنت است و چون امام حاضر
کردد موذن ندا کند و کوید الصلوة جامعة و در نوافل و سنتها نماز قامت کفتن سنت نیست
که ان بنماز های فریضه مخصوص است و مذهب بعضی علما صحابه قامت کفتن در نماز عید سنت
است اما بانک نماز نه و پس امام نیت نماز عید بیاورد و تکبیر در بندد و دو رکعت نماز کند و بعد
از تکبیر اول و جهت وجهی بخواند و بعد از ان هفت تکبیر بکوید و با هر تکبیری دست بر می دارد
و از عقب تکبیر ها میکوید الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و بعد از تکبیر هفتم اعوذ بالله بکوید و فاتحه بخواند و سوره

ق والقرآن

...ند باید خواند و پس رکوع و سجود و حال خود بگزارد چنانکه در دیگر نمازها و پس ر
...ت دوم خیزد و بعد از تکبیر برخاستن پنج تکبیر دیگر بگوید و در میان تکبیرها همان
...گوید و بعد از تکبیر پنجم فاتحه بخواند و سورة البقره و اگر از تکبیرها یکی باز گوید
...پنجم گوید در آخر نماز سجود سهو بکند چون امام نماز فارغ گردد بر منبر رود و بدست
...بگردد و پشت بر قبله کند و روی بخلق آورد و سلام کند و جماعت ورا جواب دهند
...و خطبه بخواند و ارکان و سنت خطبه هم چنانکه خطبهٔ روز جمعه پیش از آن گفته شد
بدان تکبیرات است پس تحمید و در آن خلق را موعظه کند و طاعت و تقوی فرماید و از منهیات
و معاصی زجر کند و در عید فطر زکوة فطر را ذکر تعلیم کند و در اضحی قربان کردن تعلیم
کند و آخر هر دو باز تکبیر

فصل فی زکوة الفطر

و بدانکه زکوة فطر را ...
فریضه است بر هر مسلمانی آزاد که از قوت یک شبانروزه خود و عیال چندان سوا بدهد که بر زکوة
دهد و اگر از اینها هیچ زیادت نباشد زکوة فطر واجب نگردد و بدانکه زکوة فطر بنده
و مادر فرزند بر خواجه باشد و فطرهٔ زن بر شوهر باشد بشرط آنکه شوهر آزاد باشد پس اگر
شوهر بنده باشد یا درویش زن را فطره خود باید داد اگر توانایی دارد و اگر شوهر و زن
هر دو بنده باشند فطرهٔ ایشان بر خواجهٔ ایشان باشد و اگر فرزند کوچک باشد یا درویش
و او را پدری باشد یا جدی یا مادری باشد توانگر فطرهٔ فرزند بر ایشان باشد و هم چنین فطره
پدر و جد و مادر بر فرزند باشد چون ایشان درویش باشند و کسبی و کاری نکنند و فطره
آنگاه واجب گردد که شب عید فطر آید و اگر پیش از آن بدهد روا باشد بشرط آنکه
در رمضان باشد و باید که چون وقت نماز عید باشد داده باشد و زکوة فطر از قوت خود
باید دادن یا از خرما یا از مویز و هر کسی که از آن دهد که غالب قوت او و امثال او باشد

دران

در آن شهر اگر غالب قوت گندم باشد نشاید که جو بدهد یا چیزی دیگر اما اگر غالب قوت
جو باشد شاید که گندم بدهد چون توانایی دارد و از هر چه بدهد صاعی واجب است و آن
پنج رطل باشد و ثلث رطلی و پاک باشد از غش و نشاید که آرد یا نان بفطره دهد و پیش ابو حنیفه
رواست و سه چیز را قیمت باید کردن که زکوة و پیش امام ابو حنیفه اگر یک صنف دهد روا
و جایی هست پیش شافعی که اگر یک سر باشد و یک شخص دهد شاید و نیت چنین آورد که
نیت آوردم که بگزارم فریضه زکوة فطر امسال این خود از خود و آنکه نفقهٔ او بر من واجب است
خدا را آن را که رب العالمین است فرماید قد افلح من تزکی

فصل فی بیان الاضحیة

بدانکه قربان کردن سنت است پیش شافعی الا اگر نذر کند و پیش امام ابو حنیفه واجب است بر
هر که مقیم باشد و او را یک نصاب باشد از زر یا از سیم و قربان از شتر و گاو و گوسفند
باید کرد و شتر کم از پنج ساله نباید کرد و گاو کم از دو ساله نشاید و گوسفند هر چه
بزینه باشد کم از دو ساله نشاید و بشینه کم از یک ساله نشاید و بعضی علما بر آنند که
بشینه نیز کم از دو ساله نشاید و نر و ماده روا باشد که قربان کنند و هم چنین خایه
کشیده و خصی کرده هم روا باشد و هر چه بیمار باشد یا دیوانه باشد یا یک چشم یا لنگ
یا گوش بریده یا گوش بیشتر بریده یا دم بریده روا نباشد که قربان کنند الا اگر کم از یک نیمه باشد
که بریده باشد آنگاه روا باشد و هم چنین گوش شکافته روا باشد و پیش ابو حنیفه روا
و شتر از هفت تن روا باشد و گاو هم چنین اما گوسفند بیش از یک تن روا نباشد و وقت قربان
از آنگاه است که آفتاب بقدر رمحی بر آید از روز عید پس از آنکه از بن وقت چند آنکه
که نماز عید و خطبه توان کرد و اگر پیش از آن کسی قربان کند محسوب نباشد و پیش
ابو حنیفه اگر روز عید بعد از صبح قربان کند روا باشد و از پس عید تا آخر ایام التشریق که

افتاب فرو شود یعنی تا سه روز بعد از عید روا باشد قربان کردن و اولیتر انست که قربان
بدست خویش کند و اگر ضعیفی باشد یا زنی تفویض بمسلمانی کند و خود حاضر شود و نیت کند
و اگر حاضر نشود هم روا باشد و نیز شاید که از قربان بخورد و بخوراند زن و فرزند را و بدهد
اما بیش از دو دانگ نشاید که بخورد و کم از چهار دانگ نشاید که بدهد و روا باشد که
بدرویش و توانگر دهند و نشاید که از ان چیزی باجرت بقصاب دهد بلکه مزد او چیزی
دیگر باید داد و اما کیفیت کشتن انست باید که تیغ که مذبوح را بدان قربان خواهند
کرد تیز باشد و چون تیغ بر حلق قربانی نهد باید که ذابح و مذبوح را روی در قبله
باشد و بگوید بسم الله و بالله و علی ملة نبیه محمد صلی الله علیه وسلم و چون کلمه گفته باشد
تیغ بسرعه براند و نیت قربان کند و این دعا بگوید اللهم هذه منک والیک
فتقبل منی کما تقبلت من خلیلک ابرهیم علیه السلم و کمال ذبح انست که حلقوم
و مری و ودجان هر سه ببرند و حلقوم ره گذر نفس است و مری ره گذر طعام و شراب
است و زیر حلقوم است و ودجان دو رگ است حوالی حلقوم اما ان قدر که کمتر از ان نشاید
و روا نباشد بیش شافعی قطع حلقوم و قطع مری است و اگر از حلقوم و مری چیزی بماند
و بریده نشود مذبوح حلال نباشد و قطع ودجان بیش شافعی شرط نیست و بیش ابو حنیفه
هر سه شرط است یعنی قطع حلقوم و مری و ودجان و بیش ابو حنیفه شرط انست که از هر یکی از
سه گانه ثلثی بریده شود و اینها که گفتیم نه در قربان تنها شرط است بلکه هر حیوانی
که گوشت ان حلال است چه انسی و چه وحشی چون انرا خواهند کشت این جمله نگاه باید داشت
تا حلال باشد و اگر چنانک تیغ بغایت تیز باشد چنانک چون تیغ تیز براند از ان نه دیگر
در افتد و سر از بدن جدا گردد بیش بعضی علما ان مذبوح حلال نباشد و بدانک در کشتن شتر
سنت نحر است

ودر

و در کشتن گاو سنت ذبح است و فرق نحر و ذبح انست که نحر ان باشد که زیر گردن
ببرند که نزدیک سینه است و ذبح بریدن حلق باشد و بیش مالک اگر گوسفند را نحر کنند
یا شتر را ذبح کنند خوردن حرام باشد اما گاو را شاید که ذبح کنند و شاید که نحر

فصل فی صلوة الخسوفین

بدانک سنت است که هر انگاهی که افتاب یا ماه گرفته شود بفرمان خدای تعالی امام مسلمانان
بجامع رود و بفرماید تا موذن ندا کند و گوید الصلوة الصلوة تا مردمان جمع گردند
و بس دو رکعت نماز کند بامامت چنانک بیاد کنیم باید که تکبیر افتتاح بگوید و وجهت
وجهی بخواند و اعوذ بگوید و فاتحه بخواند و سورة البقره یا بمقدار ان از جای دیگر
و بس برکوع رود و بمقدار صد ایت از سورة البقره در رکوع تسبیح کند بعد از ان
از رکوع باز اید و دیگر سورة فاتحه بخواند و سورة ال عمران یا بمقدار ان از جای
دیگر و دیگر بار برکوع رود و بمقدار هشتاد ایت از سورة ال عمران تسبیح کند و بس
از رکوع باز اید و از اذکار و تسابیح که در نمازها دیگر کند اینجا بکند و بس بسجود
رود و تسبیح سجود نیز بمقدار تسبیح رکوع بگوید و چون از سجود دوگانه فارغ گردد
برکعت دوم خیزد و بعد از سورة فاتحه سورة النسا بخواند یا بمقدار ان از جای دیگر
خواند و دیگر بار برکوع رود و بمقدار پنجاه ایت از سورة المایده تسبیح کند و بس از رکوع
باز اید و تسبیح و اذکار بقاعده خود بجای اورد و بس بسجود رود و تسبیح در سجود
بقدر تسبیح در رکوع بگوید و چون از هر دو سجود فارغ گردد تشهد بخواند و سلام
باز دهد و برخیزد و بمنبر براید و دو خطبه بخواند و مردمان را پند دهد و نماز خسوف

همچنان نماز کسوف باید کرد و در خسوف بجهر خواند و در کسوف بسر خوانند و پیش
امام احمد هر دو بجهر خواند و پیش امام ابو حنیفه این هر دو نماز هم دو رکعت است اما
نماز باید کرد که دیگر نمازها **فصل فی صلوة الاستسقا** بدانک سنت
است که هر آنگاهی که باران نبارد و آب چشمها خشک گردد یا نقصان پذیرد
سنت چنان است که امام مردمان را جمع کند و ایشان را وعظ و نصیحت فرماید و
توبت فرماید از گناهها و بفرماید ایشان را تا سه روز روزه دارند و مظالم مالی باز دهند
و خیرات و صدقات کنند و مظالم حالی حلالی بخواهند و روز چهارم غسل کنند
و جامهای کهنه در پوشند و با امام بمصلی روند شکسته وار و متواضع وار و استغفار گویان
و دو رکعت نماز بجماعت کنند همچنانک نماز عید و در آن بعد از فاتحه سورة نوح بخوانند
و چون فارغ گردد امام بر منبر رود و خطبه کند و در خطبه استغفار بسیار کند
و مردمان را وعظ و نصیحت فرماید و بگریاند و بدیشان گوید و این آیت بر ایشان خواند
استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل
لکم جنات و یجعل لکم انهارا و در خطبه این دعا بخواند اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریا
مریعا غدقا مجللا عاما سحا دایما نافعا غیر ضار عاجلا غیر اجل اللهم انک امرتنا بالدعا
و وعدتنا اجابتک فقد دعوناک کما امرتنا فاجبنا کما وعدتنا اللهم امنن علینا بمغفرتک
لما قارفنا و اجابتک فی سقیانا اللهم سقیا رحمة لا سقیا عذاب و لا محق و لا بلاء و لا غرق
و لا هدم اللهم علی الظراب و منابت الزرع و الشجر اللهم اسقنا الغیث و لا تجعلنا من القانطین
اللهم ان بالعباد و البلاد و البهایم و الخلق من اللاواء و الجهد و الضنک ما لا نشکوا الا الیک
اللهم انبت لنا الزرع و ادر لنا الضرع و اسقنا من برکات السماء و انبت لنا من برکات

الارض اللهم ادفع عنا

الجهد و الجوع و العری و اکشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم انا نستغفرک
انک کنت غفارا فارسل السماء علینا مدرارا و بیرون ازین هر دعا که او
باید بخواند و علی الجمله این خطبه مثل خطبه عید باید کرد الا آنکه هر چه آنجا تکبیر
اینجا استغفار باید پس چون از خطبه اول فارغ گردد بنشیند و پس بر خیزد
دوم بخواند در دعا مبالغت کند و در میانه خطبه دوم روی بقبله آورد و در دعا
تضرع بسیار کند و ردا که بر دوش دارد وا گرداند یعنی ظاهر آن باطن گرداند و جماعت
همچنین کنند فال را یعنی حال بر خود بگردانند تا خدای تعالی حال بر ایشان بگرداند و پس
دیگر بار روی وا خلق کند و خطبه تمام کند و بر آید و اگر عوذا بالله دعا مستجاب نیاید
و باران نیاید نوبت دوم و سوم هم چنین باید کرد والله اعلم **فصل فی الجنایز و من**
حضر الموت بدانک رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است ترکت فیکم واعظین
صامتا و ناطقا الصامت هو الموت و الناطق هو القرآن یعنی در شما بگذاشتم
دو پند دهنده که شما را وعظ می دهد یک واعظ خاموش است که بزبان حال شما را
وعظ می کند یعنی مرگ و یک واعظ ناطق گویا است که بزبان قال وعظ می دهد یعنی قرآن
پس که چنین است و از رفتن ازین عالم ناچار است پس هر آنکسی که می داند که او را از مرگ
چاره نیست و او را درین عالم نخواهند گذاشت واجب شد او را که دل ازین عالم بر گیرد
و چاره بعد از مرگ را بسازد و چنانک درین عالم از بهر دفع سرما و گرما چاره آن پیش از
وقوع آن می سازد چیزهٔ فانی جهانی را هم چنین از بهر دفع عذاب بعد مفارقه رفتن
چاره آن پیش از وقوع آن باید ساخت چیزه باقی آن جهانی را تا باری چون ازین عالم انتقال

...ماند و بی ندامت سود ندارد پس باید که کار ساخته و پرداخته رود و اگر نه
...وضغطه و فشارش افتد پس باید که توبت کرده و کفارت راند و اصلاح
...جهان مفارقت کند تا باری براحت ابا ذر رسد و گور او مرغزار بهشت گردد و از
...اموال ملک بدر آید و باید که وصیتی کند که در بسته شرع آید و خدای تعالی
...نا شد و چون مرگ بوی نزدیک گردد باید که کسی که بر وی مشفق تر باشد پیش
او کلمه شهادت می گوید و امعانی ان ذکر خدای کند تا او نیز موافقت او کند و او را
تکلیف نباید کرد که بر قول کلمه شهادت که تواند بود که از ضعف نتواند گفت اعلی
بر دماغ او غالب باشد و چیزی نتواند گفت و بیداری دل تعلق دارد نه بقول زبان
و چون در نزع افتد روی وی بقبله آورند یا پس چنان دراز خوابانند که در لحد
خوابانند و در پیش او سوره یس بخوانند و چون نفس او منقطع گردد چشمهای وی فرو
گیرند و زنخ او بر بندند و جامه تمام بسر وی در کشند تا پای وی چنانکه همه پوشیده
گردد در غسل وی تعجیل نمایند و در حالت غسل او را در تختی برند چنانکه کس او را
نبیند الا غسال و کسی که یاری او دهد و پس او را بشویند چنانکه شرط است و در کفن
پیچند و کفن کردن بر مرده واجب است از اصل مال او و مقدم بر مؤنت غسال و حمالان و حفار
و از جمله مقدم است بر دیون پس اگر او را چیزی نباشد کفن او بر کسی باشد که در حال
حیوة نفقه بر آنکس واجب بوده باشد و اگر او را کسی نباشد بر همه مسلمانان واجب است
که او را کفن کنند فرض علی الکفایة و پس چون او را بر گیرند باید که چون بر وی نماز خواهند
کردن او را در موضع پاک بنهند و نماز بروی بکنند و نماز بر مرده هم از فروض کفایت است که اگر یک
تن بر وی نماز کند از گردن دیگران بیفتد و بدین کار دیگر اولیتر باشد و پس پدر پس پسر پسر پسر

پس برادر بر ترتیب میراث و نماز بر مرده غایب روا باشد و بر گور روا باشد و اگر مرده مردی
باشد امام در برابر سر وی بیستد و اگر زنی باشد امام در مقابل کمرگاه وی بایستد و نماز
جنازه چهار تکبیر است و با هر تکبیری دست بر می دارد و پیش بو حنیفه در تکبیر اول
دست بر دارد و در تکبیر اول بعد از آن فاتحه بخواند و در تکبیر دوم صلوات بر پیغمبر
دهد اللهم صل علی محمد و علی آل محمد وارحم محمدا تا آنجا که انک حمید مجید و در تکبیر سوم دعا
خواند که یاد کنیم و در تکبیر چهارم بگوید اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده واغفر
لنا وله اما دعا برمیت بنست اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا
وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الایمان ومن توفیته منا فتوفیه علی الاسلام
اللهم ان کان هذا الشخص المیت محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته
ولقه برحمتک الامن من عذابک اللهم اغفر له وارحمه واعف عنه وعافه واکرم نزله واوسع مدخله
واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس وعوضه دارا
خیرا من داره وجارا خیرا من جاره واهلا خیرا من اهله وزوجا خیرا من زوجه وادخله الجنة
وقه فتنة القبر وعذاب النار و اگر مرده زنی باشد در دعا خواندن لفظ تانیث نگاه دارد
و اگر مرده طفلی باشد اللهم اغفر لحینا خواند تا آنجا که فتوفیه علی الاسلام و پس این بیهما
دعا خواند اللهم اجعل هذا الشخص لابویه سلفا وفرطا وذخرا وعظة واعتبارا وثقل به موازینهما
وافرغ الصبر علی قلوبهما ولا تحرمهما وایانا اجره ولا تفتنا بعده و اگر کسی امام را در میان نماز
دریابد در حال تکبیر کند و منتظر تکبیر امام نباشد و چون امام از نماز فارغ گردد باقی نماز
تمام کند و اگر چه جنازه را بر گیرند و شهدا را نباید شستن و نماز بر ایشان نباید کرد
و هم چنان با جامه خون آلوده دفن باید کرد و اگر مرده زنی باشد باید که کسی و را در گور

کیرد که محرم وی باشد پس اکر محرمی ندارد مردی صالح اورا در کور کیرد وانکس که
مرده را در کور کیرد بکوید بسم الله و بالله وعلی ملة رسول الله محمد صلی الله علیه وسلم وباید
که سر کفن وی بکشایند وروی او بدیوار لحد واَنهند وچیزی در پس پشت وی نهند
تا وا پس نیفتد وکور را پاره از زمین افراشته کنند واب پاره بران ریزند وروا باشد
که سنک ریزه بران چینند وبخشت وکچ کردن روا نبا شد ومرده را در تابوت کردن کراهیت
است الا در دو موضع یکی انک زمین سست باشد و یکی در حق زنان چون مردی بیکانه
اورا در کور کیرد ودر پیش جنازه شمع ومشعله سوختن روا نبا شد وقران خواندن در پیش
جنازه بدعت است ومرده از شهری بشهری بردن کراهیتست ونوحه وجامه دریدن
وجزع کردن بر مرده حرامست اما کریستن روا است وسنت است که مصیبت زده را تعزیت
وادهند واورا بصبر موعظه کنند وطعامی اورا بسازند وچون بزیارت کورستان
رود سنت است که این کلمات بکوید علیکم السلام اهل الدیار من المومنین والمسلمین انا
ان شاالله بکم لاحقون انتم لنا فرط ونحن لکم تبع نسال الله لنا ولکم العافیة وزیارت
کورستان رفتن روا است مردانرا و پیغمبر صلوات الله علیه اجازت داده است مردانرا اما
زنانرا اجازت نیست بکورستان رفتن واز پس جنازه رفتن و سنت است که چون مرده را در
کور نهند کسی وا ایستد واورا تلقین کند چنانکه در باب ایمان ثابت یاد کرده ام در ابتدا کتاب

فصل فی حضور القلب فی الصلوة وعلامته بسم الله الرحمن الرحیم

بدان

کرده‌ام

بدان وفقک الله للطاعات واسباب الدرجات که این فرضها وسنتها واد بها نماز که ما یاد
وبیان کردیم که چون از این فرضها یکی نیست نماز درست نیست وچون سنتی نیست نماز
تمام نیست وچون این فرایض وسنن همه بجای اورده باشد وفرضها از سنتها وا دانسته باشد
نماز درست سنت باتفاق مذاهب واز کردن بیفتد وتیغ از کردن بیفکند ونام کافری و
نامسلمانی ازکشتن از دفع می شود اما این فرضها وسنتها اکرچه چنین نماز را همه چنانست که
تنی وهیکلی وکالبدی که تا جان روح وروان ز در ان نباید مقبول بذیرفته حضرت رب العالمین
نیاید وتا مقبول حضرت رب العالمین نیاید سبب نجاه از دوزخ وخلاص از درکات و
طبقات وعذابها برزخ وعرصات نمی کردد وسبب دخول در بهشت ووصول بقربات حضرت
خدا نمی کردد وروح وجان وروان نماز ان قدر که عامه مردم همه در توانند یافت چهار
جنس است خشوع نفس است وحضور دل است وعلم ومعرفت جا نشستن ویافت عقل است

فصل

وما هر چهار یعنی یاد کنیم بدلایل وبرهان از ایات قران واحادیث صحیح
اما خشوع نفس در نماز از ان سبب می باید که باشد که رب العالمین جل فرماید بسم الله
الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی بدرستی وراستی
که رستکار امدند از عذابها ان عالمی از مومنانی که در نماز ها خاشعانند رستکاری
از عذابها ان عالمی بنماز خاشعانه موقوف کرده است وماخوذ یعنی خشوع یاد کنیم چون
ونیز در صحیح است ورسول خدا می فرماید انما الصلوة تمسکن وتخشع وتواضع وان تقول
اللهم اللهم فمن لم تفعل فهی خداج فهی خداج فهی خداج **یعنی** بدرستی وراستی که
حقیقت انست که نماز کردن سکونی وا ا ابتذالی است نیاز وفروتنی وابرکی است نفس را
وتواضع ولابه کری است جانرا وانکه می کوید خداوندا خداوندا پس هر که نه چنین کند

ان نماز ناقص است ان نماز ناقص است ان نماز ناقص است و یعنی خداج بچه شتر باشد که بزاید و ازان
عضوی نباشد یعنی بکاری نیاید و ازان بکاری نیاید یعنی هران نمازی که اینها در ان نیست
ان نه بکار اید و نه ازان کار اید **حدیث** و نیز در صحیح است و رسول خدای فرماید ما من امری مسلم
توضا بحسن وضوء فیصلی رکعتین تم رکوعهما و سجودهما و خشوعهما الا غفر له **یعنی**
نباشد هیچ مردی مسلمان که وضوی براورد و نیک براورد و بس دو رکعتی کند و دراز رکوع در
هر دو سجود در هر دو و خشوع هر دو تمام بجای اورد که نه ان نماز سبب امرزش گردد
اورا **حدیث** و نیز در صحیح است که رسول خدا یاران فرمودی که اتموا رکوعکم و سجودکم و خشوعکم
انی اراکم من خلفی کما اراکم من قدامی **یعنی** تمام بجای اورید رکوع شما و سجود شما و خشوع
شما که من که رسولم از پس پشت شما ز چنانکه از پیش بینم اما یعنی خشوع در لغت عرب ساکن
شدن و ارامیدن است که خدا در قران یاد کرده است و تری الارض خاشعة یعنی زمین را بینی
ساکن و ارامیده که خاک بطبع خود نجنبد باد اورا جنبانید یا اب اورا جنبانید تن که
رب العالمین فرموده است فی صلوتهم خاشعون خشوع در نماز است که نماز کننده چنان
ساکن و ارامیده باشد که خاک که بطبع خود نجنبد باید که امر اورا جنبانید یعنی فرموده
خدا یا نموده مصطفی و نیز خشوع عبارت است از سکونی و ارامیدنی از ترسی و سیاستی
خیزد که ان ترس و سیاست از سر علم و معرفت بکبریا و عظمت و بزرگواری رب العالمین
خاسته است چنانکه خدا در قران یاد کرده است انما یخشی الله من عباده العلماء **وحکایه** خاشعین
لله **وحکایه** والخاشعین والخاشعات **وحکایه** الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم **حدیث** و نیز در صحیح است که رسول خدا صلوات الله علیه در رکوع این دعا خواندی و
خود خواندن در رکوع سنت است اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت خشع لک سمعی و بصری

و مخی و عظمی و عصبی و بروایه و شعری

و بشری **و لحمی و دمی و ما استقلت به قدمی لله رب العالمین** یعنی دعا **اللهم** ای خدای سزای
پرستش خبر برده **لک** ترا و فرمان ترا **رکعت** راکع شده ام و در امده ام و در پیم امده ام **و لک اسلمت**
ونماز کردن نماز دم همه فرمان نما تو در همه ناکردنیها و کردنیها بطوع و ارادت و اختیار خود
از سر علم و معرفت و ایمان و اعتقاد دو تن در دادم و تسلیم شدم **و بک** و بتو و بصفات تو
امنت باور کردم و براست داشتم و مومن شدم **خشع لک** خاشع است ترا یعنی ساکن و
ارامیده شده است ترا از ترس و سیاست تو که از سر علم و معرفت بکبریا و عظمت تو خاسته
است **سمعی** شنوایی من **و بصری** و بینایی من **و مخی** و مغز استخوانهای من **و عظمی** و استخوانهای من
و عصبی و پیهای من **و شعری** و موی من **و بشری** و پوست من **و لحمی** و گوشت من **و دمی** و خون من
و ما استقلت به قدمی و انچه قدمهای من بران برخاسته است و ایستاده است **لله** خدای سزای
پرستش را است **رب** خداوند و دارنده و پروردگار **العالمین** عالمها و جهانها تمامت بنده
وهر که در انها اند و هرچه در انها است این جمله برهان است که نباید که نماز کننده را
یک سر موی بجنبد الا بفرموده خدا که انرا فرض خوانند یا نموده مصطفی که انرا سنت خوانند

فصل

اما حضور دل در نماز از ان سببی باید که باشد که رب العالمین
می فرماید و اقم الصلوة لذکری **یعنی** مداومت و مواظبت نمای بر نماز از بهر یاد داشتن مرا
و یعنی یاد داشتن انست که چیزی که از دل غایب شده باشد حاضر و مشغول بدان کرد در
و دیگر رب العالمین می فرماید و لذکر الله اکبر اما یعنی حضور دل در نماز از جز خدا غافل و
مشغول گشتن است و بخدا حاضر و مشغول شدن است **حدیث** و نیز در صحیح است رسول خدا
می گوید ما من امرء مومن یتوضا فیحسن وضوءه فیصلی رکعتین و هو مقبل علیهما بقلبه و وجهه الا

وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ

یعنی بباشد هیچ مردی مومن که وضو
برآورد و نیکو برآورد پس دو رکعت کند که روی دل او در آن است یعنی دل او حاضر است
و روی صورت نیز در آن دارد که نه او را بهشت واجب گردد حدیث و نیز در صحیح است و
و رسول خدای فرماید اذا حضر العشاء والعشاء فابدءوا بالعشاء یعنی چون طعامی حاضر
گردد و خواهی خورد و وقت نماز در آید ابتدا به نماز مکنید از آنکه چون طعام حاضر است و مرد گرسنه
است دل در نماز نتواند بودن و از این سبب نماز کردن در این وقت نهی است که حضور دل در نماز
شرط است حدیث و نیز در صحیح است که اتی بمایدة عایشه فقام القاسم فقالت عایشه اجلس
قال اصلی فقالت اجلس غدر انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا صلوة بحضرة الطعام
ولا وهو یدافعه الاخبثان یعنی خوان عایشه بنهادند رضی الله عنها و قاسم نامی آنجا
حاضر بود و برخاست عایشه او را گفت بنشین گفت نماز می‌کنم عایشه گفت بنشین ای غدار
یعنی ای بی وفا که من از رسول خدا شنیدم که نماز نیست هر آنگاهی که طعام حاضر است
و خواهند خورد و نه آنگاه که تقاضای بول است و قضاء حاجت دیگر از این سبب نماز
کردن در این حالتها نهی است که حضور دل در نماز شرط است حدیث و نیز از رسول خدا
روایت است که گفت لا صلوة لحاقن ولا حاقب ولا حازق و حازق آنست که موزه تنگ
در پای دارد و نماز کند و از این پای می‌بیند از تنگی موزه و حاقن آن باشد
که او را بول آید و باز می‌دارد و حاقب آن است که او را قضاء حاجت آید و باز می‌دارد
و در این حالتها را تشویش دهد و حضور دل در نماز شرط است حدیث و نیز در حدیث
است و جابر بن سمره روایت می‌کند که از رسول خدا سوال کردم که أنتوضأ من لحوم الابل
قال بلی توضأ یعنی از گوشت شتر وضو کنیم گفت آری وضو کن پیش امام احمد از گوشت

شتر

شتر وضو واجب است و پیش شافعی از او وضو دست و دهن شستن است و دیگر سوال کرد
که انصلی فی مرابض الغنم قال نعم یعنی در آغل گوسفند نماز کنیم رسول خدا گفت آری دیگر
سوال کرد که انصلی فی مبارک الابل قال لا یعنی در شترخانه نماز کنیم گفت نه رسول خدا
نماز کردن در آغل گوسفندان نهی نکرد که از رمیدن گوسفند دل نترسد و در شترخانه
از آن نهی کرد که از رمیدن شتر دل بترسد و حضور دل در نماز شرط است و نیز از بهر آنکه
حضور دل در نماز شرط است چند موضع است که نماز کردن در آن موضع نهی است چنانکه
شترخانها که بیماران باشد که شتر برمد و روزخانها بیماران باشد که سبیل باید و شلاعها
که مردم آیند و روند و رسول خدا صلوات الله علیه در شش هفت موضع نماز نهی فرموده
است بعضی آنست که بحضور دل تعلق دارد که گفتیم و بعضی آنست که بحفظ مراعات
احترام و تعظیم و توقیر تعلق دارد چنانکه مزبلها و مجزرها و گورستان منبوشه و گرماوه
و در صحیح بدین عبارت است حدیث نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الصلوة
فی سبعة مواطن او قال ستة مواضع فی المزبلة والمجزرة واعطان الابل و بطن الوادی
و قارعة الطریق والمقابر المنبوشة و بروایت ایضا والحمامات و نیز در صحیح است و رسول
خدای فرماید حدیث ان المصلی لیقرع باب الملک معنی حدیث بدرستی و راستی که
نمازکننده در پادشاه می‌کوبد و درست است که این کوبنده در نشاید مگر که در را
که در می‌کوبد و مراد و فایده در کوفتن گشادن در است و نماز درست و فایده گشادن
آنست که اندرون بیرون است در آنجا رود یا از آنجا چیزی بیرون آید پس که فایده در
کوفتن نیست می‌باید که نمازکننده منتظر و مراقب باشد تا از آن حضرت او را فتح
باشد و او را با آن حضرت قربی باشد که الصلوة معراج القلوب و از حضرت او

سنت

البابی خبی

و رحمتی بوی پیوندد پس البته باید که دل حاضر باشد و نیز در صحیح است صلی رسول الله
في خميصة لها اعلام فنظر نظرة في الصلوة الى اعلامها فلما صلى خلع وقال اذهبوا
بخميصتي هذه الى ابي جهم واتوني بانبجانيته فانها الهتني آنفا عن صلوتي او قال
شغلتني یعنی حدیث اینست که رسول خدای علیه السلم نماز می کرد در گلیمی که بر آن علمها
بود و یک نظر بر آن خطها از گلیم افتاد در نماز و چون از نماز فارغ شد آن گلیم بکند
و گفت این گلیم بکنید و گفت این گلیم با بو جهم برید و گلیم سپید او بمن آورید که این گلیم
مرا بیک نظر از نماز مشغول گردانید یعنی بنا بید که نظری از نماز خارج گردد که چون نظر
برود دل غافل گردد و سبب اینست که نهی است بر سجادها منقش یا در محرابها نگار نگ نماز
کردن از انکه دل را تشویش دهد و حضور دل در نماز شرط است و بدانکه سبب و حکمت انست
که حضور دل در نماز شرط است بلکه اصل نماز است بلکه مراد از فرمودن نماز خود انست از انکه
محل معرفت و شناخت و علم برب العالمین در ادمیان دلست و مکلف و مخاطب بامر و نهی شرع
دلست سبب اینست که بی دل و دیوانه مکلف نیست که رفع القلم عن ثلث و محل نظر
اعتبار رب العالمین دلست که رسول خدای کوید حدیث ان الله لا ينظر الى صوركم و
الى اجسادكم ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم او قال واعمالكم و سعی کننده در راه خدا دل
است که خدای کوید ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب و احسا و اعضا و جوارح در کل طاعات
و عبادات تبع دلست سبب اینست که نزد علما و مفتیان و مجتهدان از اصحاب مذاهب هیچ
عملی و طاعتی و عبادتی بی نیت درست نیست خصوصا نماز و معنی نیت قصد دلست و عمل
دلست و حضور دلست و برخاستن دلست و معنی عمل جنبش و حرکت کل است و باتفاق
علما هر نمازی که مبدا از حضور دل نیست یعنی نیت آن نماز درست نیست و پیش مفتیان و عارفان

و ارباب

و ارباب قلوب هر جزوی از نماز که دل در آن نیست از جزو مقبول حضرت خدا نیست پس تمامی
نماز حضور دل نیز حاصل است و در سراسر نماز دل حاضر داشتن مشکل است الا بر خاشعان
که بعلم یقین پرورده باشند و ایشان را یقین شده باشد ملاقات و رجعت و رب العالمین
چنانکه خدای کوید واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة الا على الخاشعين الذين يظنون
انهم ملاقوا ربهم وانهم اليه راجعون **فصل** اما علم و معرفت چه از در نماز از ان
سبب می باید که رب العالمین می فرماید يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى
حتى تعلموا ما تقولون یعنی ای مومنان نزدیکی نماز مکنید و گرد نماز مگردید چون شما را بیهوشی
باشد و مفسران در این یعنی دو قول گفته اند قولی اینست که می کویند این آیت آنگاه آمد
که خمر زبر مستی مباح بود و نهی کردند یعنی چون بیهوشی از خمر است نماز مکنید تا آنگاه که
بدانید که چه میخوانید و قولی دیگر انست که این سکر نه سکر خمر بلکه از خواستن است یعنی چون
استغراق در معاملت دنیاوی هست و ندانند که چه میخوانند نماز کردن نهی است و این قول
بکار نزدیکتر است و این همچنانست که خدا در قران یاد کرده است ولا تقربوهن حتى يطهرن
یعنی گرد زنان حایض مگردید یعنی مجامعت کردن تا آنگاه که از حیض پاک گردند و غسل کنند
یعنی چنانکه مجامعت کردن زنان بر عدم حیض موقوفست نماز کردن بر عدم حمل و بیهوشی
موقوفست تا آنگاه که جان عالم و عارف گردد و این قیاس نیک کرده اند از انکه در صحیح است و
رسول خدای کوید حدیث اذا نعس احدكم في الصلوة فلينم حتى يعلم ما يقروه یعنی چون یکی
از شما در نماز کردن خواب در پی افتد گو بخسب و آنگاه باید که نماز کند که داند که چه میخواند
و داند که چه می گوید تا نجا علت نه سکر است بلکه خواب است یعنی چون عدم علم است عدم
جواز است حدیث و نیز در صحیح است و رسول خدای کوید ان المصلي يناجي ربه یعنی

بدرستی وراستی که نماز کننده با خدای خود راز و سخن نهان می کوید و از خدای خود راز و سخن
نهان می شنود که یعنی مناجات در لغت عرب نهان کفتن دو کس و با یکدیکر است که او
داند که ان چه می کوید و این داند که او چه می کوید تا بس یعنی مناجات درست اید
و بدانکه یعنی صلوة در لغت عرب دعا است چنانکه خدا در قران رسول را فرموده است که
وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم و نیز در حدیث ست و رسول خدا می فرماید **اذا دعی احدکم**
الی طعام فلیجب فان کان مفطرا فلیاکل وان کان صایما فلیصل **یعنی** چون یکی را از شما مهمانی
خوانند کو برو بس اکر روزه نیست بخورد و اکر روزه داشته است فلیصل ای ادع لهم بالبرکة
یعنی مهمان کننده را دعای کند و برکت بخواهد اما در شریعت عبارت صلوة است از ثنا و دعا
یعنی ثنا بر خدا بدانچه خدا بدان سزا است و دعا یعنی خواستن از خدا و خواندن خدا
با نچ ما در دو جهان بدان محتاجیم و افعال و ارکانی چند که خود معروفست اما این ثنا
کوینده بر خدا و این خواهنده از خدا یا دل ست یا جانست زبان ترجمانست پس هر انچه
بر زبان اید می باید که در حضور دل و جان نماشد و جان و دل عالم و عارف ان باشد
و اکر کسی کوید که چون خدا داند که بنده چه می کوید تمام است اکر بنده نداند که
خدا چه می کوید باکی نیست این سخن خطا و جهل ست از بهر انکه رب العالمین در علم ازلی
خود دانسته بود از بهر ان بواسطهٔ پیغمبر اخر الزمان بما در فرستاد تا ما بدانیم و خود
سر قران در فرستادن بپیغمبر فرستادن بیست چنانکه خدا در قران ما ذکر کرده است کما
ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم ایاتنا و یزکیکم و یعلمکم الکتاب والحکمة و یعلمکم
ما لم تکونوا تعلمون **فصل** اما یافت و استغراق عقل در نماز از ان سبب می باید که
از رسول خدا روایت ست و این حدیث در مسانید ست حدیث **ان الرجل لیصلی الصلوة**

فلا یکتب له من صلوته نصفها ولا
ربعها ولا سدسها ولا عشرها وانما یکتب من صلوة الرجل ما عقل منها یعنی حدیث
بدرستی وراستی که مرد نماز کند و از نماز او او را نوشته نباید یعنی مقبول و بدرفته
نباید نیمه و نه چهار یکی و نه دانکی و نه ده یکی و از نماز هر نماز کننده ان قدر نوشته
اید که یافته عقل اوست و دانسته علم اوست و بدانکه این هر چهار معنی که ما یاد کردیم
از خشوع نفس و حضور دل و علم و معرفت جان و یافت و استغراق عقل که یکی ازین
معانی نماز مقبول حضرت خدا نیست و دافع و مانع عذابهای این جهانی نیست ما این معانی
چهارکانه اکرچه اندرونی و نامحسوس است اما یکی بر ظاهر اعضا علامات و امارات
محسوس است که ان نشان یعنی اندرونی است که اکر ان علامات بر ظاهر نماز کننده محسوس
برهان است که ان معانی در باطن او موجود ست و اکر این علامات بر ظاهر او نیست ان معانی
در باطن او نیست **فصل** اما خشوع نفس که یعنی اندرونی است نشان ظاهر ش
سکون و سکونت ست یعنی ساکنی و ارامیدنی و خاموشی است از هر انچه خواسته طبع ست
یا وابستهٔ نفس است یا اختیار و مصلحت دید عقل است و حشی و کویا بی است بهر انچه
فرمودهٔ شرع و وحی است یعنی فرمودهٔ خدا که انرا فرض خوانند یا نمودهٔ مصطفی که
انرا سنت خوانند تا بنظری نا فرموده نباید که از نماز کننده صادر کردد از انکه در
صحیح است که از رسول خدا سوال کردند که چکونه است در کسی که در نماز وا می نکرد رسول خدا
کفت تلک اختلاسة یختلسها الشیطان من صلوة العبد **یعنی** ان بوزدی است که
دیو از نماز بنده در می رباید یعنی هر نظری در نماز که ان نه فرمودهٔ خدا است یا نه نمودهٔ
مصطفی است ربودهٔ شیطان است و نیز در صحیح است که رسول خدای صلوات الله علیه مردی را

لو خشع قلب هذا

در نماز کردن سنت در محاسن خود می زد لو خشع قلب هذا
لخشعت جوارحه یعنی اگر دل این مرد را بینه و ساکن بودی در نماز بودی اعضای او را نیز
وساکن بودی هر جنبش از صحابه روایت کرده است که کان علی رؤسنا الطیر یعنی ما
در نماز چنان بودی که اگر مرغ بر سر ما نشستی نرمیدی حدیث و نیز در صحیح مسلم
است و معاویه حکم سلمی روایت می کند قال کنت اصلی فی مسجد النبی خلف النبی صلی الله علیه
وسلم اذ عطس رجل من القوم فقلت یرحمک الله فرمانی القوم بابصارهم فقلت واثکل امیاه
ما لکم تنظرون الی او قال شزرا فطفقوا یضربون بایدیهم علی افخاذهم فلما رایتهم یصمتونی سکت
فلما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم دعانی بابی هو وامی والله ما رایت قبله ولا بعده
معلما احسن منه تعلیما والله ما نهرنی ولا کهرنی ولا ضربنی ولا شتمنی وقال ان هذه الصلوة
لا یصلح فیه من کلام الناس انما هو التسبیح والتکبیر وقراءة القرآن او کما قال ع م
معنی حدیث معاویه حکم سلمی روایت می کند که در مسجد رسول الله نزدیک رسول
صلی الله علیه وسلم نماز می کردم و یکی را عطسه آمد و در نماز عاطس را گفتم یرحمک الله مردم
و در من نیز نظر کردند یعنی بسر اماذری کشیمن بسوم چیونه است شما را که نیز در من نظر می کنید
ایشان دستها بران زدند من بدانستم که مرا خاموش می کنند و خود خاموش شدم
پس که رسول خدا از نماز فارغ شد مرا بخواند پدر و مادر من فدای او باد والله که من هرگز
نه دیدم نه پیش از وی و نه بعد از وی معلمی زیبا آموزاننده تر و خوشتر ملاکن تر از وی والله
مرا نزد و نه رنجانید و دشنام نداد و عیب و ملامتی نکرد و گفت که این نماز در ان روا نیست
و لایق نیست سخنهای عرفی یعنی عادتی که مردم و ابلا بکر گویند که این نماز سراسر ذکر
سبحان و پاکی و جدایی و ذکر کبریا و عظمت صفات خدا است و خواندن قرآن او کما قال
گفت

فصل

اما حضور دل که یعنی اندرونی است نشان ظاهرش آنست که نماز
کنند در معانی آنچه می خوانند از قرآن و ذکر و در مقصود و مراد آنچه می کند از ارکان
نماز چنان مشغول و مستغرق گردد که باطن او حالا بعد حال متبدل و متحول می گردد
و تبدل احوال باطن در اعضا ظاهر موثر می آید و متغیر و متلون می گردد چنانکه مثلا در
قرات آیت عذاب حال خشیت و ترس بر دل چنان غالب باید که در جسم موثر آید
و رنگ روی زرد گردد و در قرات آیت رحمت حال فرح از خدا و آرزومندی برحمت و
رضای خدا بر دل چنان غالب آید که در جسم موثر آید و رنگ روی سرخ گردد و در بعضی
ذکرها لرزه بر اعضا افتد و اشک ریزد و عرق ریزد علی هذا باید که بصورت و صفت
مشغول و مستغرق نماز باشد و باطن متحول می گردد و در ظاهر موثر می آید و متغیر
می گردد و دلیل عالمین این یعنی در قرآن یاد کرده است که الله نزل احسن الحدیث کتابا
متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله
یعنی معبود بسزا آن خدایی ست که در فرستاده است زیباتر سخنی کتابی یعنی قرآن
که همه وام می ماند و همه وام بخوانند و در صدق و حقیقت تفاوتی ندارد و هر بعضی بیان بعضی
که در هر کلمه فراوان معانی پدید توان آورد و از حضور دل در معانی آن ترس و خشیت بر دل
غالب آید و از خشیت دل لرزه و اقشعرار بر جسم ظاهر گردد و خشیت حال دل است و آن
اندرونی است و اقشعرار حال جسم است و آن پیدا است یعنی لرزه بیرونی برهان خشیت اندرونی است
حدیث و نیز در صحیح است و حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت کرده است صلیت مع رسول الله صلی
الله علیه وسلم فقرا سورة البقرة وال عمران فما مر بایة عذاب الا وقف وتعوذ وما مر
بایة رحمة الا وقف وسال یعنی رسول خدا علیه السلام نماز کردم با او نماز کرد بهر و سورة
البقرة و ال عمران میخواند

وهیچ اند عذاب نرسید که نه وا ایستاد وازان وا بناه خدا رفت یعنی حال خشیت بر دل
او غالب اند وهیچ ایت رحمت نرسید که نه وا ایستاد وا ز خدا انخواست یعنی حال فرح بخدا
وارزومندی برضا خدای بر دل او غالب اند

فصل

اما علم ومعرفت چنانکه چیزی اندرونی است نشان ظاهرش حفظ ومراعات واحترام وتعظیم وتوقیر است چنانک
ایستادگی نمودن خردتر وکوچکتر کسی در حضرت بزرگوارتری وبزرگتری وهیچ
فعلی وحرکتی سکنه ازو در وجود نیاید که خلاف حرمت داری حضرت بزرگ است
اگرچه جایز شرع است ازانکه در صحیح است **حدیث** که رسول خدا صلوات الله علیه در
مسجد مدینه رفت ودر قبله گاه مسجد آب دهن پاره دید فری فی وجهه الکراهیة **یعنی**
اثر کراهیت بر روی او ظاهر اند وحکّها بعرجون فی یده **یعنی** چوب خرما پاره در دستی داشت
وبدان انرا تراشید وبروایتی **فحکّها بیده او قال بعصاه** یعنی بدست تراشید یا گفت
بسنک بر ازه انرا تراشید وگفت **اذا صلی احدکم فلا یتنخمن قباله وجهه**
فان الله تعالی حیال وجه احدکم اذا هو صلّی یعنی چون یکی از شما نماز کند باید
که داند که کجا ایستاده است وجه می گوید هیچ فعلی وحرکتی ازو در وجود نیاید که
خلاف حرمت داری حضرت پروردگار است چنانکه آب دهن در برابر روی انداختن که رب العالمین
برابر روی انکس است که در نماز است وبروایتی دیگر در صحیح بخاری است حدیث **اذا صلی احدکم**
فلا یبزقن قباله وجهه او قال فلا یبصق قبل وجهه فان الله تعالی قبل وجهه
ولا عن یمینه فان ملکا عن یمینه یعنی چون یکی از شما نماز کند باید که آب دهن در برابر
روی نماز کننده است وبر راست نیز نیندازد که ملکی از راست او نیز هست وبروایتی دیگر
در صحیح مسلم است حدیث **مالا احدکم یصلّی وهو مستقبل ربه فیتنخع احب احدکم**

ان

ان یستقبل فیتنخع فی وجهه

یعنی چه روا است یکی از شما که نماز می کند ومی داند که روی او در خدا است وآب دهن در
برابر روی می اندازد هیچ کس از شما دوست دارد که روی او در روی او کنند وآب دهن
در روی وی اندازند اگرچه رسول خدا درین حدیث این خلاف احترام آب دهن انداختن
پرداخته است هر فعلی وحرکتی که خلاف احترام است دران داخل است تا اگر خود انست که
در نماز با سمان نگه می کند خلاف احترام است که رسول خدا می فرماید **حدیث** ما بال
اقوام یرفعون ابصارهم الی السماء وهم یصلون لینتهین او لیخطفن الله ابصارهم یعنی
چه بوده است ان قومی را که نماز می کنند وبر اسمان نگاه می کنند اگر ازان توبت کنند و
اگر نه خدای تعالی چشمهاء ایشان بربایید وازانکه مراعات احترام وتوقیر در نماز شرط
است چند موضع است که نماز کردن دران موضع نهی است چنانکه مزبله ومجزره وگورستان
کلیسه وگرماوه ونیز در نماز ازان شرط است ستر عورت وپاکی تن از جنابت وحدث و
پاکی جامها وجایگاه که بنیاد نماز بر تعظیم وتوقیر واحترام است

فصل

اما یافت عقل در نماز که معنی اندرونی است نشان ظاهرش است که نماز کننده باید که
در معانی انچه میخواند از قران وذکر ودر مقصود ومراد انچه می کند از ارکان نماز چنانکه رکوع
وسجود وقیام وغیر ان چنان مشغول ومستغرق گردد که قوت تمییز ازو برخیزد وچنانک
نداند که برراست وچپ او کیست وان معنی باشد وبوده است وهست بسیار او اولیا را
ازانکه در صحیح است که رسول خدا نماز پیشین یا دیگر در دو رکعت سلام وا داد
ومردم از مسجد بدر دویدند ومی گفتند قصرت الصلوة یعنی نماز چهار رکانی دو رکعت گشت
ورسول خدا ازانجا که نماز کرده برخاست وپیش ستون مسجد بنشست وهر دو دست بر یکدیگر

دیگران
وانبا ذو روی بران نهاذ چنانک کسی که اورا خشم دارد و صحابی بوذ که یک دست او از
دراز تر بود اورا ذوالیدین خواندندی برسول خدای گفت یا رسول الله اقصرت الصلوة
ام نسیت یعنی نماز کوتاه شد یا تو فراموش کردی رسول خدای گفتا وراکه کل ذلک لم
یکن یعنی این هیچ نبوذ و بروایتی دیگر گفت ما قصرت ولم انس یعنی نه کوتاه شد و نه من فراموش
کردم صحابی گفت قد کان بعض ذلک یعنی بعضی ازین بوذ بس جماعتی از بزرگان صحابه چون
ابوبکر و عمر و غیر ایشان نشسته بوذند و سلام وانداذه بوذند از نماز و ایشان نمی دانستند
که مقبر را استغراقی بوذه است دران حضرت بس رسول خدای از ایشان سوال کرد که اصدق
ذوالیدین یعنی ذوالیدین راست می گوید ایشان بسر اشارت کردند که آری بس رسول خدای
برخاست و با جای خوذ امد و دو رکعت دیگر بکرد و دو سجده سهو ا بکرد بس توان گفت که
رسول خدای صلی الله علیه وسلم از استغراق در چیزی دنیاوی بوذ که دو رکعت بکرد
وسلام باز داذ و از سجده سهو اظهار کرد که یعنی استغراق دیگران نه بدان عالم باشد
و چون ازین یعنی چیزی واقع گردد بسجود سهو بکنند و ان مقبران از استغراق دران
عالم باشد که خوذ مقصود و مراد از نماز انست و ازین یعنی از نماز بزرگان دین رکتبها
بسیار اورده اند **حکایت** اورده اند که مرتضی علی کرم الله وجهه
در مسجد کوفه نماز می کرد و سقف مسجد درافتاذ و مردم در مسجد دویدند و او در نماز
هم چنان ایستاذه بوذ چون سلام باز داذ بذو گفتند که سقف مسجد فرو افتاذ گفت کنت
فی الصلوة یعنی من در نماز بوذم **حکایت** و هم چنین اورده اند که زین العابدین
رضی الله عنه بیکانی در پای داشت که در غزا اورا رسیده بوذ و بر نمی توانستند اورد که
طاقت نمی داشت فاطمه گفت رضوان الله عنها بگذارید تا در نماز ایستد که او در نماز کردن

ومناجات

و مناجات با رب العالمین چنان مشغول و مستغرق می گردد از لذات روحانی که متالم نمی شود
از الم جسمانی و چون در نماز ایستاذ آن پیکان از پای او بدر آوردند و این یعنی عجب نیست از انک
رب العالمین نموذاری ازین معنی در قران یاد کرده است در قصه یوسف علیه السلام که چون
زنان مصر و خاتونان مصر ملامت زلیخا می کردند و اضافت بی عقلی و کمراهی با او می کردند
که خدای گوید وقال نسوة فی المدینة امرأة العزیز تراود فتیها عن نفسه قد شغفها حبا انا
لنریها فی ضلال مبین بس زلیخا آن زنان را حاضر کرد اباید و هر یکی را ترنجی و کاردی بدست داذ که
خدای گوید اعتدت لهن متکا و اتت کل واحدة منهن سکینا و بس یوسف را گفت که بیرون ای
برایشان که و قالت اخرج علیهن بس راست کما ان زنان نظر شان بر جمال یوسف
افتاذ آن چنان مشغول و مستغرق گشتند بجمال او که دست خوذ می بریدند
نه یکجای بلکه باره باره می بریدند و نمیدانستند که ترنج است و از استغراق مشاهده
جمال الم بریدن نمی یافتند که خدای می گوید فلما راینه اکبرنه و قطعن ایدیهن
وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم بس که می تواند بوذ که از استغراق مشاهده
جمال مخلوقی دست بریدند و الم بریدن نیابند اگر بزرگی در نماز که محل قربت حضرت خدا است که
واسجد واقترب و معراج دل است کما الصلوة معراج القلوب و در کوشش باذشاه است که
ان المصلی لیقرع باب الملک اگر ورا استغراقی افتد بمشاهدهای غیب که علی کبد بر اندرون
او از استغراق قوت تمییز او بر خیزد و نداند که بر راست و چپ او کیست یا کسی بگذرد
واگر ببیند نداند که کیست یا کسی چیزی می گوید و اگر شنود نداند که چیست این یعنی
عجب نباشد و این ماجرا خوذ محسوس است آخر دیده که مردی عاقل لبیب صاحب بصیرة

که در معاملتی دنیاوی یا در خصمی بر کسی یا در سر گردانی چیزی مشغول و مستغرق می گردد
کما اگر کسی او را بخواند نمی شنود و اگر کسی پیش او بایستاده است نبیند یا اگر بیند و او را نشناسد
اگر خود فرزند او است در آن حال او را نشناسد چنانک استغراق اهل دنیاوی و عادات در
چیزها این عالمی باشد استغراق اهل آخرت و اهل حقیقت و بزرگان در چیزها آن عالمی باشد
حدیث و در صحیح است که طلحه عبدالله انصاری رضی الله عنه در نخلستانی نماز می کرد
و مرغی در درخت خرما گرفتار آمد و نظری بران کرد و او را سهوی بر افتاد و پس نماز را اعادت
کرد و این حکایت با رسول کرد و رسول خدای بروی سخت کرد ایند و گفت آن نخلستان را صدقه
کن یعنی بسبب آن باد از برود در نماز که دل او از پس نظر برفت یعنی از دل بباید کند
پس طلحه عبیدالله آن نخلستان صدقه داد **حکایت** و هم چنین آورده اند که صحابی در
نخلستانی از آن خود نماز می کرد و خوشها خرما بسیار آورده بود و آن صحابی بدان نظر کرد و
او را خوش افتاد از آن خوشها او را سهوی بر افتاد و پس دیگر بار نماز اعادت کرد و آن مرد
این حکایت با عثمان کرد رضی الله عنه و عثمان بروی سخت کرد ایند از چیزی که چرا باید
که در نماز ترا نظر برود آن نخلستان صدقه باید داد و صحابی آن نخلستان بعثمان تسلیم
کرد و می گویند که عثمان آن نخلستان به پنجاه هزار دینار یا درم بفروخت و صدقه کرد
خدای تعالی ما را همه نماز کردن بدین صفت توفیق دهاد و از ما قبول کرداناد **سوال**
اگر کسی گوید که این فرضها و سنتها و ادبها نماز که شرح کرده آمد کی سنت نماز را آموختن و بجای آوردن
آن مقدور ما است و اختیاری است از آنک محسوس است این معانی چهارگانه که یاد کرده
که روح و روان جان نماز است و بی آن همه نماز مقبول حضرت خدا نیست این معانی سخت زیبا

و در کمال

و در کمال فرموده است ما نا محسوس و نامقدور است و اختیاری ما بچه طریق این معانی را در وی
اکتساب توانیم کرد و چگونه مقدور ما تواند بودن **جواب** نیست که اگر این معانی نامحسوس
در باطن نماز کننده موجود است این لمات و علامات بیند بی اختیار او خود بر ظاهر نماز کننده
محسوس است و اگر این معانی در باطن او نیست باری بتکلف و اختیار این علامات محسوس را بر
ظاهر خود نگه می دارد تا برکت علامات محسوس بمعانی نامحسوس رسد و برهان این سخن آنست
که عمر رضی الله عنه در حضرت رسول علیه السلام رفت و رسول را دید و ابو بکر را که هر دو می
گریستند عمر گفت یا رسول الله مرا خبر دهید که شما چرا می گریید تا من نیز بگریم و اگر مرا گریه
نیاید بتکلف خود را بگریانم و صوفیان حقیقی قدس الله ارواحهم بدلیل این حدیث مریدان را گویند
که اگر وجد نداری تواجد بیار و اگر اخلاق نداری تخلق بیار تو نیز ای نماز کننده طالب حقیقت
نماز اگر معانی در باطن نداری بتکلف و اختیار این علامات بر ظاهر خود نگاه می دار تا بسابقه
و تدریج بمعانی پی که مبدا وصول حقایق بمجاهدات و تکلفات است چنانکه در کارها
عادتی مبدا آن تعود است که عرب گوید بی النفس ما عودتها تتعود یعنی این نفس آنست که
هر آنچه بدان خوی کنی خوی بدان برگردد اکنون یاد کرده آید فایده و مراد و مقصود از
نماز کردن که خود چیست و چگونه آن فایده حاصل گردد **فصل فی فواید الصلوة**
و از سر آنک رب العالمین جل جلاله بازلیت و دیمومیت و قدم و بیشکلی وجود و هستی و سبحانیت
ذات و بتقدیسی و تعالی صفات از غیر خود و از کافه انواع خلایق بی نیاز است چنانک خود
می گوید در قرآن که ان الله لغنی عن العالمین **و دیگر می گوید** والله هو الغنی و وجود ذات
پاک او را صفات جلال او را اولی و سببی و علتی نبوده است بل که خود اول همه بوده است که هو الاول
والآخر و چنانک خود می گوید خود را که لم یولد و وجود او و صفات جلال او چون او بی بوده است

٣٤٠ ونه هست ونه خواهد بودن ونه تواند بودن که او مشابهتی ومانندگی وشلیثی تواند
داشت چنانک خودی گوید ولم یکن له کفوا احد ودیگر می گوید ما اتخذ الله من ولد وما کان
معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلی بعضهم علی بعض سبحان الله عما یصفون وازو چون
اوبی در وجود نیامده است واو از خود چون خودی در وجود نیاورده است تن دار وجود
وهستی ونه در هیچ صفتی از صفات هستی که وا او مشارکتی یا مشابهتی دارد چنانک خودی
گوید لم یلد پس که چنین باشد او در همه از همه بی نیاز باشد وهیچ کس وهیچ چیز از وی نیاز نباشد
چرا از آنک هیچ آفرینه از ذرات کاینات ومخلوقات غیب وشهادة پیدا ونهان از محض نیستی
در عین هستی وچیز وجود نتواند آمدن ونباید تا دانسته رب العالمین نباشد ونا رحمتی
از رحمتها بران نکند ونا وجود از عدم نیارد ونادر افرینش از خیری وصلحتی ومنفعتی
نیارد ونادر امر وی بسر رضا او باد حکم ونفذ بر قضا او نباید از نیستی به هستی
نیاید چرا از آنک خلاق علیم است وناد دانسته وخواسته ورحمت کرده ومامور مقدور
او نباشد نباید ونه نماند ونه ایستد وچرا از آنک حی قیوم است وناد دانسته وخواسته
ورحمت کرده وفرموده او نباشد نیفزاید ربکاهد که او رحمن وموعود است نرسد چرا از آنک
رب العالمین است پس او در همه از همه بی نیاز باشد وهمه کس وهمه چیز در همه چیز در اصل
هستی ودر قیام هستی ودر کمال هستی ودر بقا حیوة وهستی بدو نیاز است که وی از مینی
تباری صمدیت خوانند چنانک خود خود را یاد کرده است که الله الصمد وچنانک ذات پاک او
وصفات جلال ورا اولی وسببی وعلتی نبوده است چنانک گفتیم هم چنین وجود وذات
پاک او را اضافت واصلی ومایه وسببی نتواند کرد که گویند که از انست چنانک گویند ملایکه از نور
اند وشیاطین از نار اند وادمی از خاک اند چنانک رسول صلوات الله وسلامه علیه در این معنی یاد کرده است

که خلق

٢٥١

که خلقت الملایکة من نور وخلقت
الشیاطین من نار وخلق آدم مما وصف لکم پس که ذات پاک او وا هیچ اضافتی نتوان
کرد او را احدیت خوانند چنانک خود خود را یاد کرده است که بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله
احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد واین سورة را از بهر آن سورة الاخلاص خوانند
که سراسر ذکر خواص صفات الهیت است وذکر غیری در آن نیست ورسول خدا از بهر این سورة فضلها
گفته است چنانک گفت تعدل ثلث القرآن یعنی برابر یکی قرانست ودیگر در صحیح است
که صحابی در نماز کردن بعد از فاتحه وسورتی قران که خواندی هر بار سورة الاخلاص نیز
خواندی واین معنی وا رسول حکایت کردند که فلان کس چنین می کند رسول خدا گفت از وسوال کنید
که چرا چنین می کند از و سوال کردند گفت از آن این سورة بسیار می خوانم که سراسر ذکر
صفات خدای است ومن خدا را دوست می دارم وهر که کسی را دوست دارد ذکر صفات
او دوست دارد واو را بسیار یاد کند واین حکایت وا رسول کردند رسول خدای گفت مرکان
دهید او را که خدای او را دوست دارد

فصل

چون معلوم ویقین بود که رب
العالمین از همه در همه بی نیاز است وهیچ کس وهیچ چیز در هیچ چیز از وی بی نیاز نیست چون
چنین باشد هر امر وهر نهی وهر خطابی وفرمانی که بنوعی از انواع خلایق فرموده باشد
آثار فضل ورحمت ولطف وکرم وعنایت او بوده باشد آنجا که نهی کرده است وفرموده است
ما را که مکن آن چیز در کردن آن چیز ما را زیانی وخللی ونقصانی وحرمانی وعذابی ووبالی
این جهانی یا آن جهانی یا هر دو جهانی دانسته باشد که البته آن زیان وخلل ونقصان
لا بنا کردن آن چیز دور دفع نشود که اگر بطریقی دیگر مثل دفع شدنی خود آن چیز نهی نکردی
وانجا که فرمانی داده است که بکن در کردن آن ما را خیری ومنفعتی وسودی وکمالی ورحمانی

ان جهانی یا آن جهانی یا هر دو جهانی دانسته است که آن خیر و منفعت و راحت و کمال و جمال الا
آنکه بودن آن بحصول موجود نگردد که اگر بطریقی دیگر بحصول بودی خود آن فرمان نبودی
پس این نمازها که رب العالمین فرموده است هم فوایدی از فرمانهای وی است و در هر کتابی که به پیغمبری
در فرستاده است در آن نمازی فرموده است اهل آن عصر و زمان را و هر پیغمبری صاحب شریعت که
گذشته است نمازی از نمازها در امت خود فرموده است که رسول خدا فرموده **الصلوة خیر موضوع**
فلیستقل امرؤ او لیستکثر پس رب العالمین در فرمودن نمازها خلق مرادی باشد و پیغمبران
صاحب شریعت را در وضع نمازها با امت مقصودی باشد و مومنان و مسلمانان را در کردن نمازها
فایدها باشد پس ما باید که بدانیم که رب العالمین را در فرمودن نمازها مراد چیست و پیغمبران
در وضع نمازها با امت مقصود چیست و ما را در کردن نمازها فایده چیست تا هر نماز گذارنده
نظر در افکند اگر فایدها حاصل است داند که آن نماز مقبول حضرت خدای است و اگر آن فایدها
حاصل نیست در آن سعی و جهد نماید تا آن مراد و مقصود و فایده در وی موجود گردد و نماز در حضرت
خدای مقبول گردد **الفایدة الاولی** اول تر مرادی از مرادها رب العالمین در فرمودن نمازها
و اول تر مقصودی از مقصودها پیغمبران صاحب شریعت در وضع نمازها با امت بفرمان خدای
و اول تر فایده از فواید مومنان و مسلمانان در کردن نمازها طهارت و پاکی و زکا و جلاء نفس و اندرون
است از اخلاق و عادات و خوهای بد زشت قبیح خبیث کما نرا در شریعت بی اخلاق خوانند
که رسول خدا صلوات الله علیه در مبدا هر نمازی فریضه بدعا از خدای تعالی خواسته است که
واهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی
سیئها الا انت و آنکه ذات پاک و نفس مقدس او از ان اخلاق پاک و ایمن بود که وجود او خود
در خلقت با حسن الاخلاق موصوف و آراسته و متحلی بود که خدا در قرآن از بهر اخلاق او یاد

کرده

کرده است که

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ

و ستوده گی
صفات و اخلاق او بود که تا مشتهر بود و از آن او را محمد صلوات الله علیه خواندند
اما مراد و مقصود از خواندن این دعا و خواستن این اخلاق نیکو [illegible] و ایمانی بود امت را که بدانند
که یک فایده از فواید نماز کردن پاکی و زکا نفس و اندرون است از اخلاق بد و متحلی و آراسته
گشتن نفس با اخلاق نیک و این دعا که رسول خدا در مبدا هر نماز فریضه خوانده است در صحیح مسلم
است و بیشتر شافعی خوانند از سنت موکد است و بیشتر بعضی علما که شیعه مرتضی علی اند کرم الله
وجهه خود فرض است از آنکه دعای این دعا مرتضی علی است کرم الله وجهه و رضی الله عنه از آنکه
این اخلاق و عادات و خوهای زشت مثل اصلها و بیخها و مصادر و منشا و اسباب افعال و اقوال
و اعمال بد است که خدا در قرآن آنرا بکبایر و [illegible] اثم و کبیره و ذنوب و فواحش و فحشا و منکر
میخواند از آنکه تا خلقی و خوی بد زشت بر نفسی غالب نمی گردد فعلی و قولی بد از عضوی ظاهر
نمی گردد چنانکه مثلا تا غلبه حرص مال مردمان و طمع مال مردمان بر نفس غالب نگردد دزدی
و خیانت و غصب و غارت و راه زدن و مصادرات و [illegible] و خراب کردن عالم اغراض نفسانی
را و مکر و حیلت و رخصت و تاویل جستن در بردن مال غیری چنانکه [illegible] مال یتیم
و امثال این از دست و زبان و اعضا ظاهر نگردد و همچنین تا شهوتی و آرزوی و وابستگی افزوده
بر نفس غالب نگردد زنی و لواطه و نظر حرام و مطایبه کردن با زنان بیگانه از دست و
زبان و اعضا ظاهر نگردد و همچنین تا حقد و کین و عداوت و بغضا و عنا بر نفس غالب
نگردد قتل و ضرب و حبس و شتم و انواع ایذاها و آزارها از دست و زبان و اعضا ظاهر نگردد
و همچنین تا کبری و بادی و رعونت و خیلا و بسیار پنداری بر نفس غالب نگردد بی التفاتی کردن
و بچشم حقارت بخلق خدا نظر کردن و با خلق برآوردن و سر بحق در نیاوردن و بی دینی و [illegible]

لي

کردند حضرت بزرگان و بزرگواران از دست و زبان و اعظا ظاهر نکردد و در صحیح است و
رسول خدا علیه السلم می فرماید **حدیث** والله لا یدخل الجنة مثقال ذرة من کبر قیل یا رسول الله
ان الرجل منا یحب ان یکون نعله حسنا و ثوبه حسنا و ریاشه حسنا فذاک من الکبر فقال
لا ان الله تبارک و تعالی جمیل یحب الجمال انما الکبر بطر الحق وغمص الناس **معنی حدیث**
رسول خدای می فرماید که بخدا در بهشت نرود مثقال ذرهٔ از کبر و یارانمان گفتند یا رسول الله
مرد هست از ما که دوست می دارد که نعل او زیبا باشد و جامهٔ او زیبا باشد و کسوت
و فراش او زیبا باشد این کبر باشد گفت نه که خدای تعالی جمیل است و جمال و زیبایی
را دوست می دارد کبر با حق بر اوردنست و سر بحق در نیاوردن و مردم را بچشم
نا داشتن و بنظر حقارت بخلق خدا نظر کردن و خدا در قرآن یاد کرده است که هر آنکس
در نفس کبری و پنداری دارد من فهم مراد سخن آن و بکردانم مراد سخن من فهم نکنند که
سَاَصْرِفُ عَنْ آیَاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ یعنی اگر کتب خود را داود و چون در
سر کبر دارد و پندار دارد مراد سخن خدا و مراد سخن رسول فهم نتواند کرد و این یعنی در قرآن
بسیار است **چنانک** فبئس مثوی المتکبرین فلبئس مثوی المتکبرین و هم چنین تا عجبی و خود بینی
و اعتقادی در خود بیش از خود و پنداری بر نفس غالب نگردد و سر از فرمان بزرگان نپیچد
و با ایشان در نماید و اعتراض و انکار بر ایشان نکنند در کردی و گفتنی که ایشان کنند اگرچه
عقل ایشان در سر آن نبیند چنانکه خدا در قرآن یاد کرده است کما ابلیس را فرمانی داد آدم که سجده
کن شو آدم را و ابا کرد و خود بینی بر وی غالب آمد و گفت انا خیر منه و او را بلعنت کرد و از حضرت
دور راند اخت حقیقت معنی این است که هیچ کس از ابلیس بتمامی ذکر دد سر از فرمان بزرگان بر نپیچد
و اگر تمام ابلیسی باشد بدان او سر باز زدن ابلیسی کردد و هیچ کس تا ملک صفت نگردد سر بفرمان

بزرگان در نیاورد و اگر نه ملک صفت باشد بدان سر در آوردن ملک صفت گردد تا عالیان
بدانند که فرمان بزرگان تا فضا ترا ملک کرداند و اگر خود ابلیسی باشد ملکی گردد و تا فرمان
بزرگان کاملان ترا ناقص کرداند و اگر خود ملکی باشد ابلیسی گردد و رسول خدای می فرماید **حدیث**
ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه یعنی سه چیز است که
هلاک کنند کار طاعت و عبادت و اعمال صالح اند یعنی مانع قبول عمل اند یکی بخیلی و چیز
دوستی که مرد فرمان بردکه نه خود خورد و نه در حقوق خدا خرج کند و هوا و هوس
نافرموده که مرد در دنبالهٔ آن ببستند و آنکه کسی بخود و هنرهای خود خرم و مغرور و معجب
کردد یعنی عجب و خود بینی مهلک ثواب طاعات و عبادات است خود شنیده کما ابلیس هفصد
هزار سال عبادت کرد و بخود بینی و عجب که داشت آن همه باطل و بی حاصل و هبا منثورا شد
و او را بلعنت کردند **حدیث** و نیز در صحیح است که رسول خدا صلوات الله علیه قسمتی می
کرد در ابانی زر سرخ و چهار صد شتر میان جمعی از پهلوانان عرب و از زر و شتران هیچ
علی کرم الله وجهه از بنی هزاکوه ستانه بود و بحضرت رسول علیه السلم فرستاده بود زر رسول
خدا آن قسمت کرد بر ایشان و جمعی از فقرا صحابه حاضر بودند و ایشان را هیچ نداد اما ایشان
خود دانستند که هر آنچه رسول کند چنان باید و در آن مصلحتی و منفعتی دو جهانی در آن باشد و
خود خاصیت تمام آن است که هر آنچه بزرگان کنند اعتراض بر آن نکنند اگرچه عقل در سر آن نبیند
و آن چیز را تسلیم کردند پس مردی برخاست سر تراشیده جامه کوتاهی انبوه محاسن چشم درآمده و
استخوان روی برخاسته از بس که نماز و روزه بسیار کرده بود و اعتراض بر رسول کرد از عجبی و
خود بینی که داشت و گفت **یا محمد اعدل** یعنی عدل کن رسول خدا وی را گفت او را که **اذا انا لم اعدل فمن یعدل**
یعنی چون من عدل نکنم که عدل کند خود من عدل بعالم آورده ام و در روایتی دیگر آمده که آن مرد گفت هذه
قسمة ما ارید بها وجه الله

یعنی این قسمتی است که نه خالص از بهر خدای کردی رسول خدای صلی الله علیه وسلم
خشم گرفت چنانکه رنگ روی مبارک او بگشت و موی اعضای او برخاست که فتمعّر وجه رسول الله
وقف شعره وقال الا تامنونی علی اهل الارض وانا امین من فی السماء یاتینی خبر السماء صباحاً
ومساءً یعنی شما مرا امین نمی دارید بر اهل زمین و من امین خدای آسمانم و خبرها آسمان می آید
با ما ز و شامان پس عمر برخاست رضی الله عنه و بروایتی خالد ولید رضی الله عنهما و گفت
یا رسول الله مرا بگذار تا گردن این منافق بزنم رسول خدا گفت نتوان کشت که نماز گزار است
عمر گفت رضی الله عنه بسا نماز کن که بزبان چیزی گوید که در دل ندارد رسول خدا گفت دهل
کن او را نامردم ما را درز با زنگیرند که محمد صلوات الله علیه یاران خود را می کشد مرا
نفرموده است که سوراخ در دلها کنم و شکمها را و باطنها را واشکافم که در باطنها چیست
مرا فرموده که چون اقرار آورند بوحدانیت خدا و رسالت تو و نماز کنند و روزه دارند بپذیر
و اکبر و پس آن مرد برفت و رسول خدا از پس او نظر کرد و گفت از نسل و عقب این مرد قومی
بدید آید که قرآن خوانند تر و تازه که نماز شما در جنب نماز ایشان حقیر و اوجل باشد
و قرآن خواندن شما در جنب قراءة ایشان حقیر باشد و پس مثلی زد که در دین چه اینند
و روزه و قرآن خواندن و عجب و خودبینی از دین بدر می جهند همچنانکه مثل تیری که کمان دار
جلد بر صید زند و اندازنده از پس تیر برود و تیر بر صید آمده باشد و در گذشته
باشد و از پی تیر برگیرد و به پیکان زه نگرد و بتلی بی نگرد و بچوب تیر بی نگرد و به
پرهاش می نگرد و بسوفار بی نگرد و هیچ جای اثر خون نبیند از بس که تیز رفته باشد
تا عاقبت در سوفار بگمان افتد که چیزی از خون بر او هست یا نه یعنی ایشان چنین از
دین بدر جهند و پس نشانی وا داد که سر ایشان مردی باشد که یک پستان او چون پستان
زن ماند

وی چند اگر من ایشان را دریابم همچنان شان بقتل آورم که صاعقه عاد و ثمود که ایشان را
بقتل آورد یعنی یکی را زنده نگذارم اما **حدیث** در صحیح ابن عباس است بعث علی رضی الله
عنه الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ذهیبة فی ادیم مقروض فقسم رسول الله بین اربعة نفر فقام
رجل محلوق الراس مشمر الازار ناتئ الوجنتین غائر العینین کث اللحیة وقال یا محمد اعدل فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انا لم اعدل فمن یعدل و بروایة فقال الرجل هذه قسمة ما ارید بها
وجه الله فتمعر وجه رسول الله و وقف شعره وقال الا تامنونی علی اهل الارض وانا امین من فی
السماء یاتینی خبر السماء صباحاً ومساء فقام عمر و بروایة خالد بن الولید و سال قتله وقال
یا رسول الله دعنی اضرب عنق هذا المنافق فقال دعه لعله یصلی کیلا تتحدث الناس ان محمداً یقتل
اصحابه فقال عمر او خالد کم من مصل یقول بلسانه ما لیس فی قلبه فقال رسول الله انی لم اومر
ان اشق عن البطون وانقب فی القلوب ثم تولی الرجل فنظر الیه رسول الله وهو مقفی وقال ان من
ضئضئ هذا قوم یتلون کتاب الله رطباً یحقر احدکم صلوته مع صلوتهم وصیامه مع صیامهم
وقراءته مع قراءتهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة فینظر الرامی الی نصله الی رصافه الی
قدحه الی قذذه الی فوقه فیتماری فی الفوقة هل علق بها شیء من الدم ام لا آیتهم رجل احدی ثدییه
کثدی المراة تدردر لئن ادرکتهم لاقتلنهم قتل عاد وقال قتل ثمود و پس آن قوم که رسول خدا نشان
داده بود در عصر خلافت مرتضی علی کرم الله وجهه همه گرد آمدند و مرتضی ایشان را پیغام فرستاد
که برمن آیید و پس مرتضی علی اعتراضی چند و خرده گیری چند فرا نمودند و پس دیگر بار عبدالله
عباس رضی الله عنهما برسالت بنزدیک ایشان فرستاد و قومی بحضرت مرتضی علی آمدند و بعضی نمی آمدند
و عجب و خودبینی کردند که یعنی ما خود نمازی کنیم و روزه می داریم و قرآن می خوانیم ما را بدو کاری
نیست از چنانکه زراقان و سالوسان و مباحیان گویند که استماع علم نکنند و بر بزرگان اعتراض و انکار
می کنند

وبس مرتضی علی برایشان تاختن کرد وهمه را در رحا و بجاده بان بان کرد از حد شمار همان
است که هر زاهد و عابد که اعتراض و انکار بر کرد و گفت بزرگان کنند کشتنی تیغ اولیا
وهمچنین تا حسدی نتوان دید بر نفسی غالب نکردد دروغ و غیبت و بهتان و افترا و تقبیح صور بها
وقصدها بد و اتمام قصدها بد خصوصا بر بزرگان از دست و زبان و اعضا ظاهر نگردد
چنانکه خدا در قرآن یاد کرده است که علما و قضاة و ابهة توریة از حسدی که بر ایشان غالب آمد
دروغ و بهتان بر مریم بستند و بر عیسی بستند و بر پیغمبر ما بستند چنانکه و بکفرهم وقولهم
علی مریم بهتانا عظیما وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله وما قتلوه وما
صلبوه ولکن شبه لهم و از حسدی که بر پیغمبر ما داشتند تا اندازه حد بود که بجماعت کافران
بت پرستان می گفتند که شما براه تر باید که مومنان یعنی ابو بکر و عمر و صحابه چنانکه خدا
می گوید از ایشان الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یومنون بالجبت والطاغوت ویقولون
للذین کفروا هولاء اهدی من الذین امنوا سبیلا اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له
نصیرا ام لهم نصیب من الملک فاذا لا یوتون الناس نقیرا ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من
فضله فقد آتینا ال ابرهیم الکتاب والحکمة واتیناهم ملکا عظیما **یعنی** حسد
می برند مردمان را بر آنچه من ایشان را داده ام از فضل خود بدرستی وراستی که ما بداده ایم بآل
ابرهیم یعنی محمد کتاب و حکمت وایشان را ملکی عظیم داده ایم و دیگر از حسد که بر پیغمبر
داشتند خدای را ناسزا می گفتند که ید الله مغلولة و انکار نبوت و وحی می کردند که ما
انزل الله علی بشر من شیء و دیگر از حسدی که داشتند بر پیغمبر ما بخواستند که یاران
وی را ازو باز دارند و ایشان را کافر کردانند که خدای گوید ودّ کثیر من اهل الکتاب لو
یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق و دیگر از غایت
حسد که

بر پیغمبر ما داشتند سخنها خدا را باور نمی کردند که بخیر چرا این سخن بمحمد داد و او میخواند و می گوید
ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده و نیز رب العالمین ما را
می فرماید که اگر شما ای مومنان فرمان علمای بد اخلاق حاسد ببرید شما را بعد از ایمان کافر گردانند
که یا ایها الذین امنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین
و نیز حسد ایشان را بر آن داشت که جادوی بر پیغمبر ما بکردند و در جسم بزرگوار او موثر شد
آمد چنانکه بسیار چیزهای کرد و چنان پنداشت که نکرد و بسیار چیزها نمی کرد و پنداشتی که
می کرد پس رب العالمین دو سوره در فرستاد در قرآن بحر را بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ
برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر
حاسد اذا حسد و هم چنین حسد که بر نفسی غالب کردد و بخیند بزرگان و بزرگ زادکان بیزهم
بجنبانند چنانکه خدا در قرآن یاد کرده است از برادران یوسف علیه السلام که حسد بر برادر
ایشان را بر آن داشت که پدر را بگمراهی و ضلالت نسبت کردند که ان ابانا لفی ضلال مبین
و قصد قتل برادر کردند که اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا و او را بچاه انداختند که ان یجعلوه
فی غیابة الجب و خون بدروغ در پیراهن او مالیدند که وجاوا علی قمیصه بدم کذب و
بدروغ بگریستند وجاوا اباهم عشاء یبکون و گفتند که گرگ او را خورد که فاکله الذئب
و همه دروغ می گفتند تا بدانی که سخن بد اخلاق مسموع و معتبر نباشد اگر چه بزرگ و بزرگ
زاده باشد که سخن بزرگانست لا یجوز العمل بفتوی الفاسق والاستماع الی کلام المبتدع
حرام و فی الجمله اخلاق و عادات و خوبها نفسانی است که بیخها و اصول و منابت و اسباب اعمال
و افعال و اقوال جسمانی است که اگر اخلاق و عادات احسن است اعمال و اقوال طاعات
و خیرات و حسنات و صالحات است و اگر اخلاق و عادات سیئ است اعمال و اقوال ذنوب

و معاصی و سیئات و خطیات است و یک مراد و مقصود و غایت آن کردن نماز پاکی و طهارت و زکات
نفس و اندرون است از سیئ الاخلاق که اینها یعنی اصول حرام و ذنوب و سیئات است چنانک
خدا در قرآن می فرماید واقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات
اما معنی اقم که گفته یعنی مداومت و محافظت نمایی بر نمازهای پنجگانه و ایفا و تمام بجا آوردن حقوق
آن یعنی علم و معرفت بشرایط و فرایض و سنن آن از شرایطی که پیش از شروع در نماز
فرضها است و آن شرایطی که در عین نماز فرضها است و آن شرایط اندرونی که بی
آنها نماز مقبول حضرت خدا نیست اگرچه بفتوی درست است از حضور دل و خشوع
نفس و علم و معرفت چنان باقیست و استغراق عقل یعنی این مداومت و محافظت بر نمازها
برون صفت از نفس و نهاد و اندرون ببرد آثار سیئات یعنی گناه ناکرده دفع کند و اثر آن
کرده محو کند و سبب نزول این آیت آن بود که اعرابی بحضرت مصطفی صلوات الله علیه
آمد و گفت یا رسول الله اصبت حدا فاقمه فی کتاب الله یعنی حد خدا بر من سزاوار است او
سوال کردند که چه گناه کرده گفت عالجت قبلة من امرأة او قال لمستها او قال غمزتها
راوی حدیث در گمان است که چه گفت یا گفت قبله از زنی ربودم یا گفت وی را
بسودم و رسول خدای او را گفت بنشین و بنشست تا ساعتی برآمد و پس دیگر بار برخاست
و گفت یا رسول الله حد خدا بر من سزاوار است یا سه بار یا چهار بار برخاست و رسول خدا او را گفت
بنشین پس قامت نماز برآمد و اعرابی و رسول خدا نماز فریضه بگزاردند چون از نماز
فارغ شد برخاست و گفت یا رسول الله حد خدا بر من روان کن رسول خدا گفت هل صلیت
معنا یعنی نماز با ما کردی گفت کردم یا رسول الله پس گفت او را که ذاک کفارتک یعنی این
نماز که با ما کردی کفارت تو است یا گفت ذاک حدک یعنی حد تو است پس تصدیق قول رسول
علیه السلم

دب

رب العالمین است فرستاد واقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات
ذلک ذکری للذاکرین و نیز رسول خدا می فرماید حدیث من لم تنهه صلوته عن الفحشاء و المنکر
لم یزدد من الله الا بعدا یعنی هر آنکس که نماز او را از فحشا و منکر باز ندارد آن نماز نیفزاید
او را از حضرت خدا الا دوری حقیقت یعنی این حدیث آنست که غایت از نماز کردن برخاستن
اخلاق بد است پس که نماز می کند و فحشا و منکر بر نمی دارد ناچار بدان مغروری گردد و هر چه
نماز زیادت تر می کند مغرورتر می گردد و هر که مغرورتر می گردد از خدا دورتر می گردد پس معلوم
شد که مراد خدا از فرمودن نماز و مقصود پیغمبر از وضع نماز و غایت مومنان و مسلمانان از ادای
نماز طهارت و زکات و جلای نفس و اندرون است از اخلاق و عادات بد که یعنها و اصول و منابت
افعال و اعمال و اقوال بد است الغایة الثانیة یک مراد دیگر از مرادهای رب العالمین
در فرمودن نمازها و یک مقصود دیگر از مقصودهای پیغمبر از صاحب شریعت در وضع نمازها
و یک غایت دیگر از غایات مومنان و مسلمانان در کردن نمازها نور و روشنایی دل و اندرون است
و فراخنایی سینه قبول کردن علم حق را و پذیرفتن سخنهای صدق را و عزم کردن اعمال خیر را و اعمال
مسلمانی را چنانکه رب العالمین می فرماید افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه یعنی هر آنکس
که خدای تعالی سینه او بگشاده و فراخ گردانیده است بپذیرفتن علم حق را و اعمال مسلمانی را و آن
عمل را قبول کرده است اندرون او بر نوری و روشنایی است از حضرت پروردگار او و رسول خدا
در تفسیر این آیت گفته است حدیث ان النور اذا دخل القلب انشرح له الصدر قیل یا رسول الله
هل لذلک من علامة قال نعم التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود والاستعداد للموت
قبل نزوله یعنی نور چون بدل درآید و در دل فرود آید سینه فراخ گردد او را سوال کردند
که یا رسول الله این را علامتی و نشانی باشد گفت باشد یعنی نشان آن گشتن و دور شدن

دم بدم از این سرای غرور فانی وا گشتن و نزدیک شدن دم بدم وا سرای جاویدانی از جهانی
و بساختن کار رها از جهانی درجیوة این جهانی و نیز در صحیح است و رسول خدا در حدیثی اد
کرده است **حدیث** الصلوة نور یعنی نماز نور است آن نماز نور است که در حضرت خدا قبول است
و در عین شهود است و در کمال الحضور است آن نماز دل نماز کننده را نور است و این نور نه نور
چشم سر است بلکه نور چشم سر است و یعنی نورانی باشد که خود بینا باشد پس آن نماز
که در عین شهود و در کمال الحضور باشد و دل را نور باشد و در حضرت خدا قبول باشد آن نماز
نماز کننده را سبب پیدا شدن بعضی احوال غیب باشد بقدر حوصلهٔ خود انبیا را بوحی و
مشاهدات صریح و اولیا را بمکاشفات و الهامات و مومنان و متقیان را بفراسات صادق متفرقات
وا زدیاد علم و معرفت چنانکه خدا در قرآن یاد کرده است که زکریا علیه السلم بسر کی
و در نماز کردن ملایکه بدو ندا کردند و او را مزدگانی پسری دادند که خدای گوید که
فنادته الملايكة وهو قايم يصلي في المحراب ان الله يبشرك بيحيي مصدقا بكلمة من الله وسيدا
وحصورا ونبيا من الصالحين و نیز در صحیح است که از رسول خدا نماز کسوف می کرد و در آن
دراز وا ایستاد و در میانه نماز یکی دو گام پیش نهاد و دیگر یک دو گام وا پس نهاد و در میانه
نماز دست وا بالا کرد تا چیزی بستاند چون از نماز سلام وا داد از و سوال کردند که تو
در نماز چنین و چنین کردی گفت اری **عرضت** علی الجنة والنار في عرض هذا الحايط
یعنی بر من عرض کردند بهشت و دوزخ در پهنای این دیوار و آنگاه که دیدید که یک
دو گام در پیش رفتم از روی بهشت و اشجار و ازهار و انهار آن بر من غالب آمد و پس وا ایستاد
و صفت بهشت می کرد و گفت که چون شما دیدید که یک دو گام وا پس نهادم از ترس و سیاست
و هیبت دوزخ بر من غالب آمد و پس وا ایستاد و صفت دوزخ می کرد که زنی را در دوزخ
دیدم

بسبب

بسبب آنکه گربه را محبوس کرده بود و او را طعام نمی داد تا بمرد و دیگر گفت عمرو لحی را دیدم
شیخی بود از عرب که دین اسمعیل را بگردانیده بود گفت او را دیدم که معی قصبه في النار
یعنی روده کانی در آتش می کشید و دیگر گفت صاحب المحجن را دیدم در دوزخ و این صاحب
المحجن یکی بود در عرب که چوب سرکژ داشتی و در میانه قافله حاج در پای می کشیدی و در
تماشه حاج افکندی اگر حاجی دیدی خود بسردی و اگر ندیدی گفتی تعلق بمحجنی یعنی
جلیم در چوب من افتاد و دیگر گفت در حدیثی که خوشهٔ انگور از انگورها بهشت در من
اویخت و من خواستم بستدم و بیستدم و اگر بستدمی شما همه ساله از آن خوردنانی و
در دنیا بدیی و امثال این حدیث در این معنی بسیار آمده است و این معنی بر پیغمبر بخصوص نیست
یعنی ظاهر شدن چیزها از عالمی بلکه اولیا را و مومنان حقیقی را هم باشد وقتی
از آنکه در صحیح است که صحابیی که او را اسید حضیر نام بود و در حضرت رسول گفت
که من در شب نماز می کردم و قرآن می خواندم و در نماز چراغها و روشنیها دیدم چنانکه
از نور آن اسب من برمید و پای پسرم خواست نهاد رسول خدای و را گفت تلك الملايكة
دنت لصوتك اقرأ يا ابن الحضير **یعنی** آن ملایکه بودند که باستماع قرآن خواندن تو آمده
بودند بخوان قرآن ای پسر حضیر و بدانکه این چیزها که در نماز بر نماز کننده ظاهر گردد
نباید که هر جاهلی ناقصی که در نماز چیزها بیند یا آوازی شنود بدان مغرور گردد که خیال نک
می تواند بود که در نماز الهام ملک باشد یا فراستی صادق باشد ممکن باشد که القاء
شیطان باشد یا حدیث النفس باشد یا چیزی که بیند خیالی باشد نه حقیقی و این چیزها
هر کس از یکدیگر وا نتوان شناخت الا پیغمبری یا بعضی از اولیا پس باید که اگر کسی در نماز
چیزی بیند به پیری از کاره عرض کند تا او باز کند که آن چیست از آنکه اینجا

حضیر که آن چیز در نماز بدید نداند که چیست رسول او را خبر داد که ملایکه
بودند و در صحیح است و رسول خدا گفت دی شیطان دشمن خدا ابلیس در نماز من آمد تا نماز
بر من قطع کند و خدای تعالی مرا قدرت و تمکین داد و او را خواستم گرفت تا بر ستون
مسجد بندم تا بازیچهٔ کودکان مدینه گردد و پس گفتم او را که العنک بلعنة الله التامة
پس که ما مکان دارد که دیو در نماز رسول روا کرد در نماز دیگران در و عجب نباشد تا باری
هر کس که در نماز چیزی بیند اگر بیند بر بره آن کار عرض باید کردن تا اگر حقیقتی دارد
تربیت کند تا در زیادت آید و اگر خیالی باطل باشد وصول بحقیقت و چاره آن تعلیم کند

الفایدة الثالثة فایده و مراد و مقصود سیم از نماز کردن فرمودن آن نماز آن
تازه و مجدد گردانیدن ذکر رب العالمین است بر دل و جان یعنی ذکر کبریا و عظمت و سبحان
و ربوبیت و همه داری و همه پروری و کمال رحمت و بخشایش و کمال مهربانی رب العالمین
است بر دل و جان تازه و مکرر گردانیدن آن روز بروز و دم بدم . از سر خشوع نفس و حضور دل
و علم و معرفت جان و یافت و استغراق عقل چنانک یاد کردم از آنک چون ذکر رب العالمین
بر دل و جان تازه می گردد علم و معرفت برب العالمین زیادت می گردد و چون علم و معرفت بخدا
زیادت می گردد محبت خدا و مودت زیادت می گردد و عقل و ایمان در دل و جان راسخ تر و ثابت
تر می گردد و فرع و شاخ آن مانند تر و بالاتر و عالی تر می گردد چنانک خدای گوید اصلها
ثابت و فرعها فی السماء تا چنان گردد در عبادت و بندگی و بنده فرمانی خدا که جز خدا نخواهد
و اعتصام و استمساک نماید بعروه وثقی و از جز خدا گسسته گردد و بحضرت خدا پیوسته گردد
که خدا در قرآن یاد کرده است وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ
و دیگری فرماید وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ

فصل

فی معنی ما یقرا فی الصلوة

بسم الله الرحمن الرحیم بدانک وفقک الله للطاعات که چون بیان کردم که روح و روان
و جان نماز خشوع نفس است و حضور دل و علم و معرفت جان است و یافت و استغراق عقل
است و بی این هر چهار معانی اندرونی نماز مقبول حضرت رب العالمین نیست و دافع و مانع
عذاب آن جهانی نیست اگرچه بفتوی درست است و معلوم و یقین است که این هر چهار
معنی در نماز کننده حاصل نگردد و این فواید که ما بعضی یاد کردم در نماز نماز کننده موجود
نگردد تا آنگاه که نماز کننده داند معانی آنچ در نماز میخواند پس ضرورت آمد که ما
بیان کنیم معنی و تفسیر آنها که در نماز می باید خواند از تکبیر اول تا آخر تشهد تا نماز کننده چون
کلمات آن بزبان میخواند دل معانی آن می دارد تا این معانی چهارگانه و این فواید در نماز او
موجود گردد **الله اکبر** خدای سزای پرستش بزرگوارتر است از هر آنچه همه آفریدگان
می بینند و از هر آنچه همه آفریدگان می دانند یعنی محسوسات و معلومات خلایق یعنی هر علمی
و معرفتی و ایمانی و اعتقادی که آفریدهٔ خدا دارد چه فرشته چه آدمی خدای تعالی از آن
بزرگوارتر است **فایده** و مراد این کلمه آنست که هر عاقلی که او را علمی و معرفتی یعنی این کلمه
بوده باشد یعنی کبریا و عظمت و جلال و جبروت و همه دانی و همه داری رب العالمین
بدانسته باشد ترس و بیم از جز خدا هیچ ندارد و طمع و امید از جز خدا بردارد و از همه جای
وا گردد و روی بخدا آورد و از همه کس بریده گردد و روی در خدا کند تا باری که وجهت وجهی
گوید حال و قالش موافق یکدیگر باشد و دل و زبانش یکدیگر را راست آید وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای
ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین **معنی آیه**

وجهت وروی او ردم وکردم وجهی روی خود را للذی آن خدایی را دران خدای فطر که از
نیست و نابوده بیافریده است و بدید آورده است السموات آسمانها و هرانچه بلندیها و بالاها
است والارض و زمینها و هرانچه بستیها و زیرها است حنیفا بگسسته از جز خدا هر که هست
و هرچه هست در پرستش و بندگی و فرمان برداری بیوسته بخدای یعنی بفرمانها خدا برجسبیده
از همه دینها الا دین مسلمانی مسلما گردن نهاده خدا را بهمه فرمانهای خدا در همه کارها و کردنها
بطوع و ارادت و اختیار خود از سر علم و معرفت و ایمان و اعتقاد وما انا و نیستم من من
المشرکین از آنانکه خدا را انباز گویند بقول یا انباز دانند و پندارند بعلم و ظن و گمان یا انباز
گیرند بفعل و عمل و عبادت فایده و مراد ازین غزا نیست و سر و حکمت آنکه رسول خدا صلوات
الله علیه در پیش هر نمازی فرضه بخواندی تا یاری دربن ملت ابراهیم راستی یا شد اما
فایده و مراد آنست که هر عاقلی که او را معلوم بوده باشد که این آسمانها و زمینها
رب العالمین نیست و نابوده بیافریده است و بدید آورده است و بدانسته باری و حاجتی
نیز دارد ناچار از همه خلایق فریاد یا شد بس از خدای که این عنایت و رحمت دارد
برخلق و این علم و قدرت دارد که از همه خلایق نابوده آسمان آفرینی و زمین آفرینی کند
اگر کسی حاجتی و مقصودی و کاری دارد ازین جهانی یا از جهانی یا هر دو جهانی بار ری بسینی
از اسباب از فاطر سموات و اتمامند و دران بمانند چنانکه جماعتی که بواسطه بنای بیک
چوبی یا زاهدی حاجات و مقاصد خود طلب می کردند و آنرا واسطه و مقصود خود ساختی
بودند چنانکه خدا در قران یاد کرده است که ایشان می گفتند ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی
و دیگری گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و دیگر یاد کرده است که اتخذوا احبارهم و رهبانهم
اربابا من دون الله یعنی ازینچنانکه ایشان نباشند و بواسطه معبودی باطل بصفت دی

خود طلب نکنند بلکه از همه و اگر دیده و حنیف گردیده چنانکه ابراهیم علیه السلام که از همه بیزار
گشت و لا احب الافلین بر اسباب بخواند و گفت یا قوم انی بریء مما تشرکون و روی از جمله
بگردانید و در فاطر سموات کرد که انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما
انا من المشرکین ان بدرستی و راستی صلوتی که نماز کردن من ونسکی و همه عبادتهای من ومحیای و زیستن
من ومماتی و مرگ و از زیستن من و هر انچه رغبت و ارادت و اختیار من در آنست در دو جهان همه
لله خدایی سزای پرستش راست رب خداوند و دارنده و پروردگار العالمین عالمها و جهانها نها
جهان و پیدا و هر که درانها اند و هرچه درانها است لا شریک له هیچ انبازی و مانندی نیست و
نبوده است و نتواند بودن و بذلک او را نه در ذات و وجود و هستی و نه در جمله صفات وجود
و هستی و نه در افعال و کارها که می کند یعنی نه از ذات و وجود و هستی که او راست
چیزی یا کسی دیگر راست و نه از صفات وجود و هستی که او راست چیزی یا کسی دیگر
راست و نه از صفات وجود و هستی که او راست چیزی یا کسی دیگر راست و نه از افعال و کارها
که او کند چیزی یا کسی دیگر تواند کرد یا داند کرد و بذلک و بدین چیز امرت فرموده اند مرا
وانا ومن هستم من المسلمین از مسلمانان گردن نهاده گان خدا را بهمه فرمانها و در همه کارها
و کردنها بطوع و ارادت و اختیار خود از سر علم و معرفت و ایمان و اعتقاد

فصل

این خود آیتی قرانست که رب العالمین رسول را تعلیم کرده است که قل ان صلوتی و گفتن از بهر
غیری باشد یعنی بگو تا دیگران بدانند و چنین کنند فایده و مراد و مقصود ازین سخنها
آنست که هر خدا پرستی که خدا پرستی می کند از نماز و روزه و طاعت و عبادت و امثال
این از اعمال مسلمانی از فرایض و نوافل می باید که باعث او و برانگیزاننده او از طاعت و
عبادت چهار چیز باشد جستن رضای خدا باشد یا ارادت وجه و لقا باشد یا نظر او بر بسند

ومحبت خدا باشد یا گزاردن داد فرمان خدا باشد اما برهان آنکه می باید که نظر این خدا
پرست از خدا پرستی جستن رضای خدا باشد آنست که خدا در قران یاد کرده است تریهم
رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا و دیگری گوید یهدی به الله من اتبع رضوانه
سبل السلام و دیگری گوید ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و برهان آنکه باید
که نظر خدا پرست از خدا پرستی ارادت وجه و لقا باشد آنست که خدا در قران یاد کرده است
یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و دیگری گوید یوتی ماله یتزکی و ما لاحد
عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی و دیگری فرماید وما
اتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون اما برهان آنکه می باید که خدا پرست
را نظر او از خدا پرستی پرستیدن و محبت خدا باشد آنست که خدا در قران یاد کرده است ان
الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و دیگری گوید قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله و دیگری فرماید یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اما برهان آنکه می باید
که خدا پرست را نظر او برگزاردن فرمان خدای باشد که خدا در قران یاد کرده است وما
امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویوتوا الزکوة وذلک دین القیمة
پس اگر این خدا پرست را از خدا پرستی جز این غرضها که یاد کردم غرضی دیگر باشد اگر آن
غرض دنیاوی باشد چنانک صیت و آوازه نیک مردی و نام صالحی یا صید خلق را یا غرض مال
و نعمت را یا جاه و حرمت را این خود شرک شریعت است و ریا است و این عمل در حضرت
خدا باطل و بی حاصل و باد و هبا است چنانک خدا در قران یاد کرده است من کان یرید الحیوة
الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار
وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون و دیگری فرماید من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها

ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له

جهنم یصلیها مذموما مدحورا و دیگری فرماید من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی
حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نوته منها وما له فی الاخرة من نصیب و مطلقا هر که صورت
برادر نیک مردی و صالحی و خدا پرستی هر شکل و صورت که برادر از عابدی و زاهدی و
عارفی و تصوف غیر آن و غرض او دنیاوی باشد آنکس مشرک و مرایی باشد و این ابتها
در حق وی باشد پس می باید که انچ بر ظاهر نموده باشد از کردارها و کارها و گفتارها
زیبا در باطن و همان چنان باشد و بالا تر از ان باشد چنانک رسول خدا بدعا از خدای
تعالی خواسته است که اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی واجعل علانیتی صالحة
پس اگر این خدا پرست را از خدا پرستی غرض و نظر او نه دنیاوی باشد بلکه اخروی باشد
چنانک امید بهشت و درجات را یا ترس هم دوزخ و درکات را پیش سالکان طریقت هم نقصان است
که یعنی مخلوقی امید می دارد و از مخلوقی می ترسد و خدا را واسطه مقصود خود ساخته است
پس اگر این خدا پرست را از خدا پرستی بر غیر خدا نظری دارد یا از حظی از حظها خود خبری دارد
پیش واصلان حقیقت هم نقصان است یعنی می باید که خدای را از بهر خدا پرستند که او پاک است
و دانسته باشد که رب العالمین سزاوار معبودی است و مبنی سببی و علتی که اگر خالق را
آسمان و زمین را نمی آفرید هم سزاوار و مستحق معبودی و فرمان داد ذاتست و ایشان را این سخن ذوق
شده است که کل شیء هالک الا وجهه کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام
یعنی وجود حقیقی وجود رب العالمین است اما دیگر همه مجاز و عاریتست و چنانک اهل آن
گویند لا معبود الا هو صوفیان گویند لا موجود الا هو و این مقام نادر افتد اما باید
که هر خدا پرستی را از خدا پرستی نظر بر جستن رضای خدا باشد یا نظر او بر وجه و لقا باشد

یا نظر او پرستند و محبت خدا باشد یا نظر او بر گزاردن فرمان خدای باشد که اگر غرضی دیگر
دارد اخرتی چنانک وصول بهشت و فوز بدرجات یا نجاة و خلاص از دوزخ و طبقات و
درکات آن خود بحکم وعدهٔ رب العالمین اورا از دوزخ نجاة دهد و در بهشت و درجات فرود
اورد چنانک خدا در قران یاد کرده است وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها ومساکن طیبة فی جنات عدن ورضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم

دعاء الاستفتاح

این دعا در صحیح مسلم است و مرتضی علی کرم الله وجهه روایت کرده
است که رسول خدا صلوات الله علیه در هر نمازی فریضه در مبدا نماز میخوانده است و
پیش شافعی سنت موکد است خواندن آن اللهم انت الملک لا اله الا انت انت ربی وانا
عبدک ظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفر لی ذنوبی جمیعا فانه لا یغفر الذنوب الا انت واهدنی
لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت
لبیک وسعدیک والخیر کله فی یدیک والشر لیس الیک انا بک والیک تبارکت وتعالیت
استغفرک واتوب الیک

معنی دعا

اللهم ای خدای سزای پرستش خردمندان
انت توی و خود توی **الملک** پادشاه فرمان روا بر هست و نیست بر همه کس و همه چیز
همه جای همه وقت بی نیاز در همه چیز از همه کس و همه چیز نیازمند بتو در همه چیز همه کس و همه چیز
لا اله هیچ کس و هیچ چیز نسزد که اورا پرستند و در بند او باشند و در بند فرمان او روند
الا انت جز تو که خدایی و خدایی و خداوندی و معبودی و فرمان دهی همه سزای **انت**
توی و خود توی **ربی** خداوند و دارنده و پروردگار من **وانا عبدک** و منم بندهٔ بندگی گزار تو
ظلمت بیداد کردم و ظلم کردم **نفسی** در خود کردم **واعترفت** و بدانستم و بشناختم و اقرار

اوردم **بذنبی** بگناه خود **فاغفر لی** در گذار و بیامرز از من
ذنوبی گناهان من **جمیعا** همه بیکدیگر **فانه** از بهر انک بدرستی و براستی **لا یغفر** در نگذارند
و نیامرزند و نتوانند که در گذرانند و نتوانند امرزیدن **الذنوب** گناهها **الا انت** جز تو **واهدنی** و راه
نمای و راه ده مرا در علم و بینایی و در توفیق و کسابی و توانایی **لاحسن الاخلاق** نیکوترین خلقها و خو
و صفتها را و ما خود اعداد نیکوترین خوها که انرا احسن الاخلاق خوانند یاد کنیم **لا یهدی** راه ننماید
و راه ننهد **لاحسنها** و نیکوترین خوها و خلقها و صفتها را **الا انت** جز تو **واصرف عنی** و باز گردان
از من و بگردان از من یعنی بیامده و اگر دادن و امده بگردان **سیئها** بدها از خوها و خلقها و صفتها
و ما خود بیان کنیم اعداد سیئ الاخلاق که چند است و کدام است **لا یصرف عنی** باز نگرداند
از من و بنگرداند از من **سیئها** خوها بد و خلقها و صفتها **الا انت** جز تو **لبیک** امدم و
ایستادم **وسعدیک** و سعادت و یاری و نیک بختی از تو جانی و سعادت و یاری از تو میجویم و
والخیر و نیکی و بهتری **کله** همه آن **فی یدیک** تو داری و در قبض و دارندگی تو است **والشر** و بدی
و بتری **لیس الیک** وا تو نیاید و تو قبول نکنی خوذ نفرمایی و نپسندی **انا بک** من بتو بودم
و بتو هستم و بتو پاینده ام **والیک** و وا تو آینده ام **تبارکت** تو بزرگواری و تمام کاری هر چند
بیشتر دانند و شناسند ترا از راه علم و معرفت تو بزرگوارتری **وتعالیت** و تو بلندی و بالایی
هر چند بیشتر ایند و نزدیک تر و مقرب تر گردند بتو از راه طاعت و عبادت و عمل و مجاهده
تو بلندتری و بالاتری **استغفرک** امرزش و رحمت میخواهم از تو و زیادتها و فزونیها از تو طلب می
کنم در هر مقام و پایه که هستم **واتوب** و وا پی گردم و توبه می کنم **الیک** وا تو از همه ناکردنیها
و گناهها و عیبها و نقصانها و بی کردها تو کرده و دانسته گفته و داشته یعنی فعلی و قولی و علمی و خلقی و ظنی
اعتقادی **اعوذ** پناه می گیرم **بالله** خدای سزای پرستش **من الشیطان** از دیو دور **الرجیم** بلعنت

١ زده از حضرت دور انداخته إِنَّ اللّٰهَ بدرستی و راستی که خدای سزای پرستش
هو اوست السمیع شنوا همه آوازها العلیم دانا همه سرها و همه رازها ه

فصل فی بیان احسن الاخلاق

بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه مراد
از نزول کتب و مراد از بعثت رسل علم و دانایی و دانستن است تا جاهل عالم گردد و مراد
از علم عمل است و مراد و مقصود از اعمال زکات و طهارت و جلاء نفس و آن در رستن از اخلاق و
خویها و صفتهای بد ماذر زاد و تحلی و آراسته گشتن با اخلاق و خویها و صفتهای نیک خدا فرستاد
زیرا که هر عملی جسمانی که نکردانند اخلاق نفسانی از اعمال منافقانست نه اعمال
مومنان و موافقانست و پیغمبر ما صلوات الله علیه در ترغیب احسن الاخلاق از خدای
خواسته است نه صالح الاعمال یعنی مراد از اعمال تزکیت نفس است از اخلاق بد و آراسته گشتن
باخلاق نیک و ما درین فصل یاد کنیم عدد احسن الاخلاق و سیی الاخلاق که کدام است ه

فصل فی بیان احسن الاخلاق و اعدادها ان

علم و دانایی حلم بردباری تودد و نانی و ساکنی در کردن کارها و بگفتن گفتارها
عاقبت اندیشی را صبر و ثبات و شکیبایی بر کارها خدایی عفت و مستوری و پارسایی
همه اعضا و هم بفعل و حرکات و هم بوابیت نفس و شهوات قناعت و خرسندی و کم
آزی و بداد خدا بساختن و بسنده و کفایت کردن و حرص و طمع واز واز و متبدی
و اکرفتن از نیست و نابوده خود و از هست و بوده خلق شجاعت و مردانگی و دلاوری در حرب

حق

خود اهل خواطها از دین خدا و ملت مصطفی هم بدست قدرت و کردار هم بزبان نصیحت
و گفتار سخاوت و سماحت و بخشندگی و گشاده دستی و رادی در جای خود با اهل
خود خدا برانه صیت و آوازه و ریا و نه هوس سازی و هوا را ازبهر جستن رضای خدای
پابسند و مودت و محبت خدا برایا ازبهر یافت ملک بقا را و نیل و فوز بدرجات علی و
مشاهده وجه و لقا را فتوت و جوانمردی و از سر حظها نفس خود باسانی برخاستن
و حظها نفس خود بفدای حظها نفس دیگران کردن در موافقت رضای خدای تعالی مروت
و پسندیده زیستن و زندگانی کردن شرعا و عقلا و از افعال و اقوال و حرکات و سکنات که
زشت داشته عقل است پرهیز کردن و از نیز افعال و اقوال و حرکات و سکنات که زشت
داشته عقل است اجتناب نمودن و چنان زیستن و زندگانی کردن که مامور و فرموده
و پسندیده خدا باشد و هم محمود و ستوده عقلا باشد حریت و آزادی و آزادمردی
و در بند عرفها و عادتها و رسمها و آیینها نیک داشت و بند داشتن خلق نابوده و نارفتن
خصوصا که مخالف شرع باشد اگرچه عاقلانه و زیرکانه و معتاد و مألوف و خوی فراکرده
خلق باشد عدالت و راست نهادی و راست کاری در خود و در میان خلق خدا هم در اعمال
و هم در اقوال و هم در اخلاق و هم در احوال غیرت و حمیت و در نساختن منکرات و منهیات
و بکارهایی که ناپسندیده خدا باشد و مخالف شرع و عقل باشد و بکردانیدن آن بسبب
جهد و طاقت یا بدست عمل و قدرت یا بزبان نصیحت و حکمت یا بدل و همت و نیت ه
تواضع و آبکی و فروتنی کردن و نخوذها کرفتن خدا برانه همه جای نه از همه کس خاصه از مردان
و دوستان خدا عزة النفس و محافظت بر آب روی یعنی کرامی نفس کردن و آب روی خود
نکه داشتن و خواری و جور و جفا و مذلت خلق نخوذ ناکرفتن حظها دنیاوی را و لذتها شهوانی

علو همت وعلو نظر یعنی بلند همتی و عالی نظری کردن و طلب کارها و رتبتها
بزرگوار بایدکردن خصوصا که بدشواری بدست آید و سایه بوکندن بر کارها و رتبتها
خسیس فرومایه نابابدار خصوصا که باسانی بدست آید و مشغولی بدان بازی ما نال
از رتبتها بلند بزرگوار **ارتحیب** و شاد و خرم بودن بخرمی برادران و دوستان خلق خدا
وخرم بودن بخیر و راحت و منفعت رسیدن بخلق خدا و شاد بودن براحت رسانیدن
بخلق خدا **عذر** نهادن و عذر بد برفتن برادرا نرا و از برادران در غیبت و حضور چون
نابسندیده بدیشان بیفتد در کاری یا در گفتاری **حیا** و شرمندگی و شرم زدگی
که بحجابی که مانع گفتن خوکرده یا مانع کردن خیر گردد **کظم الغیظ** و عفو خشم
فرو خوردن و در گذرانیدن از بدکرداران و بدگفتاران در هرانچه تعلق بحظهاء
نفس خود می دارد نه بحق خدا **بر و کرم** و احسان و نیکویی کردن و نیکویی گفتن عوض
بدکرداری و بدگفتاری در آنچ تعلق بحظها نفس خود می دارد نه بحق خدا **کتمان السر**
و پرده داری کردن پرده برعثرات و عورات و قبائح خلق نگاه داشتن پردرنهان نهادن
واسرار و نهانیها خود و خلق نگاه داشتن نابوده و نادیده و نادانسته و ناشنیده
خود ناگفتن که دروغ و بهتان باشد و بوده و دیده و دانسته و شنیده وابشان ناگفتن
که غیبت و سخن چینی باشد نه در صلح و نه در جنگ و نه در خشم و نه در رضا
و نه در غیبت و نه در حضور و نه در عبارت و نه باشارت خوش امیز هواییا یا ازار دیدرا
حسن الظن و حسن الاعتقاد و حسن المقال یعنی ظن نیکو بردن و اعتقاد نیکو داشتن
و سخنها بسندیده گفتن به برادران و مومنان و بخلق خدا در مظنتها تهمت و مواضع چندانکه
کمان بد توان گفت و اعتقاد بد توان داشت **حکمت** و دانستن فهمی و راستی بایی در سخن و کاری

و درست گفتاری و از فرمودها خدا و از نمودها مصطفی عمل کردن و از سخنها مراد گوینده فهم کردن
و از فعلها و صنعتها مقصود کننده دریافتن **حسن و صلاح سیرت** و اتقیا و صفای سیرت
یعنی باطن برخلاف ظاهر نا داشتن دل و زبان و اندرون و بیرون و ظاهر و باطن با خدا و خلق
راست و موافق و یکسان داشتن و هرانچه بظاهر نموده باشد از کارها و گفتارها زیبا و شکلها
صالحانه در باطن نیز همان و همچنان داشتن یا بهتر و بالاتر از ان داشتن **صدق** و وفا و حسن
دانستن العهد یعنی حق مردمی مردمان و نیکی نیک مردان و نیکویی نیکوکاران همه وقت بخود دادن و دیدن
و واشناختن و هر یکی را عوضی و جزایی و مکافاتی لایق باز کردن در جای خود در وقت خود
یا بدست کرم و مردمی و احسان و سخا یا بزبان خیر گویی و افزونی ثنا یا بدل و همت و خیر
خواهی و نیک همتی و دعا **فرح** و شاد و خرم بودن بفضل خدا نه بمال و نعمت و بجاه و حرمت یعنی چون
رب العالمین کسی مالی و نعمتی دهد یا جاهی و حرمتی دهد بدان مال و نعمت و بدان جاه
و حرمت خرم نابودن و بدان مشغول و مغرور نا بودن و بدان سبب از خدا دور نا شدن بل
که بفضل و رحمت و عنایت خدا خرم و شاد و مسرور بودن و از مال و نعمت را و از جاه
و حرمت را اسباب و ساز و واسطه نجات و خلاص از درکات دوزخ و طبقات ساختن
یا اسباب و ساز و واسطه رسیدن بدرجات ساختن یا اسباب و ساز و واسطه نزدیکی
بحضرت خدا و قربات ساختن و از ابعارت شریعت شکرگزاری نعمتها خدا خوانند
رحب الذراع و سعتا الصدر کردن یعنی فراخ سینگی کردن و جلدی نمودن و از سختیها و صعبها
و کونها روزگار بتنگ نیامدن و بخود در داشتن تا توانایی دارند و بیفتادن و خود را بنو کردن
و شکایت از خالق و مخلوق ناکردن و چون روی در مقصدی بزرگوار دارد یا قدم در راه
مقصودی پایدار دارند بگو فتنی غصه و زیانی و ملامتی که برسد یا بخواهد رسیدن از وی
ازان مقصد نا گردانیدن

و قدم از راه آن مقصود وا نگردانیدن و وا نگشتن و بر نگشتن و بی نگشتن و آن کار بجای نگذاشتن
تا بنهایت مقصد برسند تا بغایت مقصود برسند **بشر** و طلاقة الوجه و هشاشة و
بشاشت یعنی تازه رویی و گشاده رویی و خوش طبع و نرم سخن و مدارا کن بودن با خلق خدا
بخوش طبعی و شیرین سخنی و مدارا و نرم آوازی دلهای مردمان خرم گردانیدن و نفسها ایشان
خوش داشتن چنانک فرموده و پسندیده خدا باشد نه موجب خشم نفسها و آزار دلها
باشد **رحمت** و رقت و نرم دلی و بخشایش و شفقت نمایی کردن بر خلق خدا و تراحم و تعاطف
و توادد و یکدیگر را بخشودن و یکدیگر را دوست داشتن و با یکدیگر بودن **وزن** و وقار و سکون
و صمت و سکینت و بی فایده حرکتی ناکردن و بی فایده کلمه ناگفتن با قاعده عاقلانه آن جهانی
که فرموده خواسته با فایده عاقلانه آن جهانی که موافق شرع است **ذکا** و فطنت و ... است
ذهنی صاحب حدس کردن و حسن التجربه و بنظر عبرت و بصفا فکرت بسر اسرار کارها
و گفتارها خدا رفتن و هر غایت کاری را طریقی رسانند طلب کردن و هر نهایت مقصودی را
چاره بمنهج موصل جستن **تلفیق** و وفاق و اصلاح ذات البین یعنی سعی کردن و جهد نمودن
در تمهید الفت و محبت و دوستی و مودت میان دلها مومنان و مسلمانان و دوستان و
آشنایان کردی ناکردن و سخنی ناگفتن که دلی از دلی بیازارد یا کینی در نفسی بنشاند
یا شوری بجنباند یا فتنه بیدار کند نابوده و نادیده و نادانسته و ناشنیده خود ناگفتن
که دروغ و بهتان باشد بوده و دیده و دانسته و شنیده و اسرار ناگفتن و فتنه و آزار افتاده
برداشتن و از نیفتاده نهادن **صدق** و ثبات در قولها و وعدها و وفا و وثوق در عهدها
و نذرها و عزمها خبر اگر بزبان آمده باشد و اگر در دل و جان آمده باشد مادام که موافق حرمت
و قرآن آمده باشد **حسن السمت** و حسن الادب در محاضرات و محاورات و مجالسات برادران

و دوستان و هم صحبتان و آشنایان در نشست و خاست و گفت و شنید و کرد و خورد و در غیبت
ایشان همچنان زیستن که در حضور ایشان یعنی هر آنچه در حضور ایشان نتوان کرد و نتوان
گفت که بر پشت در غیبت ایشان همچنان نتوان کرد و نتوان گفت که بر پشت سر اگر کسی
این چنین کند یا گوید از منع و گوید نباید گذاشت و اگر نتوانند در باید گذاشت صفح جمیل
و در باید گذشت بوجهی جمیل **تعظیم** و توقیر و احترام بزرگواران و بزرگان از استادان و پیران
و معلمان خبر غایب و حاضر ماضی و موجود یعنی ذکر نام ایشان کردن و گفتار ایشان و اشارات
و عبارات ایشان با احترام و تعظیم یاد کردن و اشارات و عبارات ایشان در جد و مزاح و در
غضب و رضا و در غیبت و حضور نگاه داشتن و از آن فایدها برداشتن و اشارات ایشان
ضایع نگذاشتن و اقتدا بکردار و گفتار ایشان کردن که پیشینگان را اقتدا کردن با سلاف
صالح است و راه راست یافتن است چنانک رسول خدا صلی فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
توحید و اخلاص در علم و ایمان و اعتقاد و در طاعت و عبادت و خیرات یعنی چنانک در علم و ایمان
و اعتقاد خدا را یگانه و یکتا و بی شریک و بی انباز می دانند و می شناسند در علم و طاعت و عبادت
همچنین خالص خدا را باید کرد و در آن خدا را باید خواست پس اگر آرزوی و مقصودی دیگر
دارند این جهانی یا آن جهانی یا هر دو جهانی از هر از خدا باید خواست چنانک رب العالمین
ما را تعلیم کرده است که ایاک نعبد و ایاک نستعین **توکل** و تفویض یعنی در کارها و حاجتها و
مقصودها هر آن چاره و واسطه و سببی که فرموده و امر فرموده و مباح گردانیده خدا
است کار فرمودن باقی با خدا گذاشتن و هر آن کاری و حاجتی که بچیزی فرموده بر خواهد آمد
در آن سعی کردن و اگر معصیتی بر خواهد آمد ترک کردن و آن کار و حاجت با خدا گذاشتن و بر
خلیلی راضی شدن **رضا بقضا** و تسلیم بودن بمقادیر و رانده‌ها خدای یعنی راضی و خشنود

بودن. راندها خدا چون موافق رضا خدا باشد اگرچه مخالف هوای ما باشد و هیچ کردی و گفتی
نا بسندیده ناکردن و ناگفتن و جزع ناکردن و هر یک از آن راندها خیری و مصلحتی و منفعتی
این جهانی یا آن جهانی یا هر دو جهانی دیدن و دانستن و شناختن **مخالفه** یا هر صنفی از آنکه
خلاف تو موافقت طبع و مزاج ایشان کردن نه اثمی و معصیتی و بی و جان یا مردمان زندگانی
کردن در کردار و گفت و خوی که دوست دارد که با او همچنان زندگانی کنند **کامل عقلی**
و کیسی و لبیبی کردن نفس تدبر را مقهور و مسخر خود داشتن و این عالم را هیچ نا داشتن
و در عمر و زندگانی و جیوه خود این جهانی اسباب کامرانی آن جهانی و جیوه جاودانی
برداشتن که رسول خدا ع فرماید **الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت تفکر**
و محاسبت و مراقبت ظاهر و باطن یعنی اندیشه در روزگار گذشته خود کردن تا چه
کرد و گفت نا بسندیده کرده است و تدارک آن ساختن که در آینده تا از آن بجه بری خبر دار
و حال را مراقبت باطن و ظاهر خود کردن و هر جا که باشد اینجا حضور خدا دانستن ظاهر
و باطن خود از رقیب علم و نظر خدا نا داشتن نا دانستن

وصل فی بیان سیئ الاخلاق و اضدادها

جهل و نادانی **طیش** و عجله و سرسبکی
و تیزی کردن در کارها و گفتارها و عاقبت‌اندیشی ناکردن **کبر** و بار نامه و خیلا
و بسیار بنداری خصوصا با جهل و بدفعلی و بدخویی و بدکرداری **عجب** و خودبینی و خود
نمایی غرضها و هوایی را نه خدایی را و بخود و هنرها خود خرم بودن و مغرور شدن **بخل**
و تقتیر و مدبری و ممسکی و مال زکاه داشتن حظها نفس خود را و از حق خدایی باز گرفتن
اسراف و تبذیر و هرزه دستی و باد دستی و مال در هوای و هوس صرف کردن نه در رضای
خدا **جبن** و بددلی و ترسی و سخنها، خود و انه ایستادن درکارها بسندیده ایستادن

وعام

و تمام بسر نا بردن **تهور** و جلفی و بی باکی نه حساب کردن و نه حساب گفتن **حرص**
و طمع و درازازی و در جستن شهوات و وابستن جاه و مال و غمی چند بر جان خود نهادن
که بدان رسد یا نرسد و اگر برسد برخوردار باشد یا نباشد **ظلم و بغی** و ازنکاری و کژ نهادی
و ناراستی در کردار و گفتار و فضله جویی کردن حظها نفس خود در زیان خلق خدا جستن
بذخ و گردن کشی و جباری کردن و سر بسخن خود رنیاوردن و قدم بر راه حق نانهادن
صلف و لاف زدن و کال کردن خود نمایی و خودستایی کردن بدروغ و از خود وا گفتن
دعویها که نتواند **حسد** و بدخواهی و نعمتها خلق خدا دریغ داشتن و نتواند بدیدن فضل خدا
ندن
بخلق خدا و از آن رنجیدن **غضب** و استشاطت و برخشم نشستن و تیز خشمی کردن و خشم را
حظها نفس خود را نه حق خدا را **غباوه** و غباوت و کژ دانی و کژ یابی و کژ فهمی در گفتارها و کارها
مقصود کننده و مراد گوینده نا فهم ناکردن بس خیالات کژ خود رفتن **قساوة القلب** و سخت دلی
و بی رحمی و بی مهری و بی شفقتی بر خلق خدا **خساست** دلو مرود ناکسی و قماءة و ذلیل نفسی و خسیسی
و لیبی کردن و اسیر و زبون شهوات بودن و خواری و جور و جفا و مذلت خلق بخود دها کردن حظها
دنیاوی را ولذتها شهوانی را و کام و نام این جهانی و نام و ننگ آن جهانی بر باد دادن لذتی نفسانی
را یا هوسی شهوانی را همز **و تنابز** و مجانبت و مسخرگی کردن و زنخ زدن و عیب مردمان کردن و القاب
بر مردم نهادن و نام مرد بد و زشت مختصر گفتن و بخند انیدن مردم در چیزی که از آن دلها در آن
باشد **هتک الستر** و غمز و سخن چینی که و پرده دری کردن بد دیانت و خاین بودن در اسرار
خلق و واگفتن سخنها که از آن آزاری بدلی رسد **سوء الظن** و سوء الاعتقاد و سوء المقال یعنی ظن بد
بردن و اعتقاد بد داشتن و سخنها بد گفتن به برادران مومنان و مسلمانان بخلق خدا خصوصا
که می داند که نه هر ظنی لایق هر ذاتی و نه هر اعتقادی لایق هر صفاتی و نه هر گفتی لایق هر نفسی
باشد

چنانکه خدای گوید الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین **تجسس**
وتفحص و تتبع عثرات و عورات وقبائح خلق خدای کردن و آگاه بودن از دو حضور
و غیبت و در صلح و خصومت آب روی بردن یا پوشیده را باز کردن **فظاظت**
وغلاظ القلب یعنی ترش روی و تلخ سخن و زشت طبع بودن و در مردم جستن و مردم را
وازردن **وقاحت** و بی شرمی و بی حیایی و شوخی و ستیهندگی **خشونت** و سختی و بی عبرتی
و بی حمیتی و بی نصیبی و در ساختن منکرات و منهیات خصوصا با علم و قدرت **عناد**
ولجاج و عتو بر باطل پیشانی کردن بر خوش پیشانی و در خود خودها گرفتن غبنی و جبنی
شناختن از غرور و جباری **بذا** و فحش و تفحش و هرزه گویی کردن در محافل و مجامع همه
یعنی گفتن سیاه زبانی کردن همه یعنی همه کس گفتن **تباغض** و بغض و … و با همدیگر را
دشمن داشتن و پشت بر کار بلند بکر کردن غمخوارگی بلند … کردن مردمان در رنجها فرو گذاشتن
و بسر کار راستی خود برفتن **تملق** و چاپلوسی و سنوا زبانی و چرب سخنی کردن و دل داری کردن
نمودن غرضها خود را حالا یا مالا و با مردمان از هر جنس بودن یعنی آنکه دل موافق زبان نباشد
شبق و شره و غلمت و اغتلام یعنی شهوت پرستی کردن و تیز شهوت بودن و در پی روی شهوات
از حد فرمان خدا در گذشتن و اسیر و بسته شهوات بودن **مکر** و خدیعت و فریفتاری
طراری و فرا مردمان نمودن که … و خود را بودن **دها** و خب و گربزی و عقل و
اندیشه و زیرکی در کارها این جهانی از اکتساب جاه و مال صرف کردن نه در رضا خدا
حقد و کین و کینه وری و عداوت و دشمنی مردم در دل داشتن **غدر** و بی وفایی و بد عهدی
و سوگندها و عهدها و نذرها که با خدا و خلق کنند بجای نیاوردن و التفات و ملاطفت خلق
ناکردن و مهلات بجانب خدا و وعیدها و سیاستها او ناکردن **کفران** و کنود یعنی ناشکری کردن

وناسپا

وناسپاسی کردن نعمتها خدا برا و نعمتها خدا در نا واجبی صرف کردن و حق مردی مردمان
و نیکویی نیکوکاران و نیکی نیک مردان بخود دانستن و عوض نیکی ایشان نبی کردن **حمق** و رعونت
و تزداییی کردن هنرها نابوده از خود وا نمودن و از هنرها، مردم غافل بودن با اهل هنر
دماغ کردن و طمع تواضع از ایشان داشتن **شرک** و ریا و سمعت و دل داری و جانب داری فر
کردن برخلاف فرمان و رضای خدای و نیکمردی و طاعت و عبادت طلب دنیا کردن با
اعمال اخروی و کارها این جهانی مقاصد دنیاوی فانی جستن

تفسیر سورة فاتحة الکتاب

بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن بخشاینده فراخ رحمت همه بخشا
بخش همیشه بخشا و بی و بهتری ده همه کس و همه چیز بی عوض و بی غرض الرحیم مهربان و بی
و بهتری دوست و همیشه بهتری خواه و بی و بهتری ده همه کس و همه چیز که شایستگی و بدبرابی را
بی عوض و بی غرض کمال دوست کمال بخش خیر و نیکویی دوست خیر و نیکویی فرمای خیر و نیکویی
بخش الحمد ستایش و جملگی ستایشها و ثناها و سپاسها و منتها و شکرها و حمدها لله خدای
سزای پرستش را است رب العالمین خداوند و دارنده و پروردگار عالمها و جهانها … و
و هر که در آنها اند و هر چه در آنها است الرحمن فراخ رحمت همه بخش همه بخشا همیشه بخش همیشه
بخشا و بی و بهتری ده همه کس و همه چیز بی عوض و بی غرض الرحیم مهربان و بی و بهتری خواه همه
کس و همه چیز که شایستگی و بدبرابی دارند بی عوض و بی غرض کمال دوست کمال بخش خیر و نیکویی
دوست خیر و نیکویی فرمای خیر و نیکویی بخش مالک خداوند و پادشاه فرمان ده فرمان روا
یوم الدین روزگار عرض و جزا یعنی زیستن و از زیستن که حساب و شمار نیکی و بدی کنند
و جزا و پاداش نیکی و بدی دهند ایاک ترا و بس نعبد بنده ایم همه و بندگی بکنیم اختیار را
و اضطرار را بر بنیه ای برهمه و پرستندگی بکنیم و ایاک و از تو خدا و بس نستعین توانایی …

ینک
همیشه
رند
خواهیم

اهدنا

و یاری می جو بهر در همه کارها، دو عالمی که موافق رضای تو است **اهدنا** راه نمای ما را
همه و راه ده در علم و بینایی و در توفیق کتابی و تو نابی الصراط راه المستقیم راست یعنی علمها
و دانستنها خوب درست سودمند در دو جهان تربیت ارواح را ایمانها و اعتقادها و یقینها صادق
ثابت دایم تو بر قلوب را اخلاق و خویها عدل الحسن تزکیت نفوس را اعمال و کردارها
خیر اصلاح اجسام را صراط راه الذین آنکسانی انعمت علیهم که تو که خدایی نعمتها کرده بر ایشان
یعنی علمها و دانستنها خوب درست سودمند در دو جهان شان داده ایمانها و اعتقادها و یقینها
صادق ثابت دایم شان داده اخلاق و خویها عدل الحسن شان داده اعمال و کردارها خیر
صالح شان داده و بکمال انسانی و مردمی و بکمال مومنی و مسلمانی شان رسانیده غیر المغضوب
علیهم نه آنانکه در خشم و خشمناکی تو خدا آمده اند و این نعمتها بر ایشان نکرده یعنی علمها و
دانستنها خوب درست نافع در دو عالم شان نداده، یا شان ایمانها و اعتقادها و یقینها صادق
ثابت دایم نداده یا شان اخلاق و خویها عدل الحسن نداده یا شان اعمال و کردارها خیر صالح
نداده و بکمال انسانیت و مردمی و بکمال مومنی و مسلمانی ایشان نرسانیده ولا الضالین و
نه آنانکه شان راه ننمودی و اخود در علمها خوب بینایی راست یا شان راه ننمودی بخود در عملها
خیر و کردارها صالح نیکو بسند بنده امین زیرا که بخواهم هم چنین باد که می جو بر دو میخواهم ره که

فصل فی حقیقة سورة الفاتحة

این سورة الحمد نیمه ثنا است و نیمه دعا است که رسول خدای فرماید **قال الله جل جلاله**
قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین اما الحمد ثنا است که رب العالمین بدان سزا است
و اهدنا دعا است که ما در دو جهان بدان محتاجیم اما این سورة الحمد ثنا است ثنایی

وستایشی است که رب العالمین جل جلاله خود خود را بدان یاد کرده است و خود خود را بدان
یاد می کند و می ستاید و ما را تعلیم کرده است و اموزانیده است تا او را بدان ثناها و ستایشها
یاد کنیم و بستاییم در وقت حاجت خواستن و دعا کردن و غیر آن که هر ثنایی و ستایشی ذات
پاک و صفات جلال و عظمت و کبریاء رب العالمین است خود خود را داند گفتن و خود خود را
تواند گفتن هیچ آفریده نه از ملایکه و نه از پیغمبران نه بدانند گفتن و نه بتوانند گفتن از آنک
در صحیح است که پیغمبر صلوات الله علیه در دعایی و مناجاتی که خدا برا بدان یاد کرده است
چنین بدر داده است که **اللهم انی اعوذ بعفوک من عقابک واعوذ برضاک من سخطک واعوذ**
بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

معنی دعا

اللهم ای خدای فرازنده معبود بسزا خبیرم ده **انی** بدرستی و راستی که من **اعوذ** پناه می گیرم
بعفوک بعفو و امرزگاری تو **من عقابک** از عقوبتها و عذابها و سیاستنها تو در دو جهان **واعوذ**
و پناه می گیرم **برضاک** برضا و خشنودی تو **من سخطک** از آثار خشم و خشمناکی تو در دو جهان
واعوذ و پناه می گیرم **بک** بتو یعنی بفرمودها و رضا تو **منک** هم از تو یعنی از راندها و قضای تو **لا احصی**
من نه دانم و نمی توانم گفتن **ثناء** هیچ ثنایی و ستایشی **علیک** ترا و بر تو **انت کما** تو آنچنانی
اثنیت که خود ثنا گفته و ثنا می گویی **علی نفسک** بر ذات خود یعنی آنی که خود خود را گفته
و چنانی که خود خود را گفته و از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت است که گفت العجز عن درک
الادراک ادراک و ماخوذ یعنی این یاد کنیم و از مرتضی علی کرم الله وجهه روایت است که گفت من ظن
ان الهنا محدود فقد جهل الخالق المعبود **یعنی من ظن** هر که ظنی داشته است یا گمانی برده است
یا پنداشته است **ان الهنا** که خدای ما و معبود و فرمان سزای ما **محدود** در حد علم عالمی آید یا در
حد عقل عاقلی آید یا در حد معرفت عارفی آید یا اندیشها، عقول بشری و عقول ملکی بلند کبریا

و عظمة صفات جلال او رسد فقد بدرستی و راستی جهل که ندانسته است و نشناخته است
الخالق المعبود خالق آفریننده بسزا را یعنی حقیقت و معرفت و شناخت رب العالمین
است و بنده نظر عارفان حقیقی یعنی صوفیان و اولیا خدا است که بدانند که آن معرفتی و
شناختی که سزای ذات پاک و صفات جلال و عظمت و کبریا رب العالمین است هیچ هستی و
موجودی ندانند و نتوانند دانست و نتوانند شناخت و ممکن نیست که بدانند و این یعنی چند
جایگاه رب العالمین در قرآن یاد کرده است که ما قدروا الله حق قدره ای ما عرفوا الله حق معرفته
و دیگر یاد کرده است لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

فصل

اما معنی حمد در لغت عرب یاد کنند و بدان ثنا و ستایش خواهند و یاد کنند و بدان سپاس و منت
خواهند و یاد کنند و بدان شکرگزاری و مکافات نعمت کنند و این الف و لام که در سر
این کلمه است یعنی الحمد لغویان نحویان این را الف و لام استغراق جنس خوانند یعنی همگی و جملگی ثناها
و ثناها و سپاسها و منتها و شکرگزاریها و طاعتها و خدمتها خدای سزای پرستش را است یعنی
خود خدا است جل جلاله که بدانها همه سزا است ثنا و ستایش یاد کردن ذاتی و وجودی و هستی است
بصفات ستوده پسندیده دوست داشته بجمال یا بکمالی یا بحسنی فضیلتی که مثال آن جمال
و کمال و حسن و فضیلت در غیر او نباشد یا نتواند بودن یا اگر باشد چنان و همانند نباشد
پس که معنی و ثنا و ستایش نیست هیچ کس سزا و مستحق ثنا و ستایش نیست الا رب العالمین را از آنک
از صفات جلال که رب العالمین را است ستوده و پسندیده و دوست داشته است و مثل
از صفات در غیر او نیست و نتواند بودن ممکن نیست کما شد و اگر او فریننده را بصفتی از صفات او یاد
می کنند از روی مجاز در عبارت چنانکه گویند او رحیم است یا قادر است یا عالم است یا کریم است
فیها نه هیچ صفات را آنجا تا آنجا که آن رحمت نمانده و آن قدرت بقدرت او نمانده و آن کرم بکرم او نماند

و آن علم بعلم او نماند و در جمله صفات جلال هم چنین خود نه آنست و نه چنانست و نه مانند است
لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و دیگر می فرماید افمن یخلق کمن لا یخلق افلا
تذکرون اما معنی سپاس و منت ملاحظه عین نعمت است و مشاهده آثار فضل و کرم و عنایت
نعمت کننده در نعمت است و خود را گرفتن و قبول کردن سپاس و منت است پس که معنی سپاس
و منت این است هیچ کس را بر هیچ کس سپاسی و منتی نیست رب العالمین است که بر کافه مخلوقات
سپاس و منت دارد آنجا که حقیقت است از آنک هیچ آفریده از کاینات و مخلوقات غیب و شهادت
تا ذره از نیستی در عین هستی نتواند آمدن و نباید و ممکن نیست که آید تا معلوم و دانسته
رب العالمین نباشد و تا مراد و خواسته رب العالمین نباشد و تا در آفریدن خیری و مصلحتی
و منفعتی ندانند تا وجود آن بهتر از عدم ندانند و تا رحمتی از رحمتها بر آن نکند و تا در امر و تدبیر
و رضای او یا در حکم و تقدیر و قضای او نباید از محض نیستی در عین هستی و حیز وجود
نباید پس که دانست و خواست و رحمت کرد و آفرید و بدان نیازی و کاری و حاجتی ندارد
از آنک صمد است و از همه بی نیاز است چنانک خود می گوید قل هو الله احد الله الصمد و
دیگر می گوید ان الله لغنی عن العالمین سبحان چه بار از بهر خلق آفریده باشند و مخلوق را بکار در آید
پس رب العالمین را همه آفریده از ذرات کاینات و مخلوقات ثنا و ستایش و حمد نیست و
او را بر ما بدان آفریده سپاسی و منتی هست که ما را آفریده ما را خیری و نعمتی است و بر ما واجب و لازم
مکافات آن نعمت شکرگزاری و طاعت و خدمتی هست چنانک خدای می گوید هل جزاء الاحسان
الا الاحسان و احسن کما احسن الله الیک و معنی خیر و نعمت آنست که وجود و حیوة و نما و تعیش
و تمتع هر دو جهانی ما بی آن میسر نباشد یا تمام و کامل نباشد یا خوش و خوب و خرم نباشد و
هر آنچه وجود و حیوة و تعیش و تمتع آن جهانی ما بی آن میسر نباشد یا تمام و کامل نباشد یا زیبا

وخوش وخوب وخرم نباشد آنرا نعم ظاهر خوانند و هرانچه وجود و حیوة و تعیش و تمتع آن
جهانی ما بی آن میسر نباشد یا تمام و کامل نباشد یا زیبا و خوب و خوش و خرم نباشد آنرا
نعم باطن خوانند و رب العالمین آن هر دو قسم نعمت بر ما ریخته است و می ریزد و خواهد ریخت
انجا که یاد کرده است الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة
و باطنه معنی آیه الم تروا آیا نمی بینید ای عاقلان جهان ان الله که خدای معبود فرمان
ده بسزا سخر چگونه مسخر و رام گردانیده است لکم شما را یعنی مصلحت و منفعت و کار رانیدن و
جهانی شما را ما فی السموات هرانچه در آسمانها و بالاها است و ما فی الارض هرانچه در زمینها
و زیرها است و اسبغ و بریخته است و تمام بریخته است علیکم بر شما نعمه نعمتها خود ظاهرة
آنچ ظاهر است و حس و عقل شما در آن می بیند و باطنة و آنچ باطن است و حس و عقل شما
در آن نمی بیند و ما که خدا بیر بعلم خود می دانیم چنانک یاد کرده است در قرآن جای دیگر که
سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون و چنانک فلا اقسم
بما تبصرون و ما لا تبصرون و چنانک والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة و یخلق ما لا تعلمون
شکرگزاری و مکافات نعمتکار فرمودن نعمتها ست در آنچه مراد و مقصود و حکمت خلقت است
چنانک خدایرا موافق رضا و محبت است چون یعنی شکرگزاری بیست هم رب العالمین در
که شکرگزاری او کنند از آنک شکرگزاری ما بر نعمتها خدا و طاعت و عبادت ما در حیوة آن
جهان جاوید آنچ که رب العالمین از طاعت و عبادت و اعمال ما بی نیاز است و شکرگزاری
ما رب العالمین را هم ما را سبب زیادت نعمت در دو جهان و کلید خیرات و سعادات است و
سیادات است که خدا در قرآن یاد کرده است لئن شکرتم لازیدنکم و نیز چون رب العالمین
ما را توفیق دهد تا نعمتها او را شکرگزاری کنیم آن توفیق دادن ما را دیگرباره نعمتی است

وان نعمت

وان نعمت دیگرباره همی ما را شکری و خدمتی و طاعتداری واجب و لازم است و خود شکر
گزاری نعمتها خدا از اخلاق و هنرها پیغمبران است که خدای در قرآن نوح را عبد شکور خوانده
است که انه کان عبدا شکورا و ابرهیم را علیه السلم شاکر خوانده است که شاکرا لانعمه اجتبیه
وهدیه الی صراط مستقیم و موسی را علیه السلم شکرگزاری فرموده است که فخذ ما آتیتک
و کن من الشاکرین اما ثنا و ستایش قولی است گفتنه رب العالمین و ابن گفتن است اما
سپاس و منت علمی است دیدن نعمتها ست و اودیدن اثر رحمت منعم در نعمتها ست اما شکر عملی آنست که
خدای گوید اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور و رب العالمین در قرآن هرانجا که ذکر
نعمت کرده است شکرگزاری آن نعمت عمل صالح فرموده است نه قول صالح یعنی مراد از خوردن
کردنست چنانک یاد کرده است در قرآن و انبیا را فرموده است که یا ایها الرسل کلوا
من الطیبات واعملوا صالحا حالک کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله وچنانک
کلوا من رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة و رب غفور وچنانک رب العالمین جای دیگر یاد کرده است
والله جعل لکم من بیوتکم سکنا وجعل لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم
و یوم اقامتکم و من اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثا و متاعا الی حین والله جعل لکم
مما خلق ظلالا وجعل لکم من الجبال اکنانا وجعل لکم سرابیل تقیکم الحر و سرابیل تقیکم
باسکم کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون این جمله نعمتها یاد کرده است و بس گفته است
مراد از فرستادن این نعمتها از بهر شما آنست تا شما فرمانها خدا برا کردن [illegible] و خود از نعمتها
خدا بی حمید است که خدا در قرآن یاد کرده است ان الله هو الغنی الحمید و معنی حمید ستوده
در همه چیز است و ستوده آنکس چنانک خود یاد کرده است در قرآن تسبح له السموات
السبع والارض و من فیهن و ان من شی الا یسبح بحمده یعنی محمود الذات و محمود الصفات

الافعال است و در نود و نه نام که از پیغمبر روایت است یکی از نامها حمید است و
از صحابه روایت است که خدا را محمود خوانده اند در شعری که گفته اند که ذو العرش
محمود و هذا محمد و خود محمود مطلق و باید که معبود مطلق باشد نقصان در معبودی
و فرمان دهی نسزد و نشاید و نیاز مندی و حاجتمندی عین نقصانست و هیچ آفریده
نیست از کاینات و مخلوقات عجیب و شهادت بیدا و نهان که نه در اصل هستی و عین
هستی محتاج خداست از آنکه چنین است و در کمال و قرابه کی وجود و هستی محتاج
خداست از آنکه رب العالمین است پس محمود مطلق معبود است سر اینست که ما را تعلیم
کرده اند که لا اله الا الله و خدا در قرآن یاد کرده است و لا تدع مع الله الها
آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون یعنی وجود حقیقی
وجود رب العالمین است و وجود ها عاریتی مجازی نه بخود بوده و نه بخود باینده
و نه بخود فزاینده که در سه علم گرفتار است عدمی سابق و عدمی لاحق و عدمی
لازم معبودی و فرمان دهی نسزد و نشاید محمود مطلق معبود است و از ینجا است که
چنانکه زاهدان گویند لا معبود الا هو و صوفیان گویند لا موجود الا هو و محققان
عارفانند لا اله الا الله توحید العوام و لا هو الا هو توحید الخواص
و رب العالمین در قرآن هر جا که ذکر ذات خود یا ذکر صفات خود یا ذکر افعال خود
کرده است خود را ثنا گفته است چنانکه الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی
الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و چنانکه و هو الله لا اله الا هو له الحمد فی
الاولی و الآخرة و له الحکم و الیه ترجعون و چنانکه الحمد لله خلق السموات و الارض و جعل
الظلمات و النور و چنانکه الحمد لله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض و چنانکه

الحمد

الحمد لله فاطر السموات و الارض

و امثال این آیات در قرآن بسیار است

فصل پس که معلوم شد و بیان کردیم که ذات
پاک رب العالمین را وجود صفات جلال او را حدی و نهایتی ندارد که ذات پاک او و صفات جلال
او پیش از ازل الآزال بوده است و بعد از ابد الآباد خواهد بود زیرا که وجود او اول همه است و آخر همه است که
لم یلد و لم یولد و رسول خدای فرموده کان الله و لم یکن قبله شیء که یعنی ازل و ابد انجام و پایی
ما جاز او کانا و اوهام و عقول خلقست که چون در قدم خدا اندیشه کنیم آنجا که عقل بماند و باز ماند
وهم و فکر باز افتند ازل خوانند و چون در دوام و بقا و دیمومیت خدا اندیشه کنیم آنجا که
فکر و وهم باز ماند و عقل باز افتد ابد خوانند و ازل و ابد محاط علم خداست و رب العالمین محیط
همه است چنانکه خود میگوید که الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط و اگر
جمیع ادراکی و معرفتی بکنه جلال و کمال خدای او نمی رسد که باطن است که لا تدرکه الابصار است
هیچ عقلی از معرفت و شناخت او محروم و بی نصیب نیست که ظاهر است چنانکه رب العالمین فرموده
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و رب العالمین گوید هو الاول
و الآخر و الظاهر و الباطن و رسول خدای علیه السلم در تفسیر این آیت گفته است در دعا که
یاد کرده است انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس
فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء اقض عنا الدین و اغننا من الفقر پس حدی
و ثنایی که سزای ذات و صفات نامتناهی باشد البته باید که نامتناهی باشد چنانکه رسول
خدا صلوات الله علیه در این معنی بیان کرده است که سبحان الله و بحمده عدد خلقه
و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته و خدا در قرآن یاد کرده است قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و دیگر یاد کرده است

ولو انّ ما في الارض من شجرة

اقلام والبحر يمدّه من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله وكلمات خداي نامتناهي
است پس حمدي وثنايي كه سزاي ذات وصفات الهي باشد البته بايد كه نامتناهي باشد
فصل وبدانكه اين ثناها وحمدها وستايشها كه هر آفريده بر آفريده گويد از روي مجاز
آنجا كه حقيقت است اين محمدت وثنا رب العالمين را است و بروي مي بايد كه هر حمدي وثنايي
كه بر حسن وزيبايي صنيعي گويند از بر صانع افتد واگر كسي جمالي وزيبايي دارد بخشيده رب العالمين
است كه جمله كاينات ومخلوقات غيب وشهادت وملك وملكوت يا ماموران امر خدا اند يا مقهوران
قهر خدا اند آمر ومدبر وقهار رب العالمين است كه خدا در قرآن ياد كرده است از بهر آنك
ماموران امر اند كه لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون **وچنانك جاي ديگر**
ياد كرده است يخافون ربهم من فوقهم ويفعلون ما يؤمرون وديگران بهر مقهوران و
ماموران ياد كرده است كه الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن في الارض والشمس والقمر
والنجوم والجبال والشجر والدواب وكثير من الناس واگر كسي را راحتي ومنفعتي وفايده بواسطه
وسببي بوي مي رسد آن سبب وواسطه هم ستوده نيست بلكه مسبب ستوده است سبب را دعا يا
ومسبب را ثنا بايد گفت مثلا از طعامي كه مهماني را مي خورد اگر چه بواسطها واسباب بوي
رسد از مزدوران وكاسه وكفچه وديگ وغير از هر عاقلي داند كه اينها هيچ ستوده نيست كه خداي
خانه ستوده است وچنانك در مهماني كردن كدخداي ستوده است در اسباب ووسايطهاست همه
وستاركان زمين وعرش وكرسي اين همه مثل مزدوران وكاسه وكفچه اند ورب العالمين ستوده است
كه در ربوبيت وصمداري وهمه پروردگاري وي است الحمد لله رب العالمين ورسول خداي فرمايد صلوات الله
وسلامه عليه **يبين الله على سخا الليل والنهار** فصل

في بيان

في بيان الهداية والاهتداء الله

را صفات جلال وعظمت وكبريا الله را نامها است هرچه زيباتر و هرچه نيكوتر و هرچه خوب
تر كه رب العالمين آن نامها را در قرآن باسما حسني ميخواند وما را تعليم كرده است وفرموده
كه چون مرا خوانيد ومرا ستاييد ومرا ياد كنيد وازين خواهيد بدان نامها ام خوانيد وستاييد
وياد كنيد كه من خود خود را گفته ام آنجا كه مي گويد ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها
يعني خدا برا است نامها هرچند نيكوتر وزيباتر بدان نامها خوانيد وياد كنيد وجاي ديگر فرموده
قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى **يعني مي گويد** اگر مرا الله
خوانيد نام منست واگر رحمن خوانيد نام منست وسوا جز ازين نامها است هرچه نيكوتر و هرچه
زيباتر **وجاي ديگر مي گويد** هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى **يعني مي گويد**
او ستا آن خالقي كه از نيست نابوده هست مي كند و پديد مي آورد ومي آفريند وچون آفريد
پي فزايد وپي پروراند وزيبا دين مي كند پس پي نگارد و صورت گري مي كند هر موجودي كه را
آن صورت كه لايق وي است بر وفق ارادت وخواست خودش گويد هو الذي يصوركم في الارحام
كيف يشاء چون مي آفريند وتربيت وتركيب خلقت مي كند نام او خالق است و چون
مي پرورد وظاهر مي كند نام او بارئ است وچون مي نگارد وصورت گري مي كند نامش مصور است
واو را جز ازين نامها است هرچه نيكوتر وهرچه زيباتر وهرچه خوبتر واز جمله نامهاي
نيكو خدا يكي رب العالمين است كه چندين جاي در قرآن خود را بربوبيت وپروردگاري عالمها
وعالميان ستوده است وثنا گفته است **چنانك** الحمد لله رب العالمين وتبارك الله رب
العالمين وان الحمد لله رب العالمين بدانك رب در لغت عرب بسه معني گويند يعني مالك گويند
يعني خداوند چيزها **چنانك رب الدار ورب الغلام** وچنانك رسول خدا صلوات الله وسلامه

است

بيا

عليه

از ان عرب سوال می کرد که ارب ابل انت ام رب غنم یعنی خداوند شتری تو یا خداوند گوسفند
و یعنی ملک گویند یعنی پادشاه و حاکم و فرمان ده بر عقلا چنانک رب العالمین در قران
یاد کرده است که یوسف صلوات الله علیه ساقی را گفت اذکرنی عند ربک یعنی مرا یاد
آور نزد پادشاه تو و دیگر گفت ارجع الی ربک و یعنی پرورنده گویند چنانک دایه را ربه
خوانند پس مالک و ملک و پرورنده که هر سه در معنی رب داخل است چون بی قرینه
گویند مجاز و عاریت باشد حقیقتی ندارد که معنی مجرد باشد و چون قرینه کار را جل جلاله گویند
حقیقت باشد راست باشد یا از صفت ذات باشد از بهر آنک مالک آن باشد که در ملک خود
بر مراد خود تصرف که خواهد تواند کرد و هیچ کس و هیچ چیز مانع او نتواند بودن و بروی کسی
اعتراض و چون و چرا نرسد و این معنی چون فرزند را گویند مجاز باشد چرا که هر که ملکی دارد
هم هر تصرف که خواهد نمی تواند کرد که اگر خواهد که ارتفاع باغ مثلا در زمستان بر گیرد
نتواند و اگر خواهد دو چندان گرداند نتواند و اگر خواهد که بگرداند و زر کند یا سیم کند
یا تصرفی نامعهود کند نتواند و نیز هم محل اعتراض باشد و از چون و چرا خالی نباشد پس این نام مالکی
خدا را حقیقت است که هر که جز خدا است و هر چه جز خدا اند همه یا ملک خدا است یا ملک
خدا است و رب العالمین مالک الملک حقیقت است و دایما در ملک و ملک خود بر مراد خود تصرفها می
کند بر مراد خود و برخواست خود چنانک خود می گوید کذلک الله یفعل ما یشاء و چنانک
وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة و دایم الفعل است چنانک خود می گوید فعال لما
یرید و چنانک کل یوم هو فی شان و امثال این بسیار است و نیز او را از تصرف کردن هیچ مانع
و دافع و منازعی نتواند بود بعد از این جای دیگر می گوید وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له
الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله و چنانک واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له وما لهم من دونه
من وال

چنانک **والله یحکم لا معقب لحکمه**

یعنی فرمان ده و حاکم بر همه خود خدا است چون او حکمی کرد هیچ یکی را زهره نه که حکم او را نتواند
کرد که آنرا بگرداند یا باز گرداند و رسول خدا صلوات الله علیه در دعا گفته است لا مانع لما
اعطیت ولا معطی لما منعت و همچنین چون رب العالمین در ملک خود تصرفی و کاری کند
بروی اعتراض و چون و چرا نتوان کرد چنانک خود می گوید لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون پس یقین
درست گشت که نام مالکی خود خدا را حقیقت است و جز خدا را مجاز است و عاریت

فصل نام دیگر ملک است و معنی ملک در عرف عاقلان و میان خلق کسی باشد که امر و نهی او
بر جماعتی عقلا نافذ و روان باشد و آن معنی خلق را هم مجاز است که اگر او فرمانده را بر بعضی عقلا
فرمان روایی باشد بر همه نباشد و بر حیوانات و جمادات نباشد و بر نیت فرمانش نباشد
و رب العالمین جل جلاله ملکی است که امر و نهی او بر کافه عقلا نافذ است و بر حیوانات و
جمادات همچنین روا است و بر نیت همانش روا است و کل مخلوقات یا بسته حکم و تقدیر و قضای او
اند یا پیوسته با مر و تدبیر و رضای او اند یعنی یا در حکم و تقدیر و قضا او گرفتار اند یا در امر و
تدبیر و رضای او در رفتار اند که اگر کسی از امر و تدبیر او بدر می رود از قهر و تقدیر او
بدر نتواند رفت این سخنها را و امثال این را دلیل در قرآن بسیار است چنانک خود فرموده است ثم
استوی الی السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین
یعنی می گوید چون آسمان و زمین را بیافرید ایشان را فرمود که بیایید و بفرمان در آیید یا بطوع و
اختیار یا بکره و اضطرار ایشان هر دو جواب دادند که آمدیم بطوع آمدیم و هم چنین در روزگار
نوح علیه السلام چون نافرمان برداران را غرق گردانیده بود زمین را فرمان داد که یا ارض ابلعی
ماءک ای زمین آب خود فرو خور و ابر را فرمان داد که یا سماء اقلعی ای ابر وا ایست هر دو فرمان
بردند

وَغِيضَ الْمَآءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ

وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وهمچنین چون نمرود کنعان ابرهیم صلوات الله وسلامه علیه
بآتش انداخت فرمان داد آتش را که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم وهمچنین باد را
فرمان داد که سلیمان را مسخر شو که فسخرنا و کوه را فرمان داد که داود را بلی
شو که یا جبال اوبی معه والطیر وهمچنین امر رب العالمین رجبوانات ناقلاست
که کوچکتر حیوانی منبع عسل است و او را فرمود که ان اتخذی من الجبال بیوتا
ومن الشجر ومما یعرشون وچنانک فرمان بر هست روانست بر نیست نیز همچنین روانست
که نیست را فرمان دهد که هست شو هست می شود چنانک خود می گوید اذا قضی امرا
فانما یقول له کن فیکون چنانک انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون انما قولنا لشیء اذا
اردناه ان نقول له کن فیکون یعنی می گوید ما چون خواستیم باشیم که نیستی را هستی کنیم از نیستی
فرماییم که باش و بباشد و از فرمان حق تعالی گذر نباشد زیرا که هر ملکی و فرمان دهی چون
از بنا شد دیگری بجای او وا ایستد و چون او فرمان دهد دیگری بدهد و رب العالمین ملکی خواست
که فرمان او را گذر نبود تا گزیران جمله مخلوقات است و ناچار است زیرا که تا او نفرماید یک
ذره از کتم نیستی در عرصه هستی نیاید و چون آفرید هست کرد بی فرمان او نه ایستد و نپاید
چنانک خود می گوید ومن آیاته ان تقوم السماء والارض بامره وچنانک ان الله یمسک السموات
والارض ان تزولا ولئن زالتا وچون آفرید و نیوبی کرد و در هستی بداشت بی فرمان او نیفزاید
و بر و رونق نگردد و بدان کمالی که از هست را ممکن است نرسد که ما خود می بینیم و بفعل
خود می دانیم که هر صاحب کمالی که از فرمان خدا منقطع می گردد ناقص می گردد و اگر بلندی
است بستی می گردد و اگر ملکی است ابلیسی می گردد و اگر علوی است سفلی می شود چنانک رب العالمین

در قرآن یاد کرده است که چون ملک را فرمان آمد که اسجدوا لآدم همه ساجد می شوید آدم را همه
ساجد شدند الا ابلیس که فرمان نبرد و ترک یک فرمان از آسمان شش برو بر کردند و از بلندی
بپستی فتاد و طاعت و عبادت هفتصد هزار ساله که کرده بود باطل گشت و از آن روز باز
هنوز سر بر نیاورد و در حق او این خطاب آمد که فاخرج منها فانک رجیم وان علیک اللعنة
الی یوم الدین وهمچنین آدم علیه السلام چون رب العالمین او را بیافرید در غایت حسن و جمال
بود و با حله و تاج نورانی بود در بهشت اول ماوی بود و تاج دار و تخت نشین گردانید
و فرمان داد که کلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة یعنی آنچه می خواهید
از هر جا که می خواهید از نعمتهای بهشت و رزقهای روحانی می خورید و گرد این شجره مگردید و نزدیک
این مشوید چون از فرمان منقطع گشت و ترک فرمان کرد آن جمال و زیبایی از وی واستدند و حله
از برش و تاج از سرش برفت و عورتش پیدا گشت و فرمان آمد که اهبطوا منها جمیعا
یعنی همه بزیر روید و بترک یک فرمان او را و جمله فرزندان او را که در صلب او بودند با او بزیر
فرستادند پس رب العالمین عنایت کرد و کلمات خود از پی او بفرستاد و آدم بفرمان بپیوست و
باز بر رفت بنا فرمانی بزیر آمد و بتوبت و فرمان برداری باز بر رفت فتلقی آدم من ربه کلمات
فتاب علیه ابلیس بفرمان نه پیوست در زیر جهان بماند و آدم که بفرمان پیوست باز بجای خود
رفت اکنون فرمان همان فرمانست ما همه از صلب آدم از بهشت بیفتادیم و رب العالمین وعده
داد که من رسولان و پیغام گزاران و کلمات و علم هدی از پی شما بفرستم هر که بفرمان پیوندد وا
آدم وا بهشت آید و هر که از فرمان بگسلد و اعراض کند وا ابلیس در عذاب مشترک باشد چنانک
یاد کرده است ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین وانهم لیصدونهم عن
السبیل ویحسبون انهم مهتدون حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین فبئس

وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ اِذْ ظَلَمْتُمْ

اَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ هزاران آفرين خداي بران روضهٔ باد که تو در پيش زبي
مقرب حضرت رب العالمين وطبيب حاذق علت شناس بيماران ابنا، روزگار کوري منکرانرا
مغني آيه ومن يعش هر آنکس که اعراض کند و بر جسبد عن ذکر الرحمن از ذکري و علمي که
خداي رحمن فرستاده است واگاهي داده باذ داذن خلق براه نقيض له شيطانا ما کنه
خذلان بر او از عالم قضا وقدر روي کمارم ديوي که جنانکه پوست خايه پيرامن خايه در آيد باشد
ومحيط گشته ابن ديو پيرامن وجود آن کس در آيد و بگيرد که بي حکم ديو بيک حرکت نتواند کرد
ديگر سخن نتواند گفت الا همه از کند و گويد واند بشد که ديو فرمايد فهو له قرين بس ابن ديو
دايما قرين و همسر اين کس باشد وانهم ليصدونهم عن السبيل و اين ديو و فرزندان ابليس فرزندان
ادمي را از راه راست بر بي کردانند و از راه مي افکنند و يحسبون انهم مهتدون وايشانرا
پندار و غرور مي دهند که راه راست اينست که ما داريم يعني با کردار بد نشان پندار نيک
مي دهند حتي اذا جاءنا تا انگاه که هر دو برما ايند يعني اين فرزند آدم و اين فرزندان
ابليس قال گويد يعني اين فرزند آدم ديو را گويد يا ليت بيني وبينک بعد المشرقين فبئس
القرين اي کاشکي که ميان من و ميان تو جندان جدايي بوذي و دوري بوذي که ميان
مشرق و مغرب است که بد قريني بوذي تو مرا جنان بي تو بوذي که بر راه راستمي
جون ببينيم در قعر جاهم ولن ينفعکم اليوم اذ ظلمتم رب العالمين مي گويد اين روز اين
سخن گفتن سوذي نخواهد داشت شمارا جون بر خوذ در دنيا ظلم کرديد واز سخن و از علم
حق اعراض کرديد و نصيحت ناصحان باز نشنيديد انکم في العذاب مشترکون
دلان جمان زهر دو درگناه کردن مشترک بوذيد امروز مرد در عذاب

خوردن هم جنان مشترک باشيد **وجاي ديگر فرموده است** فاغويناکم انا کنا غاوين
فانهم يومئذ في العذاب مشترکون **وجنانکه** لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعين في
الجمله جنانکه ديو در ين عالم در گناه کردن با آدمي است ادمي در ان عالم در عذاب خود
انباز ديو باشد رحمه الله علي مصنفه وهم جنين قضاة وائمه وعلما، توريه جون از بيعي قران
خداي منقطع گشتند و برکار نکرفتند مثلشان خر است کمثل الحمار يحمل اسفارا ازادمي
زاده و ترک فرمان خداي کرفته وقصه بلعام باعورا و برصيصا خود مشهور است و در قران مذکور
است که جون فرمان خداي رها کردند مثل ايشان سگ آمد که فمثله کمثل الکلب ومثل ايشان
همجنين شيطان آمد که کمثل الشيطان اذ قال للانسان اکفر پس معلوم شد که فرمان رب العالمين
نا کردن روا نباشد جار مخلوقات نيست زيرا که سبب وجود واصل هستي کاينات ومخلوقات فرمان اواست
وسبب قيام وبقا هستي کاينات ومخلوقات فرمان اواست و سبب آفرينش ورسيدن بکمال
کاينات و مخلوقات هم فرمان اوست پس رب العالمين اوست که ملک بحق اوست وهيچ آفريده را
درهيچ حال از فرمان او گذير وجاره نيست وفرمان او هيچ کس نتواند داذ و سلک او هيچ کس نتواند
کرفت وجز او هرکه هست و هرجه هست يا در حکم و تقدير او گرفتاراند يا در امر و فرمان هم
او دار فرمان اند وخود اين يعني عبارت فرموده است که فتعالي الله الملک الحق لا اله الا هو رب
العرش الکريم **فصل** يعني ديگر رب پرورنده است و اين نام خلق را هم مجاز است که اگر چه
مامي گوييم دايه طفل را پرورد دايه شير مي دهد زيرا که طفل را پرورش خداي دهد و اگر چه
گويند پير تربيت پرورش مريد مي کند پير مريد را علم و عمل مي اموزاند کمال مريد خداي
بخشد و اگر جه گويند آب و آفتاب غله را پرورد آب و آفتاب غله را تر و گرم مي گردانند با اين
غله و کمال خوشه خداي مي بخشد پس اين نام خلق را هم مجاز است و خداي را حقيقت است اکنون خلاصه
يعني رب العالمين اينست

مالک الملک و ملک یعنی خداوند و دارنده و پدارنده و پرورنده عالمها و جهانها نهانها و پیدا و ملک
و ملکوت غیب و شهادت و هرکه درانها اند و هرچه درانهاست هر یک بهدی و غذایی و رزقی
که لایق بود در خورآن افریده است و رساننده هر کاری و مخلوقی بدان کمالی که آن افریده را ممکن است
در معلومات الهی و مقدورات ازلی و بدان غایتی که مقصود و مراد خلقت و فطرت آن افریده
بوده است در ازل آزال و کلمه سابقه قضا اول و امر واحد چنانکه خدای می فرماید و لقد سبقت
کلمتنا لعبادنا المرسلین وچنانک وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر اما بحسب انتفاء
استعدادی و بد رایی و شایستگی که در آن افریده باز دید می اید و حاصل می شود در هر
زمان و زمانی لحظه بلحظه طورا بعد طور خلقا بعد خلق هم از آثار فضل و کرم و رحمت نامتناهی
الهی زیرا که فضلها و رحمتها و عطاها رب العالمین از خلق خدای گسسته و باز بسته و
ممنوع نیست زیرا که از جهت حضرت رب العالمین منع نیست و بخل و عجز نیست که او همه را می
بخشد چنانک خود می گوید کلا نمد هولاء و هولاء من عطاء ربک وما کان عطاء ربک محظورا
یعنی می گوید همه را امداد می دهیم و عطا می بخشیم این را مدد می دهیم و انرا مدد می دهیم یعنی از
اثار رحمت و عالم رضا و عنایت مدد صالحان و متقیان می دهیم و از عالم قضا و قدر مدد ظالمان
و فاسقان می دهیم و عطاء پروردگار تو باز داشته و ممنوع نیست وجای دیگر می گوید قالت
الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء یعنی
می گوید جهودان گفتند خدا از داد پیغمبری و ایستاد و بعد از موسی به پیغمبری کسی نخواهد
داد دستهای ایشانست که از خیر بسته است و بدین سخن که می گویند در لعنت الله انه
نه که یمین رب العالمین بعطا گشاده است و دایما می بخشد اما بر مراد خود می بخشد از دهد
که خود خواهد و بدان دهد که خود خواهد و چنان دهد که خود خواهد و چندان دهد که خود
خواهد

ورسول خدا صلوات الله و سلامه علیه در تفسیر این آیت حدیثی گفته است و در صحیح است یمین الله
ملأی سحاء اللیل والنهار لا تغیضها نفقة ارایتم ما انفق منذ خلق السموات والارض
فانه لم یغض ما فی یمینه وکان عرشه علی الماء وبیده الاخری القبض قال او قال القبض
معنی حدیث یمین الله ملأی یعنی دست رب العالمین ملا و پر است سحاء اللیل
والنهار شب و روز بعطا ریزانست و تیزتیز می بارد و وجود می بخشد و افرینش می ریزد
ارایتم می بینید ما انفق که چند و چند بخشید و انفاق کرد منذ خلق السموات والارض
از آنگه باز که اسمانها و زمینها افرید فانه لم یغض ما فی یمینه این همه بخششها و عطاها که داد
از آنچ او دارد هیچ نکاهانید و کم نکرد اما بخششها و عطاها رب العالمین بر استعداد قبول خلق
و استحقاق موصوفست از بهر آنک چنانکه رحمن است و رحیم است مالک یوم الدین است یعنی
بذل فضل و بخشش رحمت بر حسب استعداد کند و روز قیامت را ازان یوم الدین خوانده است
که هر کسی را آنچه سزا باشد همانش جزا باشد و درین معنی آیات قرآن بسیارست چنانک
در حق گناه کاران فرموده است ان المجرمین فی ضلال و سعر یوم یسحبون فی النار علی وجوههم
ذوقوا مس سقر انا کل شیء خلقناه بقدر معنی ایه ان المجرمین حقیقت و درست
راستست که گناه کاران در ضلال و سعر دوزخ را بی و درد و آنکی اند یعنی اگر غفلتی
داشتندی از بهر لذتی اندک شهوانی چند روزه عذاب جاوید اختیار نکردندی یوم
ان روز یسحبون که ایشانرا می کشند فی النار در اتش دوزخ علی وجوههم بر روی‌ها
ایشان در اتش می کشند و ملایکه عذاب ایشانرا می گویند ذوقوا مس سقر بچشید سوز عذاب سقر
چنانک در دنیا چاشنی لذت گناه و اگر فته بوذید امروز چاشنی عذاب سقر بچشید انا
کل شیء خلقناه بقدر ما که خداییم هر چیزی باندازه و حساب افریده ایم یعنی اگر گناه را اندکها
بوذ

عذاب دوزخ نیز هم رانده‌ها است بعد از آن در حق متقیان ترسیدگاران از خدای تا بیند
پرهیزکاران از گناه در عالم بیند فرموده است إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ
عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ **معنی آیه** ان المتقین درست و راست و حقیقت است که متقیان
یعنی ترسیدگاران از خدا پرهیزکاران از گناه فی جنات و نهر در بهشتها و باغها اند که
در ان جویها و انهار روان می رود فی مقعد صدق در جای راست و راستان عند ملیک مقتدر
در حضرت پادشاهی سخت قادر توانا روز قیامت را از بهر ان روز دین خوانند که هر کسی
را بخش سزا باشد همانش جزا باشد و هم چنین جای دیگر روز قیامت را یاد کرده است و از آن
خبر داده است انجا که در اخر سورة عم می گوید یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا و فتحت
السماء فکانت ابوابا تا اخر سورة در بن معنی آمده است **معنی آیتها** یوم ینفخ فی
الصور می گوید که ان روزی که نفخه صور باشد فتاتون افواجا در خلایق از خاک بر خیزند
و می آیند فوج فوج و گروه گروه هر فوجی در صورتی و هر گروهی بشکلی و لونی و رنگی بعضی سیاه
روی و بعضی سپید روی و بعضی در صورتها زیبا و نورانی و بعضی در صورتها زشت و خرو
خوک و امثال ان و فتحت السماء فکانت ابوابا و گشاده شود اسمان همه ذره ذره گردد
و سیرت الجبال و کوهها از روی زمین برانند و سوده کردانند و بسر دراید فکانت سرابا
و کوه با زمین هموار کردد و همچون سراب شود یعنی براق و صافی و هامون شود سراب صحرایی
باشد که از دور چنان نماید که ابست و چون نزدیک ان شوند نه اب باشد و رسول خدای
فرموده است که زمین قیامت نقره خام باشد ان جهنم کانت مرصادا بدرستی و راستی که دوزخ
رهگذار خلق است مرصاد در لغت عرب جایی باشد که با ترسانند و همه کس را گذار بر انجا
باشد یعنی دوزخ بر سر راه است و رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه در تفسیر این آیت چنین

کفته

کفته است که روز قیامت دوزخ را بهفتاد هزار زمام بر عرصات کشند که هر زمامی هفتاد
هزار ملک دارد و هیچ کس نیست که نه گذارش بر دوزخ باشد چنانکه در قرانست و ان منکم الا واردها
اما متقیان و صالحان از گذار باشند که ثم ننجی الذین اتقوا و ظالمان و طاغیان را مآب و قرارگاه
باشد للطاغین مآبا طاغیان را که از حد فرمان خدا درگذشته باشند و جهان تعبش کنند
کشان بود بد نه چنانکه کشان رسد و شاید و اکشش شان جای و قرارگاه است یعنی دوزخ
لابثین فیها احقابا روزگارها و دیرها در ان بمانند و درنگ کنند حقب هفتاد سال باشد
در ان بیابند لا یذوقون فیها بردا و لا شرابا نچشند هیچ چیز در ان دوزخ از سرد و خنک
و لا شرابا و نه هیچ شرابی که از خوردن ان شاید ان زندگی یابند الا حمیما و غساقا الا اب گرم
و ان خونابه که از دوزخیان بچکد کما ترا در قران غسلین و غساق میخوانند و رسول خدا
صلوات الله علیه ما ترا بطینة الخبال خوانده است گفتند یا رسول الله بر طینة الخبال چه
چیز است گفت عصارة اهل النار یعنی از رطوبتها و الایشها که از اهل دوزخ بچکد و برود ان
حدیث خود جای دیگر گفته ایم جزاء وفاقا می گوید جزا موافق است یعنی ان موافق
طاغیان را جزا است روز قیامت را از بهر ان یوم الدین خوانند که هر کسی را بخش سزا باشد
همانش جزا باشد بس در حق متقیان می فرماید ان للمتقین مفازا درست و راست و حقیقت است که
متقیان را یعنی پرهیزکاران از گناه ترسیدگاری خدا بر امفازا خلاص و نجاة و رستگاری است
از عذابها و عقوبتها حدائق و اعنابا بوستانها و بهشتها یعنی در بوستانهاست که غیر ایشان
در ان نتوانند رفت و مقام هر کسی بدیگری ندهند و اعنابا و انگورها گوناگون و کواعب اترابا
و دختران دوشیزه نار پستان هم سر و هم زاد و هم قد و کاسا دهاقا و کاسها مالا مال شرابی
بگا که خمار رویی هوشی اورد شرابی که همه نوش کردد همه عقل و هوش کردد همه چشم و گوش کردد

لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا

نشنوند دران

بهشتها هیچ لغوی وسخنی که حقیقتی ندارد و هیچ هرزه وبیهوده ولا
كِذَّابًا ونه هیچ دروغی جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ جزای است وباداشتی از پروردگار تو عطاء حسابا
عطائی تمام که بسنده قوت ستدن باشد می بخشد یعنی ناستانند نگوید حسب بس بس
بی بخشد منقبان این سزاست وهمین شان جزاست روز قیامت را ازان یوم الدین خوانند
که هر آنکس را انچش سزا باشد همانش جزا باشد وامثال این آیات وشواهد در قرآن بسیار است
وبدانکه این بذیرایی وشایستگی ومحل رحمت که کفتیم همه از آثار فضل ورحمت وکرم رب العالمین
بدید می اید بسببها وواسطها واو دید می اید یعنی انست که بواسطه اعمال ووجود ملایکه
وحرکات سماوات وسیر کواکب وکردش روزکار وادید می شود **چنانکه در قرآن از ان عبارتها**
فرموده است والمرسلات عرفا **چنانکه** والذاریات ذروا فالحاملات وقرا فالجاریات
یسرا فالمقسمات امرا **وچنانکه** يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و بعضی انست که بواسطه اعمال
وکارکری بشر بدید می شود ودرست انست که رب العالمین از یک دانه کندم هفت
خوشه یا زیادت می آفریند در هر خوشه صد دانه چنانکه کوید کمثل حبة انبتت سبع سنابل
في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء این رحمتی است که رب العالمین بردانه
می کند اما بی واسطه کسب وسعی وجهد بازیار تمام نمی شود وحاصل نمی کردد وهمچنین از رحمت
ومغفرة وفضل رب العالمین که بدان امید می داریم ومنتظر انیم وما را موعود است بذیرایی
وشایستگی آن ابنه در ما بدید نمی کردد الا به واسطه معاملتها بر شریعت ومجاهدتها بر تقوی
وطریقت وعبادت وطاعات از سر علم وایمان وخلوص نیت وسر در فرستادن کتبهاست
سر فرستادن رسل اینست که رسولان رب العالمین که بدان آمده اند تا در امرزکاری ورحمت را

یا رخدا باشد یعنی بدیشان فرستاده اند که در قبول کردن امرزکاری ورحمت یار ما باشند
وسراسر قرآن برین سخن دلایل وشواهد وبرهانهاست **چنانکه** والذين جاهدوا فينا لنهدينهم
سبلنا **وچنانکه** ومن يؤمن بالله يهد قلبه **وچنانکه** ومن اراد الاخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن
فاولئك كان سعيهم مشكورا یعنی می کوید هر که او را ارادت سرای اخرتست وسعی در علی
کند لایق آنکه چنانکه امرزکاری وصنیعتی این جهانی هم علی وسعیی راست بباید که هر صنیعتی را
علی وسعیی باید لایق هم چنین کارها وعلهای آن جهانی هم علی وسعیی راست بباید بسعیی باید
که لایق آن باشد از سر علم وایمان ایشان آنانند که سعی ایشان مشکورست یعنی ما عملهای
ایشان قبول کنیم وبپذیریم وجزای ایشان بسیار بار زیادت کنیم وبسیار دهیم **وچنانکه**
ام لم ينبأ بما في صحف موسى وابراهيم الذي وفى الا تزر وازرة وزر اخرى وان ليس للانسان
الا ما سعى وان سعيه سوف يرى ثم يجزاه الجزاء الاوفى وان الى ربك المنتهى **معنی ایه**
ام لم ينبأ بس او را اکاهی نداده اند بما في صحف موسى که ما در صحف موسی چگونه کفته ایم وابراهيم الذي
وفى ودر صحف که با ابراهیم در فرستاده ایم هم چنین چه کفته ایم الا تزر وازرة وزر اخرى
که هیچ نفسی وزر وکناه دیکری بر نخواهد کرفت که هر کس که کناهی می کند خود می
کند وخود می کند وان ليس للانسان الا ما سعى واین است دران عالم الا انچه خود سعی
کرده باشد وخود بدست آورده باشد وان سعيه سوف يرى وان سعی که کرده باشد همان او را
بنماید وهیچ ضایع نکذارند ثم يجزاه الجزاء الاوفى بس جزای تمامتر وبالاتر او را بدهند وان
الى ربك المنتهى ومنتهی وغایت همه وباز کشت همه وا حضرت پروردکار است **وچنانکه** ومن
عمل صالحا من ذكر او انثى وهو مؤمن الایه که خود جمله کتابها منزل بدان فرستاده اند وکافه بیغمبران
مرسل بدان آمده اند تا فرزندان آدم را بیاز کنند که کدام سعی وعمل کنند تا شایسته ولایق قبول
رحمت رب العالمین کردند

وکذام نکنند تا مستوجب وشایستهٔ غضب ولعنت نشوند نعوذ بالله منها وهم خبر رسول
خدا صلوات الله وسلامه علیه این معنی صریح در حدیثی صحیح گفته است که از رب العالمین
وامی گوید وحدیثا اینست حدیث قال الله جل جلاله انا عند ظن عبدی بی وانا
معه اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم
وان تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا وان تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا وان اتانی
یمشی اتیته هرولة وان لقینی بقراب الارض خطیئة لا یشرک بی شیئا لقیته بمثلها مغفرة

معنی حدیث قال الله جل جلاله

رسول خدا می فرماید که رب العالمین
می فرماید انا عند ظن عبدی بی من که خدا ام انجا ام که گمان بندهٔ مومن است یعنی بنده من
یعنی بنده بپیوستهٔ اختیاری نه بنده برستهٔ اضطراری وانا معه اذا ذکرنی من که خدا ام با بنده ام
چون مرا یاد کند فان ذکرنی فی نفسه اگر مرا در نفس خود یاد کند ذکرته فی نفسی من که خدا ام
او را در نفس خود یاد کنم وان ذکرنی فی ملاء واگر مرا در ملاء خلقی یاد آورد ذکرته فی ملاء خیر منهم من او را
در ملاء بهتر از ایشان یاد کنم یعنی ملاء اعلی وان تقرب الی شبرا واگر بعملی کند که من یک وجب نزدیک گردد
تقربت الیه ذراعا من او را از توفیق یک گز بخود نزدیک گردانم وان تقرب الی ذراعا واگر بعملی که
که من یک گز قربت جوید تقربت الیه باعا من او را یک باز بخود نزدیک گردانم وان اتانی یمشی
واگر چنان بر من آید که کسی که رود اتیته هرولة من او را چنانکه بخود نزدیک گردانم چون کسی که دود
اکنون معلوم گشت که یک گز قربت و فضل الهی بر یک وجب سعی بشری موقوف است در رحمت الهی
بر جودها وسعیها این جهانی موقوف است واگرچه بی سعی و عمل بنده برای رحمت خدا حاصل نمی شود
هم هیچ کس بعمل خود در بهشت نتواند رفت چنانکه رسول خدا بیان فرموده است **حدیث** لن یدخل
احد اعمله الجنة قیل یا رسول الله ولا انت قال ولا انا الا ان یتغمدنی الله برحمته یعنی کس بعمل

خود در بهشت نتواند رفت گفتند یا رسول الله و نه تو گفت و نه من الا خدا مرا برحمت خود
دریوشاند واز بهر آن کس بعمل خود در بهشت نتواند رفت که بهشت جاودانی نعمت جزا عمل اخند
سال اخلاق نیست بلی بعمل خود شایستهٔ رحمت گردد و با آثار رحمت نامتناهی بهشت جاودانی
بیابد و بملک بقا ابد و حظ لقا ازل رسد پس معلوم گشت که بهشت جاودانی برنده برای قبول
رحمت موقوفست و قبول رحمت بر استحقاق و استعداد محل موقوفست و شایستگی محل بر عمل
صالح موقوفست و عمل صالح بر ایمان و ایمان بر علم موقوفست که معلومی باید یا سمعی
باید که آنرا باور کنند و ایمان بدان بدهند یا ندهند پس هر که خلاص و نجات از درکات و
طبقات دوزخ می خواهد یا بهشت و درجات نعیم می خواهد طلب علم بر وی فرض و واجبست و
رسول خدا صلوات الله وسلامه علیه از آنجا گفته است طلب العلم فریضة علی کل مسلم حکمت
آنکه گفت علی کل مسلم ظاهر است که تا جا ر مسلمانی باشد که در بند خلاص از درکات باشد یا
در آرزوی رسیدن بدرجات باشد یقین شد که علم است که سرجادهٔ صراط مستقیم است و اول
قدمی در راه خدا طلب علم است و هر چند که در جهان از انواع علوم بسیار است و فراوانست نه
هر علمی آنست که طلب آن فریضه از فرایض اعیانست بلکه از علم آنچه نه فرض عینست آن بنیاد
دین و ملت و مسلمانی و شریعت بر آنست چنانکه رسول خدا در حدیث صحیح بیان فرموده است

فصل

و در صحیح ما است بنی الاسلام علی خمس و ما آنرا خود بشرح یاد کرده ایم
بدانکه رب العالمین جل جلاله کلمه هدی واهتدوا واهدنا را در قرآن مجید بچند معنی یاد کرده است
اما این هدایت که خواستن آن بر ما فرض و واجب و لازم کردانیده است و فرموده است تا بر دوام از
هر رکعتی نماز از رب العالمین میخواهیم که اهدنا الصراط المستقیم یعنی آن بینا دلی است و روشن
روانی و نوری و دیدی که خدا داده اندرونی و علمی و معرفتی که عقلا عالم و فرزندان آدم آنانکه

ايشان

۲۰۶ ايشانرا درعنايت ازلي بسعادات ابدي مخصوص وكرامي كرده باشد وكرامت كرده واز
غلبهٔ شقاوت وبدبختي دوجهاني كفايت كرده بدين بينا دلي وروشن رواني ودينخدا
داذاند ووني بعد ازشناخت ومعرفت ذات وصفات الوهيت وربوبيت رب العالمين
رسولان وپيغمبران خدا وپيغام كزاران ورا ازغير ايشان وامي دانند ووامي شناسند وصدق
دعوتها ايشان وراستي پيغامها وسخنها ورسالتها ايشان وكمال رحمت ومهرباني وعاطفت و
شفقت بي غرض ايشان نيك دانند وپيه شناسند معجزات وكرامات وايات بينات وسلطان
مبين وحجتها، قاهر وبرهانها قاطع كه ايشان دارند واز حضرت خدا بخلق ارند وباذن
وفرمان ودستوري خدا بنمايند واظهار كنند مصالح ومنافع دوجهاني خلا بنورا ازسحر وكهانت
وزرق وشعبده وتزويقات وتمويهات ونمودها كه اغراض شهواني ومقصودها نفساني را
تموه باشد هم بدين بينا دلي وروشن رواني ودينخدا داذاند ووني از يكديكر وامي شناسند
ووامي دانند ووحي وتنزيل وكلام رب العالمين والهامات الهي ونفثات روح القدس كه
ازحضرت رب العالمين از بالاعرش وكرسي بواسطهٔ ملايكه يا بي واسطه بجانها ودلها
وروحها وروانها پاك مقدس انبيا ورسل فرو فرستاده باشد كه وانه لتنزيل رب العالمين نزل
به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربي مبين تا خلق عالم را آگاهي دهند واهل
يافتكان آگاه شوند ودر معامله ومجاهده وكردار ايستند از زخرف القول ولهو الحديث ووسواس
النفس وطامات وطيارات وسطحيات والقاآت والحاآت شياطين الجن يعني ديو انسي در
دماغها وخيالات واوهام شياطين الانس يعني ديو مردمان ادمي صورت تا ديو صفتان عالم زبانان
جاهلان ونادانان مرده جانان اوكنده باشند تا بدان خلق را از راه راست برمي كردانند
وبا اهل حق بجادله مي كنند كه وان الشياطين ليوحون الى اوليائهم ليجادلوكم وان اطعتموهم انكم
لمشركون

جنانك

۲۰۷ جنانك وكذلك جعلنا لكل نبي
عدوًا شياطين الانس والجن يوحي بعضهم كه الى بعض سخنها، خوش ونكاشته باشد هم يعني
وحقيقت نداشته باشد هم بدين بينا دلي ونمود خداي از يكديكر وادانند ووا شناسند
هم جنين بعد از رسولان وپيغمبران خداي درهر عصري وزماني وقرني واياميي ودوراني دربا
علما اكانك استعداد واستحقاق وشايستكي نيابت وخلافت پيغمبران ورسولان خدادا
هم نظرها افت بينا فت شناس دارند هم دستها قدرت افت زا فت شكن دارند جنانك
اولوا الايدي والابصار ورب العالمين ايشانرا اولوا ملايكه ياذكرده است وبا اولوا العلم خوانده است
كه شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم جنين عالمان باشند كه در اولوا العلم داخل
باشند وبا پيغمبران ياذكرده است وبا اولوا الامر خوانده است كه ولو ردوه الى الرسول والى اولي
الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم وجنانك طاعت وفرمان برداري خود وطاعت
وفرمان برداري رسول خود بر كافه امت فرض وواجب كردانيده است هم جنين طاعت وفرمان
برداري جنين عالمان بر كافهٔ خلق فرض وواجب كردانيده است انجا كه مي فرمايد يا ايها
الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم يعني اي مومنان فرمان
برداري وطاعت داري خدا كنيد درهر انجه كويد وفرمايد وطاعت داري وفرمان برداري
اين رسول كنيد يعني محمد مصطفى صلوات الله وسلامه عليه درهر انجه مي كويد ومي فرمايد
ومي نمايد وفرمان علما اولي الامر بريد درهر انجه كويند وفرمايند وسغنبر صلوات الله وسلامه
عليه در تفسير اين ايت حديثي كفته است ودر صحيح است حديث من اطاع اميري
فقد اطاعني ومن اطاعني فقد اطاع الله ومن عصى اميري فقد
عصاني ومن عصاني فقد عصى الله يعني مي فرمايد كه هر كه فرمان اميري كه از شما

من برد فرمان من برده باشد که پیغمبر مرو هرکه فرمان من برد و هرکه فرمان من برد فرمان
خدا برد و هرکه نافرمانی من کرد از خدا کرد و پیغامبر رسول عالمی باشد فرمان خدا و رسول نیز برنده
فرمان برند بفرمان بر خلق خدای فرمان دهند و خلق را امر و نهی خدا اموزانند و اصلاح و تزکیت
و تربیت کنند و این جاهلان و عوام را عادت است که ملوک و سلاطین جاهل را اولوا الامر میخوانند
خطا و جهل است بلکه نزدیک کفر است زیرا که ما ولوا الامر جاهلان نیفتند که هر
امری و فرمانی که از سر جهل اید سبب فساد و تباهی و خرابی دین و دنیا باشند و هر امر
و فرمانی که از سر علم اید سبب صلاح و عمارت و ابادانی دین و دنیا باشد و هر ملکی و حکمی
که با جهل باشد ملک تغذیری باشد ملک فرعونی و نمرودی باشد و هر ملک که از سر علم اید
امری و رضایی باشد و فرقانی باشد سلیمانی باشد و انکه سلاطین و ملوک نیز در اولوا الامر
داخل باشند که خود عالم و مجتهد باشند یا در حکم و فرمان عالمی و مجتهدی باشند و رب
العالمین جل جلاله در سراسر قران هر جای که یاد کرده است که من ملکی و حکمی عطا کردم
چنان فرموده است که تخت او را علم داده یا بس حکم و علم بهم داده ام **حنانکه** و لما اتیناه
حکما و علما **وحنانکه** وکلا اتینا حکما و علما **وحنانکه** وشددنا ملکه واتیناه الحکمة
وفصل الخطاب در حق داود علیه السلم فرموده است وچنانکه در حق پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه
یاد کرده است که فقد اتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة واتیناهم ملکا عظیما آل ابرهیم انجا
مراد پیغمبر ما میخواهد صلوات الله و سلامه علیه وچنانکه در حق یوسف صلوات الرحمن علیه
فرموده است که ولما بلغ اشده واستوی اتیناه حکما و علما **وچنانکه** در حق طالوت یاد
کرده است وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء و امثال این ایات در قران
بسیار است و رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه چنین علما خلیفتان خود خوانده است و ایشانرا
دعا کرده است

اللهم ارحم خلفائی الذین یروون

احادیثی من بعدی ویعلمون سنتی یعنی خداوندا رحمت و بخشایش کن بر خلیفتان
و نایبان من تا انانکه بعد از من مراد من در سخن من ببینند و وا خلق کویند نه کفت بشنوند و ابس
کویند و سنتهای مرا که فراموش و منسوخ کشته باشد احیا کنند نه کفت انها کنند و هم چنین
ایشانرا با بینان خدا خوانده است که **العلما امنا الله علی خلقه** یعنی سینها کشاده
شروح و ایشان نهان خانهای اسرار خدا باشد یعنی علومی و حقایقی چند ایشان دانند
که دیگر علما ندانند و رب العالمین در قران نشان علم از سینه علمایی دهد نه از حافظه
دماغ و زبان و کتب خانه که بل هو ایات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم و
انجاست که مرتضی علی کرم الله وجهه دست بر سینه خود نهاد و کفت ها هنا علوم جمه
لو وجدت لها حمله یعنی اینجا علمها بسیار کرده امده است اکر فهم کننده یا فتمی و هم چنین رسول
خدا صلوات الله و سلامه علیه مثل چنین عالمان به پیغمبران بنی اسرایل زده است و کفت که
علما امتی کانبیا بنی اسرایل یعنی علما امت من در اصلاح و تربیت خلق هم چنانند که پیغمبران
بنی اسرایل و حقیقت و شرح این سخن است چون رب العالمین کتاب توریة را بموسی
صلوات الله علیه در فرستاد موسی بعلم توریه و احکام توریه امت را اصلاح و تزکیت و
تربیت میکرد چون او صلوات الله علیه از میان امت مفارقت کرد بعد از وی رب العالمین
پیغمبران را فرستاد در قصها است که قریب سیصد پیغمبر در امت موسی برخاستند که هیچ یک
کتابی نداشتند و توریة کتاب ایشان شد و ان پیغمبران بعلم توریة و احکام توریة هم
چنان امت موسی را بنی اسرایل را تربیت و تزکیت و اصلاح میکردند چنانکه رب العالمین در
قران فرموده است انا انزلنا التوریة فیها هدی و نور یحکم بها النبیون الذین اسلموا للذین هادوا

والربانیون والاحبار بما استحفظوا

من کتاب الله وکانوا علیه شهدا حقیقت سخن پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه انست که
چون نبوت و پیغمبری بر من ختم شد و بعد از من هیچ پیغمبر نیاید در امت من علما ربانی بر خیزند
که استحقاق و استعداد نیابت و خلافت من دارند و بعلم قرآن و احکام قران اصلاح و تزکیت و
تربیت خلق کنند یعنی اصلاح اعضا کنند و از کار بر گناه شان باز دارند و بر فرایض اعمال دارند
و تزکیت نفوس کنند و از اخلاق و عادات و صفات بد شان پاک گردانند که از صفات گردانند
غیر مانند خوانند صفات شیاطین و سباع و بهایم و با اخلاق و صفات نیک شان موصوف
و تربیت ارواح کنند و بعلمها و حکمتها و حقیقتها بپرورانند و ملک صفت گردانند و مراد سخن
پیغمبر صلوات الله علیه انست که چنانک پیغمبران در میان امت مطاع و موقر و محترم باشند
همچنین روایتیست که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته و رسول خدا صلوات الله وسلامه
علیه خبر داده است که این چنین عالمان همه وقت نباشند و هر جای نباشند الا از هر
صد سال یکی پدید آید و نشان داده است که چه صفت دارند و چه کار کنند دین کهنه
فراموش گشته از یاد خلق رفته را تازه و نو گردانند و ملت افتاده را بر خیزانند و اقامت کنند
و سنتها مرده را زنده گردانند و حدیث در صحیح است حدیث یبعث الله علی راس کل
مایة سنة من یحیی له دینه او قال یجدد له دینه او قال یحیی له سنته و در حدیثی
دیگر گفته است و نشان داده است که اگر خود همه عالم ضلالت و کفر و بدعت
بگیرد تا دامن قیامت طایفه باشند از امت من که فرمان بردار حق باشند و عالی باشند که حق ظاهر
و آشکارا می گویند و هیچ محابا و مداهنه نکنند و از بهر جستن سلامت یا از بیم ملامت خلق
خو وا نگیرند و همه جای غالب و منصور باشند اگر هر که در جهان مخالفت و مخاصمت

ایشان بر خیزند بدیشان زیانی ندارد و اگر هر که در جهان ایشان را بدروغ دارند
بدیشان هیچ زیان ندارد و اگر هر که در جهان ایشان را فرو گذارند و فرمان نبرند و هیچ
یاری نکنند هم زیانی ندارد و تا آنگاه که فرمان رب العالمین بدیشان برسد بر آن باشند و حدیث
اینست حدیث لا یزال طایفة من امتی قائمة بامر الله ظاهرین علی الحق ظاهرین علی
من ناواهم لا یضرهم من خالفهم ولا من خذلهم ولا من کذبهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک
حدیث یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و
زیغ الجاهلین یعنی این علم که رب العالمین سوده است و مرا بدان فرستاده است یعنی
علم تربیت و عطا هر کس نتوانند گرفتن عدول بر توانند گرفتن یعنی راستنهادان راست
دانان راستکار از امت من ایشان توانند گرفت و چون بر گیرند بر بسته و در آمیخته
مبطلان و بگردانیده و کژ کرده غالیان و کژ دانسته و خطا فهم کرده و راست بدانسته جاهلان
از آن پاک کنند و علم مجرد خالص بیرون آورند و بدان خلق را تربیت کنند و از بهر آنک رب العالمین جل جلاله
در قرآن علما را بدو قسم یاد کرده است و نشان داده است بعضی را که سبب هدایت و تربیت خلق
بوده اند چنانک گفته است و جعلنا هم ایمة یهدون بامرنا چنانک و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون و بعضی را که سبب ضلالت و اغوا خلق بوده اند گفته است و جعلناهم
ایمة یدعون الی النار و پیغمبر رسول خدا صلوات الله وسلامه علیه چنانک نشان علما حق
و خلیفتان خود داده است نشان این طایفه نیز داده است چنانک در حدیثی فرموده است حدیث
ان اخوف ما اخاف علیکم الایمة المضلین و چنانک در حدیث دیگر گفته است
حدیث دعاة الی ابواب جهنم من اجابهم الیها قذفوه فیها و همچنین مرتضی علی کرم الله وجهه
در بیان آیات قرآن و احادیث رسول در ترتیب عبارت فرموده است و این هر دو جمع علما را

۴۱۲ صفت کرده است و نشان داده در چند جای و ما از آن بعضی یاد کنیم اما آنچه در حق علما
خدا و علمای ربانی گفته است اینست هجم بهم العلم علی حقیقة الامر فباشروا روح الیقین
فاستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه الغافلون صحبوا الخلق بابدان
ارواحها معلقة بالمنظر الاعلی یبکون سرا من خشیة الله ویضحکون جهرا من سعة رحمة الله
یراعون الظلال ویفرشون الجباه پس گفت لا تخلوا الارض منهم لیلا یبطل حجج الله علی خلقه
حتی یودعها بطون نظایرهم پس گفت وکم وأین اولیک الاقلون عددا الاعظمون قدرا
اما خایف مغمورا و اما ظاهر مکشوف اولیک اولیا الله فی خلقه وعماله فی ارضه والدعاة الی
دینه ثم تنفس الصعدا وقال واشوقا الی لقا اخوانی معنی سخن مرتضی علی کرم الله وجهه
اینست که علم ایشان را ناگاه بسر حقیقت کار برده باشد و بروح یقین پیوسته باشند
آنچ بر تن پروران و نازکان و متنعمان فهم کردن آن دشوار باشد ایشان را آسانی بدانند و فهم
کنند و آن حقایق علوم و مجاهدات که نهاد غافلان ازمنه و مستوحش باشد ضمیر ایشان
با آن خو گیرنده و مستانس باشد با اهل دنیا صحبتی تن می کنند و جانهاشان در هوای ملکوت
پرواز می کند و منظر اعلی پیوسته باشند از ترس سیاست و معرفت خدا نهان می گریند
و از امیدواری و فراخی رحمت خدا آشکارا می خندند در سایه شبها پیشانیها می گسترانند
و سجود بسیار می کنند پس گفت چند باشند و خود کجا باشند اندکترین خلق بشمار
ایشان باشند و بزرگوارترین خلق بقدر و منزلت و عظمت ایشان باشند یا نهفته
حالی باشد که بیان سخن ندارد و از خلق بگریزد و هر کس او را نشناسد یا پس صاحب
بیانی صادق زبان باشند که خود را ظاهر می گردانند و خود را می نمایند ایشانند
که در میان خلق و نشان خدااند و در زمین کار دیگران خدااند و خوانندگان خلق در دین

خدا اند

۴۱۳ خدا اند پس آهی براورد و گفت چه آرزومندم من بدیدار ایشان برادران خویش این حنین
عالمانرا که بیان کرد مر همه را بینا دیدن و روشن روانی و دانند خدای داد اندرونی
باز توان شناخت و باز توان دانست از تقلیدیان و ظاهریان و حشویان علما و فقها که
در هر قرنی و زمانی عالم ازیشان مالا بر باشد که اگرچه خروارها کتب خوانده باشد
و مطالعت و تکرار کرده باشد از دل و بینایی نداشته باشد که مراد خدا از سخن خدا
بدانند و ببینند چنانکه می فرماید ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب و فهم و نظر
ندارند که مراد رسول خدا در سخن رسول خدا بدانند و ببینند یا تمام ببینند و آن
بصیرت و دیدار اندرونی ندارند که ما لخ ممکن است از معلومات ازلی بواسطه کلمات
و آیات دریابند و اگرچه در عالم نامدار و مشهور و مشارالیه و منظور باشند از
حقیقت این کار دور باشند و نه از آن باشند که مرتضی علی کرم الله وجهه گفته است هجم
بهم العلم علی حقیقة الامر و اگرچه کتب خانها بسیار مطالعت کرده و دیده باشند و تصانیف
و کتب بسیار خوانده و شنیده باشد و حفظ اوره و مدارجه قضا و فتوی و خطابت و امامت
رسیده باشد قطره از زلال قدس و حیوان خلد از حوض کوثر نچشیده باشد و از آن شیر
فطرت پرور جان فزای که در قدح جبرئیل است جرعه نچشیده باشد و بدان پرورده
باشد و اگرچه در جهان صیت و آوازه دارند از دل و جان بال ندارند که در جو ملکوت و ملا
اعلی قوت پرواز دارند چنانکه مرتضی فرموده است ارواحها معلقة بالمنظر الاعلی و اگر دام غما
بقال و قیل خلایق و سخنها دل فریب عامه در زدی حقایق کنده باشند ازین مترلقمه
و نامو اندرو سرگردان و پراکنده باشند چنانکه مرتضی علی کرم الله وجهه در حق وصف این
طایفه از علما یاد کرده است که بلی اجد اما لقنا غیر مامون مستعملا لقنا دالتشهوات منهوما باللذات

مغری بجمع الاموال والادخار و سخنها مرتضی علی کرم الله وجهه در باب این علما که سبب
ضلالت و غوایت خلق اند بسیار است و بروایات رسیده است و از آن بعضی اینست که
ذمتی بما اقول رهینه و انا زعیم لا یهیج علی التقوی زرع قوم ولا یظمأ علی الهدی سنخ اصل وان
اجهل الناس من لا یعرف قدره وان ابغض الخلائق الی الله رجل قمش فی روایة جهلا موضع فی
جهال الامة عاد فی اغباش الفتنة عمی بما فی عقد الهدنة قد سماه اشباه الناس عالما و
لیس به بکر فاستکثر من جمع ما قل منه خیر مما کثر علما فی اغباش الفتنة عمی عارة فی عیب الهدنة
سماه اشباه الناس وارذالهم عالما لم یغن فی العلم یوما سالما بکر فاستکثر ما قل منه خیر مما کثر
حتی اذا ارتوی من آجن واکثر واکتنز من غیر طائل جلس للناس مفتیا لتخلیص ما اشتبه
علی غیره فاذا نزل به احدی المبهمات هیأ لها حشوا رثا من رأیه ثم قطع به فهو من لبس
الشبهات فی مثل نسج العنکبوت لا یدری اصاب ام اخطأ رکاب جهالات خباط عشوات
لا یقول لا ادری فیسلم ولا یعض علی العلم بضرس قاطع فیغنم یبکی منه الدماء ویصرخ عنه
المواریث اولئک الذین حلت علیهم النیاحة ایام حیوتهم این علما که یاد کرده شد که سبب هدایت
خلق اند از چنین علما که سبب ضلالت اند لا هم بدین بینا دل و روشن روانی و دیده خدا
داد اند رونی زیرکی بکر وا توان دید وا توان شناخت وهم چنین علمها و بینائیها و بیانها
خود رست راست و نافع صلاح انگیز و منفعت بخش که نافع و سودمند در دو جهان
باشند یعنی نافع و سودمند درین عالم باشند در عدلی و انصافی و صلاحی و انتظامی که
قیام خلایق و حیوة و تعیش بنی آدم بی آن ممکن میسر نتواند بودن در زیستن حیوة این
جهانی و هم چنین نافع و سودمند در آن جهان باشند در معاملاتی و مجاهداتی که سبب تحصیل
و اکتساب یادگاری و خوش عیشی و یافتن ملک بقا و حظ لقا است در حیوة آن
جهانی و زینت

جاویدانی علمی که درین عالم چراغ صراط است که راه خدای بی آن بدر نتوان بردن و اگر برند
بسر نتوان بردن که بر توان چراغ از چراغ علم مصطفی است که رب العالمین او را بسراج
منیر میخواند یعنی چراغ نوربخش که و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا و در آن عالم
نور عرصات و صراط است که مواقف برزخ و مقامات قیامت بی آن نتوان گذشتن و بردن
بی آن نتوان گذشت چنانکه رب العالمین در قرآن می فرماید یوم لا یخزی الله النبی والذین
آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک
علی کل شیء قدیر می گوید روز قیامت روزی است که خدای تعالی رسوا نگرداند پیغمبر را و
آن مومنانی که وا او باشند و بی روی او کرده باشند نور ایشان سعی می کند در قدامیشان و بر ذات ایشان
و بر راه راست ایشان و ایشان را می گذرانند یعنی نور علم و یقین و ایمان در پیش و نور اعمال صالح و
اخلاق نیک بر راست نور سعی می کند و ظلمت دوزخ را می شکافد و ایشان را می گذرانند و از
بهر آنک نورهم سنا فقان نشیند مومنان می گویند پروردگارا نور ما را تمام گردان و فرو
منشان یعنی چنانک نور منافقان فرو کردانی مارا بیامرز دیگر علمی که سبب رفعت درجات
باشد چنانک خدای می گوید یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات که هر کس
که نصیب او ازین علم بیشتر باشد در آن عالم بدرجه از آنک نداند بالاتر و بیشتر باشد دیگر
علمی که خود عین قربانیست که این علم است که سبب قربات حضرت خدا است چنانک
می فرماید والسابقون السابقون اولئک المقربون یعنی آنانک در همه علمها و فضیلتها و هنرها
از همگنان پیش باشند و از همه سابق و در پیش باشند خود بی روند و دیگران را
پی برند ایشانند که مقربان حضرت خدااند پس چنین علمی که یاد کرده شد از علمها باطل زیرا
در دو جهان که سبب تفرقه دین و ملت باشد و سبب ضلالت باشد چنانک

جنانک

نکار

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ یعنی بعد از پیغمبران

علما هر ملتی دین خود را پاره کردند و هر بعضی در آن کتابها و تصنیفها ساختند چنانک
جایی دیگر می فرماید وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا
لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ **یعنی** شما ای امت رسول مباشید از جمله مشرکان آنانک دین خود را پاره
کردند و گروه گروه شدند هر گروهی بر بند آنک خود ما بر حقیم و دیگران بر باطل
چنانک إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ و رسول خدا صلوات الله و سلامه
علیه خبر داد که امت موسی بعد از موسی هفتاد و یک فرقه بودند و امت عیسی بعد از
عیسی هفتاد و دو فرقه بودند و امت من بعد از من هفتاد و سه فرقه باشند که **سَتَفْتَرِقُ
أُمَّتِي عَلَى نَيِّفٍ وَسَبْعِينَ** و گفت همه فرقها در دوزخ باشند صحابه سوال کردند که
یا رسول الله پس که خلاص یابد گفت **مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي** یعنی آنانک
آن روز بر آن باشند که امروز من و یاران من بر آنیم پس آن علمها اگرچه باطل و زیانکار
باشد سودمند نیز هم باشد و رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه از چنان علم پناه [?]
خدا رفته است که **أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ** یا اگرچه نافع و سودمند باشد سودمند
در این جهان باشد نه نافع در آخرت باشد چنانک علم غرایب لغت و نحو و اشعار و نظم و
نثر و امثال قصص و حکایات و علم کلام و خلاف و نجوم و طب و حساب و آنچه از علم
مذهب فروض کفایا است و نوادر مسایل است که علما و فضلا بدان مفتخر باشند که
از حصه بر که در علم مذهب از فرایض اعیان است عمل کردن بر آن نافع و سودمند در آن جهان است
و غیر آن علم بی عمل در آن عالم هم فایده باز ندهد پس آن علمها که اگرچه در ذات خود راست
و صدق باشد و سودمند در هر دو جهان باشد علما نه آن کاره اند آن راست برخوانده باشند

ولکن فهم

ولکن فهم کرده باشند یا اگر راست فهم کرده باشد بهوا و رای خود گزاف و اخلوق [?] گفته باشند
چنانک روایت است که **مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ كَفَرَ** این علمها را از آن علم خوانده
یا ذکر کرده هم بدین سبب دینی و روشن روانی و نمودار نبی و دین خداداد اندرونی توان دا نست
و باز توان شناخت **فصل** أَمَّا این هدایت که رب العالمین جل جلاله می فرماید
است که بر دوام از من می خواهید که اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و ما بیان کردیم که معنی آن
بینادلی و روشن روانی و نمودار نبی و دین خداداد اندرونی است که بدان بینادلی پیغمبر را
از غیر او وا شناسد کردن زمان پیغمبری باشد و وحی و تنزیل و معجزات از لهو الحدیث و زخرف
القول و سحر و کهانت و زرق وا شناسد و اگر نه در عصر پیغمبری باشد که علما ربانی باشند
که استحقاق و استعداد نیابت و خلافت پیغمبران دارند ظاهر آن از علما و فصلان [?] و
قاصران وادانند و وا شناسند و علمها و بیانها سخنش صلاح انگیز نافع در دو عالم
از دیگر علمها باطل لا ینفع وادانند و وا شناسند این هدایت بسبب سعی و جهد و تحصیل خلق
حاصل نگردد و هر آنکس که او را این هدایت کرامت نکرده باشد و او را نداده باشد هیچ کس
او را نتواند داد نه از پیغمبران و نه از اولیا و نه از علما از بهر آنکه خدای گوید که مَنْ يُضْلِلِ الله
فَلَا هَادِيَ لَهُ و به آرزو و تمنی و خواست و محبت حاصل نگردد چنانک رب العالمین پیغمبر را
می فرماید که إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ **و چنانک جایی دیگر** **فرماید**
إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ **و چنانک** لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ **و چنانک**
إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى و امثال این آیات در قرآن بسیار است و این هدایت که وا پیغمبران و ائمه و علما
مفوض و موکول است که رب العالمین می فرماید وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا و وَمِمَّنْ
خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ این هدایتها بر هدایت خداداد موقوف است که تا رب العالمین

از هدایت ندهد و پیغمبر را و اکس نماید بپیغمبر آنکس را راه خدا نتواند نمودن هم چنین تا رب
العالمین عالم خود از خودی را و اکسی نماید از عالم راه خدا و آنکس نتواند نمودن **چنانک**
رب العالمین در قرآن پیغمبر را می فرماید مَا کُنْتَ تَدْرِي مَا الْکِتَابُ وَلَا الْإِیمَانُ وَلَکِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا
نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّکَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ **یعنی** ولیکن ما که خدا ایم
هدایت دهیم و ترا با خلق تو ای پیغمبر و آنکه تو راه با خلق را بنمایی از بهر آنک دعوت عامست
همه کس را می خوانند اما هدایت خاص استانرا دهد که خود خواهد چنانک خدای فرماید
وَاللَّهُ یَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَیَهْدِي مَنْ یَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ و نیز زهد و خلوت و جهد
و ریاضت و ملک تبع و حکم و ریاست و بعقل و زیرکی و کیاست و کثرت مال و نعمت
و جاه و حرمت تعلقی نمی دارد از آنک درست است که زهاد بقایا امت عیسی صلوات الله
و سلامه علیه می بوذ که خود را خصی و خادم می کردند و در غارها و کوهها ماوی می
داشتندی می بوذ که تا بچهل شبانروز طی می کردند و هیچ نمی خوردند و چون رب العالمین
ایشانرا هدایت نداده بوذ هیچ سودی نداشت و بدان زهد و ریاضت هدایت حاصل نشد **چنانک**
رب العالمین در حق ایشان یاد کرده است که وَرَهْبَانِیَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا کَتَبْنَاهَا عَلَیْهِمْ إِلَّا
ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَایَتِهَا و محفوظات و علوم فراوان هم تعلقی ندارد که
موسویان هفتاد خروار شتر کتب و تصانیف علوم داشتند یعنی توریة و احکام آن و
بعضی کتب انبیاء دیگر چون صحف زکریا و صحف یحیی و شافر سلیم که صحف سلیمان بوذ
و چون رب العالمین ایشانرا هدایت نداده بوذ هیچ سودی نداشت و مثل ایشان در قرآن
خر زده است که مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرَیٰةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهَا کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ أَسْفَارًا و ملک و جاه
و لشکر فراوان هم تعلقی نمی دارد که در قصها آورده اند که نمروذ کنعان هزار سلطان خنر

دارد رخیل بوذ که هر سلطانی هزار امیر داشت و هر امیری را هزار علم و هر علمی هزار سوار
در خیل بوذ و با آن سلطنت و مملکت اورا هم هدایت ندادند و با براهیم صلوات الله علیه
دادند که پسر آزر خدمتکار وی بوذ و خازن بتخانه وی بوذ و والی زن مملکت وی
بوذ نه نمروذ پادشاه را هدایت دادند و نه آزر پیر عاقل را دادند و هدایت و نبوت ابراهیم
را دادند صلوات الله و سلامه علیه **چنانک رب العالمین جل جلاله فرموده است** وَحَاجَّهُ
قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ و هم چنین هدایت بفرعون ندادند که می گویند
که نزدیکان لشکر وی چهارصد هزار بوذند و آن همه مال و زینت داشت و سروری دادند
هم از آل وی که وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ و هم چنین بروسا مکه ندادند که صاحب
تبع مکه بوذند و سروری و زیرکی و سخاوت معروف جهان بوذند و بر قبایل عرب
حکم می کردند و بفقرا صحابه دادند هر یک از جایی صهیب از روم و سلمان از فارس و بلال
حبشه که خود درم خریده ابو بکر بوذ و اهل مسجد قبا که بجندکس پیراهنی داشتند و امثال
ایشان و روسا مکه وقتی که این طایفه هدایت یافتند ایشانرا دیدندی بزنخ و بخره و تعجب
کفتندی هَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنَا یعنی اینها اند که خدا بر ایشان منت نهاده است
وایشانرا نعمت ایمان داده است و ما را نداده است جواب مند که أَلَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاکِرِینَ کردن
یعنی نه خدا داناتر است که این نعمت هدایت بکه می باید داد و شاکر نعمتان کیست مانند
یعنی چون شکر گزاران نعمت ایشانند نعمت ایشانرا دادیم و یعنی شکر گزاری عمل
مجاهده بنفس و مال کردنست در موافقت رضای خدا و مخالفت هوا و آرزوی نفس و
مطاوعت امر و نهی خدا و متابعت سنتها و نموذها مصطفی کردن و هم چنین بمال فراوان
بدست نتوان آورد و تعلقی ندارد که قارون چندان گنج و خزینه داشت که رب العالمین

وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ

مي نمايد وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ يعني چندان گنج وخزينه داده بود
اورا كه كليدها از گروهي مردم تمام بقوه بدشواري بر مي گرفتند هم او را هدايت نداذند
ومال سودي نداشت واورا ومال اورا بزمين فرو بردند چنانك مي فرمايد فَخَسَفْنَا بِهِ
وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ بعقل وكياست هم تعلقي ندارد كه هامانرا كه وزير وصاحب راي
ملك فرعون بود بعقل وزيركي همه اسمانرا بپيمود وكواكب را برصد آورد هم هدايت را
نداذند وان فوت وكياست وعقل سودي نداشت تا بداني كه هدايت داده وبخشش
وبذل فضل رب العالمين است وبزهد وعلم وملك ومال وجاه وتبع ودريا سنت وعقل وكيا ست
تعلق ندارد وانرا مي دهد كه خود مي خواهد وسر جمله همه نعمتها هدايت كه رب
العالمين ما را تعليم فرموده است كه ازو مي خواهيد اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ
أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ **فصل** چون رب العالمين جل جلاله
كسي را در عنايت ازلي بسعادت ابدي گرامي كرده باشد وكرامت كرده واز وي علبه
شقاوت دو جهاني كفايت كرده واورا اين بينا دلي وروشن رواني وديدا اندرويي
داده باشد نشانش آن است كه اورا در طلب چنين علمي وچنين عالمي بكبرد كه چنانك
هدايت نايافتگان در طلب مال ونعمت وجاه وحرمت ولقمه وخرقه بر جان ما باشد
تا بدان حد كه اگر در نماز باشد دل ايشان در ان باشد هدايت يافتگان را در طلب علم
وعالم وغم ايمان بر جان باشد كه اگرچه در اكل وشرب ومعاملات دنيا وي وكسب
وكار باشند دل ايشان در ان باشد چنانك رسول خداي صلوات الله وسلامه عليه از ان
هشت طايفه كه روز قيامت در سايه عرش خدا باشند خبر داده است يكي از ان جمله ان
گفته است كه

رَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَسْجِدِ

پس هر كس كه درد طلب بر جان او باشد اگرچه از مسافات دور ومراحل بعيد ش
رحلت بايد كرد وبطلب چنين علم وچنين عالم رود واين علم است كه بطلب ان رحلت كردن
واجب است وازينجا است كه صوفيان حقيقي قدس الله ارواحهم مريدانرا سياحت وسير
در عالم فرموده اند كه اگر نه طلب چنين علم بودي سير وسياحت نه محمود بودي وازين
سبب بود كه رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه دست بر دوش سلمان فارسي رضي الله عنه
نهاد وگفت لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عَلَى الثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ، ودر حديثها صحيح امده
است كه چون اوازه علم پيغمبر صلوات الله وسلامه عليه از جهان بر آمد انانك هدايت يافته
بودند ودر عنايت ازلي آمده بودند از شقها، دور ومراحل بعيد از دويست فرسنگ واز
فرسنگ وچهارصد فرسنگ رحلت مي كردند وبطلب علم پيغمبر مي امده اند **چنانك**
وفد عبد القيس كه بحضرت رسول خدا امده اند ورسول خدا سوال كرد كه مَنِ الْوَفْدُ قَالُوا
رَبِيعَةُ گفتند از قبيله ربيعه امده ايم رسول خدا گفت مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ غَيْرَ خَزَايَا وَلَا
نَدَامَى يعني مرحبا فراخي باد شما را نيكو امديد بدين كار كه شما امديد رسواي دو جهان
نگرديد وپشيمان نشويد يعني بطلب علم پس ايشان گفتند يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَأْتِيكَ مِنْ شُقَّةٍ
بَعِيدَةٍ ما از راهي ومسافتي دور مي اييم قالوا يا رسول الله انا لا نستطيع ان ناتيك الا في الشهر
الحرام لان بيننا وبينك هذا الحي من كفار مضر فمرنا بامر فصل نعمل به ونخبر به من ورانا
يعني ما هر وقتي توانايي نداريم كه بحضرت تو اييم الا در ماهها حرام كه ميان
ما وتو كافران مضر اندما را سخني فرماي كه بكلمه اندك باشد ومعني بسيار تا ما خود انرا
بجا اوريم وديگرانرا از ان خبر دهيم پس رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه ايشانرا تعليم دين
وملت

وایمان کرد چنانک خود در حدیث مذکور وهم چنین در صحیح است وانس مالک رضی الله عنه
روایت می کند که رسول خدا صلوات الله وسلامه علیه در مسجد نشسته بود وما
که یاران بودیم در خدمتش نشسته بودیم مردی در مسجد آمد و شتر را در مسجد بخوابانید
و زانو ببست پس گفت کدام از شما محمد است ما گفتیم آنک از ما سپید تر است و تکیه
زده است پس رسول را گفت من چیزی خواهم پرسید و سخت بر خواهم گرفت تا
دلت تنگ نشود رسول خدا گفت که بپرس هرانچ خواهی پس بروایتی سوال کرد که این آسمانها
و زمینها که آفریده است و این کوهها که بر پای کرده است رسول خدای گفت خدای پس
گفت بروایتی اسئلک بربک ورب من قبلک و بروایتی انشدک بالله الذی خلق
السموات والارض والجبال آلله ارسلک قال اللهم نعم یعنی بر تو سوگند می کنم
بدان خدایی که آسمانها را بیافریده است و زمین را آفریده است و کوهها بر پای
کرده است که خدای ترا بخلق فرستاده است رسول خدای گفت آری خداوند تو دانی
که چنین است پس بر رسول خدا صلوات الله وسلامه علیه سوگند نهاد که روزه
رمضان خدا ترا فرموده است گفت آری دیگر سوگند نهاد که زکوة که از توانگران ما بستانند
و بدرویشان ما می رسانید خدا فرموده است رسول خدای گفت آری پس گفت من ایمان
آوردم و باور کردم هرانچه تو از حضرت خدا بما آورده و من رسول و پیغام گزارم از پس
قوم خویش هر کسی را که بینم همین پیغام می گزارم و من ضمام بن ثعلبه ام برادر قبیله
سعد بکر و هم چنین اهل یمن را شقه بعید بحضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمدند بطلب
علم و گفتند جئناک لنتفقه فی الدین ولنسئلک عن اول هذا الامر و در صحیح است که چون آمد گفت و قد اتاکم اهل
الیمن ارق قلوبا والین افئدة و رسول خدا مر ایشان را دعا کرده است و در فضلها گفته الایمان

یمانی

یمان والحکمة یمانیة

همچنین گفته است انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن و امثال این حدیث بسیار است
و همه برهان است که آنانک هدایت یافتگان بودند از مسافتها دور بطلب علم دین
و ملت و شریعت می آمدند و قبول می کردند و آنانک هدایت نایافتگان بودند و بینا
دلی نداشتند هر روز چند بار در رسول خدا صلوات الله وسلامه علیه می دیدند و اورا
باز نمی شناختند و بروی لقمها می نهادند و بدشنام می خواندند تا رسول خدای وقتی
بمباهات باز پس گفتی که اما ترون کیف یصرف الله عنی شتم قریش ولعنهم یشتمون
مذمما ویلعنون مذمما وانا محمد یعنی آنست که نمی بینید که خدای چگونه دشنام و لعنت
قریش از من باز می گرداند ایشان مذمم را لعنت می کنند و دشنام می دهند و من خود محمدم
و هم چنین اورا بشاعر و ساحر و کاهن و مجنون و کذاب می خواندند چون قرآن بوحی خواندند
و وحی ادا می کردی می گفتند بل افتریه خود خود بر بافته است و اگر آخر آیتها
سجع می بودی گفتندی نه که شاعر است بل هو شاعر و چون از غیب خبر دادی
جان می بودی گفتندی کاهن است و بری بود و آیه تا رب العالمین جواب دادی ن
والقلم وما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون و چون بدستوری خدا اظهار معجزه
کردی گفتندی جادوی است و قال الکافرون هذا ساحر کذاب قالوا ساحر او مجنون
جماعتی می گفتند نه که ریاست می طلبد قومی می گفتند نه که مال طلبی می کند بعضی می
گفتند مگر دختری بجمال در نظرش آمده است و دلش از آن فتنه است چنانکه رب العالمین
می فرماید وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد و در حدیث
صحیح است که رؤسا و معروفان قریش روزی جمعیت ساختند و در باب رسول صلوات الله وسلامه علیه

٤٢٤ مي گفتند و رابها مي زدند يعني كه محمد خويشتن است وزبان بدر آورده است و علما امت ترسي
راجهود و بوزينه وخر مي خوانند وزاهدان امت عيسي را لازم مي گويند وخوك مي خوانند مارا
ديدران ما را بكافر و مشرك و بهيمه وانعام مي خوانند فردا ملوك اطراف همه تدبير بسبب خصم ما
كردند وما را از جزيرهٔ عرب آواره كنند ناچار غرضي دارد اين مقصود او حاصل كنيم تا زبان
از مذمت ما باز گيرد بس بيني كه از همه بزرگتر و فصيح تر و عاقل تر بود عتبه بود
او را بپيغام و نصيحت بر رسول فرستادند صلوات الله و سلامه عليه كه اگر حكم و رياست مي
طلبي تا ترا عصابهٔ سروري ببنديم و همه ترا تبع شويم و اگر مال مي خواهي تا قيمتي بكنيم و
چندانكه بخواهي ترا بدهيم و اگر دختري از قبيله ترا در نظر آمده است از بهر تو خواهيم
و اگر بدهند علم تيغ بستانيم و اينها كه مي گوي در باقي كن چون عتبه پيغام تمام گزارد
پيغمبر آغاز كرد بسم الله الرحمن الرحيم حم تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت
آياته قرآنا عربيا لقوم يعلمون بشيرا ونذيرا فاعرض اكثرهم فهم لا يسمعون و تمامي عشر
خواند چون بذكر صاعقه رسيد عتبه بترسيد و سوگند نهاد كه بس كن كه مرا بيخي
او را في الجمله عاقبت قصد خون كردند و از مكه بيرون كردند چنانكه رب العالمين
ياد كرده است واذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك او يقتلوك او يخرجوك ويمكرون ويمكر الله
والله خير الماكرين بس ايشان كه هدايت يافتگان بودند اگرچه از دور بودند او را بچشم
مي ديدند و مي شناختند مثلا چون اويس كه از قرن بود او را بديد و باز شناخت و ايشانكه
هدايت نداده بودند اگرچه خويشاوند او بودند و همه روز او را بصورت مي ديدند
باز نمي شناختند و چون خود بشر مي دانستند كه بشر مثلنا و آن چشم نداشتند كه نبوت
را از بشريت وا شناختندي و جمال صفت رسول را بدانندي چنانكه رب العالمين جل جلاله
مي فرمايد

فانها

فانها لا تعمى الابصار ولكن تعمى ٤٢٥

القلوب التي في الصدور و ديگر فرموده است ومنهم من ينظر اليك افانت تهدي
العمي ولو كانوا لا يبصرون كافران را مي گويد صم بكم عمي فهم لا يرجعون يعني
چون در آمدند نتوانستند ديدن و رفتند ايشان را نگردند چراغ نه آن بيند كه پيش
چراغ نشيند و نزديك باشد بلكه آنكس چراغ بيند كه چشم دارد اگرچه دور باشد
حق سبحانه وتعالى ما را اين بينا دلي و بصيرت اندرون كرامت كناد بحق النبي محمد و آله اجمعين

فصل

و بدانكه هدايت يافتگان را از توفيق چاره نيست كه تا رب العالمين كسي را
توفيق ندهد او را بيسر نگرداند از مقام درد و طلب بمقام علم و عمل نتواند رسيدن
چنانك رب العالمين جل جلاله از قصهٔ شعيب پيغمبر صلوات الله عليه ياد كرده است كه قوم
خويش را مي گفت ان اريد الا الاصلاح ما استطعت وما توفيقي الا بالله عليه توكلت واليه
انيب و در قصهٔ ثمود باز اگرچه هدايت يافتند چون توفيق نداد ايشان را هم نافع
نيامد كه واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى و در قصهٔ منافقان
ياد كرده است كه اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى بس كه رب العالمين كسي را
اين هدايت و بينا دلي كرامت كرد و او را توفيق داد آنگاه با ايمان و اعتقاد حاجت يعني
ايمان باور كردنست و براست داشتن و تصديق كردن و معني اعتقاد در دل بستن و دل در آن
بستن له با ايماني صادق ثابت دايم در زيادت و اين جمله بيان كرديم چون اين جمله معلوم
شد بعد از علم و ايمان و اعتقاد چنانكه ما بيان كرديم ايمان صادق ثابت در زيادت آنگاه بعمل
حاجتست از آنكه كمال علم و ايمان فايده و منفعت و مراد و مقصود از علم و ايمان عمل است علم
و ايمانست چنانكه رسول خدا عليه السلم بيان كرده است كه والله لا يؤمن والله لا يؤمن

وچنانکه دیزنیلی لزانی حین یزنی وهو مؤمن الحدیث وما خود بیان کردم وبعد از علم و ایمان
و عمل نیت خالص حاجت است چنانکه ما یاد کرده‌ایم چون رب العالمین کسی را این هدایت
کرامت کرد و چنین علم و عالم دریافت و سخن او استماع کرد و فهم کرد و دریافت با ایمانی
و تصدیقی چنانکه یاد کرده‌ایم و در عمل و ورد عملی چنانکه یاد کرده‌ایم از سر نیت خالص ناچار
در نفس موثر آید و از اخلاق مذموم که مکتسب که از اخلاق سباع و بهایم است و شیاطین پاک
و پالوده و پیراسته می‌گردد و با خلاق خدا فرستاده که اخلاق ملایکه و انبیا و اولیا است
موصوف و آراسته می‌گردد پس از آنکه عالم ربانی و کامل باشد و آن علم حق نافع باشد و آن
ایمان صادق و ثابت و دایم و زاید باشد و عمل صالح و خالص باشد و اخلاق عدل و حسن
باشد و رونق بر آن ملازمت و ملازمت نماید در نظر عالم ربانی و بعد از فرایض اعمال اوراد
در نوافل خود را بنهد باذن و دستوری پیر ناچار در نفس و تاثیر کراید و زیادت گردد
و بیفزاید و علمی دوری و ادیان بد ناخوانده بچشم و نا اندیشیده بعقل ... استعمال ظاهر
و باطن موافق خواند آیات قرآن و احادیث رسول علیه السلم و اجماع امت و موافق فتاوی
ایمه باشد و در نفس و قدرتی و ادیان چنانکه شما را قوتی داده اند که بتفکر در صورت
شهوانی در عضو موثر آید و او را قوتی دهند که در نفس غیری موثر آید و این کرامت خواند
و چون مرد بدین مقام رسد او را عارف خوانند و این علم را معرفت خوانند و این قدرت را
همت خوانند و آنکس را صاحب همت خوانند و چون آن رونق بدین مقام رسد و از آن زمانه
ایستد بمقام تصوف رسد و این خود مقامی است که عقلا و علما بلکه مجتهدان از آن نتوانند
یافت اگر چه بگویند و شرح دهند الا کسی که این مقام دارد و ایشان را در آن مقامات
اصطلاحات است که در نتوان یافت الا صاحب مقام و صاحب ذوق و اوقات و اصطلاح و حضور

و رغبت و لوامع و لوایح و طوالع و تمکین و تلوین و تکوین و وجد و تواجد و وجود و عین شهود
و امثال این که اصطلاحات ایشان است بس که این جمله معلوم شد این بینا دلی را هدایت
خوانند و آن علم و ایمان و عمل و اخلاق را صراط خوانند و چون مرد بکمال انسانی رسد مستقیم
خوانند و این بینا دلی اول صراط است و چون از مقام یافته باشد در انعام خدا اند باشند
که صراط الذین انعمت علیهم و آن نعمت است که بنعمت توان خواند که مال دنیاوی نعمت نخوانند
که اگر مال دنیاوی حلال است فتنه است که انما اموالکم و اولادکم فتنة و اگر از حرام است عذاب
و عقاب و محنت است و رب العالمین عنایت کرده است و ما را تعلیم کرده است که اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین رب العالمین را دو صفت
هست که بصفت خلق نماند یکی را رحمت و رضا خوانند یکی را لعنت و غضب خوانند آثار رضا
او آنست که نیست را هست کرداند چنانکه خود در قرآن یاد کرده است فانظر الی آثار رحمة الله
کیف یحیی الارض بعد موتها و آثار غضب او هست را نیست کرداند یا از هستی بدان کمال که او را امکان
است نرساند چنانکه خود یاد کرده است در حق فرعون و قوم او که فلما آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم
اجمعین یا از هست را بدان کمال که او را امکان است در معلومات ازلی نرساند کمال انسانی است
که ملکی کردد و راه ملکی او آنست که یاد کرده شد و چون ضد آنست آثار غضب است چنانکه
سبب بینا دلی هدایت است سبب کوردلی ضلالت است در علم و ایمان و اعمال و اخلاق چنانکه
یاد کردم رضی الله عنه

تفسیر سورة الاخلاص

جماعتی از جهال عرب بحضرت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه آمدند و گفتند یا رسول الله
ظاهر آنچه ما می‌بینیم و می‌دانیم هر چیزی از چیزی است چنانکه ملک از نور است و شیطان از نار
است و آدم از تراب و کلاست خدای ما جل جلاله از چه چیز است پیغمبر صلوات الله علیه

هم

جواب نداد

این سخنها را ناربّ العالمین جلّ جلاله فریشته بفرستاد و این سوره در فرستاد جواب آن سخنها را

بسم الله الرحمن الرحیم قل بگو ای رسول

هو الله از خدایی که سزد که همه کس و همه چیز او را پرستند و در بند او باشند و در بند
فرمانها و رضای او روند احد یگانه و یکتا است قسمت نابذیرند و بی اجزا است و بی مثل
و بی نظیر و بی همتا است الله از خدا که سزد که همه کس و همه چیز او را پرستند و در بند
او باشند و در بند فرمانها و رضای او روند الصمد از همه کس و همه چیز در ازلیت و ابدیت و همیشگی
وجود و هستی و در قیام و پایندگی و قیومی وجود هستی و در دوام و بقا و در سرمدیت
وجود و هستی و در کمال و جلال و عظمت صفات وجود و هستی بی نیاز است و همه کس
و همه چیز در همه چیز در اصل و عین هستی و در قیام و بماندن وجود و هستی و در کمال و
فزایندگی وجود و هستی و در بقا حیوة و هستی بدو نیاز است لم یلد از و چون او نیاید
بدید و از خود چون خودی نیاورد بدید و لم یولد و او از چون خودی نیامد بدید
یعنی ذات پاک او را و صفات جلال او را اولی و سببی و علتی نبوده است و وجود او بی علتی
و سببی خود بوده است و سبب همه بوده است و لم یکن له و نبوده و نباشد او را با او کفوا
چون و بی احد هیچ کس و هیچ یکی که وا او مثلیتی و مشابهتی و مشارکتی تواند داشت نه
در ذات و نه در صفات و نه در افعال لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر

تفسیر و معنی آیة الکرسی

الله خدایی سزای پرستش است که باستحقاق معبودی
موصوف است و اوست که سزد که فرمان دهد و سزد کش فرمان برند و او را پرستند و در بند او
باشند کرها مقهوری و اضطرار و در بند فرمان و رضای او روند طوعا ماموری و اختیار

لا اله

لا اله هیچ هستی و موجودی نسزد که فرمان دهد و نسزد کش فرمان برند و
در بند او باشند اضطرار یا در بند فرمان او روند اختیار را الا هو جز آن خدایی که خود خدا
است و بدین صفات جلال سزا است الحی زنده پاینده داننده تواننده که معنی حیوة علم و قدرت
است یعنی همه داننده و بر همه تواننده هست و نیست پیدا و نهان کل و جزو اول و آخر صغیر
و کبیر لطائف و نور غیب و شهادت القیوم خود بخود هست و بوده و پاینده دائما و جزو بدو هست
بوده و در هستی بمانده و بیستاده و قائم و پاینده تا مدت بقا انها است لا تاخذه او را فرا نگیرد
و فرا او نرسد و پیرامن جناب عزتش نگردد سنة اول خوابی غفلتی که نقصانی در همه دانائی
و تمام دانائی و همیشه دانائی او آورد و لا نوم و نه خوابی و ضعفی و عجزی که نقصانی و تغییری در همه
داری و توانایی و قیومی او آورد له او را است و آن او است یعنی بحکم و تقدیر و امر و نهی بیرون تصرف
و فرمان او است ما فی السموات هر انچه در آسمانها و بالاها است و ما فی الارض و هر انچ در زمینها و زیرها
است من ذا الذی [illegible] از کیست و کدام است یشفع که او را خواستی باشد یا شفاعتی باشد
یا گفتی و شفاعتی کند عنده در حضرتش الا باذنه الا بدستوری او از کل ملایکه و پیغامبران و دیان
یعلم میداند و خواهد دانست ازلا و ابدا ما بین ایدیهم انچ روی خلایق در آنست و از پی شوند
و در آن می شوند تا آخر اضطرار را و اختیار را و ما خلفهم و انچ پشت خلایق در آنست و از آن
بی آیند و از آن بدر می افتند تا اول اضطرار و لا یحیطون و علم هیچ کس از خلایق محیط نشود و بر آن
بر نیاید و خود نرسد بشیء من علمه هیچ چیز از معلومات و دانستها نامتناهی او الا بما شاء الا بدان
قدر که خود خواسته است که بخشد یا بخشیده است ملایکه و ادیان و غیر ایشان وسع
فراخ آمده است و بیفزوده است کرسیه کرسی او و سریر و ملک پادشاهی او السموات
بر همه آسمانها و الارض و بر همه زمینها یعنی در فراخنا کرسی او آمده است طبقات آسمانها و طبقات
زمینها

وهرکه درانها اند وهرچه درانهاست از خلایق کوناکون وکریی وفراخ تر وافزونتر ازانکه است
ولا یؤده و براو کران نیاید یعنی بردارایی وتوانایی او کران نیاید و بار قدرت او نکردد
حفظهما داشتن ونکاه داشتن اسمانها وزمینها وهو العلی واوست بلند و بالا در رتبت وجود
و هستی العظیم بزرکوار در عظمت وصفات جلال هستی که علو وبلندی او نه مسافت
است و بزرکواری وعظمت او نه مساحتست بلکه علو وعظمت او عین صفتست دعا
رکوع سبحان ربی العظیم اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک امنت خشع لک سمعی وبصری
ومخی وعظمی وعصبی وشعری وبشری ولحمی ودمی وما استقلت به قدمی لله رب العالمین

معنی دعا سبحان پاکا ومنزها ربی خداوند ودارنده وپروردکار من
العظیم بزرکوار از انکه خداوندی وپروردکاری ودارندکی وبزرکواری او بدان کسی یا چیزی
ماند ومعنی اللهم لک رکعت در معنی خشوع در نماز یاد کرده ایم دعا در اعتدال سمع الله
لمن حمده ربنا لک الحمد ملء السموات وملء الارض وملء ما بینهما وملء ما شئت من شیء بعد اهل الثناء والمجد
حق ما قال العبد وکلنا لک عبد لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد

معنی دعا سمع الله بشنید خدا وبسندید وقبول کرد واجابت کرد لمن
حمده انکسی را که ستایش کفت وسپاس داشت وشکر کزارد ورا ربنا ای خداوند ودارنده
وپروردکار ما لک الحمد تراست ودر تو سزد وترا سزاست همکی وجملکی ستایشها وثناها
وسپاسها وشکرها ملء السموات همه اسمانها ملاو پر وملء الارض وهمه زمینها ملاو پر وملء ما بینهما
وهمکی انچه میان اسمانها وزمینهاست ملاو پر وملء ما شئت من شیء بعد وهمکی انچه خواستنه که بیافرینی
وهنوز نیافریده چون بیافرینی ملاو پر اهل الثناء توئی سزاوار همه ثناها وستایشها والمجد وتوئی
سزاوار همه بزرکیها اکر افرینی واکر نیافرینی حق درستاست وراستست ما قال العبد الخ انچه
کفت

وکلنا لک العبد

وما همه ترا بنده ایم وبندکی می کنیم
لا مانع هیچ بازدارنده ومنع کننده نیست ونباشد لما اعطیت هرانچه دادی وبخشیدی
بهرکه دادی وبخشیدی ولا معطی وهیچ بخشنده ودهنده نیست ونباشد لما منعت هرانچه منع
کردی ونداری بهرکه ندادی ولا ینفع وهیچ سودی ندارد ذا الجد خداوند توانکری وجاه
وحرمت منک از تو الجد از توانکری وجاه وحرمت یعنی چون از تو عذابی بدنجاه
وحرمت دفع نتوان کرد وهیچ سودی ندارد دعا سجود سبحان ربی الاعلی وبحمده اللهم
لک سجدت ولک اسلمت وبک امنت سجد وجهی للذی خلقه وصوره فاحسن صورته وشق
سمعه وبصره بحوله وقوته فتبارک الله احسن الخالقین

معنی دعا
سبحان پاکا ومنزها ربی خداوند ودارنده وپروردکار من الاعلی بلندتر وبالاتر از انکه
خداوندی ودارندکی وپروردکاری وبلندتری وبالاتری او بدان کسی یا چیزی ماند اللهم ای خدای
سزاوار پرستش خبر مرده لک ترا وفرمان ترا سجدت ساجد شده ام وروی در پای فرمان تو
ولک اسلمت وترا وفرمان ترا کردن نهاده ام وتسلیم شده ام همه فرمانهای ترا در همه ناکردنیها وکردنیها
بطوع وارادت واختیار خود از سر علم ومعرفت وایمان واعتقاد وبک امنت وبتو وبصفات
تو وکلام تو وکتب تو باور کرده ام وبراءت داشته ام ومؤمن شده ام سجد وجهی روی من
ساجد شده است للذی ازخدای را خلقه که بیافرید او را وصوره وبنکاشت او را فاحسن صورته
وبس زیباتر صورتی بنکاشت وبیاراست او را وشق وبکشود سمعه شنوایی او وبصره
وبینایی او بحوله وقوته بحول نیرو وقوت خود فتبارک الله پس بزرکوار است وتمام کار است و
بلند ومتعالیست خدا معبود بسزا احسن الخالقین خوب وزیبا افریننده تر از همه صانعان و
داننده تر همه کاردانان او را بندکان را بنده کان زیرحال کرداند کان دعا بین السجدتین

ده ام
بنها

اللهم اغفر لي وارحمني وعافني

واعف عني وارزقني واهدني واجبرني يعني دعا اللهم اي خدايي سزايي پرستش اغفر لي
درگذار وبيامرز از من وارحمني ورحمت وبخشايش كن بر من هر آن كمالي كه در علم تو جنس
آنست امكانست مرا برسان وبخش وعافني وعافيت ده مرا از همه بلاها وعذابها وغمها
وناكاميها دو عالم واعف عني ودرگذران از من وارزقني وروزي ده مرا بيروني واندروني
يعني قوت حلال مدد حيوة جسم را وعلم وحكمت وحقيقت مدد حيوة روح را واهدني وراه نمايي
مرا وراه ده در علم وبينايي ودر توفيق كنايي واجبرني وهمه حالهاي شكسته مرا درست كن وهمه
نقصانهاي من بكمال رسان وهمه ناتماميها مرا تمام گردان

دعا قنوت

اللهم اهدنا فيمن هديت وعافنا فيمن عافيت وتولنا فيمن توليت وبارك لنا فيما اعطيت وقنا
شر ما قضيت انك تقضي ولا يقضى عليك انه لا يذل من واليت تباركت وتعاليت نستغفرك ونتوب
اليك وصل على محمد اشرف الانبياء لديك وعلى آل محمد وسلم

معنى دعا

اللهم اي خدايي سزايي پرستش اهدنا راه نمايي مارا وراه ده در علم وبينايي ودر توفيق كنايي فيمن
در آنان وجمله آنان هديت كه راهشان نموده وراهشان داده اي وعافنا وعافيت ده مارا
از همه بلاها وعذابها وغمها وناكاميها دو عالم فيمن در آنان وجمله آنان عافيت كه عافيت
شان داده از همه بلاها وعذابها وغمها وناكاميها دو عالم وتولنا وهمه كارهاي ما تو در خود بگير
ووا كس مگذار اين جهاني وآن جهاني فيمن در آنان وجمله آنان توليت كه كارهاشان در خود
گرفته اين جهاني وآن جهاني وبارك لنا وبركت كن وزيادتها وفزونيها ده وفرست مارا فيما
اعطيت در آنچه بما داده اين جهاني وآن جهاني ديني ودنياوي وقنا ونگاه دار وپرهيز
وپناه خود گير مارا شر ما قضيت هر بدي وبتري كه رانده قضا وقدر تو وافتاده است آن

جهاني

جهاني وآن جهاني ديني ودنيايي جسماني وروحاني انك بدرستي وراستي كه تو
تقضي همه چيز بر همه كس همه جاي همه وقت براني وبتواني راند ولا يقضى عليك
وهيچ كس وهيچ چيز هيچ جاي هيچ وقت بر تو نراند ونتواند راندن انه بدرستي وراستي
كه او لا يذل خوار وافتاده نيست ونباشد من واليت آنكس كه تو او را دوست داري
واو ترا تباركت تو بزرگواري وتمامكاري هر چند بيشتر دانند وشناسند ترا از راه علم
ومعرفت تو بزرگوارتري وتعاليت وتو بلندي وبالايي هر چند بيشتر آيند ونزديكتر و
مقرب تر گردند بتو از راه طاعت وعبادت وعمل ومجاهده بلندي وبالايي نستغفرك
امرزش ورحمت ميخواهيم از تو وزيادتها وفزونيها از تو طلب ميكنيم در هر مقام وپايه كه هستيم
ونتوب وبازي گردم وتوبت مي كنيم اليك وا تو از همه عيبها ونقصانها وناقرمودها ونهي كرده دها
تو صل درود ده ورحمت كن وپرستش وپرورش وآسايش فرست على محمد بران ستوده در
همه چيز وبران گزيده بر همه كس اشرف الانبيا بلندتر وبالاتر از همه پيغمبران لديك در
حضرت تو وعلى آله وبر دودمان وخاصگيان تو پيوستگان او وسلم وسلام كن بريشان
يعني از همه آفتها ونقصانها وعيبها وناكاميها ونازيبايها حيوة دو عالمي در سلامت شان
بدار وهمه كامها وكامها ودوستداشتها حيوة دو عالمي شان بخش وبده آنچه در ايشان سزد
ولايق تو وسزاوار ودر خور ايشانست تا اينجا التشهد التحيات المباركات الصلوات
الطيبات لله سلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته سلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وسلم وبارك
على محمد وعلى آل محمد وارحم محمدا وآل محمد كما صليت وباركت ورحمت ابرهيم وآل ابرهيم في
العالمين انك حميد مجيد اللهم اغفر لي ذنوبي ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت

وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّي اَنْتَ الْمُقَدِّمُ

وانت الموخر لا اله الا انت معني المخبات التحيات دادن و بخشیدن
و پادشاهي كردن و داشتن و تربیت كردن بداشتن جیونها و روحها و جانها و روانها كو ناكون
نباتي جیواني انساني ماهي نبوي ملكي المباركات بركت دران كرده تا ثابت و دایم و باقي
بداشته و بكذاشته تا مدت بقا انها و انان است یا باصل هستي چون دوات ملایكه و ارواح
مقدس یا بنسل چون انسان و حیوانات یا بنوع چون نباتها و ثمرات الصلوات فرستادن
درودها و رحمتها و روحها و اسایشها و پرورشها الطیبات پاك خوش یعني بر روحها و روانها
و دلها پاك خوش لله خذایي سزایي پرستش را است و او كند و او تواند كرد سلام علیك
سلام خذایي باد بر تو یعني از همه افتها و نقصانها و عیبها و ناكامیها و ناز یبایها جیوة
دو عالمي ترا بدهاد ایها النبي اي اكه كردانیده از نهانها جهان نه بشك و كمان بیقین و عیان
و اكاه كننده خلق ازان و رحمة الله و رحمتها خذا و بخشایشها او و بركاته و بركتها و زیادتها
و فزونیها از و ایخ ترا سزد و لایق و سزاوار و در خور تو باشد سلام علینا سلام خذایي باد
بر ما یعني ازافتها و نقصانها و عیبها و ناكامیها و ناز یبایها جیوة دو عالمي ما را در سلامت بداراد
و همه كامها و كمالها و زیبایها و دوست داشتها جیوة دو عالمي ما را بدهاد انچه در ما سزد
و لایق و سزاوار و در خور ما باشد و علی عباد الله و بر جملهٔ بندكان خذایي تعالي الصالحین صالح
شایسته لایق و مستعد سلام و درود خذایي اسماني و زمیني اشهد میدانم و كواهي شوم و
كوامم و كواهي میدهم ان لا اله كه هیچ كس و هیچ چیز نسزد كه او را پرستند و در بند او باشند و در بند
فرمان او روند الا الله جز ان خذایي كه از خودي خود بخودي خود سزاوار است و سزا است
بلكه واجب و ضرور است كه همه كس و همه چیز او را پرستند و در بند او باشند و در بند فرمانها

ورضاي او روند اختیارا و اضطرارا و اشهد و می دانم و كواهي شوم و كوامم و كواهي میدهم
ان محمدا بدرستي و راستي كه محمد مصطفي انستوده در همه چیز و ان كزیده بر همه كس رسول الله
فرستادهٔ خذا است بما و بهمه كس اللهم اي خذایي سزاي پرستش صل درود ده و رحمت كن و
پرستش و پرورش و اسایش فرست علی محمد بران ستودهٔ در همه چیز و ان كزیدهٔ بر همه
كس الرسول فرستادهٔ تو بما النبي اكاه از نهانها و اكاه كنندهٔ خلق از انها الامي داننده همه
در دو عالم مارا بكار اید نخوانند و نه نویسند و علی ال محمد و بر پیروان و خاصكیان و پیوستكان
او حبیبي و نبیي و سلم و سلام كن بریشان یعني از همه افتها و نقصانها و عیبها و ناكامیها
و ناز یبایها جیوة دو عالمي در سلامت شان بدار و كامها و كمالها و دوست داشتها جیوة
دو عالمیشان بخش و بده انچ ایشانرا سزد و لایق و سزاوار و در خور ایشان است بیكان بیكان
و بارك و بركت كن و زیادتها و فزونیها ده و فرست علی محمد بران ستودهٔ در همه چیز و ان كزیدهٔ
بر همه كس و علی ال محمد و بر پیروان و خاصكیان و پیوستكان و وارحم محمدا و رحمت و
بخشایش كن و مهرباني نماي بران ستودهٔ در همه چیز و ان كزیدهٔ بر همه كس و ال محمد و خاصكیان
و پیروان و پیوستكان او كما صلیت هم چنانك درود دادي و رحمت كردي و پرستش و
پرورش و اسایش فرستادي و باركت هم چنانك درود دادي و رحمت كردي و پرستش
و پرورش و اسایش و بركت كردي و زیادات و فزونیها دادي و رحمت و رحمت و بخشایش کردی دی
و مهرباني نمودي ابرهیم ابرهیم را صلوات الله علیه و ال ابرهیم و پیروان و خاصكیان و
پیوستكان ابرهیم پیغمبر و نبیي في العالمین در جهانها یعني چنانك عالم از ابرهیم و ال ابرهیم
و پیروان ابرهیم ملاو پر كردانیدي از محمد و ال محمد و پیروان محمد ملاو پر كردان انك بدرستي
و راستي كه تو حمید ستودهٔ در همه چیز از همه كس مجید بزركواري هم در ذات و وجود و هستي

وهمه در جمله صفات وجود و هستی **اللهم** ای خدای سزای پرستش **اغفر لی** در گذران
و بیامرز از من **ذنوبی** گناهها من **ما قدمت** آنچ کردم و فرا پیش داشتم **وما اخرت** وانچ
رها کردم و واپس افکندم **وما اسررت** وانچ نهانی کردم و کس ندانست **وما اعلنت** وانچ پیدا
کردم و همه کس بدانست **وما اسرفت** وانچه اسراف کردم و از حد در گذرانیدم **وما انت اعلم به**
منی وانچه تو خدای بدانی داناتری از من یعنی من ندانستم که ان گناه است وی کردم
انت المقدم تویی فرا پیش دارنده هر که در پیش است و هرچه در پیش است **وانت المؤخر**
و تویی واپس دارنده هر که پس است و هرچه پس است **لا اله** هیچ کس و هیچ چیز نسزد که او را
پرستند و در بند او باشند و در بند فرمان او روند **الا انت** جز تو که خدایی و خدایی
و معبودی و فرمان دهی برهمه سزاوار و سزایی **السلام علیکم ورحمة الله** سلام
خدا باد بر شما ای ملایکه و ادیبان و پریان که حاضرید ما بعد ز نماز کردن

فصل

و سنت است که بعد از گزاردن نماز فرض ده بار بلند بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و این دعا
بخواند اللهم انت السلام ومنک السلام والیک یرجع السلام و دارک دار السلام حیّنا بالسلام تبارکت
وتعالیت یا ذی الجلال والاکرام اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک
الجد

معنی دعا

اللهم ای خدای سزای پرستش تو پاک و جدا و منزه از همه عیبها
و نقصانها و ناتمامیها و نازیبها **ومنک** و از تو است و از تو باید **السلام** پاکی و جدایی از همه
عیبها و نقصانها و ناتمامیها و نازیباییها **والیک یرجع** و از تو گردد و وا تو باید **السلام** پاکی و جدایی
از همه عیبها و نقصانها و ناتمامیها **و دارک** و سرای تو است **دار السلام** سرای پاکی و جدایی
از همه عیبها و نقصانها و ناتمامیها **حیّنا** و ابر سوی زنده دار ما را **بالسلام** بپاکی و جدایی از همه

سلام اللهم انت السلام

عیبها و نقصانها **تبارکت** تو بزرگواری و تمام کاری **وتعالیت** و تو بلندی و بالایی
یا ذا الجلال ای خداوند همه بزرگواریها در ذات و صفات **والاکرام** و ای خداوند همه
کرمها و بخششها در افعال **اللهم** ای خدای سزای پرستش **لا مانع** هیچ بازدارنده و منع
کننده نیست و نباشد **لما اعطیت** هر انچه داده و بخشیده هر که را داده و بخشیده **ولا معطی**
و هیچ بخشنده و دهنده نیست و نباشد **لما منعت** هر انچه منع کرده و نداده هر که نداده **ولا ینفع**
و هیچ سودی ندارد **ذا الجد** خداوند توانگری و جاه و حرمت **منک** از تو **الجد** توانگری
و جاه و حرمت یعنی چون از تو عذابی آید جاه و حرمت دفع ان نتواند کرد و هیچ سودی ندارد

فصل

فی الدعوات المرویة عن النبی صلی الله علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان وفقک الله للطاعات که این دعوات که ما یاد خواهیم کرد کلمات آنرا بصحیح از پیغمبر شنیده
صلوات الله علیه انها را خواندن است در اوقات معین و برخواندن آن وعده ثوابها داده است
مادام که از سر علم و ایمان و عمل خوانده باشد و ما این دعوات را معانی آن یاد خواهیم کرد
تا خواننده دل بمعانی آن بیدار دارد تا باری در اندرون مؤثر آید وانچه مقصود خواندن
است در خواننده حاصل گردد و این دعا که اول یاد خواهیم کرد انرا سید الاستغفار نام است
یعنی مهتر همه استغفارها و اوس صامت رضی الله عنه روایت کرده است از پیغمبر صلوات
الله علیه و همه وقت خواندن آن پسندیده است خصوصا گاه گاه را و آن اللهم انت ربی لا اله
الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء
لک بنعمتک علیّ وابوء بذنبی فاغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت

معنی دعا

اللهم ای خدای سزای پرستش **انت** تویی و خود تویی **ربی** خداوند و دارنده و پروردگار

لا إله هیچ کس و هیچ چیز نسزد که او را پرستند و در بند او باشند و در بند فرمان او روند
إلا أنت جز تو که خدایی و خدایی سزایی خلقتني تو مرا بیافریدی وأنا عبدك و منم
بنده تو و در بند تو وأنا على عهدك و منم بر آن عهد و پیمانم که تو پیش از آفرینش من با من
بسته از وا ایستادن از همه گناهها و ناکردنیها که دیو فرماید و در ایستادن در همه کردنیها
و طاعتها که تو فرمایی چنانکه فرموده در قرآن ألم أعهد إليكم يا بني آدم أن لا تعبدوا الشيطان
إنه لكم عدو مبين وأن اعبدوني هذا صراط مستقيم و بامید آن وعدها که تو در قرآن
بر زبان پیغمبر مرا داده که چون من از ناکردنیها وا ایستم از دوزخ و همه عذابها نجاتم دهی
و چون بکردنیها ایستم در بهشت درجاتم دهی ما استطعت آن قدر که توانایی و استطاعت
و جهد منست أعوذ بك پناه می گیرم بتو من شر از همه بدی و بدتری ما صنعت که تا
با امروز کرده ام أبوء لك از تو وامی کردم ترا بنعمتك علي و نعمت تو بر خود وأبوء بذنبي
و وا تو میآیم و آگاه خود فاغفر لي در گذار و بیامرز مرا از من ذنوبي گناهها من فإنه
که بدرستی و راستی لا يغفر در نگذارد و نیامرزد و نتواند که در اید و نتواند امرزیده
الذنوب گناهها إلا أنت جز تو که خدایی و خدایی و معبودی و فرمان دهی و همه سزاوار
و سزایی

فصل

این دعا هم در صحیح است و براء عازب رضي الله عنه روایت
کرده است که پیغمبر صلوات الله علیه گفته است که هر آنکس که هر شب و هر بامداد این دعا
خواند از سر علم و ایمان و عمل اگر در آن شب یا در آن روز از این عالم مفارقت کند بر فطرة اسلامی بمیرد و
اینست اللهم إني أسلمت نفسي إليك و وجهت وجهي إليك و فوضت أمري إليك و ألجأت ظهري إليك
رغبة إليك و رهبة منك لا ملجأ ولا منجا منك إلا إليك آمنت بكتابك الذي أنزلت و نبيك الذي أرسلت
معنی دعا اللهم ای خدای سزای پرستش إني بدرستی و راستی که من أسلمت

تن در دادم و تسلیم کردم نفسي نفس خود را إليك بتو و وجهت و روی آوردم
و کردم وجهي روی خود را إليك در تو و فوضت و گذاشتم و اوکندم أمري کار خود
إليك وا تو و ألجأت و باز اوکندم ظهري پشت خود را إليك بتو و توکل و اعتماد کردم
رغبة إليك رغبتی و امیدی را که مرا در فضل و کرم و رحمت و عنایت تو است ورهبة منك
و ترسی و بیمی را که مرا از خشم و عقوبت و عذاب تو است لا ملجأ هیچ پناه گاه نیست ولا
منجا و هیچ گریز گاه نیست منك از تو یعنی از راندها و قضا تو إلا إليك الا هم وا تو یعنی
وا فرمودها و رضا تو آمنت باور کردم و راست داشتم و بگرویدم بکتابك بکتاب تو الذي
أنزلت آن کتاب که در فرستادی یعنی قرآن و نبيك بپیغامبر تو الذي أرسلت آن پیغمبری
که فرستادی یعنی محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه

فصل

این دعا هم در صحیح
است و سنت است که چون پهلو بر جامه خواب نهد بخواند اللهم باسمك أحيا وأموت
باسمك ربي وضعت جنبي وبك أرفعه فاغفر لي ذنبي اللهم قني عذابك يوم تبعث عبادك
اللهم قني عذابك يوم تجمع عبادك اللهم أنت خلقت نفسي وأنت توفيها لك مماتها ومحياها
إن أمسكتها فاغفر لها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين معنی دعا
اللهم ای خدای سزای پرستش باسمك بنام تو أحيا زنده می باشم وأموت و بنام تو
می میرم باسمك بنام تو ربي ای خداوند و دارنده و پروردگار من وضعت نهادم جنبي
پهلوی خود و خفتم وبك أرفعه و بتو و یاری تو بر می گیرم و بیدار می شوم فاغفر لي
در گذار و بیامرز من ذنبي گناه من اللهم ای خدای سزای پرستش قني
پرهیز مرا و نگاه دار و وا پناه خود گیر عذابك از عذاب تو يوم تبعث آن روز که
بر انگیزانی عبادك بندگان تو اللهم ای خدای سزای پرستش قني پرهیز مرا و نگاه دار
و وا پناه خود

اي خداي سزاي برستش اللهم تو بندكان عبادك روز كردا وري ان تجمع يوم تو عذاب از عذابك كير
تو ساني كه تنها لك مماتها تو را و بازي ستاني كي و توقبض كنى نفس من وانت توفيها نفسي تو بيافريدي انت خلقت
استي مرك و از زيستن و محياها و بودن و زيستن ان احييتها اكر در حضرت خود بازداري
نكاه داري فاغفر لها در كذراني يا مرزاني كناهها وان ارسلتها واكر وا فرستي واكا ابنذ ري
فاحفظها بس نكاه دار او را بما تحفظ به هم بدان نكاه داشت كه تو نكاه داري بدان عبادك بندكان
تو الصالحين صالح شايسته بيني واسوكا مش مكذار و او را تو نيك خيرات ده

فصل

ابن عامر در صحيح است و عبد الله عباس رضي الله عنهما روايت كرده است كه رسول خدا صلوات الله
عليه هر شب كه نماز كردن شب را برخاستي در اسمانها نظر كردي و اين دعا خواندي و اين دعا
اعتقاد نامه رسول است بس ضرورتست كه كلمات اين دعا و معاني ان ياد كيرد در قدر
فهم عوام تا باري هر كس او را اعتقاد سازد و بعمل آورد تا از عذاب آن جهاني نجاة و خلاص
يابد و دعا اينست اللهم لك الحمد انت نور السموات والارض ومن فيهن لك الحمد انت ملك السموات
والارض ومن فيهن لك الحمد انت قيوم السموات والارض ومن فيهن لك الحمد انت رب السموات
والارض ومن فيهن ولك الحمد انت رب السموات والارض ومن فيهن لك الحمد انت الحق وقولك الحق
ووعدك الحق ولقاؤك حق والجنة حق والنار حق والبعث حق والساعة والنبيون حق ومحمد
صلوات الله وسلامه عليه حق اللهم لك اسلمت وبك امنت وبك خاصمت واليك حاكمت وعليك توكلت
واليك انبت فاغفر لي ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم
به مني انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت

معنى دعا

اللهم اي خداي
سزاي برستش لك الحمد ترا است و ترا سزد و ترا سزا است همكي و جملكي ستايشها و ثناها
و سباسها و شكرها انت نور تويي هست و بيدا و بديد و ظاهر كننده و بيدا كننده و

بديد آورنده و ظاهر كرداننده و روشن دارنده السموات اسمانها والارض و زمينها ومن فيهن
و هر كه در انها اند از خلايق كوناكون و لك الحمد و ترا است و در تو سزد و ترا سزا است همكي
و جملكي ستايشها و ثناها و سباسها و شكرها انت ملك تويي بادشاه فرمان ده فرمان روا
و بفرمان دهي و سزا دارنده تدبير كننده كرداننده جنانك خود خواسته ازلا و خود ميخواهي ابدا
السموات اسمانها والارض و زمينها ومن فيهن و هر كه در انها اند از خلايق كوناكون تبا از
در همه جيز همه كس و همه جيز نيا زمند در همه جيز همه كس و همه جيز ولك الحمد و ترا است و در تو
سزد و ترا سزا است همكي و جملكي ستايشها و ثناها و سباسها و شكرها انت قيوم تويي دارنده
و نكاه دارنده و باز دارنده و باينده و ابستانيده السموات اسمانها والارض و زمينها ومن
فيهن و هر كه در انها اند از خلايق كوناكون تويي خود بخود هست و بوده و دايم و باينده و جز تو
همه بتو هست بوده و در هستي بمانند و قايم و باينده تا مدت بقا هر يكي از انها است ولك
الحمد و ترا است و در تو سزد و ترا سزا است همكي و جملكي ستايشها و ثناها و سباسها و شكرها
انت رب تواي خداوند و دارنده و برورد كار د برورنده و افزاينده و نيكو دارنده و تمام و كمال
رساننده السموات اسمانها والارض و زمينها ومن فيهن و هر كه در انها اند از خلايق كوناكون
ولك الحمد و ترا است و در تو سزد و ترا سزا است همكي و جملكي و ثناها و سباسها و شكرها انت الحق
تواي حق هستي بي همه خود هست و بوده و هميشه بوده ضرورت و واجب بوده البته كه خود
باشي و جز تو هر كه هست و هر جه هست همه نيست و نا بوده و بي تو و بي امر و رضا تو و تقدير و قضا
تو نتوانست بودن و نه ممكن كه باشد وقولك الحق و سخنهاء تو است حق و درست و راست
هر انجه كفته و خبر داده كه كردم و بود كردي و بود و تو انست بودن كه نباشد يا جنان نباشد
كه كفته و خبر داده ووعدك الحق و وعدها تو است حق و درست و راست هر جه مي كويي و خبر
دهي كه انتم

وباشد کنی و باشد توان بوذن که نباشد چنان باشد که می‌گویی و خبر می‌دهی **ولقاؤک حق**
ولقاء تو است حق و درست و راست رسیذن بتو و رسیذن وا تو خواست و درست و
راست تو بمانی وانکس ماند که بتو بماند یا ترا بماند و هرکه از تو واماند خوذ نه بماند و نه
نماند چنانک خوذ یاذکرده است قوم نافرمان برداران که من یات ربه مجرما فان له جهنم
لا یموت فیها ولا یحیی **والجنة حق** و بهشت و جزای نیکوکاران در دو عالم و جای نیکوکاران
~~خواست و درست و راست رسیذن بتو و رسیذن وا تو خواست و درست و راست تو بمانی~~
~~وانکس ماند که بتو بماند یا ترا بماند و هرکه از تو واماند خوذ نه بماند و نه بماند چنانک خوذ~~
~~یاذکرده است قوم نافرمان برداران~~ و می باید که باشد **والنار حق** و دوزخ و جزای
بذکرداری در دو عالم و جای بذکرداران خواست و درست و راست و می باید که باشد
والبعث حق و وا زیستن در روز آخر بروح و روان و کالبذ و جسم در ثواب یا در عقاب خواست و
درست و راست و می باید که باشد **والساعة حق** و مرگ و احوال و امرگ و احوال و واقعات قیامت
و بعد مفارقه خواست و درست و راست و می باید که باشد **والنبیون حق** و پیغمبران صلوات الله علیهم
در پیغمبری و رسالت و پیغام گزاری خدای خواند و درست و راست و می باید که باشد **و**
محمد صلواتک وسلامک علیه حق و محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه در پیغمبری و رسولی و
پیغام گزاری خدا و ختم پیغمبری خواست و درست و راست و می باید که باشد **اللهم**
ای خدای سزای پرستش **لک** ترا و فرمانها ترا **اسلمت** گردن نهاذه ام و تن در داذه ام و
تسلیم شذه ام همه فرمانها ترا در ناکردنها و کردنها بطوع و ارادت و اختیار خوذ از سر علم و معرفت
و ایمان و اعتقاد **وبک امنت** و بتو و بصفات تو و کلام تو و کتب تو باور کردم و براستی داشتم
و مؤمن شذم **وبک خاصمت** و بتو و یاری و مدد و قوت تو واخصومت کردم و براوردم با هرکه

بفرمانهاء تو سر در نیاورده است هرکه بوذه است و هرکه هست و هرکه خواهد بوذن **والیک حاکمت**
و داوری تو آوردم و همه داوریها که میان من و خلق است که دفع و جواب آن نیارذن ترا و قدرت
تو آن منست **وعلیک توکلت** و بر تو توکل کردم و اعتماد نموذم در همه کارها و حاجتها و مقصودها
که مرا بتو است **والیک انبت** و وا تو گشتم و توبت کردم در همه گفتارها و خطاها و فرمانها و سخنها
که ترا با من است **فاغفر لی** در گذران و بیامرز از من **ما قدمت** از گناهها و نافرموذها که
کردم و فرا پیش داشتم **وما اخرت** وانچ رها کردم و وا پس او کندم **وما اسررت** وانچ نهان کردم و کس
ندانست **وما اعلنت** وانچ پیذا کردم و همه کس بدانست **وما اسرفت** وانچ اسراف کردم و از حد در گذاشتم
وما انت اعلم به منی وانچ تو خدا بدان داناتری از من بیخبر من ندانستم که آن گناه است
وی کردم **انت المقدم** توای فرا پیش دارنده هرکه پیش است و هرچه پیش است **وانت المؤخر** و توای
وا پس دارنده هرکه پس است و هرچه پس است **لا اله** هیچ کس و هیچ چیز نسزذ که او را پرستند
و در بند او باشد و در بند فرمانها او روند **الا انت** جز تو که خدایی و غذایی و معبودی و فرمان
دهی بر همه سزا و او رسزایی

فصل

از دعاهم در صحیح است و سنت است
که هم در شب خوانند اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کل شیء وملیکه
فالق الحب والنوی ومنزل التوریة والانجیل والفرقان اعوذ بک من شر کل شیء انت اخذ بناصیته انت
الاول فلیس قبلک شیء وانت الاخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس
دونک شیء اقض عنا الدین واغننا من الفقر

معنی دعا

اللهم ای خدای
سزای پرستش خیرم ده **رب** ای خداوند و دارنده و پروردگار **السموات** آسمانها **السبع**
هفتگانه **ورب** و ای خداوند و دارنده و پروردگار **العرش العظیم** عرش بزرگوار **ربنا** ای
خداوند و دارنده و پروردگار ما **ورب کل شیء** و ای خداوند و دارنده و پروردگار هر چیزی **وملیکه**

واي باذشاه فرمان روا بر هر چيز فالق الحب اي شكافنده همه دانها و تخمها و نبات نهارستنيها
والنوى واي شكافنده خستهها درختها بار آور از بهر روبانيدن غذاها و طعامها از بهر تربيت
ونماء و پرورش حيوة اجسام را ومنزل التورية واي در فرستنده كتاب تورية بر موسي
صلوات الله عليه از بهر پاكي و پرورده و روشن كردانيدن و زنده بر داشتن جانها و دلها
وروحها و نفسها امت موسي را والانجيل واي در فرستنده كتاب انجيل بر عيسي صلوات الله
عليه از بهر پاكي و پرورده و روشن كردانيدن و زنده داشتن جانها و دلها و روحها و نفسها
امت عيسي را والفرقان واي در فرستنده كتاب قرآن بر محمد صلوات الله وسلامه عليه
از بهر پاكي و پرورده و روشن كردانيدن و زنده داشتن جانها و دلها و روحها و روانها و نفسها
امة محمد را كه محمد خود كويد يا محمد اي كوينده ذكر كه استعمال دو شايستكي نياب اوداود
اعوذ بك پناه مي كيرم بتو من شر از هر بدي و بد تري كل شيء هر چيزي انت آخذ
كه تو دارنده و كيرنده بناصيته بموي پيشاني از و مسخر و مقهور تو است انت الاول تو اي پيش
از همه كس و بيش از همه چيز فليس قبلك شيء هيچ چيز پيش از تو نبود وانت الآخر و تو اي آخر
همه كس و همه چيز فليس بعدك شيء هيچ چيز آخر تو و بعد تو نباشد وانت الظاهر و تو اي الا اي همه
كس و همه چيز و پيدا در همه چيز فليس فوقك شيء هيچ چيز بالاتر از تو و پيداتر از تو نيست و نباشد
وانت الباطن و تو اي در ذات و صفات نهان از همه كس و همه چيز فليس دونك شيء هيچ چيز
از علم خلايق و عقل خلايق نهانتر از ذات و صفات تو نيست اقض عنا بكزار و بازده از ما
وام الدين وامها و مظلمتها و حقوق كاينات و مخلوقات كه ايشان را بكار و عمل و خدمتها
باز داشته در طاعتداري و بندكي و فرمان برداري خود واغننا و بي نياز و توانكر كردان ما را
من الفقر از درويشي و نياز مندي و محتاجي بجز از تو از فضل و رحمت و لطف و عنايت خود

امين

فصل

امين اندر دعا هم در صحيح است و رسول خداي كفته است لمرب العالمين
مراد را موزانبند در مكاشفتي و مشاهداتي كه بيغمبر را بوده است اللهم اني اسألك الطيبات
من الرزق وترك المنكرات وحب المساكين وان تغفر لي وترحمني وتتوب علي واذا اردت فتنة
في عبادك فنجني وانا غير مفتون

معنى دعا

اللهم اي خداي سزاي پرستش
اني بدرستي و راستي كه اسألك ميخواهم از تو الطيبات چيزها پاك حلال خوش من الرزق
از روزيها بيروني و اندروني يعني قوتها و غذاها حلال مدد حيوة جسم را و علم و حكمت و حقيقت تربيت
جان و دل را وترك المنكرات و از تو ميخواهم توفيق ترك كردن اعمال و اقوال و اخلاق ناپسنديده و ناشايسته
در شريعت كه بر خلاف رضا علما است كه از حضرت خدا منزل است اكرچه عاقلانه و زيركانه باشد
وحب المساكين و از تو ميخواهم دوستي و محبت مسكينان يعني جماعتي از خلق ساكن شده و اميدواري
از جز خدا بر كرفته و بر خدا نهاده و از همه آفرينش مشغول شده و بكلي وجود آفرينكار مشغول بوده
يعني كسستكان پيوستكان بر صفتان وان تغفر لي و از تو ميخواهم كه از من در كذراني و بيامرزي
كناهها وترحمني و رحمت و بخشايش كني بر من و مهرباني نمايي وتتوب علي و مرا توبت دهي از همه
ناكردنيها و كناهها و نافرمودها و نهي كردها تو كرده و دانسته كفته و داشته و توبتم قبول كني واذا
اردت و هر انكاه كه خواسته باشي فتنة بلايي و عذابي و آزمايشي في عبادك در ميان بندكان تو
فنجني مرا رهاني و نجات و خلاص و رستكاري ده وانا غير مفتون پيش از انكه من در ان فتنه
و بلا و عذاب افتاده باشم

فصل

اندر دعا هم در صحيح است و سنت است
كه در شب در سنتها نماز خواند اللهم رب جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل فاطر السموات والارض عالم الغيب
والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اهدني لما اختلف فيه من الحق باذنك انك
تهدي من تشاء الى صراط مستقيم

معنى دعا

اللهم اي خداي سزاي
پرستش

رب ای خداوند و دارنده و پروردگار جبریل جبریل که ارنده وحی است بفرمان تو و مدد جوه
ارواح را و میکائیل ای خداوند و دارنده و پروردگار میکائیل که قابض ارزاق و دارنده روزیها
است بفرمان تو و اسرافیل ای خداوند و دارنده و پروردگار اسرافیل که واسطه جوه بخشی و
دمنده صور است بفرمان تو فاطر السموات ای آفریننده و نو پدید آورنده آسمانها والارض و زمینها
عالم الغیب ای داننده همه نهانها و غیبها و ناپیداها والشهادة و همه پیداها و ظاهرها و حاضرها
انت تحکم تو یی که حکم و داوری میکنی و حکم و داوری میکنی بین عبادک میان بندگان خود
فیما کانوا در هر آنچه بوده اند و بوده اند فیه یختلفون و در آن گوناگون و ناهمخوان شده اند
و یکدیگر برآمده اند در مذاهب و اعتقادات و اعمال و اقوال و اخلاق اهدنی راه نمای مرا و راه
ده در علم و بینایی و در توفیق و کتابی لما اختلف فیه آنها را که در آن مختلف و گوناگون شده
اند و یکدیگر برآمده اند من الحق و هر آنچه حق است و درست است و راست در حضرت تو باذنک
بدستوری تو یعنی و از مذاهب و اعتقادات و اعمال و اقوال و اخلاق که حق است در حضرت
تو و بدستوری تو انک بدرستی و راستی که تو تهدی راه نمایی و راه دهی من تشاء آنکس را که
تو بخواهی الی صراط و راهی مستقیم راست یعنی علمها و دانشها حق و راست سودمند در دو جهان
ایمانها و اعتقادها و یقینها صادق ثابت دا بر اخلاق و خوها عدل الحسن اعمال و کردارها نیک صالح

فصل فی صلوة الاستخارة بدانک سنت است که چون در کاری دنیاوی که موافق
رضای خدای است شروع خواهد کردن و خواهد که بداند که در کردن آن خیری خواهد بودن
بجایی خالی رود و جامه پاک در پوشد و اگر در شب باشد اولیتر باشد و دو رکعت نماز کند
هر رکعتی یک بار الحمد بخواند و سوره و پس که سلام داده بسجود رود و این دعا بخواند اللهم
انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسئلک من فضلک العظیم فانک تعلم ولا اعلم و تقدر

ولا اقدر و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و دنیای و معاشی و معادی
و عاقبة امری و عاجله و آجله فاقدره لی الخیر و یسره لی فی العافیة ثم بارک لی فیه و ان کنت تعلم
ان هذا الامر شر لی فی دینی و دنیای و معاشی و معادی و عاقبة امری و عاجله و آجله فاصرفه
عنی و اصرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث شئت و رضنی به انک علی کل شیء قدیر یا ذا الجلال و الاکرام
و صلی الله علی محمد و علی آل محمد و سلم

معنی دعا

اللهم ای خدای سزای پرستش انی
بدرستی و راستی که استخیرک خیر و بهی و بهتری و به اختیار خیر می خواهم از تو بعلمک بعلم و
دانایی تو نه بدانایی خود و استقدرک و قدرت و توانایی از تو میخواهم بقدرتک بقدرت و توانایی تو
نه بتوانایی خود و اسئلک و میخواهم از تو من فضلک از فضل تو العظیم بزرگوار فانک بدرستی و راستی که
تو تعلم دانا و عالمی ولا اعلم و من ندانم و دانایی و عالمی ندارم و تقدر و توانا و قادری ولا اقدر و من توا
ناای و قدرت ندارم و انت علام الغیوب و تو داننده همه غیبها و ناپیداهایی اللهم ای خدای سزای
پرستش ان کنت تعلم اگر تو میدانی و خود تو دانی ان هذا الامر که این کار خیر لی خیر و بهی و بهتری است
در انست فی دینی در دین من و دنیای و دنیای من و معاشی و معیشت من و معادی و آخرت من
و عاقبة امری و عاقبت کار من و عاجله و اول کار من و آجله و آخر کار من فاقدره لی پس تقدیر کن برای من
این کار هر چه بهتر و نیکوتر و یسره لی و این کار مرا سهل و بیسر گردان ثم بارک لی فیه و مبارک
گردان مرا در آن کار و ان کنت تعلم و اگر تو میدانی و خود تو دانی ان هذا الامر که این کار شر لی
شر و بدی و بدتری من در انست فی دینی در دین من و دنیای و دنیای من و معاشی و معیشت
من و معادی و آخرت من و عاقبة امری و عاقبت کار من و عاجله و اول کار من و آجله و آخر کار
من فاصرفه عنی پس بگردان آن کار از من و اصرفنی عنه و مرا باز گردان از آن و اقدر لی الخیر و هر چه
بهتر و نیکوتر است برای من مقدر گردان حیث شئت از هر کجا خواسته و رضنی به و مرا بدان راضی

انک بدرستی و راستی که تو علی کل شیء بر همه چیز قدیر توانایی و سخت توانایی یا ذا الجلال
ای خداوند همه بزرگواریها در ذات و صفات والاکرام و ای خداوند همه کرمها و بخششها
در افعال **فصل** این دعا در وقت ظاهر شدن فتنها و عقوبتها و ترسها بخواند اللهم
لا تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک وعافنا قبل ذلک اللهم عافنا من بلاء الدنیا و عذاب الآخرة اللهم انا
نعوذ بک من الفتن ما ظهر منها وما بطن اللهم اجرنا واعذنا وانقذنا من الفتن کلها ما ظهر منها وما بطن اللهم انا
نسالک الطیبات من الرزق وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفر لنا وترحمنا وتتوب علینا واذا اردت فتنة فی
عبادک فاقبضنا غیر مفتونین لا ضالین ولا مضلین لا مظلومین ولا مخذولین ولا محرومین الا علانیک سلما لاولیائک عجب
الناس تعادی بعداوتک من خالفک من خلقک اللهم هذا الدعاء وعلیک الاجابة وهذا الجهد وعلیک التکلان
اللهم اکلانا باعینک الناظرة وعافنا فی الدنیا والآخرة رب اما ترینی ما توعدون رب فلا تجعلنی فی القوم
الظالمین **فصل** این دعا بعد از صلوات داد در رسول بخواند السلام علیک یا رسول الله السلام
علیک یا رسول الله السلام علیک یا رسول الله اللهم بلغ محمدا رسولک صلواتنا وسلامنا علیه منی التحیات والصلوات
والسلام والدعوات التامات المستجابات یا قدوس یا سلام یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام **فصل**
چون از خواب برخیزد بخواند الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور اصبحنا واصبح الملک
والعظمة والکبریاء والسلطان لله رب العالمین **فصل فی بیان رمضان و شرایطها و فرایضها**
وسننها و دلایلها من الآیات والاخبار مع حقایقها بسم الله الرحمن الرحیم
بدانکه در دین و ملت مسلمانی بعد از گفتن هر دو کلمه شهادت و ایمان و اعتقاد
معنی آن و عمل بر آن و وا ایستادن از کبایر گناهها و بجای آوردن نمازهای پنجگانه
بفرایض و سنن و شرایط ظاهر و باطن آن و ادا در اوقات آن چنانکه یاد کردیم
روزه داشتن ماه رمضان فرض است از آنکه رب العالمین می فرماید م م م

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام

کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات **معنی آیه** یا ایها الذین آمنوا
ای شما که مر خدای را و سزاواری و معبودی و فرمان دهی باور کرده اید و می گروید و بخشنده گی را
یعنی همه من از رسولان و فرستادگان من باور کرده اید و می گروید کتب نوشته آمده است
فرض و واجب کردانیده آمده است علیکم بر شما الصیام روزه داشتن ماه رمضان کما کتب
هم چنانکه نوشته شد و فرض و واجب کردانیده آمد علی الذین بر آنکسانی من قبلکم که پیشتر
از شما بوده اند از امتهای ماضی روزها گوناگون در دین و ملت ایشان لعلکم تا مگر شما تتقون
پرهیز کنید از ناکردنیها و گناهها و پرهیز کنید از پی روی شهوات و هواها و آرزوهای نفس در زمانی
معین اگرچه حلال و مباح باشند ایاما روزها چند معدودات شمرده یعنی زمان رمضان که
حدیث و نیز در صحیح است و رسول خدا در جواب سوال جبرئیل گفت که از رسول خدا سوال کرد
که مسلمانی چیست رسول خدا در جواب سوال چنین جواب که **الاسلام ان تشهد ان لا اله**
الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوة المکتوبة وتصوم رمضان بعد از ذکر
هر دو کلمه شهادت و نماز پنجگانه روزه ماه رمضان یاد کرده است **فصل**
اما بدانکه معنی صوم در لغت عرب حبس و امساک است یعنی وا ایستادن از کاری یا وا ایستادن از
گفتاری اما وا ایستادن از کار چنانکه عرب بشعر آورده **شعر**
خیل صیام وخیل غیر صائمة تحت العجاج وخیل تعلک اللجما یعنی اسبی چند از کار
وا ایستاده و اسبی چند نه ایستاده یعنی در کار آمده اما آنجا که صوم یعنی وا ایستادن از گفتار
است چنانکه رب العالمین مریم را بالهام تعلیم کرد که قولی انی نذرت للرحمن صوما یعنی چون ترا
تو سوال کنند که این پسر از کجا آوردی تو جواب ایشان خاموش شده و باشاره بگوی من نذر کرده ام

خدایی را چون که بروزه باشم یعنی با کس سخن نگویم فلن اکلم الیوم انسیا اما در شریعت روزه
داشتن عبارتست از وا ایستادن از روی شهوات حلال و آرزوها نفس در زمانی معین اگرچه
حلال و مباح است از آنک وا ایستادن از روی شهوات حرام خود مسلمانی خوانند و وا ایستادن
از روی شهوات حلال بزاهدی خوانند و روزه داری خوانند **فصل** و بدانک روزه
در جمله سه قسم است قسمی فرض و واجب خوانند و قسمی سنت خوانند و قسمی نافله و تطوع خوانند
اما روزه فرض روزه باشد که رب العالمین خود فرموده باشد یا پیغمبر واجب کرده باشد
که جاحدان کفر است و بیخ قتل است چون روزه رمضان و نذری که آدمی از خدا نذر
قبول کند و کفارتها چنانک کفارت سوگند و کفارت لفظ ظهار و کفارت وقاع
در روزه رمضان و کفارت قتل خطا که مقتول از اهل ذمت و امان باشد اما روزه سنت
روزه باشد که پیغمبر علیه السلام خود داشته باشد یا برداشتن او وعده ثوابی چند داده باشد
که ترک او موجب عقوبت نباشد چون روزه عرفه و عاشورا و امثال این اما روزه نافله و تطوع
روزه باشد که آدمی بطوع و ارادت و اختیار خود و رغبت خود دارد امید رحمتی و لطفی
و ثوابی را یا دفع عقوبتی و بلایی و عذابی را یا رفعت درجات و وصول قربات حضرت خدا را
و این روزه در جمله از سه نوع دارند و توان داشت **نوع اول** چنان توان داشت که بفتوی ائمه
درست باشد یعنی کردن بیفتد و تبع از کردن بود اما در حضرت خدا مقبول باشد یا نباشد
و دفع عذاب از عالی کند یا نکند و این روزه را چند شرط است **نوع دوم** چنان توان داشت
که هم بفتوی ائمه درست باشد و هم تقوی راست باشد یعنی تبع از عالی از کردن بود و هم مقبول
حضرت خدا باشد و دافع و مانع عذاب آن جهانی گردد از عذاب برزخ و عرصات و طبقات
و درکات دوزخ و این روزه است که سبب صفا اندرون گردد از کدورات و ظلمات بشریت

وخلقت و سبب پاکی نفس گردد از اخلاق و عادات و صفات بد و این روزه را هم چند شرط
دیگر هست **نوع سوم** چنان توان داشت که سر و حکمت روزه داشتن و حقیقت و مراد از
فرمودن روزه داری خود آن باشد پیش اهل معانی و ارباب قلوب و این را هم چند شرط و
نشانها باشد و ما هر سه نوع یاد کنیم اگر خدا خواسته است **فصل** اما بدانکه
واجبی روزه بر رویت هلال رمضان موقوفست اگر خود بیند و شناسد یا از عدلی شنود
که سخن او باور کند یعنی ماه نو برین گمان واجبست که بروزه باشد اگرچه قضاة و حکام اسلام
بدان حکم نکرده باشند از آنک رسول خدا علیه الصلوة والتحیة می فرماید بحدیث **صوموا لرؤ** **يته**
یعنی روزه دارید دیدن او را و هر ماه نو که زیر تا شانزده فرسنگ بینند در ولایتی حکم آنجا
حکم شهر است و اگر بالا تر از شانزده فرسنگ بینند حکم آنجا جداست و حکم شهر جدا و دیدن ماه
نو رمضان بقول یک عدل ثابت گردد پیش شافعی و ماه عید بگواهی دو عدل ثابت گردد
احتیاط در عبادت را و اگر ابری یا غباری یا حجابی در آفاق مانع گردد و ماه نو نتوان
دیدن سی روز تمام بروزه باید بودن که رسول خدا می فرماید **فان غم علیکم فاکملوا ثلثین**
و هر ماه نو که در آخر رمضان بروز بینند از روزه نباید گشود از آنک ماه شب آینده است
نه از شب گذشته و فرقی نباشد که پیش از زوال بینند یا بعد از زوال پیش شافعی اما پیش
ابو حنیفه اگر پیش از زوال بینند ماه شب گذشته است و اگر بعد از زوال بینند ماه شب آینده
اما روزه روز شک از آن درست نیست که دارند و نشاید که دارند از آنک بنیاد عبادتها
بر نیتها جزم است که از سر یقین باید زد و چون روز شک است نیت جزم نباشد و بر حساب
رمضان نتوان گرفت اما اگر کسی قضای را یا وردی را روزه دارد یا در آن روز امساک طعام
کند روا باشد **فصل** اما بدانکه در روزه داشتن دو چیز فرضست **فرض اول** نیت او در

فرض دوم امساک از مفطرات است و از هر یک را چند شرط است که همه یاد کرده آید اما فرض
اول که نیت آورد نیت روزهٔ رمضان چنین می باید آورد نیت آوردم که فردا بروزه باشم
روزهٔ فرض ماه رمضان امسال خدای را از آنکه رب العالمین جل جلاله می فرماید فمن شهد منکم
الشهر فلیصمه **یعنی** هر آنکس که از شما در این ماه در حضر است تا بروزه باشد اما این که
گفتیم نیت آوردم یعنی قصد کردم بدل که معنی نیت قصد دل است تقرب بخدای را و آنکه
که گفتیم فردا عبارتست از فردا از برآمدن صبح است تا در آمدن شب که خدای در قرآن چنین یاد
کرده است که کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود و عبارتست از
خیط ابیض پرتو صبح است و عبارتست از خیط اسود تاریکی شب است و چون رسول خدای این آیت
بخواند صحابی حاضر بود عدی بن حاتم گفت یا رسول الله من هر شب دو ریسمان بنهم یکی سیاه
و یکی سپید در زیر بالش نهم و چون آن سیاه و سپید از یکدیگر وا شناسم دست از طعام
وا گیرم رسول خدای علیه السلام بخندید و گفت خیط ابیض و خیط اسود نه این معنی است که
عبارت از آن پرتو صبح است و ظلمت شب اگر تو شب و روز در زیر بالش خواهی نهاد **انک اذا**
لعریض الوساد یعنی آنگاه ترا بالشی سخت فراخ بباید و این که گفتیم بروزه باشیم یعنی
روزه است که گفتیم و تا باز عادت از عبادت و کوشکی از روزه داشتن جدا گردد و امساک
از مفطرات است یعنی وا ایستادن از چیزها که روزه باطل کند و ماخوذ یاد کنیم اما آنکه گفتیم
روزهٔ فرض تا باز از سنتها و نوافل جدا گردد و آنکه گفتیم فرض رمضان تا باز از نذرها
و کفارات جدا گردد و آنکه گفتیم رمضان امسال تا باز قضای روزهٔ ماضی از اداء وقت
جدا گردد چون این همه در دل داشته باشد و قصد و عزم داشتن روزه بدان متصل بی سنه
می دارد به هر لغت که بزبان عبارت کند درست است و تمام است اما اگر فارسی بزبان نیت چنین

باید

باید آوردم نیت آوردم که فردا بروزه باشم روزهٔ فرض ماه رمضان امسال خدای را و باید آنکه وقت
محل نیت آوردن شب است روزها فرض را که اگر نیت بعد از صبح آورد روزه فرض باشد
درست نباشد به پیش شافعی نه فرض رمضان و نه هیچ فرضی دیگر و این حدیث روایت می کند که رسول
خدای فرمایی حدیث **من لم یبیت الصیام من اللیل فلا صیام له** و به پیش امام ابو حنیفه اگر نیت
روزهٔ رمضان بعد از صبح آورد تا چاشتگاه درست باشد اما نذرها و کفارات نیت آن از شب
باید آورد باجماع مذاهب و سنتها و نوافل اگر نیت آن بعد از صبح آورد شاید و اگر کسی پیش از وقت
افطار نیت روزهٔ فردا آورد درست نباشد و اگر در شب اول رمضان نیت سی روزه بیاورد
هم درست نباشد الا به پیش مالک اما به پیش شافعی هر شب در شب نیت جداگانه بباید آورد

فصل اما شرط دوم که امساک از مفطرات است یعنی وا ایستادن از چیزها که روزه بدان
باطل گردد و آن شش نوع است **مفطر اول** خوردن و آشامیدن است یعنی چیزی که عادت رفته
باعادت تا رفته بقصد بگلو فرو بردن است تا اگر خود طعم زنگار باشد که بقصد فرو
برد روزه باطل گردد اما بقایای طعامی که در شکاف دندان مانده است و بقصد فرو برد
باطل گردد یا نخامه پاره که از مخرج خی بکند و تواند انداخت و فرو برد روزه باطل گردد
اما اگر در مخرج حی بماند و برتابد و بگلو فرو رود روزه باطل نگردد و هم چنین اگر آب دهن
بیندازد و بقیت آن بر لب افتد و مو باز آن تند و بین بزبان بگیرد و فرو برد روزه باطل گردد و اگر
آب دهن گرد آورد در دهان و بس بقصد فرو برد جای شست که روزه باطل گردد و خیاط
که تا آب ریسمان زند و در دهن بیاورد و بس دیگر باز آورد و تری ریسمان بقصد فرو برد روزه باطل
گردد اما اگر غبار راه و گرد آسیا و دود و مگس و پشه بی اختیار بگلو فرو رود روزه باطل نگردد
اما اگر در دهن افتد و بقصد فرو برد روزه باطل گردد و اگر در مضمضه و استنشاق مبالغتی کند
و آب بگلو فرو رود

روزه باطل کردد که روزه دار را نهی است مبالغت کردن در مضمضه و استنشاق و رسول خدا بصحابی گفت
لقیط صبره گفت **بالغ فی الاستنشاق الا ان تکون صایما** و اگر کسی را اتفاق افتد در زمان
بانک گفتن فرو برد و بقیه ریسمان از یک جانب دهن بماند و صبح برآید و اگر باقی ریسمان فرو می
برد روزه باطل کردد و اگر بکشد روزه باطل کردد و اگر همچنان بگذارد نمازش درست نباشد
از آنکه سر ریسمان بنجاست متصل است پیش شافعی این مسله دو قول است و قولی آنست که
همچنان بگذارد و پس نماز قضا کند که در روزه شروع کرده است و خدای گوید اتموا
الصیام الی اللیل و قولی آنست که ریسمان بکشد و روزه قضا کند از آنکه نماز مهم است و روزه یکی
است و اولیتر آنکه فرض قضا کند که هیچ فرض اما اگر این کس که ریسمان در دهن دارد در خسبد و در
خواب کسی این ریسمان بکشد بی اختیار او آنگاه هم روزه درست باشد و هم نماز درست باشد
مفطر دوم چیزی باندرون تها خود رسانیدن است بقصد و عمد چنانک در احلیل کردن
چیزی که بمثانه رسد یا حقنه که کند و با معا رسد یا چیزی در بینی کردن که بدماغ رسد یا
داروی تیز در چشم کشیدن که بدماغ رسد اما توتیا نرم و سرمه روزه باطل نکردد پیش شافعی
و نزد امام احمد مکروه است و پیش اوزاعی و ابولیلی سرمه روزه باطل کردد و هم چنین در گوش
کردن چیزی که بدماغ رسد روزه باطل کردد و پیش بعضی آنکه سرار تیغ از آن حلق رسد روزه
باطل کردد و اگر نرسد باطل نکردد **مفطر سوم** صحبت حلال کردن است در روز رمضان
که اگر قدر حشفه در عورتی غایب کردد هر عورت که باشد اگرچه آب منی بیرون نیاید
اگر حرام است حد واجب کردد و اگر حلال است چهار چیز لازم کردد قضا و کفارت و توبت
و امساک بقیت نهار اما قضا روزی بروزی لازم است اما توبت از آن گفتیم که این فعل عاصی است
توبت کند که امثال این فعل هرگز نکند اما امساک بقیت نهار از آن گفتیم حرمت داری روزه را

و موافقت

و موافقت و مانندگی بروزه داران اما کفارت آنست که بنده درست اعضا مومن آزاد کند پس
اگر توانایی ندارد دو ماه پیاپی روزه دارد چنانک اگر یک روز تاخیر کند دو ماه دیگر روزه باید
داشت و اگر این نیز نتواند شصت مسکین را طعام باید دادن هر یک را مدی مدی بمد رسول و هم
مرد را باید دادن و هم زن را حدیث اعرابی را که گفت هلکت و اهلکت و پیش شافعی کفارت بر
ترتیب است که یاد کرده شد اول بنده و پس روزه و پس طعام دادن و پیش مالک بر تخییر است هر
کدام که خواهد و اگر وقاع نه در ماه رمضان افتد بلکه در قضا رمضان افتد در کفارت
دو قول است قولی آنست که کفارت لازم نیاید یعنی این تغلیظ از بهر عین رمضان است
چون نه ماه رمضانست کفارت لازم نیاید و قولی آنست که این تغلیظ از بهر روزه رمضان
است اگرچه قضا است کفارت لازم کردد **مفطر چهارم** مقدمات صحبت حلال
است چون قبله و لمس و معانقه و مطایبه و امثال این اگر در مقدمات صحبت آب منی بیرون
آید روزه باطل کردد و پیش بعضی علما اگرچه آب منی بیرون نیاید روزه باطل کردد و پیش
امام احمد اگر در مقدمات صحبت آب مذی بیرون آید روزه باطل کردد و پیش شافعی اگر
آب منی بیرون نیاید روزه باطل نکردد و مع هذا احتیاط آنست که روزه دار از امثال
اینها احتراز کند اگرچه عایشه رضی الله عنها روایت کرده است حدیث **کان رسول الله**
یقبلنا و هو صایم یعنی رسول خدا ما را بوسه میداد و روزه بودی اما این قیاس بر دیگران نتوان
کرد که هم عایشه رضی الله عنها روایت میکند که **کان املککم لاربه و ایکم یقدر علی ما** بقدر
رسول الله یعنی او بر نفس و اعضا و شهوت خود حاکم تر و مالک تر بود از شما ها و بروزه او
خلل نکردی و کدامین از شما آن قدرت بر نفس و شهوت خود باشد که پیغمبر را یعنی هر آنچه
رسول خدا را روا است از بن جنس دیگران را روا نیست ربوسه دادن و حکمت رحمت بودی

و آن دیگر آن از غلبهٔ شهوت باشد **مفطر پنجم** آب منی بیرون آوردنست
بقصد و حرکت خود یا حرکت غیری روزه باطل گردد و قضا و توبت و امساک بقیت تمام
لازم آید اما اگر در خواب محتلم گردد یا اندیشه کند که شهوت بجنبد و آب منی بیرون
آید روزه باطل نگردد و آنکه روزه دار را نهی است خواب کردن در روز رمضان از احتمال الاحتلام
یا اندیشه کردن که شهوت در نفس بجنبد از آنکه معنی روزه حبس شهوتست پس کسی فعلی
و حرکتی کند که شهوت در نفس بجنبد ضد معنی روزه است و اگرچه از روی فتوی خلل
نکند از روی تقوی خلل آورد و ثواب روزه باطل گرداند و بیش امام احمد ... شش چیز دیگر
انست که مبطل ثواب روزه است دروغ و بهتان و غیبت و سخن چینی و نظر بشهوت و
سوگند بدروغ و این حدیث روایت می کند که رسول خدا ... حدیث **خمس یفطرن
الصائم الکذب والبهتان والغیبة والنمیمة والنظر بالشهوة والیمین الکاذبة**
مفطر ششم چیزی از معده بر آوردنست بقصد چنانک چیزی باندرون رسانیدن بقصد
مبطل روزه است همچنین چیزی از اندرون بر آوردن بقصد مبطل روزه است چنانک قی
کردن اما اگر بی اختیار در آید و بقایای که در دهن مانده است اگر نتواند انداختن و فرو
برد روزه باطل گردد و بیش امام احمد حجامت روزه باطل کند حدیثی را که رسول خدای بکسی
دید که حجامت می کرد گفت **افطر الحاجم والمحجوم** یعنی روزه هر دو گشوده شد هم
آنکه حجامت کرده است و هم آنکه حجامت کند و شافعی می گوید که رسول خدا نه حجامت بدان
خواسته است که بدان خواسته است که حاجم غیبت کسی می کرد و محجوم استماع می کرد
یعنی غیبت کردن مفطر روزه است یعنی در ثواب اینست فرایض و شرایط روزه که بی اینها
روزه بفتوی درست نیست و از کردن بیم افکند و تیغ از کردن بیم افکند **فصل**

فی سنن الصوم اما سنتها روزه هم شش هفت چیز است اول تعجیل افطار است بدان شرط
که در غروب آفتاب از دایرهٔ افق در یقین باشد که اگر تاریک گردد یا حجابی باشد روزه
بگشاید و بس روشن کند قضا لازم آید **دوم** انست که باب یا خرما کند و بعضی علما باب
افطار کرده اند و بعضی دیگر باب ... نه افطار کرده اند بعضی از شبهت دور است **سوم**
انست که در وقت افطار این دعا خواند اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرت وبک امنت وعلیک
توکلت ورحمتک رجوت ومن عذابک شفقت ولک تبت والیک انبت فتقبل منی یا واسع المغفرة
اغفر لی ذنوبی جمیعا **چهارم** خیر و صدقه بسیار کردنست و عبد الله عباس رضی الله عنهما
روایت کرده است **کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اجود الناس بالخیر واجود ما یکون
فی رمضان کان اجود بالخیر من الریح المرسلة** یعنی رسول خدا بخشنده ترین و سخاوت ترین
همه مردمان بود و در رمضان بیشتر بخشندگی و سخاوت کردی سخاوت و بذل مال او در رمضان
مانند بادی بودی که فرو گذارند یعنی چپ و راست می رفتی **پنجم** مدارسه قرانست یعنی قران
بسیار خواندن اما از سر علم و ایمان و عمل چون نه از سر علم و ایمان و عمل خواند قران بروی لعنت کند
که از رسول خدا روایتست که گفت **رب تال للقران والقران یلعنه ششم** روزه
روزه داری را گردن و رسول خدا در آن ... ثوابها دادست تا بدان قدر که اگر خود بشربتی
آب باشد یا قطرهٔ شیر ... چندان مزد باشد که روزهٔ روزه داری آنکه ... مزد
او چیزی بکاهاند و این لفظ پیغمبر است علیه السلام **من فطر صائما ولو علی شربة ماء او مذقة
لبن فله مثل اجره لا ینقص من اجره شیء** **هفتم** سحر خوردنست و رسول خدا این سحور را
سنت کرد تا بنده از سر حاجتی که در وقت افطار کمتر بخورند حضور دل در تراویح را و جمعیت
اندرون یاد خدا را می بود که چیزی دیگر نمی خوردند و در روز رنج می دیدند و پیغمبر ایشان را

سنت کردانید و نیز تاخیر سحور سنتنا سنت حدیثی را که زید بن ثابت رضی الله عنه روایت کرده
است که من در سحر رمضان با پیغمبر صلوات الله علیه طعام می خوردم و نزدیک صبح بود که راست
و اگر کسی از و سوال کرد که چه قدر وا صبح مانده بود گفت مقدار انکه کسی پنجاه ایت
قران بخواند و نیز اعتکاف گرفتن در اخر رمضان در عشر اخر هم سنتنا ست و اثر اشرابعی
چند وادابی چند هست اما حکم اعتکاف گسسته کردانید نفس و قوتها نفس است و باز گرفتن
اعضا هفت گانه را از حرکات و سکنات و افعال و اقوال که انها پیش از رمضان و بعد
از رمضان حلال و مباح بوده با شد از بهر صفا اندرون را و جمعیت باطن را از بهر مشغولی یاد
خدا برا و پاکی نفس را از اخلاق و عادات ماذر زاد و محفوظ گشتن با خلاق و صفات خدا و فرشتگان

فصل فی سرها و حقیقتها

اما روزه که بفتوی همه درست است و هم بتقوی راست است
یعنی هم در من عالم از کردن بیفتد و هم در ان عالم حضرت خدا مقبول و بذیرفته باید و هم سبب خلاص
و نجاة از عذابها ان عالمی و سبب رسیدن بدرجات است و این روزه است که سبب صفا اندرون
گردد از کدورات و ظلمات بشریت و خلقت و سبب پاکی نفس گردد از اخلاق و عادات
و صفات بد و سبب دیدن و رسیدن شب قدر است در قدر خود و سبب نزول ملایکه و ارواح
مقدسه بنهادها چند که استعداد و قابلی و استحقاق ان دارند **چنانک** خدای گوید
تنزل الملایکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر این روزه را چند شرط دیگر هست **شرط اول**
نخست باید که بدانی که رب العالمین را دیو نفسی افریده است که انرا در شریعت نفس اماره
میخوانند و خدا در قران یاد کرده است ما را از خلقت او که ان النفس لامارة بالسوء
و کار این نفس و خاصیت و مقتضی این نفس همه ساله بد اموزانیدن و بد فرمودن است از این سبب
نفس اماره بالسوء میخوانند و این نفس را علم و خلقت و طبیعت و افرینش خدا افرینها در زاد

انوا و اینها و ارزوها و شهوتها و قوتها است که انچه ظاهرتر و غالب‌تر و معروف‌تر است چهار
اول و ابستن و دوستی مال و نعمت است و انچ لوازم و توابع انست از زر و سیم و شتر و گاو و
گوسفند و دیه و باغ و مزارع و امثال این از طعامها و غذاها از چرب و شیرین **دوم** دوستی
و وابستن زنان است و فرزندان و انچ توابع و لوازم و اسباب انست از حسن و جمال و صورتها زیبا
و امثال این که خدا در قران یاد کرده است این هر دو خلقت را که زین للناس حب الشهوات من ٥
النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث
ذلک متاع الحیوة الدنیا **یعنی** اراسته کردانیده شده است مردمانرا در خلقت و افرینش دوستی
و وابستن شهوتها و ارزوها و خواستنها از زنان و پسران و خروارها زر و نقره بر یکدیگر نهاده و اسپان
تمام خلقت نیکو صورت و گله گاو و شتر و گوسفند و باغ و دیه و دانه و مزرعه **سوم** قوت غضب
و خشم است و هر انچه توابع و لوازم و اسباب انست از ضرب و شتم و استیلا و جنگ و خصومت
که انرا در قران جدل اخوانده است **چهارم** قوت خیال و وهم است و انچه توابع و لوازم
و اسباب انست از ظنها و گمانها بد و برتافتن دروغها و برساختن مکرها و حیلتها و امثال
این و انرا در شریعت جهل و جهالت خوانند و این نفس را خود سر و از این قوتها چهارگانه هم
چنین هر یک را خاصیتی چند و وابستی و قوتی و ارزو چند هست که و اگرفتن و وازدن نفس را از این
ارزوها و وابستنها و عمل ناکردن بران ارزوها و وابستنها با عضا هفتگانه معنی روزه است چنانک
در صحیح است و پیغمبر صلوات الله علیه می فرماید درین معنی حدیث **اذا کان یوم صوم احدکم
فلا یرفث ولا یفسق ولا یجهل ولا یصخب فان امرؤ قاتله او شاتمه او سابه فلیقل انی امرؤ صایم
انی امرؤ صایم**

معنی حدیث

اذا هر انگه بیکی **کان** کی باشد
یوم روز **صوم** روزه **احدکم** یکی از شما **فلا یرفث** تا نرود و نباید که رود هر انچه تعلق بدوستی

که شهوت در نفس جنباند اگرچه
و وابستهٔ زنان و آنچه توابع و لوازم است تا نظری یا اندیشه
و تا نرود و نباید که رود در آنچه تعلق بدوستی و وابستهٔ مال
حلال و مباح باشد **ولا یفسق**
و نعمت دارد و هر آنچه توابع و لوازم است که در آن بیرون شدنی باشد از حدی از حدها شرع
یا درگذشتن فرمانی از فرمانها خدای باشد و اگرچه کمتر چیزی باشد **ولا یجهل** و تا نرود
و نباید که رود در آنچه تعلق بجهالت و نادانی ما دارد و آنچه بر خلاف علمها
که از حضرت خدا منزل شد که آنرا جهل خوانند **ولا یغضب** و تا نرود و نباید که رود در آنچه
تعلق بخشم و غضب دارد و آنچه توابع است تا آوازی بلند که در معاملات و غیر معاملات
ببیلد بلکه برآورند که از آن کوفتی نفیبی رسد یا ترتیبی بدیلی رسد که رسول خدای فرماید
لا یحل المسلم ان یروع مسلما **فان امرؤ** پس اگر مردی **قاتله** با این مرد روزه دار جلی و گوشتی
نماید **او سابه** یا عیب و ملامتی کند او را **او شاتمه** یا دشنام دهد او را **فلیقل** تا بگوید این مرد
روزه دار **انی امرؤ صائم** من مردی ام که بروزه ام **انی امرؤ صابر** من مردی ام که بروزه ام **انی**
امرؤ صابر من مردی ام که بروزه ام و بزرگان گفته اند که نباید که روزه دار در آن حال بزبان
گوید من بروزه ام که از وی در ریا دارد یعنی در خود گوید بجواب و که من نفس از خدا نفس را
از هر آنچه وابستها و آرزوها است و داشته ام و جواب و ندهد بزبان و نیز در صحیح است و پیغمبر
صلوات الله و سلامه علیه فرموده است و هم موافق حدیث و لاست من لم یدع قول الزور و العمل
به والجهل فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه و شرابه **یعنی** هر آنکس که بروزه است و رهی
نکرده است سخن دروغ و عمل کردن بر سخن دروغ و جهالت و نادانی ما در راه خدای تعالی
حاجت نیست که او طعام و شراب ترک کرده است و نان و آب بی خورد یعنی چون از اینها
وانبستاده است کو نان و آب مخور چنانکه پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه در این احادیث

یاد کرده است

یاد کرده است یعنی روزه باز داشتن و اکراهیدن نفس است و قوتها نفس از هر آنچه وابستها
و آرزوها و خواستها است و عمل ناکردن بر آن آرزوها و وابستها با عضا هفتگانه و اعضا
هفتگانه چشم و گوش است و دست و پای و بطن و فرج و زبان باید که نفس را از آرزوها
و وابستها و خواستها باز دارد و این خود کمال است تا باری اعضا را از عمل کردن بر آن آرزوها
و وابستها و خواستها باز دارد که اگر مثلا قدرت ندارد که آرزو و وابسته نظر کردن
بصورتی که محرک شهوت است از نفس بردارد قدرت دارد باری که چشم از نگرستن باز دارد و اگر
قدرت ندارد که آرزو و وابستهٔ مال و نعمت از نفس بردارد قدرت دارد باری که دست از بردن
مال غیری باز دارد و اگر قدرت ندارد که طبیعت و آرزوی و هرزه گفتن و دشنام دادن و هذیان
گویی از نفس بردارد قدرت دارد باری که زبان از گفتن آنها باز دارد علی هذا باید که نفس را
از آرزوها و وابستها و خواستها باز دارد و این خود کمال است و روزه پیغمبران و صدیقان و
اولیا است و روزه مقربانست تا باری اعضا را از عمل کردن بر آن آرزوها و وابستها و خواستها
باز دارد و این روزه متقیان و صالحان و مومنان است و روزه اصحاب الیمین است و آن روزه که
نه وابسته از نفس بر داشت و نه اعضا را از عمل کردن بر آرزوی نفس و اگرفت آن روزه ظاهر فتوی
است که تیغ از کردن برکند و از در حضرت خدای اعتباری ندارد چنانکه روزه ظالمان و فاسقان
اما بدانکه هرچه گفتن آن حرام است و زبان از آن روا می باید گرفت شنیدن آن حرام است و گوش
از آن روا می باید گرفت و همچنین هرچه کردن آن حرام است و دست از آن می باید داشت و دیدن آن
حرام است و چشم از آن روا می باید گرفت و آن روزه که بدان امکان دیدن شب قدر است و روزه دار
را در حضرت منزلت و قدر است این است و آن روزه که بدان در بود و در بهشت کشاده و در بندد و زنجیر
کشند این است و آن روزه که بدان درها بهشت بگشایند این است و آن که بدان درها دوزخ بر بندند

اینست چنانکه در صحیح است و پیغمبر صلوات الله علیه می فرماید حدیث اذا جاء رمضان
صفدت الشیاطین و روایة سلسلت الشیاطین و غلقت ابواب النیران و فتحت ابواب الجنان
و نادی مناد یا باغی الخیر هلم و یا باغی الشر اقصر **معنی حدیث** اذا جاء
انکاه بیچا که اید رمضان رمضان یعنی روزه رمضان صفدت در بند آورده شوند و در زنجیر کشیده شوند الشیاطین
شیطان زود بود آن یعنی اعضا شیاطین بر بسته اورند و در زنجیر کشیده از اعضا، روزه داران بر بندی
چنانکه نیز دیده بر بندی از آنکه بدیده ز کردو کفت و دید و شنید و کرفت و داد و آمد و شد و غلقت
و بر بسته ند و در بند اورند ابواب النیران درها دوزخها و فتحت و بکشایند و کشاده شود ابواب الجنان
درهاء بهشتها و نادی مناد و ندا کند و آواز دهد منادی یا باغی الخیر ای جوینده و طالب خیر
و مردمی هلم فرا تر و نزدیک شو و یا باغی الشر و ای جوینده و طالب شر و بدی اقصر کوتاه کن و بس کن
و آخر شد آورد و در معنی این اسرار و حقایق است که صاحب دلان و صاحب ذوقان دانند و
در توانند یافتن اما آنچه لابد است که عوام الناس در توانند یافت معنا ظاهر آن یاد کردیم تا هر کس بقدر
جهد در آن سعی و جهد کند و آنکه کفتیم در عمل آورد تا چون از مقام کامل تر یابد زکند در تو اند
یافته

فصل فی بیان الزکوة وانواعها

وشرایطها بسم الله الرحمن الرحیم در دین و ملت مسلمانی بعد از قول و اقرار هر دو کلمه
شهادت و علم و معرفت و ایمان و اعتقاد یعنی از وی کار کردن از ان از اول اینها ذات زکات بزرگ بعد که نه
که یاد کرده بود بجای آوردن نماز های پنج کانه بفرایض و سنن آن و ادا، در اوقات آن و مراعات شرایط
ظاهر آن و مراعات شرطها باطن آن از خشوع نفس و حضور دل و علم و معرفت جان و یافت عقل
چنانکه یاد کرده بود بداشتن روزه رمضان از روی فتوی و محافظت شرایط ظاهر آن و مراعات

شرایط

شرایط باطن آن از کف نفس و قوتها نفس از بی روی شهوات چنانکه یاد کرده بود زکوة دادن
از مال فرض است از آنکه رب العالمین در قرآن هر جا که نماز کردن می فرماید و نماز کردن زکوة
دادن می فرماید چنانکه اقیموا الصلوة واتوا الزکوة و هر جا که ذکر نماز کنند کار زمی
کند و از ذکر زکوة دهند کار زمی کند و چنانکه یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و چنانکه
والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة و چنانکه واقیموا الصلوة واتوا الزکوة و امثال این آیات
در قرآن بسیار است و نیز رسول خدا در جواب سوال جبرائیل که گفت که از پیغمبر سوال کرد
که مسلمانی چیست رسول خدای او را جواب داد که الاسلام ان تشهد ان لا اله
زکوة الا الله وان محمدا رسول الله وتقیموا الصلوة المکتوبة وتصوم رمضان وتودی الزکوة
موکد است المفروضة بعد از ذکر هر دو کلمه شهادت و نماز پنج کانه و روزه رمضان زکوة دادن فرمود
و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه روایت است که گفت انها لقرینة الصلوة فی کتاب الله
بنه والله لا اقتلن من فرق بین الصلوة والزکوة یعنی بدرستی و راستی که زکوة دادن قرین
نماز است در کتاب خدای و ابو بکر یاد کرده است و پس سوگند یاد کرد و گفت بخدا
که من جنگ کنم با آنکسی که فرق نهد میان زکوة و نماز و پس این آیت بخواند قال الله جل جلاله
فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد فان
تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزکوة فخلوا سبیلهم معنی آیه است که خدای گوید بکشید
مشرکان را هر جا که یابید ایشان را و اگر و اجابی کر بر بندند حصار شان روید و سر راهها
بر ایشان بگیرید پس اگر توبت کنند و از کفر و شرک باز گردند و اقامت نماز کنند و زکوة
ح بدهند آنگاه راهشان بدهید تا بی بند و بی روند یعنی چنانکه نماز نا کردن خون مباح
است کرداند زکوة نا دادن و امتناع کردن و ساعات و ابهه کو شیدن منعت و شوکت مبیح قتل

فصل اما بدانک یعنی زکوة در لغت عرب پاکی و زیادت است و موجب قتال است
انجاکه یعنی پاکی است انست که خدای گوید اقتلت نفسا زکیة یعنی طاهرة وانجاکه یعنی
زیادت است انست که عرب گوید زکی الزرع یزکو زکاء یعنی کشت و غله بیفزود
و زیادت شد اما در شریعت زکوة عبارتست از مالی معین کرده جدا کرده از نصابی معین
در زمانی و وقتی معین بشرطی معین از بهر قومی معین و این مال معین را از بهر آن زکوة می
خوانند که چون بدین شرایط داده اید بر هر دو معنی از پاکی و زیادتی در آن داخل است یعنی
نفس از بخل و حرص و حب دنیا و جهل و پرورده شدن و افزودن جان و دل بعلم و ایمان و عمل
بفرمان و زیادت شدن مالها از برکات الهی و از برکات طاعت داری و فرمان برداری رب
العالمین چه فرماید خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها معنی آیه خذ بستان
ای رسول من اموالهم از مالها ایشان صدقة صدقة یعنی صدقه فرض زکوة واجب تطهرهم
تا تو پاک گردانی ایشان را یعنی نفسها ایشان از بخل و حرص و حب دنیا و جهل و تزکیهم بها
و بپرورانی ایشان را یعنی جانها و دلها ایشان بعلم و ایمان و عمل بفرمان بها بدان زکوة یعنی بستدن
زکوة و نیز زیادت شدن مالها در آن داخل است که رسول خدای فرماید حدیث ما نقص مال
من زکوة ولا من صدقة بل یزید بل یزید بل یزید یعنی نکاست و کم نشد و نکاهد و کم
نگردد هیچ مالی از دادن زکوة و نه از دادن صدقه بلکه بیفزاید بلکه بیفزاید بلکه بیفزاید
اما بر دادن زکوة ذکر ثوابهای جهانی بسیار آمده است هم در قرآن و هم در حدیث اما آیت
قرآن انست که خدای گوید وما آتیتم من ربا لیربو فی اموال الناس فلا یربو عند الله وما آتیتم
من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون یعنی هر مالی که شما می دهید از بهر آنکه
باری در مال بیفزاید آن در حضرت خدای بیفزاید و آنچه می دهید از دادن زکوة و بدان ارادت

وجه و لقاء خدا است آن مال دائم در زیادت است و در اضعاف اضعاف است و چنانک جای
دیگر یاد کرده است مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل
سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم یعنی مثل آنانک انفاق کنند مال لها
خود در راه خدای یعنی در دادن زکوة و صدقه هم چون مثل دانه گندم است که در زمین نهند و آن را
تربیت کنند و از آن دانه هفت خوشه برآید و در هر خوشه صد دانه باشد یعنی یکی هفتصد
وا دهد و خدای معبود بسزا اضعاف کند از هفت صد آنرا که خود خواسته باشد و خدای سزای
پرستش فراخ رحمت و فراخ عطا است با دانا و همه دانی و نیکو دانست و داند که هر کس را چند
وا باید داد و چون می باید داد و بکه می باید داد و کجا می باید داد و چه می باید داد و کی
می باید داد و چنانک جای دیگر یاد کرده است مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
وتثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فاتت اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل
فطل والله بما تعملون بصیر یعنی مثل آنانکه مالها خود انفاق کنند جستن رضای خدای را و بسنده
و محبت خدای را و پاکی و تزکیت و تثبیت نفسها ایشان چنانست که مثل بستانی بسیار درخت
که بر پشته بلند نهاده باشد و بران باغ باران بزرگ قطره ببارد و دو باره بار و بر و ثمرات
و نباتها وا دهد و اگر باران بزرگ قطره بران نبارد خود سه ساله از شبنم هوا سبز و تر و تازه
باشد و خدای سزای پرستش بدانچه شما میکنید از عملها و کردارها بینا سخت بینا بر همه بینا است
غیب و شهادت کل و جزو بیند و تمام حدیث در صحیح است و پیغمبر صلوات الله علیه می فرماید
من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب ولا یصعد الی الله تعالی الا الطیب فان الله تعالی یقبلها
بیمینه جل جلاله ثم یربیها کما یربی احدکم فلوه حتی یکون مثل الجبل او قال مثل احد ثم قرا یمحق الله
الربوا و یربی الصدقات معنی حدیث انست که پیغمبر صلوات الله علیه می فرماید هر کس

که بصدقه دهد برابر دانه خرما یعنی اگر خود برابر دانه خرما دهد از کسبی پاک حلال و خود بر خدا
نرود و بالا نرود یعنی خدا بنپذیرد و قبول نکند الا مالی پاک حلال و پس رب العالمین آن صدقه
را بپذیرد و قبول کند بدان صفتی که اورا که ما نیز خوانند جل جلاله و پس بپرورد آن را چنانک
یکی از شما بچه اسب پرورد تا آنگاه که از دانه خرما کوهی کرداند یا گفت که چه احد کرداند
و در ترازوی حسنات دهنده فزاید و پس پیغمبر این آیت بخواند که یعنی نه من نه کوهم
خدای گوید یمحق الله الربوا و یربی الصدقات والله لا یحب کل کفار اثیم **یعنی** محو
نیست کرداند خدای معبود بسزا مال ربوی بدست آورده و تمتع و برخورداری از آن ندهد
و اگر خود چند کوهی باشد که امی کرداند و مال بصدقه داده بپرواند و زیادت کرداند
و دانه خرما کوهی کرداند و خدا دوست ندارد هر نا سپاس نعمتی و هر ناشکری که مال
نه بفرمان زدارد و نه بفرمان در آن تصرف کند و دوست ندارد هر گناه کاری بزه کاری و نیز
از رسول خدا علیه السلم روایت است که فرموده است حدیث **حصنوا اموالکم بالزکوة** یعنی مال
خود در حصن و حصار آورید بدادن زکوة و نیز صحابی گفته است از فقرا صحابه که ذهب اهل
الدثور بالدرجات العلی والنعیم المقیم و همچنین برداد از زکوة ذکر وعیدها و بیان تهاو
عذابها و عقوبتها آمده است هم در قرآن و هم در حدیث اما آیت قرآن آنجا است که خدای گوید
والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها
فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم
تکنزون **معنی آیه** وآنانک زر و سیم کرد می آورند و می نهند و انفاق نمی کنند در راه خدا
یعنی در دادن زکوة و صدقه ای رسول مژدگان زده ایشان را بعذابی دردناک بخشا در روزکه از مالها
ایشان تختها سیمین کنند و با تش دوزخ بتسبانند و کرم کنند و پس پیشانیها ایشان بر می نهند

که پیشانی کردند و حق خدا نداذند و بر پهلوشان می نهند که مال نکیه گاه ساختند و اعتماد
بر آن کردند و حق خدا از آن نداذند و بر پشتها شان می نهند که پشت بر فرمان خدا کردند و حق
خدا از مال خود نگزاردند و ملایکه عذاب ایشان را می گویند این آن مال است که از بهر حظ نفس گرد
می آوردید و از حق خدا باز می گرفتید تو نیز ترک عذاب ده و سوز عذاب می خور بلاغ خود
جمع کرده ایی و نیز در صحیح است و پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه می فرماید در تفسیر این آیت
ما من صاحب مال لا یؤدی زکوته الا صفح ماله صفائح فیحمی علیها فی نار جهنم فتکوی
بها جنباه وظهره وجبینه او قال جبهته حتی یقضی بین العباد فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة ثم یری سبیله اما الی الجنة واما الی النار معنی حدیث تبا شد هیچ خداوند
مالی که زکوة و حق خدا از آن ندهد یا تمام ندهد الا که از مال او تختها سیمین سازند و با تش
دوزخ کرم کنند و پس سر هر دو پهلوی وی نهند و بر پیشانی او می نهند تا داوری میان
بندگان خدا کرده آید در روزی که مقدار او از زمانی او پنجاه هزار سال است و پس راه بنمایند اگر
از بهشتیان است و ابهشت رود و اگر از دوزخیان است بدوزخ رود و هم چنین در زکوة شتر و
گاو فرموده است و گوسفند نیز که ما خود در جای خود گفته ایم **حدیث** و نیز در صحیح است و پیغمبر صلوات الله
و سلامه علیه مثل مال احدکم یوم القیمة شجاعا اقرع له زبیبتان فیطوق صاحبه فینهسه
ویلحسه وینفخ فیه ویقول انا مالک انا کنزک ثم قرأ ولا یحسبن الذین یبخلون الایه **معنی**
حدیث مثل مال احدکم **ه** صورة کردانیده آید مال هر یکی از شما را که زکوة و حق خدا از آن ندهد
یا تمام ندهد **یوم القیمة** روز قیامت **شجاعا اقرع** بر صورت ماری کل که چندان زهر در کاسه سر
دارد که پوست از کاسه سر آن مار برخاسته است **له زبیبتان** و دو نقط سیاه بر پیشانی
دارد یا بر زبر چشم **فیطوق صاحبه** و آن مار طوق گردن خداوند مال کند **فینهسه** و از دندان
پوست و گوشت او

اتا الله

بدندان بگزد و یلحسه یعنی بلیسد و زهر بیفکند و ینفخ فیه و باد کرد در آن بی دمد
و زهر بسر و پای وی برافکند و یقول و می گوید انا مالک من مال تو ام انا کنزک من درم
و دینار تو ام ثم قرأ پس رسول خدا این آیت قرآن بخواند و لا تحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله
هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و لله میراث السموات و الارض و الله
بما تعملون خبیر یعنی مپندار ای رسول البته مپندار که آنانک بخل و امساک می نمایند مالها
که خدای تعالی ایشانرا داده است از فضل خود که آن مال خیر است ایشانرا که شر است آن ایشانرا
زود باشد که آن را طوق گردن ایشان کنند بر صورت ماری یا ماران و مال و ملک و میراث
با خدا افتاده و زهر و مار را و وزر در گردن ایشان نهند حدیث و نیز در صحیح است که
رسول خدا صلوات الله علیه می فرماید بعبارتی دیگر یؤتی بمال احدکم یوم القیمة شجاعا
اقرع له زبیبتان زمانی فاغرا فاه او قال فاتحا فاه فیفر منه صاحبه فیتبعه و لا یزال نفر منه
و لا یزال یتبعه فیاخذ بیده او قال بلهزمتیه فیقضمها کما یقضم الفحل و یقول انا مالک خذ مالک
معنی حدیث اینست که بیاید از شما روز قیامت بر صورت ماری کل و نقطه بر پیشانی دارد و
از مال یکی آید دهن وا کرده و خداوند مال که مار ببیند بگریزد و مار از دنبال او می رود
تا آنگاه که مرد مضطر آید و خواهد که باز گردد تا او را از خود دفع کند مار مرد را دست او
بگیرد و بروایتی گفت کنار و کنار دهان او بگیرد و بر هم می شکند و آوازی از آن شکستن
آید چنانک شتر مست که دندان خاید و آن مار می گوید منم مال تو ام بر گیر مال خود حدیث
و نیز در صحیح است که پیغمبر صلوات الله علیه با بوذر غفاری گفت رضی الله عنه یا با ذر بشر
الکانزین برضف من النار یوضع علی حلمة ثدی احدهم فیخرج من نغض کتفیه و یوضع علی
نغض کتفیه فیخرج من حلمة ثدیه حتی یقضی بین العباد معنی حدیث

ای ابوذر

ای ابوذر مژده کانزان را که چیزی گرد می کنند و حق خدا از آن نگزارند که آن
مال بعد از مفارقت سنگ گرم سازند و بر سر پستان هر یک از ایشان می نهند و از میان دو
کتفشان بدر می افتد و بر میان دو کتف می نهند و از سر پستان بدر می افتد تا داوری میان
بندگان خدا کرده آید و امثال این احادیث بسیار آمده است همه یاد نتوان کرد فصل
اما چون ما بیان کردیم که زکوة دادن واجبست و چه معنی دارد از روی لغت و شریعت و
بر دادن آن ثواب چیست و بر نادادن آن عقوبت چیست اکنون بیان کرده آید که این
زکوة بر که واجبست و در چه واجبست و چند واجبست و کی واجبست و کرا واجبست
اما آنکس که زکوة دادن بروی واجبست هر حری آزاد که مالک نصابی باشد از مال زکوتی
زکوة دادن بروی واجبست اگر مسلمانست و اگر کافر و این مسئله بنیادست بر مسایل چند
اصولی که میان مجتهدان خلافست که کفار باحکام شریعت مخاطب اند یا نیستند بیش شافعی
مخاطب اند و بیش ابو حنیفه مخاطب نیستند فایده خلاف آنست که چون کافری در اسلام
آید بروی واجبست که زکوة گذشته بدهد و اگر بالغ است و اگر طفل هم در مال وی زکوة
واجبست بیش شافعی حدیثی را که ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا می فرماید
حدیث من ولی یتیما فلیتجر فی ماله کیلا یاکله الصدقة یعنی هر آنکس که ولی یتیمی است
کو در مال او بازرگانی و معامله که در شرع میکند تا باری زکوة آن مال را نیست نگردانند
و اگر عاقلست اگر دیوانه هم در مال وی زکوة واجبست بیش شافعی فصل
اما آنچه زکوة دادن از آن واجبست از مملوکات سه جنس است جنس اول جوهر نقدین
خوانند یعنی زر و سیم و هر آنچه از آنها ساخته اند جنس دوم نعم و مواشی خوانند یعنی
شتر و گاو و گوسفند و بیش امام ابو حنیفه بر اسب نیز زکوة واجبست جنس سوم معشرات

خواند یعنی انها که دران ده یک واجبست وما خوذ هر یک یاد کنیم اما جون بزرکان پیش
ازما در داذن زکوة مبدل بنعم کرده اند واز نعم مبدل بزکوة شتر کرده اند چنانک
در کتابی که ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعاملان زکوة فرستاده است مبدا ان بزکوة شتر
کرده است ما نیز اقتدا بایشان تا مبدا ان بزکوة شتر کنیم بدانک شتران جون کم از پنج باشد
هیچ نباید داذن که پیغمبر فرماید حدیث **لیس فیما دون خمس ذود صدقة** جون پنج امد
یک کوسفند واجبست وجون ده شود دو کوسفند واجبست وجون پانزده شود سه
کوسفند وجون بیست شود جهار کوسفند وجون بیست و پنج کردد شتری ماده یکساله
پای در دوم سال نهاده باید داذ که انرا بنت مخاض خوانند وتا سی و پنج که رسد ازین
بنت مخاض می باید داذ وجون سی و شش کردد شتری ماده دوساله پای در سیم نهاده
واجب اید که انرا بنت لبون خوانند وتا جهل و پنج که رسد این بنت لبون می باید داذ و
جون جهل و شش کردد شتری ماده سه ساله پای در جهارم نهاده واجب اید که انرا
حقه خوانند یعنی استحقاق حمولی دارد وفحل او توان نمود وتا شصت که رسد این
می باید داذن وجون شصت ویک کردد شتری ماده جهار ساله پای در پنجم نهاده واجب
اید که انرا جذعه خوانند وتا هفتاد و پنج که رسد این جذعه می باید داذن و بالای این سن
در باب زکوة نیست وجون هفتاد و شش کردد دو شتر ماده هر یک دو ساله واجب اید که
انرا بنت لبون خوانند وتا نود که رسد این دو بنت لبون می باید داذن وجون نود ویک کردد
دو حقه باید داذ وتا صد و بیست که رسد این هر دو حقه می باید داذن وجون صد و بیست
ویک کردد سه بنت لبون واجب اید و پیش مالک و قول شافعی دو حقه واجب اید و یک بنت لبون
وجون صد و سی رسد پس نصاب مستقر کردد در هر جهل بنت لبونی می دهد و هر پنجاه حقه و پیش
ابو حنیفه

هر صد

مخاض
هر صدی نصاب مستقر کردد پس اکر در مال او بنت لبونی واجبست و نباشد و بنت
هست باید داذن و دو کوسفند بر سر ان نهادن یا بیست درم نقره واکر در مال او بنت مخاضی
واجبست و نباشد و بنت لبونی باشد بدهد و دو کوسفند از عامل زکوة واستاند یا بیست درم
نقره واکر هیچ درنیست وی باید خرید بنت مخاض خرد و بدهد که اکر بنت مخاض باشد
و ابن لبون بدهد درست نباشد اما اکر در مال او بنت مخاض نباشد و ابن لبون بدهد روا باشد
که پیغمبر فرماید **حدیث** فان لم یکن فی ماله بنت مخاض فابن لبون وابن هم چنانست که تیمم
جون استعمال اب مقدور است تیمم نامقبولست هم چنین جون اصل مقدورست عوض
و بدل نامقبولست پس اکر در مال او بنت مخاضی واجبست و نباشد و حقه باشد بدهد
و جهار کوسفند از عامل واستاند یا جهل درم نقره واکر حقه واجبست و نباشد و
بنت مخاضی باشد بدهد و جهار کوسفند بر سر ان نهد یا جهل درم نقره علی هذا هر سنی
که بالای روذ یا زیر اید دو کوسفند تفاوت نکه می دارد یا بیست درم نقره مادام
که انج می باید داذن در مال او نباشد پس اکر در مال او انج می باید داذن موجود است
عوض و بدل نامقبولست واکر کسی در مال او کوسفندی واجبست و شتری بدهد
رواست و قوی انست که جمله بزکوة مقبولست وقولی انست که انج حصه زکوة است
بزکوة مقبولست و باقی تطوع است و بر نا داذن زکوة شتر ذکر وعیدها و عقوبتها امده است
جنانکه در صحیح است و پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه می فرماید **حدیث** ما من صاحب
ابل لا یؤدی زکوتها الا بطح لها بقاع قرقر یوم القیمة اوفر ما کانت واسمن ما کانت
لا یفقد منها فصیلا واحدا تعضه بافواهها وتطاه باخفافها کلما جازت علیه اخراها
ردت الیه اولیها حتی یقضی بین العباد فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة ثم یری

بسبیله اما الی الجنة واما الی

النار معنی حدیث نباشد هیچ خداوند گله شتر که زکوة از حق خدا ندهد یا تمام
ندهد الا که آن شتران را روز قیامت در صحرایی هموار ساده باز دارند بیشتر از آنک بوده
باشند و فربه تر از آنک بوده باشند و از آن یک بچه کم نشده باشد و خداوند گله را بر رو
در او کنند و آن گله را بر سر او بی رانند و آن شتران او را بدندانها می درند و می گزند و بلیها
و قدمها می سپرند و هر آنکاهی که آخر گله در آید اول گله باز گردانند تا داوری میان
بندگان خدا کرده آید در روزی که مقدار درازنای آن پنجاه هزار سالست و سر راه او
بنمایند اگر از بهشتیانست و ابهشت رود و اگر از دوزخیانست بدوزخ رود نعوذ بالله من النیران

فصل فی زکوة البقر والغنم

الکاو تا سی نباشد هیچ نباید داد و چون بسی
رسد گاوی نر یک ساله واجب آید که آنرا تبیع خوانند و چون چهل گردد گاوی نر دو ساله
واجب آید که آنرا مسنه خوانند و چون شست گردد دو تبیع واجب آید و پس نصاب مستقر
گردد هر سی تبیعی بدهد و هر چهل مسنه اما زکوة گوسفند تا چهل نباشد هیچ نباید داد
و چون چهل آمد یک گوسفند واجب آید و این چهل که نه همه در یک بلد بلد و آید شمرد بره و بزغاله
و بز و میش قیمتی و از آن یکی باید داد و چون صد و بیست و یک گردد دو گوسفند بباید داد و
چون دویست و یک گردد سه گوسفند بباید داد و چون چهارصد گردد چهار بباید
داد و پس نصاب مستقر گردد هر صد یکی باید داد پس اگر این چهل که نه همه بز و بزغاله
باشد که سر سال آید همه زکوة واجب گردد پیش شافعی و پیش بعضی ابه تا یکی بزرگ در آن
میان نباشد زکوة واجب نباید و پیش شافعی اگر نصاب تمام نباشد و بره در آخر سال

برآید و نصاب تمام کرد زکوة واجب آید و هر از گوسفند که بزکوة دهند باید که جذعه باشد
یا ثنیه واضح انست که نباید که کم از هشت ماهه باشد و برنا داد زن زکوة گاو و گوسفند
ذکر وعیدها و عقوبتها آمده است چنانک پیغمبر صلوات الله علیه یاد کرده است حدیث
ما من صاحب بقر ولا غنم لا یودی زکوتها الا بطح لها بقاع قرقر یوم القیمة اوفر ما کانت
واسمن ما کانت لیس فیها عقصا ولا جلحا ولا جما ولا عضبا ولا مکسورة القرن تنطحه بقرو نها
وتطاه باظلافها کلما جازت علیه اخریها ردت اليه اولیها حتی یقضی بین العباد فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة ثم یری سبیله اما الی الجنة واما الی النار معنی حدیث نباشد
هیچ خداوند گله گاو و گوسفند که زکوة و حق خدا از آن ندهد یا تمام ندهد الا که آن
گله را روز قیامت باز دارند در صحرا هموار ساده بیشتر از آن و فربه تر از آنک بوده باشد
و در آن گله نباشد هیچ سر و شکسته و سر و کنده و بی سرو و خداوند گله را بر روی در او کنند
و از گاوان و گوسفندان را بر سر او بی رانند و از گاوان و گوسفندان او را بسروها می زنند
و بسمها می زنند و هر آنکاه که آخر گله در آید اول گله باز گردانند تا داوری میان بندگان
خدا کرده آید در روزی که مقدار درازنای آن پنجاه هزار سالست و سر راه او بنمایند اگر از بهشتیانست
وابهشت رود و اگر از دوزخیانست بدوزخ رود نعوذ بالله

فصل فی زکوة جوهر النقدین

اما جنس دوم که جوهر نقدین است در عین آن زکوة واجبست و هر آنچه از نقدین
ساخته اند اگر داشتن آن حرام و محظور شرع است نولا واحد برآن زکوة واجب است و اگر داشتن
آن مباح است چون حلی و زیور زنان بر زنان پیش ابو حنیفه زکوة بر آن واجب است و بقول شافعی
حدیثی که در صحیح است کی پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه در مسجد الحرام رفت و دو
زن را دید که طواف می کردند و در دست او زرین نقره در دست داشتند و رسول خدای ایشان را

474 بدید و بدیشان گفت **انزکیان منهما** یعنی شما هردو ازین دست اورنجین زکوة می دهید
گفتند نه رسول خدا گفت ایشانرا **ما تخافان ان یسورکما الله بسوارین من النار**
یعنی شما نمی ترسید که خدای تعالی دو دستوا و رنجن از آتش در دست شما کند پس ایشان
ان هردو دستوا ورنجن از دست بکردند و برسول انداختند پس بقول شافعی این حدیث دلیل بر
زیور زنان زکوة واجب ست اما جوهر نقدین در عین آن زکوة واجب ست اگر مصنوع است و اگر
اگر غیر مصنوع و اگر بر سلاح و آلات است و اگر بر در رود بوار ست و اگر بر جامها زر کشیده است
و هرچه هست در عین آن زکوة واجب ست و اگر تو به است همچنین مادام چون زر اکبرند
در وزن باید اما حلی محظور قولی انست که در عین آن زکوة است و قولی انست که بر قیمت آن
زکوة است که یعنی اگر بشکنند آن کاهد بس اولیتر انست که از قیمت آن زکوة بدهند اما نصاب زر
بیست دینار است و نصاب نقره دویست درم است و در هر دو چهار یک ده یک واجب است
که رسول خدای گو بعنی فی الرقة ربع العشر و ربع العشر بیست دینار نیم دینار است و ربع العشر
دویست درم پنج درم باشد و چون ازین مقدار برافزاید بران حساب می کند اما جواهر
دیگر چون لعل و فیروزه و یاقوت و مروارید و امثال آن چون از بهر خرید و فروخت و عروض
تجارات را دارند بر قیمت آن زکوة واجب ست و اگر از بهر زینت و ارایش دارند بران زکوة
واجب نیست و همچنین جامها دوختنه و نادوختنه و انواع قماشات و فرشها چون از بهر
عروض تجارات دارند بر قیمت آن زکوة واجب ست و اگر از بهر استعمال و استمتاع خود را
دارند بران زکوة واجب نباشد و بدانکه هر آن مالی که در ذمت مردمان تلف شده و هر آن مالی
که غایب باشد زکوة ازان نباید دادن تا آنگاه که مال وا دست نباید اما احتیاط انست که
زودتر از آنکه مال وا دست رسد زکوة بدهد و اگر کسی راس سال آید و زکوة دادن قادر باشد

475 شافعی
و یک لحظه تقصیر کند و مال تلف گردد زکوة در گردن وی بماند اگرچه مال تلف شد بیش
و پیش ابو حنیفه بران زکوة واجب نباشد یعنی زکوة بر مال است چون تلف شد زکوة بر واجب
نباشد و بیش شافعی واجب ست یعنی همچنانست که نماز چون فوت شد قضا لازم است یعنی
در دادن تقصیر کرد **فصل فی زکوة المعشرات** اما انها که ده یک در آن واجب است
بیش امام شافعی هر آن دانه که قوت را و غذا را بشاید از آن ده یک واجب ست چون گندم
و جو و برنج و نخود و عدس و باقلی و ماش و جاورس و امثال این و بیش امام ابو حنیفه رضی الله عنه
هرچه از زمین بروید در آن ده یک لازم است الا گیاه و هیزم و نی زیرا که بدلیل آیه اورد خدا
می فرماید یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض و بیش او
نصابی معین نیست چون ده من آید یک من بباید داد و از ده خرما یک خرما و بیش شافعی رضی الله عنه
نصاب معشرات هشتصد من ست بوزن مدینه چون بدین قدر رسید ده یک لازم آید و بیش
شافعی از میوها بر انگور و خرما زکوة واجب ست و بر میوها دیگر نیست و عسل دو وجهی است و در
زعفران دو قولی ست و بیش ابو حنیفه بر همه واجب ست و بدانکه زکوة معشرات شرط است
که از ملک خود بر امده باشد و از تخم خود بر آمده باشد که ده یک از بی تخم و ملک نمی رود که اگر کسی
تخمی در صحرایی که نه مملوک است بیفشاند در ارتفاع از ده یک واجب ست و اگر کسی ملک خود
با جارت یا بعاریت بکسی دهد زکوة بر انکس است که مالک تخم است و نه بر انکس که زمین ملک اوست و
زکوة معشرات هرچه باب باران و آب جوی و کاریز پرورده باشد در آن ده یک لازم است و هرچه
بدولاب و دست و پای و گاو پرورده باشد و سیحی در آن بیست یک لازم است اما باغات انگور
و خرما که بر تر فروشند زکوة بر مالک باغ باشد یعنی بر فروشنده خرما و انگور و اگر خداوند باغ
زکوة نداده است بیع درست نباشد در یک قولی باغ بقولی دیگر در حصه زکوة و بدانکه قیمت

اعیان اجناس در انواع زکوة پیش ابو حنیفه روا است که بدهند چنانکه کندم باید دادن
و قیمت آن جو بستدن یا زر باید دادن و قیمت آن نقره بدهد یا قماشه دیگر ما جامه جرم
بدهد روا است و پیش شافعی قیمتها و عوضها و ابدال روا نیست که بدهند الا عین آن یعنی از زر زر
باید داد و از خرما خرما و از نقره نقره و از انکور انکور و جهی هست که اکر عامل زکوة مصلحت بیند
هم در ویشان را و مساکین را و هم خداوندان مال را روا است که عوض و بدل بستاند اما ظاهر مذهب آنست که
روا نیست و بالله التوفیق

فصل فی بیان مستحقی الزکوة

اما بدانکه استحقاق زکوة ستدن دارند و زکوة بدیشان باید داد هشت صنف اند
که رب العالمین در قرآن یاد کرده است که إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا
وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ اما اینکه رب العالمین یاد کرده است **للفقرا** آنان باشند که ایشان را وجوه
و معاش معین نباشد چنانکه در شب وجوه فردا ندانند اما اکر خانه دارند شاید و قماشه
و امتعه دارد و اکر باده تن و اسباب صفت و اسپی دارند شاید و اکر کسی نباشد که از بهر او
کاری کند غلامکی دارد شاید و اکر چه این همه دارد چون وجوه معاش او معین نباشد او را
از حد فقر بدر نبرد **والمساکین** آنان باشند که ایشان را وجوه قوت و معاش معین باشد
و کسبی و کاری کنند که از آن قوتی و کسوتی آید اما تمام شان نباشد و بدیشان چیزی در
و اید چنانکه در عرف کویند سنتش بدندان نمی آید و اکر در سالی ورا هزار دینار بکار
آید و نهصد بتواند کرد و بدست تواند آورد روا است که صد دینار بوی دهند و شرط است
که چون سر سال آید مالک نصابی از زر یا نقره نباشد **والعاملین علیها** عاملان صدوق باشند که
حسب استحقاق زکوة و انواع زکوة دانند و شناسند و ماذون باشند از جهت امام معظم و پیش امام اعظم
ابو حنیفه اکر عامل

زکوة باشند و خود بدهد از خدمت وی بپذیرد و پیش امام شافعی بطریق ولی است که
بعامل دهند تا او خود مستحقان رساند **والمؤلفة قلوبهم** پهلوانان عرب بوده اند که حضرت
رسول می آمدند و پیغمبر علیه السلام مال در راه ایشان می نهاد تا بواسطه مال دوستی اسلام
در نهاد ایشان بماند و بواسطه ایشان دیکران در اسلام آیند **وفی الرقاب** غلامان و درم
خریدکان باشند که خود را از خواجه وا خرند تا بطاعت و عبادت مشغول کردند
که در بندکی ایشان بندکی خدا نتوانند کرد **والغارمین** وام داران باشند که قرضی کرده باشند
و در اصلاحی یا در صلاحی صرف کرده باشند نه در عصیان **وفی سبیل الله** غازیان باشند که مردی
سزا باشند و کار شان غزا باشد و از بهر خدا باشد **وابن السبیل** راه کذریان باشند که در وطن
خود مال دارند و در غربت سفر افتاده آمده باشند و چیزی ندارند که نفقه سازند و بواسطه
آن از وطن افتند این است اصناف هشتکانه که استحقاق زکوة ستدن دارند و پیش شافعی
اکر این هر هشت صنف یابند زکوة همه باید رسانیدن و اکر هفت یابند بهفت و اکر شش یابند
بشش و اکر پنج یابند به پنج و اکر چهار یابند بچهار و پیش شافعی بکمتر از سه صنف نشاید داد
و هر صنفی و باید که سه کس باشند چنانکه ده قسمت کند اما اکر سوی نکاه ندارند چنانکه
یکی را دیناری دهد و یکی را دانکی روا باشد و پیش امام ابو حنیفه اکر بیک صنف دهد شاید اما
از این اصناف هشتکانه در این عصر سه صنف اند که بدست نیابند مؤلفة قلوب و رقاب و
غازی آن چنانکه شرط است و دو صنف اند که وقت باشند که باشند و وقت باشد
که بدست نیابند ابن السبیل و عامل زکوة اما سه صنف اند که همه جای بدست آیند
فقیر و مسکین و وام دار اما اصناف که بدست آیند و باید که چند شرط دیکر دارند تا زکوة
بدیشان توان داد باید که نه اصل تو باشند چون پدر و مادر و پدر پدر و مادر مادر و باید که

نه فرع تو باشد چون پسر و دختر و پسرزاده و دخترزاده و در جمله هر آنکس که در وقت احتیاج
نفقهٔ او بر تو واجبست زکوة نتوان داد و بعد از این شرط که آزاد باشد که به بنده نتوان داد
و بالغ باشد که بطفل نتوان داد و عاقل باشد که بدیوانه نتوان داد و مسلمان باشد که بکافر
نتوان داد و عاقل باشد که بدیوانه نتوان داد و مسلمانی کننده باشد که بفاسق ظالم
نتوان داد و اگرچه از روی فتوی چون زکوة بفاسقی دهد از ذمت بیفتد اما در حضرت خدای
مقبول نباشد که رسول خدای فرماید اطعموا طعامکم الاتقیاء واولوا معروفکم المؤمنین
فصل بدانکه زکوة دادن یکی از ارکان دین است که بنیاد مسلمانی برآنست چون نماز و روزه
و بی نیت درست نباشد که پیغمبر فرماید انما الاعمال بالنیات اما نیت زکوة مال چنین باید
او در نیت آوردم که بگزارم فریضه زکوة مال را بمساکین خود خدای را از آنکه رب العالمین
فرماید واقیموا الصلوة واتوا الزکوة نیت زکوة معشرات نیت آوردم که بگزارم فریضه
ده یک غله از نفاع اسالین خود خدای را از آنکه خدای گوید یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات
ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض و در هر نوعی از انواع زکوة از شتر و گاو و گوسفند
هر چنین بدان نیت بیاورد و اگر کسی از زکوة دادن امتناع کند خلیفه یا نایبی از نایبان
او یا عامل زکوة زکوة بزور برگیرد بهر طریق که برگیرد درست نداد است و چون از
بهر او نیت بیاورد بظاهر فتوی از گردن وی بیفتد اما در حضرت خدا مقبول نباشد و از آنجا
که فتوی است دیگر باره او را زکوة بباید داد از خود نیت بیاورد و باید که بر ستانند
زکوة منت ننهد و او را نرنجاند که منت و اذی مبطل ثواب زکوة است و سنت آنست راست
است که دهنده را این دعا گوید آجرک الله فیما اعطیت وبارک لک فیما ابقیت وجعله لک طهورا
فصل فی النذر بدانکه نذر درست نباشد الا از مسلمانی بالغ عاقل و هم چنین

درست نباشد الا در قربت و طاعت چون نماز و روزه و اعتکاف و حج و امثال این یعنی نذر
در معصیت درست نباشد و باطل باشد چنانکه کسی نذر کند که فلان معصیت بکند از خمر
خوردن و زنا کردن و قتل کردن و دیگر معاصی و اگر کسی نذر کند که در حال حیض و جنابت قرآن
خواند آن هم معصیت باشد و این نذر درست نباشد و اگر کسی نذر کند که فرزند خود قربان
کند این نذر درست نباشد و پیش امام ابوحنیفه درست باشد و بعوض فرزند او را گوسفندی
قربان باید کرد و نذر درست نباشد الا بقولی پیش بعضی علما این هم درست باشد و نذر چنان
درست باشد که بکاری معلق کند چنانکه گوید نذر کردم که اگر فلان غایب بسلامت برسد
یا فلان بیمار شفا یابد چندین روزه بگیرم یا حج کنم یا عمره بکنم یا گوسفندی قربان کنم
الخ او مبتدی دارد حاصل گردد آنچه نذر رفته است واجب گردد که وفا کند که چرا که
خدای تعالی می فرماید ولیوفوا نذورهم و اگر از اینها که گفتیم چیزی نذر کند بی آنکه
معلق کند بکاری چنانکه گوید نذر کردم که پنج شنبه یا دوشنبه روزه [illegible]
یا امسال حج بکنم ماه روز از اول ماه روزه دارم اصح مذاهب آنست که بروی واجب باید که ادا
کند و بنذر وفا کند و اگر کسی نذری کند از سر خشم و غضب چنانکه گوید با خدا عهد کردم و نذر برفتم
که اگر با فلان کس سخن گویم بر من واجب باشد که حج بکنم میان این کار مخیر باشد که بنذر
وفا کند یا کفارت سوگند بدهد عند وجود الشرط و اگر کسی نذر کند که ده روز روزه دارد
اولیتر آنست که پیوسته دارد و اگر نذر کند که پیوسته دارد واجب باشد که پیوسته دارد
و اگر نذر کند که یک سال روزه دارد هر دو عید و ایام التشریق نشاید که روزه دارد و ماه رمضان
نشاید از نذر داشتن اکنون اگر سال معین کند چنانکه گوید که نذر کردم که فلان سال همه
روزه دارم روز عید و ایام التشریق نشاید که روزه دارد و قضا عید و ایام التشریق واجب نباید

وقضاء رمضان نیز هم واجب نباید و اگر سال مطلق گفته باشد ان ایام را قضا باید کردن
و اگر زنی باشد که این نذر کند ایام حیض در هر دو حال قضا باید کرد و اگر روزی بقصد
بخورد ان روز قضا کند و اگر گفته باشد که سالی پیاپی روزه گیرم اگر یک روز بقصد بخورد
سال باز سر گیرد و اگر نذر کند که همه دوشنبها یا همه پنج شنبها روزه دارد دوشنبها
و پنج شنبهها ماه رمضان در نذر نیاید یعنی واجب نباشد قضا کردن و اگر این دوشنبه
یا پنج شنبه عید باشد یا ایام التشریق فتوی انست که قضا واجب نیاید و بیش بعضی علما
واجب بود و اگر این پنج شنبه یا دوشنبه در حال حیض افتد قضا باید کرد و اگر کسی نذر
کند که بکعبه رود یا موضعی دیگر از حرم او را لازم اید وفا کردن چون رود حج باید کرد یا عمره و هم
چنین اگر نذر کند که بمسجد پیغمبر رود صلوات الله وسلامه علیه یا بمسجد بیت المقدس رود
واجب باشد که وفا کند و انجا نماز کند یا معتکف گردد یا در مدینه زیارت پیغمبر کند و بجز
ازین هر سه مسجد هر جا که نذر کند که برود واجب نباشد که برود و اگر نذر کند که ان روز
که غایب من رسد روزه باشم این نذر بیک قول خود درست نباشد و بقولی دیگر درست باشد
و اگر غایب در میانه روز رسد نیت روزه کند درست باشد اگر چیزی نخورده باشد و اگر
چیزی خورده باشد یک روز قضا کند و اگر رمضان باشد که غایب رسد او را قضا لازم اید بر اصح قول

فصل فی الحج والعمرة

قال الله تعالى ولله على الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بدانکه حج اخر ترین رکنی از ارکان مسلمانی است و باستطاعت
واجب گردد در همه عمر یکبار واجب است و استطاعت در جمله بر وجود موقوف است و مال
باید که حلال باشد و ذمت از مظالم و قرض و نفقه عیال و غیره آزاد باشد که تا ازینها فارغ
نشود حج واجب نگردد و معنی حج در لغت عرب قصد کردن است و در شریعت قصد کردن

این خانه معین است یعنی کعبه که ان بزرگوار کرد انبده خدا است نه بعبادت خلق از بهر انکه اضافت
ان را بخود کرده است تشریف و تفضیل را که وطهر بیتی و اعمال حج که فرض است و بی گزاردن ان حج
درست نباشد چهار است و بقولی پنج فرض اول احرام است فرض دوم وقوف بعرفات است فرض سوم
سر تراشیدن است فرض چهارم طواف زیارت است فرض پنجم سعی میان صفا و مروه است و ا
جبات
حج اگر بجای نیاورد حج درست باشد و از گردن بیفتد اما تمام نباشد و بهر یکی که ترک کند خونی
لازم شود شش چیز است از میقات نگاه احرام گرفتن و روز عرفه بعد از زوال تا افتاب فرو شود
بعرفات ایستادن و شب عید تا صبح صادق برابر مزدلفه بودن و روز عید سنگها بجمره العقبه
انداختن و شبها ایام التشریق بمنا بودن و طواف وداع کردن سنتها و ادبها بسیار است خود هر یک
بجای خود یاد کنیم ان شاء الله تعالى اما محظورات حج که از وقت احرام تا وقت حصول تحلل
بر خود حرام باید کرد حرمت حج را و یعنی احرام خود حرام داشتن است وان شش چیز است اول
پوشیدن جامها دوختنی الا نعلین دوم بوی خوش بکار داشتن سوم ناخن کردن و موی ستردن
چهارم مقدمات صحبت است چون بوسه و لمس و هر چه طهارت نباید اگر ازین هر چهار یکی کند
فدیه واجب اید یعنی گوسفندی باید ذبح یا شتر کردن اگر پیش از تحلل اول مباشرت
کند حج تباه شود و شتری یا گاوی یا هفت گوسفند واجب گردد اما اگر بعد از تحلل اول کند
هم چنان شتر واجب گردد ششم صید کردن است که اگر صیدی بکشد فدی که مانند ان صید باشد
واجب گردد اکنون بدانکه هر فرضی را شرطی و سنتی و ادبی چند هست و هر واجبی را همچنین تا
صفت مناسک و اعمال حج از اول تا اخر یاد کنیم از بر وجه خود معلوم عام نگردد

فصل فی صفة اعمال الحج

چون استطاعت حج بدان شرطها که یاد کرده امد حاصل شود و فرضیه باصل بجا کند
حج و علم بفرضها و سنتها و واجبات و محظورات حج دانسته باشد باید که در خود توبه نصوح

ودل از دنیا واهل دنیا بر کیرد و خود را بکلی فدای قربان ورضای رب العالمین جل جلاله ۴۸۲
کند و چنانکه بصورت روی از جز کعبه می کرداند و در کعبه می کند باید که در صفت و
اندرون از جز رب العالمین جل جلاله روی بکرداند و در رب العالمین کند که سر حج خود انست
چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه در وقت احرام کرفتن کفته است لبیک بحجة حقا
تعبدا ورقا اکنون باید که وداع خویشان و دوستان کند و از همه حلالی خواهد و چون بر
چهار پا نشیند بکوید سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین و چند دعا که مسنون
است ما خود در اخر یاد کنیم ان شاء الله تعالی پس اکر از جانب شرق بحج می رود میقات کاه وی
ذات عرق است چون بدانجا رسد سنت است که غسل کند و نیت اورد که غسل می کنم
احرام را و اکر اب نیابد تیمم کند و سنت است که ناخن بکیرد و موی زهار و بغل تراشد و ال
بر کیرد و جامها دوخته از خویشتن بر کند و ازار سفید نو در میان بندد و یکی در دوش کیرد
و جفتی نعلین در پا کند و سر برهنه بکذارد و دو رکعت نماز بکند و نیت حج بیاورد و بدل
و کوید حج فریضه اسلام می کنم حجی مفرد از بهر انکه رب العالمین جل جلاله می فرماید واتموا
الحج والعمرة لله و همچنین در وقت احرام کرفتن بدل نیت بیاورد که محظورات حج
یعنی ان شش کانه که یاد کرده بر خود حرام کردم تا از ارکان که فرض حج است فارغ کردم
و روی براه کند و بزبان کوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک ان الحمد والنعمة لک والملک
لا شریک لک لبیک لبیک وسعدیک والخیر کله فی یدیک والرغبة الیک و این ذکرها بسیار
می کوید که سنت است و چون بجای غلبه رسد یا بر موضع بلند رود باواز بلند بکوید
واز پس نمازها فریضه همچنین بکوید و چون چیزی بیند که او را خوش اید لبیک ان العیش
عیش الاخرة و بعد از لبیک صلوات می فرستد و دعاها می کوید و بهشت و رضوان از خدا بخواهد

وازدوزخ

وازدوزخ و سخط رب العالمین پناه بخدای رود و در میان لبیک کفتن سخن نکوید و جواب ۴۸۳
سلام نیز ندهد تا لبیک تمام بکوید و باید که احوال قیامت و عرض و کفتن لبیک العیش
خود دارد و همان انکار دکه مرکشته واقع شده است پس چون بعرفات رسد انجا که میلها
کرده است غسل کند و بنزدیک امام فرود اید که فاضل تر است و چون زوال باشد نماز پیشین
و دیکر بجمع بکند و انجا که سنکها بر هم نهاده است وقوف فاضلتر است و تا افتاب فرو خواهد
رفتن بدعا مشغول باشد و بسیار بکوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی
و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی سمعی نورا و فی
بصری نورا اللهم انی ضیفک و لکل ضیف قری فاجعل قرای الجنة و سعة الرزق و از وقت زوال
روز عرفه تا صبح عید بدمد هر کس که یک ساعت بعرفات بیستد حج دریافته باشد و اکر نه
درین وقت بعرفات رسد حجش فوت کشت و چون وقوف بجای اورد بمزدلفه اید
و در راه لبیک می کوید و زحمت مردم ندهد و نماز شام تا وقت خفتن اورد بنیت جمع و در مزدلفه
هر دو هم بکذارد و چون بحد حرم رسد انجا که میلها است سنت است که غسل کند و چون در
حرم رود این دعا بخواند اللهم حرمک وامنک فحرم لحمی ودمی علی النار و اکر پای برهنه رود
بهتر باشد و تا نماز شام و خفتن بکزارد هیچ کار دیکر مشغول نشود و باید که در شب عید در
ابد مزدلفه باشد که اکر بجای بکذارد کوسفندی واجب بود و سنت است که سنکها جمرة العقبه
از مزدلفه بر کیرد و ان هفتاد سنک است پس چون صبح عید برامد نماز بامداد باول وقت بکزارد و بمنا
و چون بمشعر الحرام رسد بالای هست که انرا قزح خوانند بر انجا رود و روی در قبله کند و
تا روز روشن شود ذکر می کند و اکر این دعا کوید اولیتر اللهم بحق المشعر الحرام والشهر الحرام
والبلد الحرام والرکن والمقام بلغ روح محمد منی التحیات والسلام یا ذا الجلال والاکرام

اللهم وعدتنا وقولك الحق

فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام واذكروه كما هديكم وان كنتم
من قبله لمن الضالين ثم افيضوا من حيث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور
رحيم و بيش از برامدن افتاب قصد منی كند و سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر
می گوید و لبیک می گوید و چون بوادی محسر رسد پاره شتاب تر برود و چون بمنا رسد
گوید بسم الله و بالله والصلوة علی رسول الله الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله اللهم کما جئت لنا هذا الیوم عیدا فاجعل بیننا و بین الذنوب ابعد البعید
وارزقنا عیشا مدیدا و محیا سعیدا واجعل لنا من کل خیر مزیدا و چون افتاب بقدر یک نیزه
بر آید هفت سنگ از بطن الوادی بجمرة العقبه اندازد یک یک و هر بار تکبیری چنین بگوید
الله اکبر رضا الرحمن و غضب الشیطان و این انداختن چنانک گفتیم از واجبات
حج است اگر بجای بگذارد خونی لازم آید پس قربان بکند و اگر بخود نتواند کرد حاضر شود
تا از جهت وی کسی بکند و قربان واجب نیست هرجای که کند روا باشد اما اگر نذر کرده باشد که
خونی بریزد آنرا هدی خوانند و واجب است و در حرم باید کشتن و گوشت بمسکینان حرم باید
داد و خود از آن هیچ نباید خوردن و چون قربان کرد سر بتراشد یا قصر کند و این تحویلی فرض
است و اگر عذری دارد فدا بدهد چون سر بتراشید پس محظورات حشش کانه بر وی مباح گردد
الا زن و صید که بعد از طواف حلال شود پس اولیتر آنست که هم در روز عید قصد مکه کند و سنت است
که دخول مکه را غسل کند آنجا که ذی طوی خوانند و از بالا در مکه رود و از باب بنی شیبه در مسجد
الحرام رود و چون نظر وی بر کعبه افتد الله اکبر الله اکبر اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما
و تکریما و مهابة و زد من شرفه و عظمه و کرمه ممن حجه او اعتمره تشریفا و تکریما و برا اللهم انت
السلام

و منک السلام

و منک السلام بخوانند و ابتدا بطواف بکند و این طواف را طواف زیارت خوانند و فرض است و
از رکن حجر الاسود ابتدا کند و همه تن بسوی حجر الاسود بیستد و دست بردارد چنانک نماز را بر
دارد و بگوید بسم الله والله اکبر اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و وفاء بعهدک و اتباعا لسنة نبیک
محمد صلی الله علیه وسلم و ازار الحرام که بر دوش دارد میان وی در بغل راست کند و هر دو سر بر دوش
چپ افکند چنانک دوش راست برهنه بود و کعبه را بر چپ خود گذارد و حجر الاسود را ببوسد
و روی و هر دو دست بروی مالد سه بار و بپای برهنه طواف کند که میان حجر الاسود و مقام
ابرهیم علیه السلام گور پیغمبرانست علیهم السلام و طواف چون نماز است باید که عورت پوشیده
باشد و بر طهارت باشد و جامه و اندام نمازی باشد و سخن نگوید که سنت است و سه بار اول بگامی
نزدیک می دود و این را رمل خوانند و سنت است و چهار بار را خرامنده رود و این اخیر
و سنت است و این دعا بخواند اللهم ان هذا البیت بیتک و الحرم حرمک و الامن امنک و العبد عبدک و
هذا مقام العایذ بک من النار و چون برکن عراقی رسد بگوید اللهم انی اعوذ بک من الشک و الشرک
والنفاق و الشقاق و سوء الاخلاق و ضیق الصدر و عذاب القبر و در حجر برود که از میان کعبه
است و چون برابر ناودان رسد بگوید اللهم اظلنی تحت ظل عرشک یوم لا ظل الا ظل عرشک و دست بر
دارد و چون برکن شامی رسد بگوید اللهم اجعله حجا مبرورا و سعیا مشکورا و ذنبا مغفورا
و عملا مقبولا و تجارة لن تبور و چون برکن یمانی رسد بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
اللهم تقبله منا ابرهیم خلیلک و موسی کلیمک و عیسی روحک و محمد صلی الله علیه نبیک و صفیک و حبیبک
و میان رکن یمانی و حجر الاسود دعا می کند و حاجت میخواهد که مستجاب بود و چون بحجر الاسود
رسد یک بار باشد شش بار دیگر همچنین بکند و هر بار بوسه بر حجر الاسود نهد و دست در رکن

یمانی بمالد و اگر از زحمت حاجیان نتواند روی بدان کند و بانگشت اشارت کند که شاید و پای
بر شاذروان کعبه ننهد و دست فرا دیوار نگذارد و اگر نه برین ترتیب که گفتیم طواف کند حساب
در نیاید پس چون هفت بار تمام کرد بملتزم آید و از میان حجر الاسود و میان در کعبه است و
روی بر دیوار کعبه نهد و دعا می کند پس بمقام ابراهیم صلوات الله علیه آید آنجا که صندوق آهنین
است و دو رکعت نماز طواف بگزارد چون فارغ شد قصد سعی کند و برابر کعبه دروازه است که آنرا باب
الصفا خوانند از آنجا بدر آید سنگی خام قدر یک گز نهاده است مستحب است که بران نشیند که قدمگاه
رسول است علیه الصلوة والسلام والتحیة و بر نردوان صفا بر رود چنانک کعبه بیند و تکبیر بگوید لا اله
الا الله وحده لا شریک له تا آخر بخواند و بگوید لا اله الا الله وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب
وحده پس فرو آید و می رود تا قدر شش گز مانده باشد که بدان میل سبز رسد که در جنب مسجد است
بشتاب برود تا برابر آن هر دو میل رسد که برابر خانهٔ عباس است رضی الله عنه دیگر آهسته می
رود تا بمروه رسد و در رفتن این دعا گوید اللهم اجعله حجا مبرورا و سعیا مشکورا و ذنبا مغفورا
و تجارة لن تبور و منقلبا من شرور الی سرور انک انت الملک الغفور و بر نردوان مروه رود و روی
بکعبه کند و هم این دعا که در صفا خواند بخواند و فرو آید و چون بدان دو میل رسد بشتاب برود
تا شش گز از میل سبز بگذرد دیگر آهسته می رود تا بر صفا رود و همان دعا بگوید پس هفت
بار سعی کند و رفتن یک بار گیرد و باز گشتن یک بار چنانک ختم بمروه کند و این سعی فرض است و ترک
آن یا بعضی از آن حج را باطل کند و سنت است که بر طهارت باشد اما واجب نیست و رمل و اضطباع
در آن نیست و چون از طواف و سعی فارغ گشت محظورات حج جمله بروی مباح شد و باید که
ایام التشریق بازمنا آید و در منی بازیستد که از واجبات است و ترک آن خونی لازم گرداند چنانک
یاد کردیم چون شب بمنا آمد در مسجد خیف نماز کند و روز دیگر که اول ایام التشریق است چون زوال
باشد

از آن سنگها که دارد بیست و یک سنگ برگیرد و بجمره اولی آید و هفت سنگ بیندازد چنانک در جمرة
العقبه یاد کردیم دست برمی دارد و تکبیر می گوید و بگوید رضا الرحمن و غضب الشیطان چون
بینداخت چندان توقف کند که سورة البقره بخواند و دعای که بخواهد بخواند و بعد از آن
بجمره میانین آید و هفت سنگ دیگر بیندازد و دعا کند بعد از آن بجمرة العقبه رود و هفت سنگ
دیگر بیندازد پس بجای خود آید و نماز شام اگر نکرده است بگزارد و دیگر شب باز بمنا آید و روز
ایام التشریق بیست و یک سنگ دیگر هم بدان نسق بیندازد پس اگر خواهد پیش از فرو شدن
آفتاب از منا برود روا بود و سنگ انداختن روز سوم ازو بیفتد و اگر آنجا باشد و آفتاب فرو شود
روز سوم همچنان بیست و یک سنگ بباید انداخت بعد از زوال و رخصت نیست که بی رمی و [illegible] شبها
از منا برود الا حجاج را و اهل سقایهٔ عباس را که رسول خدا علیه الصلوة والسلام رخصت داده
است ایشان را که اگر بجای بگذارند گوسفند واجب نشود و بهر سنگی که بیندازد مدی طعام واجب
و بدو سنگ دو مد و بسه گوسفندی والله اعلم تمام شد مناسک حج

صفت عمره

عمره هم فرض است و ارکان سه است نیت و طواف و سعی میان صفا و مروه و هم چنانک
در احرام حج یاد کردیم از غسل و احرام و ازار بستن و ترک محظورات همه بجای باید آورد و احرام
عمره اگر آنجا گیرند که عمره کرده است روا باشد اما اولیتر آنست که بمسجد عایشه رضی الله عنها رود
و آنجا دو رکعت نماز بکند و نیت آورد که عمره می کنم فریضه خدای تعالی را و بزبان لبیک بگوید با آواز
بلند و چون بمکه رسول صلوات الله علیه رسد ننشیند و بمکه آید و از باب العمره در مسجد حرام آید
و نزدیک حجر الاسود آید و هم چنانک گفتیم بکند و سعی میان صفا و مروه بکند پس حلق کند
و حلق از واجبات عمره است چون از حج و عمره فارغ گشت و خواهد که از مکه بدر آید طواف وداع
بکند که از واجبات حج است و اگر بجای رها کند خونی لازم آید و باید که [illegible] افکار دیگر کاری
مشغول نشود

و [illegible] زیارت رسول علیه الصلوة والسلام والتحیة کند [illegible] به مدینه [illegible] بگوید [illegible]
[illegible] ایمه من النار وامنا من العذاب وسوء الحساب [illegible] اکرم [illegible] یا ارحم
الراحمین [illegible] مدینه رود نخست بمسجد رسول صلوات الله علیه رود و دو رکعت تحیت المسجد
بگزارد [illegible] آرد در مقابله وجه مبارک منور رسول علیه [illegible] بایستد و بگوید
السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا رحمة
للعالمین [illegible] یا خاتم النبیین اشهد انک قد بلغت الرسالة وادیت الامانة ونصحت
الامة [illegible] وعبدت ربک حتی اتاک الیقین اللهم اجزه عنا افضل [illegible] نبیا عن امته
[illegible] بر قبر صدیق آید و گوید السلام علیک یا خلیفة [illegible] و بگوید
[illegible] بر قبر فاروق عمر خطاب آید و گوید السلام علیک یا [illegible] رسول الله
رضوان الله علیکما و علینا بتبعکما باحسان و بس روی بقبله آورد و بگوید اللهم اجعل افضل
صلواتک و اشرف برکاتک و ازکا تحیاتک و رضوانک علی محمد رسولک و نبیک و حبیبک سید المرسلین
و [illegible] خاتم النبیین و قاید الغر المحجلین و رسول رب العالمین الی الانس اجمعین بشیر
الامة [illegible] اللهم ابعثه مقاما محمودا الذی وعدته حتی یغبطه الاولون والاخرون
اللهم [illegible] علیه و علی آله و صحابه و ازواجه و ذریاته کما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم فی العالمین
انک حمید مجید [illegible] باز گردد و میان قبر و منبر نماز کند [illegible] خواهد و دست بمنبر
[illegible] فرا آرد و بگورستان بقیع رود و زیارت [illegible] رسول و صحابه و تابعین
[illegible] از مدینه خواهد آمدن وداع تربت رسول بکند و بگوید اللهم لا تجعل هذا آخر العهد
[illegible] الی العود [illegible] لا عاجلا بمنک وطولک یا ارحم الراحمین